

گفتمان امامت

جلد یکم

پاسخ به سوالات دانشور اردنی

تألیف

مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی

سید محمد سعید حکیم مدظلہ

سرشناسه:
عنوان اصلی:
عنوان و نام پدیدآور:
مشخصات نشر: قم: روضة العباس علیه السلام، ۱۳۹۲ هـ ش.
مشخصات ظاهری: ص.
شابک:
وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
یادداشت:
موضوع:
شناسه افزوده:
رده بندی کنگره: BP
رده بندی دیوبی:
شماره کتابشناسی ملی:

گفتمان امامت ج ۱

تألیف: آیت الله العظمی سید محمد سعید طباطبائی حکیم
ترجمه و نگارش: هیئت تحریریه مؤسسه پژوهشی روضة العباس علیه السلام

ناشر: نشر روضة العباس علیه السلام

امور فتنی و رایانه‌ای: مؤسسه پژوهشی روضة العباس علیه السلام

چاپ: یکم، ۱۳۹۲ هـ ش

شابک:

شمارگان:

قیمت:

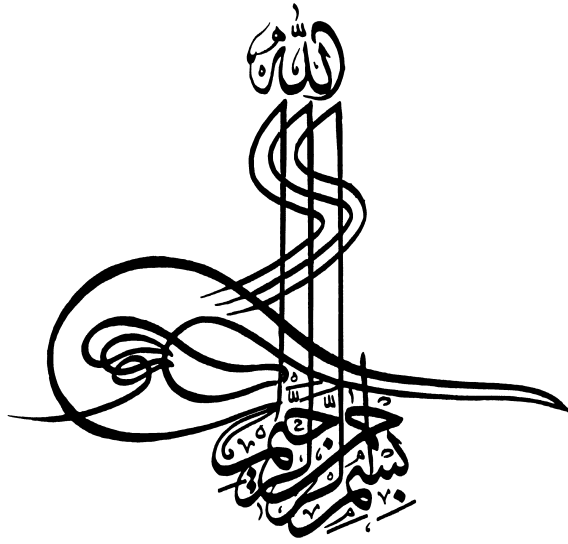


roze_alabbas@yahoo.com

مراکز پخش:

- قم: خ دورشهر، شماره ۲۲، پ ۲۸، ☎: ۰۲۵-۳۷۷۳۰۳۹۵
- قم: خ ارم، پاساژ قدس، پ ۱۰۷، کتابفروشی موسوی، ☎: ۰۲۵-۳۷۸۳۱۳۶۸
- تهران: خ کارگر جنوبی، خ روان‌مهر، بن‌بست دولت‌شاهی، پ ۴، نشر نیک معارف، ☎: ۰۲۱-۶۶۹۵۰۰۱۰
- مشهد: خ آخوند خراسانی، شماره ۲۰/۱، کوچه دبیرستان فروغ، جنب مسجد الزهراء علیه السلام، کتابفروشی طالبیان، ☎: ۰۵۱۱-۸۵۵۵۹۴۷
- مشهد: خ آیت الله بهجت ۲، پاساژ گنجینه کتاب، کتاب یوسف، ☎: ۰۵۱۱-۲۲۴۰۰۷۲۰
- اصفهان: خ چهارباغ پایین، کتابسرای حکمت، ☎: ۰۳۱۱-۲۲۴۰۶۰۸

حق چاپ محفوظ است



فهرست نگاشته‌ها

سرآغاز ۹

✓ پرسش‌های مطرح شده / ۱۱

پاسخ پرسش‌های یاد شده ۱۵
 نهی شرعی از جدال و ستیزه جویی ۱۶
 لزوم فراهم سازی بستر مناسب برای گفت و گوی سازنده ۱۹

✓ ۱. مهم‌ترین کتاب‌های معتبر شیعی در حوزه اعتقادات، فقه و... کدامند؟ / ۲۱

منابع میراث شیعه در حدیث ۲۲
 میراث مکتوب شیعه در زمینه فقه ۲۶
 منابع میراث شیعه در سیره پیامبر و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام ۳۰
 منابع عقیدتی میراث شیعه ۳۱
 عدم اتفاق نظر شیعه بر سر تمامی مسائلی که در منابع عقیدتی آنان ذکر شده ۳۵
 پژوهش‌گر و لزوم روحیه بی طرفی ۳۶

✓ ۲. نسبت دادن کفر و ناسزاگویی به صحابه پیامبر / ۳۹

تکفیر و اتهام به کفر ۳۹
 شاخص اسلام و کفر در نزد شیعه ۳۹
 گسترده‌گی اطلاق کفر در قرآن، سنت و سخنان مسلمانان ۴۵
 گستره اطلاق ارتداد و بازگشت به گذشته ۴۹

- ناسزاگویی و طعن و ایرادگیری ۵۲
- دیدگاه صحابه به همدیگر و ناسازگاری آن با تقدس ۵۲
- صحابه و کارهای عثمان ۵۳
- رویدادهای بین صحابه بعد از مرگ عثمان ۶۴
- صحابه بعد از پیامبر ﷺ ۶۸
- موضع گیری های شخصی و نامناسب در مورد تقدس همه صحابه ۹۸
- دیدگاه و موضع گیری تابعان و مابعد ایشان درباره صحابه ۱۵۵
- موضع قرآن مجید در مورد عموم صحابه پیامبر ۱۶۹
- موضع گیری پیامبر ﷺ نسبت به عموم صحابه ۱۹۲
- توجه داشتن به سرشت طبیعی بشر در میان صحابه ۲۰۷
- موضع گیری شیعه نسبت به صحابه با توجه به مطالب یاد شده ۲۰۹
- دوستی و دشمنی به خاطر خدای متعال ۲۱۱
- اثر مصاحبت و هم نشینی با پیامبر و اهمیت آن ۲۱۵
- مقایسه ای بین موضع شیعه با موضع اهل تسنن نسبت به صحابه ۲۱۹
- موضع مناسب غیر شیعه نسبت به شیعیان ۲۲۵
- تعالیم شیعه اقتضا می کند که با دیگران به نیکی رفتار کنند ۲۲۵

✓ ۳. سخنی در عدم تحریف قرآن / ۲۳۱

- اجماع عملی شیعه و سنی در مورد عدم تحریف قرآن ۲۳۲
- علمایی از شیعه که به عدم تحریف قرآن اعتقاد دارند ۲۳۴
- موضع گیری مناسب نسبت به کسانی که قائل به تحریف قرآن هستند ۲۴۶
- تأکید بر عدم تحریف ۲۴۸
- اهمیت حدیث در تحریف قرآن شریف ۲۵۰

✓ ۴. سخنی درباره امام مهدی موعود / ۲۵۵

- لزوم مشخص کردن نظام حکومت در نزد شیعه و اهل تسنن ۲۵۷
- برخی از ادله در صحت برهان های مذهب شیعه در مورد امام مهدی ﷺ ۲۶۵

- ۲۶۶ وجوب شناخت امام و تسلیم امر او شدن
- ۲۶۹ دوازده امام از قریش

✓ ۵. سخنی در قاعده لطف / ۲۷۱

- ۲۷۱ شرح و توضیح قاعده لطف الهی و مرزبندی آن
- ۲۷۶ ناگسستگی پیوند قاعده لطف با مذهب امامیه

✓ ۶. حدیث عترت و لزوم امامت علی / ۲۷۹

- ۲۷۹ برخی از متونی حدیث ثقلین
- ۲۸۳ دلالت حدیث ثقلین بر وجوب اطاعت از عترت
- ۲۸۶ وجوب اطاعت از عترت و امامت آن‌ها

✓ ۷. شیعه و واقعه غدیر / ۲۸۹

- ۲۹۰ نزول آیه تبلیغ در واقعه غدیر
- ۲۹۲ این واقعه در غدیر خم رخ داده است
- ۲۹۴ ندای پیامبر ﷺ به نماز جماعت
- ۲۹۵ خطبه پیامبر ﷺ در واقعه غدیر
- ۳۰۵ روایت فرازهایی از خطبه غدیر
- ۳۱۰ نزول آیه کامل کردن دین در جریان واقعه غدیر
- ۳۱۳ روز غدیر و عمامه گذاری رسول خدا ﷺ بر سر امیر مؤمنان علی علیه السلام
- ۳۱۴ تبریک گفتن حاضران در غدیر به امیر مؤمنان علی علیه السلام
- ۳۱۷ شعر سرایی حسان بن ثابت انصاری در واقعه غدیر
- ۳۱۹ روزه روز غدیر
- ۳۲۱ حادثه حارث بن نعمان فهری
- ۳۲۴ احتجاج و اقامه برهان و سوگند به حدیث غدیر
- ۳۲۴ اقامه برهان و سوگند امیر مؤمنان علی علیه السلام به حدیث غدیر

- ۳۲۸ نفرین امیرمؤمنان علی علیه السلام بر کسانی که به حدیث غدیر شهادت ندادند.
- ۳۲۹ اثر سوگند یاد کردن در آشکار شدن و گسترش حدیث غدیر.
- ۳۲۹ تلاش برای مسکوت ماندن و سرپوش گذاشتن بر سیره نبوی.

✓ ۸. شیعه و پاسخ به ابن تیمیه / ۳۳۷

- ۳۳۷ پاسخ با دو کتاب ارزشمند

✓ ۹. آیا شیعه و سنی می‌توانند به اتفاق نظر برسند؟ / ۳۴۳

- ۳۴۳ استقبال از ائتلاف شیعه و سنی.
- ۳۴۵ اقدامات ائمه علیهم السلام برای یکپارچه کردن تلاش‌ها در راه خدمت به اسلام.
- ۳۴۸ موضع شیعیان و علمای آن‌ها در وحدت بخشیدن به تلاش‌ها.
- ۳۵۰ استقبال از گفت‌وگوی علمی برای شناخت واقعیت.
- ۳۵۲ ائتلاف میان شیعه و سنی بر اساس نادیده گرفتن عقیده مردود است.
- ۳۵۵ موضع شیعه نسبت به افراد تندرو و غلوکننده.

✓ ۱۰. سخنی درباره کتاب‌های انحرافی / ۳۵۷

- ۳۵۸ موضع ما در مورد کتاب‌هایی هم‌چون کتاب «حتی لا ننخدع».
- ۳۶۰ حملات انجام گرفته علیه شیعه در روزگار ما.
- ۳۶۱ شیعه در برابر این حمله‌ها چه باید بکند؟
- ۳۶۴ واقعیت سلفی‌ها و اهداف آن‌ها.

✓ پایان سخن و پوزش طلبی / ۳۶۷

- ۳۶۸ نصیحتی مهم برای خواهان حقیقت.
- ۳۷۱ کتاب نامه.

سراغاز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾؛^(۱)

ما امانت الهی و بار تکلیف را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، آنان از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند ولی انسان آن را برداشت، به راستی که او ستمگری نادان بود.

عقیده، محور اصلی امانت الهی است که برعهده انسان گذاشته شده و به همین دلیل باید بر اساس واقع‌گرایی پیش رفت. اعتقاد انسان در تمامی زمینه‌ها می‌بایست مبتنی بر دلیل و برهان و به دور از تعصب باشد، زیرا هدف از آن، دستیابی به واقعیت و انجام وظیفه است.

اما در عمل، عقیده به عامل اصلی تفرقه و دشمنی میان گروه‌ها و جریان‌های مختلف و گاهی به محور اصلی درگیری و اعمال فشارهای ظالمانه و تجاوز به حرمت‌ها و ارزش‌ها و ریختن خون مردم بی‌گناه تبدیل شده است. در حالی که بحث‌های اعتقادی بایستی بر پایه اهداف و نیت خالصانه و بی‌شائبه و سعه صدر طرف‌های بحث شکل بگیرد و به تحکیم روابط دوستانه و همبستگی میان اقشار مختلف امت اسلامی و غنی شدن اندیشه و بحث علمی بینجامد.

کتاب پیش رو نمونه بارزی از مباحث اعتقادی مثبت به شمار می‌رود و دربردارنده گفت و گوهای گوناگون و دنباله داری است. طرف نخست این گفت و گوها یک پژوهش‌گر اردنی است. او به دلیل اوضاع خاص خود - که امیدواریم این وضع زیاد پایدار نباشد - خواست نامش فاش نشود.

طرف دوم این گفت و گوها یکی از نمادهای برجسته مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و

یکی از ارکان و بزرگان حوزه علمیه تاریخی نجف اشرف، مرجع بزرگ دین حضرت آیت الله العظمی سید محمد سعید طباطبایی حکیم (دام ظلّه) است. وی که نسبت به مسائل، مشکلات، خواسته‌ها و نیازهای جهان اسلام به داشتن نگرشی روشن شهرت یافته و با مجموعه‌ای از کتاب‌ها و مباحث علمی و فرهنگی متنوع خود کتابخانه‌های عربی و اسلامی را پر بار کرده است.

خواننده گرامی در پاسخ‌های سید حکیم حفظه الله ژرفا و واقع‌گرایی علمی و صبر و تحمل سرشار از آرامش و کاملاً به دور از تنش و استبداد فکری را خواهد یافت. همین امر، طرف مقابل گفت و گو را که شخصی فاضل است، تشویق کرد تا به گفت و گوی خود با وی ادامه دهد و به آن تنوع بخشید تا اثر خود را که از نظر محتوا پربار و با ارزش و از نظر رویکرد همراه با نوآوری است، کامل کند.

هم چنین باعث شده است تا دانشمندان و محققان مسلمان، با رویکردها و مذاهب مختلف در برخورد با مسائل فکری و اعتقادی افق بسیار گسترده‌ای فراروی خود بیابند تا بتوانند با روی گشاده و سعه صدر برخورد کنند و به وحدت در میان صفوف مسلمانان تحقق بخشند و پیوندها را در میان امت اسلامی تحکیم بخشند. زیرا در پیش گرفتن سیاست بسته مبتنی بر تعصب کورکورانه و تنفرآمیز، باعث پراکندگی در میان امت اسلامی می‌شود و به دشمنانی که در کمین امت مسلمان نشسته‌اند، کمک می‌کند تا بتوانند توطئه‌های خود را علیه جهان اسلام، جامه عمل بپوشانند.

این کتاب را به پیشگامان علم و حقیقت تقدیم می‌نماییم و دعا می‌کنیم خدای متعال همه مسلمانان را به راه خیر و هدایت رهنمون کند؛ همان‌گونه که در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^(۱)

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.

✓ پرسش‌های مطرح شده

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف الخلق أجمعين سيّدنا
محمد وعلى آله الطاهرين وصحبه الأكرمين سلاماً إلى يوم الدين.

حضور مرجع دین علامه محترم سید محمد سعید حکیم.

محضر آن وجود پاک و بزرگوار سلام خدا رحمت و برکات او بر شما.
از حضرت عالی خواهش می‌کنم با پاسخ به پرسش‌های مطرح شده در این نامه،
مرا مورد تفضل و مرحمت خود قرار دهید.

پرسش یکم: ما مسلمانان سنی و شیعه باید با میراث اسلامی یکدیگر
آشنا شویم، زیرا اهل سنت از میراث خود در وهله نخست و سپس از
میراث شیعه بی‌اطلاع هستند. مهم‌ترین کتاب‌های شما در زمینه
اعتقادات، فقه، حدیث و سیره پیامبر اسلام ﷺ چه منابعی هستند؟
خداوند تفضل شما را بر سر ما مستدام دارد.

پرسش دوم: آیا واقعاً موضوع سب صحابه و یا تکفیر آنها از سوی
شیعه درست است؟ به ویژه تکفیر ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم، آیا
شیعه آنان را تکفیر می‌کند؟ هم‌چنین آیا این موضوع در مورد
عایشه رضی الله عنها نیز صدق می‌کند؟

پرسش سوم: آیا موضوع تحریف قرآن که برخی از اهل سنت به شیعه
نسبت می‌دهند واقعیت دارد؟

البته من در کتاب امام جعفر صادق علیه السلام نوشته شیخ محمد ابی زهره خواندم که او به نقل از محقق طوسی این موضوع را نفی کرده است. نظر حضرت عالی در این خصوص چیست؟ خداوند به شما طول عمر عنایت فرماید.

پرسش چهارم: امام مهدی منتظر از نظر اهل سنت با امام مهدی از نظر شیعه فرق دارد. آیا می توان گفت هر دو دیدگاه درست است یا نه؟ کدام یک از این دو دیدگاه درست است، دیدگاه اهل سنت یا شیعه؟ پرسش پنجم: شیعه معتقد است که لطف الهی اقتضا می کند خداوند امام و پیشوایی عادل در میان مردم منصوب نماید. آیا این موضوع هم اکنون با نبود امام عادل منافات ندارد؟ آیا با وجود این استدلال شیعه اعتبار خود را از دست نمی دهد؟

پرسش ششم: شیعه بر اساس چه دلیلی بر پایه حدیث عترت بر وجوب منصوب بودن علی علیه السلام به امامت استناد می کند؟ آیا از این حدیث نمی توان فهمید که رسول صلی الله علیه و آله از صحابه خود خواسته تا با اهل بیت رفتاری نیکو داشته باشند و آنان را مورد توجه و عنایت خود قرار دهند؟ نه این که حدیث یاد شده به خلافت علی علیه السلام اشاره دارد.

پرسش هفتم: شیعه می گوید واقعه غدیر متواتر است و اهل سنت آن را در کتاب های حدیث خود ذکر نکرده اند. چگونه ممکن است این حدیث متواتر باشد؛ در حالی که اهل سنت حتی با یک خبر واحد ضعیف، از آن یاد نکرده اند؟

پرسش هشتم: آیا شیعه کتابی در رد کتاب «منهاج السنه» اثر ابن تیمیه که در پاسخ به کتاب حلی آن را تألیف کرده، نوشته اند؟ اگر این چنین است ما را با آن آشنا کنید.

لازم به یادآوری است که اهل سنت از جمله شیخ ابوحامد بن مرزوق با نوشتن کتاب «براءة الاشعريين» کتاب ابن تیمیه را رد کرده‌اند. پرسش نهم: آیا از نظر شما می‌توان نقطه پیوندی میان شیعه و سنی یافت؟

البته من می‌دانم اهل سنت اشعری و ماتریدی مذهب، شیعه را تکفیر نمی‌کنند، بلکه برعکس دیدگاه‌های اعتقادی شیعیان را در کتاب‌های خود ذکر کرده و به بررسی آن‌ها پرداخته‌اند. هر چند برخی از غالیان اهل سنت، شیعه را گمراه می‌دانند و هم چنین برخی از غلوکنندگان شیعه، اهل تسنن را گمراه می‌دانند.

پرسش دهم: از حضرت عالی خواهش می‌کنم از طلاب علوم دینی بخواهید به کتاب «حتی لائنخدع؛ تا این که فریب نخوریم» تألیف عبدالله موصلی پاسخ دهند. وی کتاب خود را از مطالب نقل شده از شیعه و علمای آن‌ها در تکفیر اهل سنت و مباح دانستن مال و خون آنان سرشار کرده است.

من می‌دانم شما به دلیل مشغله زیاد فرصت چنین کاری را ندارید. به همین دلیل چنین پیشنهادی به شما ارائه دادم. وگرنه شما در این خصوص از من آگاه‌تر هستید.

این کتاب در مصر، در انتشارات «دارسلامه برای نشر و توزیع» چاپ شده است. برخی از سلفی‌ها آن را چاپ و منتشر کرده‌اند و به مطالب موجود در آن استناد می‌جویند.

در پایان از این که وقت گرامی شما را گرفتم پوزش می‌طلبم و بی ادبی مرا



بیخشید. از خدا برای شما توفیق روزافزون و خدمت به مسلمانان آن گونه که مورد محبت و رضای اوست، آرزومندم. از شما خواهش می‌کنم با دعای خیر مرا مورد لطف خود قرار دهید.

خواهشمند است بر این حقیر منت گذاشته پرسش‌هایم را به طور مشروح با استناد به منابع پاسخ دهید. متشکرم.

۱۹۹۹/۱۲/۳ میلادی

عمان، اردن

عیسی ربیح امین



پاسخ پرسش‌های یاد شده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، و الصلاة والسلام على سيد المرسلين و خاتم
النبيين محمد و آله الطيبين الطاهرين، ولعنة الله على أعدائهم أجمعين
إلى يوم الدين.

حضور برادر محترم بزرگوار عیسی ربیح امین. خداوند متعال به شما توفیق هر
آن چه مورد رضای اوست عنایت فرماید.

سلام علیکم ورحمة الله وبركاته.

نامه گرامی شما به دستم رسید و پرسش‌های موجود در آن را مورد تأمل قرار
دادم که از نظر بحث و بررسی موضوعات بسیار حائز اهمیت به شمار می‌روند و
گفت و گو در مورد آن‌ها بسیار مفید است.

البته برخی از مسائل مطرح شده ممکن است حساسیت برانگیز باشند و به
همین دلیل بررسی آن‌ها باید کاملاً واقع بینانه و با سعه صدر و به دور از مطالب
انباشته شده در ذهن و مسائلی که به طور موروثی، بدیهی شناخته شده‌اند، انجام
گیرد تا بتوانیم به حقیقتی که گفت و گو پیرامون آن تمرکز یافته، دست یابیم.

روشن است که بدون در نظر گرفتن موارد یاد شده گفت و گو بی نتیجه خواهد
ماند، زیرا توقف در مطالب انباشته شده ذهنی و تأکید بر مطالبی که بدیهی شناخته
شده‌اند، مانع از دستیابی به یک نگرش واقع گرایانه و حقیقی می‌شود. چرا که
نگرش واقع گرایانه و حقیقت محور، گفت و گوی ما را تشکیل می‌دهد.

بلکه در اوضاع یاد شده موضوع پیچیده تر خواهد شد، زیرا مسائل انباشته شده ذهنی و بدیهیات یاد شده در هاله‌ای از احترام و قداست در درون ضمیر ناخودآگاه ما جا خوش کرده‌اند و عواطف و احساسات انسان‌ها برای پاسداشت آن‌ها بسیج شده‌اند. به همین دلیل پرداختن به آن‌ها عواطف را برانگیخته و تحریک می‌کند و کینه، نفرت و واکنش منفی به همراه خواهد داشت.

بدیهی است ما با توجه به اوضاع پیچیده کنونی مسلمانان، به کینه، نفرت و واکنش منفی نیازی نداریم. در چنین حالتی بهتر است هر یک از ما عقیده خود را برای خویشتن حفظ نماید و به داشتن رابطه نیکو با یکدیگر بسنده نماییم. هم چنان که خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا﴾؛^(۱)

بگو: هر کس طبق روش خود عمل می‌کند و پروردگارتان کسانی را که راهشان نیکوتر است، بهتر می‌شناسد.

نهی شرعی از جدال و ستیزه جویی

شاید به همین دلیل است که پیامبر و خاندان او علیهم‌السلام از ستیزه جویی و جدال نهی کرده‌اند. در حدیثی مسعدة بن صدقه می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: ثلاث من لقي الله بهن دخل الجنة من أي باب شاء: من حسن خلقه، و خشي الله في المغيب والمحضر، وترك المرء وإن كان محققاً؛^(۲)

سه خصلت است که هر که با آن‌ها خدا را ملاقات کند، از هر در بهشت که بخواهد وارد بهشت می‌شود:

۱. اسرا آیه ۸۴.

۲. وسائل الشیعه: ج ۸ ص ۵۶۷ باب: ۱۳۵ من أبواب أحكام العشرة حدیث: ۲.

کسی که اخلاق خود را نیکو کرده؛
 کسی که در آشکار و پنهان از خدا خشیت دارد
 و کسی که هر چند حق با اوست، اما از جدال پرهیز کند.
 حدیث دیگری را در این زمینه اسماعیل بن ابی زیاد از امام صادق از پدران
 گرامیش علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
 أنا زعيم ببیت فی أعلى الجنة و بیئت فی وسط الجنة و بیئت فی ریاض
 الجنة لمن ترك المراء و إن كان محققاً؛^(۱)
 من برای کسی که بگومگو را رها کند، هر چند حق با او باشد، خانه‌ای
 در بالای بهشت و خانه‌ای در مرکز بهشت و خانه‌ای در بوستان‌های
 بهشت ضمانت می‌کنم.
 همین روایت را جبلة نیز نقل می‌کند که در آن، این عبارات نیز آمده:
 و لمن ترك الكذب و إن كان هازلأ، و لمن حسن خلقه؛^(۲)
 و برای کسی که دروغ را ترک کند؛ هرچند دروغ شوخی باشد، و
 برای کسی که اخلاق خود را نیکو گرداند.
 در روایت دیگری ابو امامه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
 أنا زعيم ببیت فی ریض الجنة لمن ترك المراء و إن كان محققاً. و ببیت فی
 وسط الجنة لمن ترك الكذب و إن كان مازحاً. و ببیت فی أعلى الجنة لمن
 حسن خلقه؛^(۳)

۱. همان: حدیث‌های ۸ و ۷.

۲. همان.

۳. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۵۳، کتاب الادب، باب فی حسن الخلق، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۹، باب
 اجتناب البدع و الجدل، السنن الکبری، بیهقی، ج ۱۰، ص ۲۴۹، کتاب الشهادات، سنن ترمذی، ج ۴،
 ص ۳۵۸.

من برای کسی که بگومگو را رها کند، هرچند حق با او باشد، خانه‌ای را در حومه بهشت؛ برای کسی که دروغ را هرچند دروغ شوخی ترک کند خانه‌ای در مرکز بهشت و برای کسی که خوی نیکو دارد خانه‌ای در بالای بهشت تضمین می‌کنم.

در روایت دیگری ابوهریره می‌گوید:

رسول خدا ﷺ فرمود:

لا يؤمن العبد الايمان كله حتى يترك الكذب من المزاحه، ويترك المرء وإن كان صادقاً؛^(۱)

بنده به صورت کامل ایمان نمی‌آورد مگر این که دروغ شوخی را رها کند و بگومگو را ترک نماید، هرچند حق با اوست.

در حدیث دیگری مسعدة بن صدقه می‌گوید: امام صادق عليه السلام فرمود:

امیرمؤمنان علی عليه السلام فرمودند:

إياكم والمرء والخصومة، فإنهما يمرضان القلوب على الإخوان، وينبت عليهما النفاق...؛^(۲)

بر شما باد که از بگومگو و ستیزه جویی دوری کنید؛ که این دو، دل‌های برادران دینی را بیمار می‌کند و نفاق را در آن‌ها می‌رویاند.

البته روایات دیگری نیز که در این زمینه آمده است.

از نوشته شما چنین بر می‌آید که جناب عالی در پی جدال و ستیزه جویی نیستید؛ بلکه در پی یافتن حقیقت و دستیابی به آن هستید. به همین دلیل به نظر ما پاسخ ندادن به شما و بستن راه برای شما نیکو نیست؛ چراکه دیدیم که چنین امری

۱. مسند احمد: ج ۲ ص ۳۵۲، مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۹۲، المعجم الاوسط: ج ۵ ص ۲۰۸.

۲. وسائل الشیعه: ج ۸ ص ۵۶۷، باب ۱۳۵ حدیث ۱.

ستم به شما و به حقیقتی است که شما در پی آن هستید. بلکه ما پاسخ خواسته‌ات را می‌دهیم و برای جناب عالی در این عرصه آرزوی توفیق داریم.

لزوم فراهم سازی بستر مناسب برای گفت و گوی سازنده

شایان توجه است که هر حقیقتی را می‌توان با تردید و حتی انکار و ستیزه جویی پیرامون آن مواجه ساخت و هیچ دلیلی نیست که نتوان برایش اشکال تراشید و با پاسخی آن را رد کرد.

بهترین نمونه آن، مسأله وجود خدای متعال است که با وجود بدیهی بودن لزوم آفریدگار - به دلیل بدیهی بودن نیاز داشتن موجودات به علتی که آن‌ها را ایجاد کرده - اما باز می‌بینیم در همه دوران‌ها و حتی در عصر کنونی که به پیشرفت و روشنفکری شهرت یافته، درباره وجود خدا، شک، انکار، بحث و ستیزه جویی فراوانی شکل گرفته و می‌گیرد.

همه این‌ها به این جهت است که هوای نفس، احساس‌ها، باورهای موروثی و نیز عوامل مختلف دیگر، مانع از این می‌شود که انسان بینش دقیقی داشته باشد و یا انسان به حقیقت اعتراف کند و در برابر دلیل‌های قاطع، سر فرود آورد؛ بلکه به جای آن تلاش می‌کند با متوسل شدن به امور موهوم و پندارهای باطل حقیقت را کنار بگذارد و آن را نپذیرد.

بنابر این، اگر جناب عالی تمایل دارید در این گفت و گو به حقیقت دست یابید، باید پس از توکل به خدای تعالی و یاری طلبیدن و استواری از او، خود را برای این امر آماده کنی و از امور موهوم و باورهای موروثی دور شوی تا با نگاهی واقع بینانه و علمی به این مباحث بنگری.

هم چنین وجدان خود را ترازو و قاضی قرار بده. پس اگر دلیل و شاهدهی را برخلاف باورهای خودت یافتی و به آن اذعان نداشتی، فرض کن که خودت این

استدلال را می‌خواهی ارائه کنی. اگر با وجدان خود دریافته‌ای که این دلیل، شایستگی دلیل قاطع را دارد و می‌تواند در برابر ما حجّت و برهان باشد، آن را بپذیر و بدان که در این حالت ما توانسته‌ایم تو را به حقیقت برسانیم و حجّت قاطع را دریافته‌ای. اما اگر وجدان تو، حکم کرد که این دلیل‌ها در حدّی نیستند که حجّت و برهان باشند، در این صورت ما را از عیب و یا دلیل نادرستی این دلیل آگاه ساز تا ما نیز از دیدگاه‌های تو آگاه شویم و بدانیم پس از آن، چه رویکرد شایسته‌ای را اتخاذ کنیم. در این صورت است که ما توانسته‌ایم گفت و گوی خود را هدفمند و سودمند دنبال کنیم و وقت گرانمایه خود را بیهوده صرف نکرده‌ایم. از خداوند تبارک و تعالی یاری، توفیق و تأیید می‌طلبیم، که همو برای ما کافی و بهترین وکیل و حامی است.

✓ مهم‌ترین کتاب‌های معتبر شیعی در حوزه اعتقادات، فقه، حدیث و سیره کدامند؟

س ۱: ما مسلمانان - شیعه و سنی - باید میراث اسلامی هر دو مذهب را بشناسیم. به ویژه اهل سنت که میراث خود و نیز در درجه دوم میراث شیعه را نمی‌شناسند. مهم‌ترین کتاب‌های معتبر شما در حوزه اعتقادات، فقه، حدیث و سیره کدامند؟

پاسخ: علمای شیعه و محققان بزرگ شیعه از همان ابتدا تا به امروز به همین نکته شما رسیده‌اند و آن را درک کرده‌اند. عالمان شیعه از میراث شیعه و نیز میراث اهل تسنن آگاهی و علم کامل دارند. آنان میراث اهل تسنن را نادیده نمی‌گیرند، بلکه آگاهی از آن را مایه کامل شدن فرهنگ دینی خود و نیز تأییدی بر باورهای خود می‌دانند. زیرا در این میراث شواهد زیادی وجود دارد که باورهای شیعه را تأیید می‌کند. هم چنین دلیل دیگر این که علمای شیعه اهل استدلال و منطق هستند. در نتیجه زمانی به حجت قاطع می‌رسند که از دیدگاه‌ها و مطالب غیر شیعه آگاه شوند و آن‌ها را محک زده و بین دیدگاه‌های مختلف به داوری بنشینند.

دو امر گویای درستی این سخن است:

اول. کتابخانه‌های عمومی و خصوصی شیعه از منابع مکتوب اهل تسنن پُر است. این منابع در فهرست منابع کتابخانه‌های عمومی موجود و هر کسی می‌تواند از آن‌ها بهره‌برد.

دوم. بسیاری از مؤلفان شیعه در آثار خویش به منابعی اشاره می‌کنند که به آن‌ها مراجعه کرده‌اند و از آن‌ها مطالبی را اقتباس یا نقل نموده‌اند. در میان این منابع، میراث اهل تسنن نیز به فراوان یافت می‌شود. بلکه در بسیاری از موارد، منابع اهل تسنن را بیش از منابع شیعه، مورد استناد قرار داده‌اند.

منابع میراث شیعه در حدیث

اکنون باید گفت: میراث شیعه به جد میراثی بزرگ و سرشار از کتاب‌های معتبر است که برخی از کتاب‌های حدیثی شیعه را بر می‌شماریم:

۱. «الکافی»؛ تألیف ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی رحمته الله (متوفای سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ ق) است. این کتاب روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را به شکل مطلوبی موضوع بندی کرده است. در اصول کافی مباحث اعتقادی، اخلاقی، آداب و بحث‌های مناسب در این زمینه‌ها آورده است. سپس فروع کافی است که دربر دارنده کتاب‌های فقهی و ابواب مختلف فقه است. سپس در روضة الکافی مطالب متفرقه و گوناگونی را نقل می‌کند. این کتاب علاوه بر این که در اصول اعتقادی و نیز فروع دین جامعیت دارد، دو امتیاز برجسته دارد:

نخست آن که از مجموعه تألیفات و نگاشته‌های دوران حیات ائمه معصومان علیهم السلام، کتاب الکافی تنها نوشته جامع و گسترده‌ای است که از آن دوران به جای مانده است. زیرا کلینی رحمته الله بین کتاب را در اواخر عصر غیبت صغری نوشته که به دلیل امکان مراجعه به امام زمان علیه السلام از طریق نواب خاص آن حضرت - که با امام زمان علیه السلام ارتباط مستقیم داشتند - زمان تألیف این اثر نیز از دوران حضور امام معصوم علیه السلام به شمار می‌رود.

هم چنین باید گفت: زمان نگاشته شدن این اثر، همان دورانی است که عقاید شیعه و نیز فقه و فرهنگ دینی شیعه به تکامل رسید. زیرا امامان علیهم‌السلام در دوران طولانی مدت حیات خود که با وجود فشار زیاد و خفقان موجود، شیعیان از آنان بهره‌مند شده‌اند، توانستند تعالیم خود را به طور تدریجی منتشر سازند تا این که این آموزه‌ها به صورت تکامل یافته درآمدند و به دنبال آن نهاد علمی شیعیان - یعنی حوزه‌های علمیه - اقدام به حفظ و نشر این آموزه‌ها کردند، به طوری که این آموزه‌ها از تباهی و تحریف در امان ماندند.

به همین دلیل بود که امکان غیبت کبری (به سال ۳۲۹ ق) فراهم آمد و ارتباط مستقیم امام زمان علیه‌السلام با شیعیان قطع گردید. زیرا آموزه‌های به جای مانده از ائمه علیهم‌السلام برای شیعیان کافی بود و مجموعه این آموزه‌ها حجّت برای شیعیان و مردم شد تا به فرموده قرآن کریم:

﴿لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَىٰ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾؛^(۱)

تا آن‌ها که هلاک می‌شوند، از روی اتمام حجّت باشد؛ و آن‌ها که (به هدایت) زنده می‌شوند، از روی دلیل روشن باشد.

دوم آن که نگارنده کتاب الکافی؛ یعنی کلینی رحمته‌الله در مقدمه کتاب گرانسنگ خویش تصریح کرده که به دنبال گردآوری روایات صحیح معصومان علیهم‌السلام بوده است.

البته منظور وی از روایت صحیح، این نیست که روایات را از طرق صحیحی نقل کرده که همه راویان آن روایات ثقة و مورد اعتماد بوده‌اند. زیرا اصطلاح روایت صحیح، در زمان شیخ کلینی رحمته‌الله هنوز پدیدار نشده بود. بلکه باید گفت: به ظاهر منظور شیخ کلینی رحمته‌الله این است که بگوید روایات را از کتاب‌های مشهور و شناخته

۱. سوره انفال آیه ۴۲.

شده در عصر امامان علیهم‌السلام جمع‌آوری کرده است؛ کتاب‌هایی که آن روزگاران برای شیعیان معتبر بوده و این کتاب‌ها در دسترس و محضر ائمه علیهم‌السلام بوده است. بلکه چه بسا برخی از این کتاب‌ها به ائمه علیهم‌السلام عرضه می‌شده‌اند و آن بزرگواران به تصحیح روایات و مطالب این کتاب‌ها اقدام می‌نموده‌اند.

تمجید و تقدیر علمای بزرگ پس از کلینی رحمته‌الله از کتاب کافی و نگارنده ارجمند آن خود گواه راستگویی وی و انتخاب درست روایات از سوی اوست؛ به طوری که این علما، شیخ کلینی رحمته‌الله را والامقام، ارجمند، حدیث شناس و عالم به حدیث و موثق‌ترین و دقیق‌ترین فرد در زمین نقل روایت خوانده‌اند تا جایی که ایشان در میان عالمان شیعه به «ثقة الاسلام» شهرت یافته است.

البته ما با این گفته‌ها به دنبال این نیستیم که یکایک روایات کتاب کافی را صحیح بدانیم. زیرا با توجه به فاصله زمانی زیاد ما با آن دوران و نیز پنهان ماندن بسیاری از قرائن و شواهد صحت روایاتش بر ما و هم چنین به دلیل مصون نبودن انسان از اشتباه و غفلت، نمی‌توان ادعای صحت همه روایات و محتوای الکافی را مطرح کرد.

بلکه ما با این سخن خود در پی این هستیم که کتاب الکافی صلاحیت بازتاب دادن تصویری کلی و اجمالی از مفاهیم اهل بیت علیهم‌السلام را دارد. این کتاب می‌تواند شاخصه‌های آشکار این مفاهیم و آموزه‌ها را در عرصه‌هایی که در کتاب آورده، به ما ارائه دهد. زیرا کلیت و چارچوب اصلی کتاب درست است و از روایات صحیح شکل گرفته است. به ویژه در مواردی که رجال سند یک روایت ثقة و مورد اعتماد هستند و یا روایات متعددی با مضمون یکسان یا مضمون‌های مشابه ذکر شده‌اند. اگرچه ممکن است به یک روایتی که حتی با وجود برخوردارگی از اعتبار و موثوق بودن، اعتماد و عمل نشود. چراکه این روایت به دلیلی مشخص مانند تقیه و یا وجود روایت معارض و دیگر دلایلی که کارشناسان حوزه حدیث شناسی از آن آگاهی دارند، صلاحیت استناد را ندارد.

۲- کتاب «من لایحضره الفقیه»؛ تألیف ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (متوفای ۳۸۱ ق) است که این نگارنده در میان شیعیان به شیخ صدوق شهرت یافته است.

این کتاب نیز با تقسیم بندی ابواب فقهی، روایات پیامبر ﷺ و ائمه اهل بیت علیهم السلام را جمع آوری کرده است. نگارنده این اثر در بیشتر موارد به همان بخش از روایات بسنده کرده که با مباحث و دیدگاه‌های فقهی خودش همسو بوده است.

۳- «تهذیب الاحکام»؛ این کتاب اثر شیخ طائفه، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی رحمته الله علیه (متوفای ۴۶۰ ق) است. کتاب وی نیز دربردارنده احادیث پیامبر ﷺ و ائمه اهل بیت علیهم السلام است. جمع آوری این روایات در قالب ابواب فقهی صورت گرفته است.

۴- «الاستبصار»؛ اثر همان شیخ طوسی رحمته الله علیه است. این کتاب نیز ابواب فقهی را دربرگرفته است. هدف نگارنده برقراری جمع میان اخبار معارض با یکدیگر بوده است. ایشان با تکلف و دشواری توانسته خلاصه‌ای از کتاب «التهذیب الاحکام» خود را بر اساس قاعده «الجمع مهمما أمکن أولی من الطرح» جمع و سازگاری احادیث هر جا که امکان دارد از کنار گذاشتن آن‌ها شایسته‌تر است» در «الاستبصار» جمع آوری کند. از آن جا که کتاب‌های چهارگانه بالا اهمیت و جایگاهی ویژه نزد شیعه دارند، به «کتب اربعه»؛ کتاب‌های چهارگانه شهرت یافته‌اند.

۵- «وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة»؛ نگارش محمد بن حسن حرّ عاملی رحمته الله علیه (متوفای ۱۱۰۴ هـ ق) است. وی در این کتاب روایات کتاب‌های چهارگانه پیشین را جمع آوری کرده و علاوه بر آن، روایاتی را از منابع دیگری که شهرت منابع چهارگانه را ندارند، گردآوری کرده است. ایشان نیز در این اثر بر اساس ابواب فقهی روایات را سامان داده است.

۶- «بحارالانوار»؛ اثر شیخ محمد باقر بن محمد تقی مجلسی رحمته الله علیه (متوفای ۱۱۱۱ هـ ق) است. این اثر روایی شیعه نیز دربر دارنده مجموعه‌ای از روایاتی است که در کتاب‌های فراوانی وجود داشته است. این کتاب مباحث اصول اعتقادی، هستی‌شناسی، معاد، داستان و سیره پیامبران علیهم‌السلام و هم چنین سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت ایشان علیهم‌السلام را در خود جای داده است. علاوه بر آن روایات فراوانی را در موضوعات فقهی، ادعیه، اخلاق و دیگر موضوعات جمع آوری کرده است. هر بخش از این کتاب به مناسبت، با آیات قرآن کریم آغاز می‌گردد و نویسنده درباره آیات سخن می‌گوید؛ سپس به روایات متناسب با این بخش می‌پردازد و در موارد نیاز، روایات را شرح می‌دهد.

نگارنده کتاب «بحارالانوار»، در این کتاب فقط به ارائه روایات صحیح و معتبر بسنده نکرده است؛ بلکه حتی روایات ناآشنا و کم اعتبار و حتی نادر را ذکر کرده که البته خود در بسیاری از موارد به نادر بودن و ناآشنا بودن روایت، اشاره کرده است. بنابراین «بحارالانوار» کتابی گسترده است که اخیراً در یکصد و ده جلد به چاپ رسیده است.

البته در زمینه علوم حدیث، کتاب‌های فراوانی وجود دارد که شمارش همه آن‌ها در این نوشتار نمی‌گنجد. این کتاب‌ها دربردارنده عرصه‌های مختلف علمی هم چون اعتقادات، فقه، سیره، زندگینامه ائمه، علل احکام و غیره می‌باشند.

میراث مکتوب شیعه در زمینه فقه

کتاب‌های فقهی به دو بخش تقسیم می‌شوند:

اول. متون فقهی که عبارتند از کتاب‌هایی که فقط مجموعه‌ای از فتاوی مؤلف خود را - با اختلاف آرا - دربر دارند. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌نماییم:

۱. المقنع؛ اثر شیخ صدوق؛
 ۲. الهدایة؛ اثر شیخ صدوق.
 ۳. المقنعة؛ اثر شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان رحمتهما الله متوفای سال ۴۱۳ هـ.ق.
 ۴. النهایه؛ اثر شیخ طوسی.
 ۵. المراسم؛ اثر حمزة بن عبدالعزیز دیلمی رحمتهما الله، معروف به سلار؛ متوفای سال ۴۴۸ یا ۴۶۳ هـ.ق.
 ۶. الوسیله؛ اثر ابن حمزه رحمتهما الله از علمای قرن پنجم هجری.
 ۷. شرایع الاسلام؛ تألیف ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن حلی رحمتهما الله معروف به محقق حلی؛ متوفای سال ۶۷۶ هـ.ق.
- بسیاری از فقیهان به شرح و تعلیق این اثر اهتمام ورزیده‌اند. «شرایع الاسلام» از کتاب‌هایی است که تا به امروز در حوزه‌های علمیه، تدریس می‌شود.
۸. المختصر النافع؛ این اثر نیز از محقق حلی رحمتهما الله است. برخی فقها به شرح و تعلیق این اثر همت گمارده‌اند. دارالتقرب بین المذاهب الاسلامیة مصر این کتاب را به سال ۱۳۷۶ هـ.ق. به چاپ رسانید.
 ۹. قواعد الاحکام؛ اثر شیخ جمال الدین حسن بن علی بن مطهر حلی رحمتهما الله، معروف به علامه حلی است. ایشان متوفای سال ۷۲۶ هـ.ق است. بسیاری از فقیهان بر این اثر شرح و تعلیق نگاشته‌اند.
 - ۱۰ و ۱۱. کتاب‌های «الدروس الشرعیة» و «اللمعة الدمشقیة» اثر شیخ ابو عبدالله محمد بن مکی مشهور به شهید اول که به سال ۷۸۶ هـ.ق به شهادت رسید.
- علاوه بر این، کتاب‌های فقهی بسیاری نیز از قدما و متأخران شیعه از دوران‌های مختلف به جای مانده است تا این که سیره فقیهان در روزگاران ما بر نگاشتن رساله‌های عملیه‌ای شکل گرفته که فتاوی آنان را دربر دارد تا مقلدان آن‌ها بتوانند به هنگام نیاز در احکام به آن رساله‌ها مراجعه و عمل کنند.

دوم. کتاب‌های فقهی استدلالی

این کتاب‌ها عبارتند از متون فقهی‌ای که مؤلفان علاوه بر ذکر فتوا، استدلال‌های فقهی خود را نیز نگاشته و منابع فتاوا را از قرآن، سنت و دیگر منابع معتبر برای استدلال ذکر کرده‌اند.

علمای شیعه از دیرباز به این موضوع اهتمام داشته‌اند تا باب اجتهاد هم چنان باز بماند. به طوری که یک فرد زمانی فقیه شمرده می‌شود که دیدگاه‌های فقهی داشته باشد و بتواند بر آن‌ها استدلال کند.

البته برخی فقیهان استدلال‌های خود را در کتاب تألیفی خویش نیاورده‌اند و برخی دیگر نیز دیدگاه‌ها و استدلال‌های فقهی خویش را در یک، یا چند کتاب ثبت و ضبط کرده‌اند. برخی از این کتاب‌ها عبارتند از:

۱. کتاب «من لایحضره الفقیه»؛ چنان که پیش‌تر نیز گفته شد نگارنده در این کتاب بیش‌تر به ذکر بخش‌هایی از روایات بسنده کرده که متناسب با دیدگاه‌های فقهی خودش باشد.

۲. المبسوط؛ اثر شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی رحمته الله مشهور به شیخ طوسی است. ایشان از فروع فقهی نیز فروع بسیاری را استخراج کرده که این کار وی در موازات فروع فقهی مذاهب دیگر اسلامی بوده است.

۳. الخلاف؛ اثر شیخ طوسی رحمته الله؛ این کتاب در زمینه فقه مقارن و تطبیقی میان مذاهب اسلامی نگاشته شده است.

۴. الغنیة فی اصول الفقه و فروعه؛ تألیف ابوالمکارم عزالدین حمزة بن علی بن زهره حسینی متوفای سال ۵۸۵ هـ.ق.

۵. المعتمر؛ اثر محقق حلی رحمته الله. ایشان در این اثر به شرح کتاب «المختصر النافع» پرداخته، اما آن را تکمیل نکرده است.

- ۶، ۷ و ۸. تذکرة الفقهاء، منتهی المطلب، مختلف الشیعه؛ این سه کتاب در زمینه فقه تطبیقی شیعی اثر علامه حلی رحمته الله هستند.
۹. جامع المقاصد؛ این اثر را محقق ثانی شیخ علی بن حسین بن عبدالعالی عاملی رحمته الله مشهور به محقق کرکی نگاشته است. آن سان که بیش‌تر سیره نویسان گفته‌اند، محقق کرکی رحمته الله در سال ۹۴۰ هـ ق وفات یافته است.
- ۱۰ و ۱۱. مسالک الافهام در شرح کتاب شرایع الاسلام و الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة؛ این دو کتاب نیز اثر زین الدین بن نورالدین علی معروف به شهید ثانی رحمته الله است. ایشان در سال ۹۶۵ یا ۹۶۶ هـ ق به شهادت رسیدند.
۱۲. مدارک الاحکام؛ این اثر نیز در شرح شرایع الاسلام است. سید محمد بن علی موسوی عاملی رحمته الله متوفای سال ۱۰۰۹ هـ ق نگارنده این اثر است.
۱۳. کشف اللثام؛ شرحی است بر قواعد الاحکام علامه حلی رحمته الله؛ این کتاب را محمد بن حسن اصفهانی رحمته الله مشهور به فاضل هندی در سال ۱۱۳۷ هـ ق نگاشته است.
۱۴. مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه؛ تألیف سید محمد جواد حسینی عاملی رحمته الله که در حدود سال ۱۲۲۶ هـ ق وفات یافته است. این کتابی پر حجم و بزرگ است که در چندین جلد به چاپ رسیده است. مؤلف گرانقدر این کتاب به دنبال جمع آوری آرای فقهای امامیه بوده و در برخی موارد استدلال‌های کوتاهی را نیز ذکر کرده است.
۱۵. ریاض المسائل؛ در شرح کتاب «المختصر النافع» محقق حلی؛ اثر سید علی طباطبایی رحمته الله؛ متوفای سال ۱۲۳۱ هـ ق.
۱۶. جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام؛ این کتاب را مرجع شیعه در دوران خودش؛ یعنی شیخ محمد حسن نجفی (متوفای سال ۱۲۶۶ هجری) نگاشته است. این کتاب، گسترده‌ترین کتاب فقهی استدلالی است که تا به امروز مورد توجه عالمان و

فقیهان بوده و هست. پیش از این، «جواهر الکلام» در شش جلد بزرگ به چاپ رسیده بود. اما اکنون این کتاب در یک مجموعه چهل و سه جلدی به چاپ رسیده است.

۱۷. مستمسک العروة الوثقی؛ اثر سرور و جدّ ما استاد بزرگ و مرجع شیعه در دوران حیاتش سید محسن طباطبایی حکیم رحمته الله متوفای سال ۱۳۹۰ ه.ق. علاوه بر این، کتاب‌های فقهی بسیار دیگری نیز وجود دارد که در دوران‌های مختلف تا به امروز به رشته تحریر درآمده‌اند.

منابع میراث شیعه در سیره پیامبر و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام

کتاب‌هایی که به سیره مربوط می‌شوند بیشتر در مذهب شیعی با کتاب‌های عقیدتی تداخل دارند، چرا که شیعیان معمولاً به سیره پیامبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام پایبندی ویژه‌ای نشان می‌دهند. شیعیان در این کتاب‌ها همواره بر روی ادله و شواهد و هم چنین فضایل و مناقب آن بزرگواران متمرکز هستند.

در این باره برای نمونه به منابع و کتاب‌های زیر می‌توان اشاره کرد:

۱- الارشاد: تألیف شیخ مفید رحمته الله که پیش‌تر در مورد ایشان سخنانی گذشت. در واقع این کتاب به زندگی نامه دوازده امام علیهم‌السلام و بیان فضایل و شواهد بیان‌گر امامت آنان می‌پردازد.

۲- اعلام الوری باعلام الهدی: نگارش ابی علی فضل بن حسن طبرسی رحمته الله در گذشته سال ۵۴۸ هجری قمری.

این کتاب به زندگی نامه و سیره چهارده معصوم؛ یعنی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت فاطمه زهرا و دوازده امام معصوم علیهم‌السلام و استدلال‌هایی که نشان‌گر عصمت این چهارده تن و هم چنین استدلال‌هایی که بیان‌گر نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامت دوازده امام علیهم‌السلام است، می‌پردازد.

۳- اثبات الوصية: تألیف ابی الحسن علی بن حسین بن علی مسعودی هذلی که کتاب دیگری به نام «مروج الذهب» نیز از ایشان به یادگار مانده است، وی از عالمان قرن چهارم هجری قمری است.

۴- کفایة الاثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر: نگارش علی بن محمد بن علی خزاز رازی که از علمای قرن چهارم هجری قمری بودند.

۵- مناقب آل ابی طالب: تألیف حافظ، رشید الدین ابی عبد الله محمد بن علی بن علی که به شهر آشوب سروی مازندرانی شهرت داشته است. وی در سال ۵۵۸ ه. ق درگذشته است. ابن شهر آشوب در این کتاب به زندگی نامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اثبات نبوت ایشان و هم‌چنین به زندگی نامه و سیره دوازده امام علیهم السلام و اثبات امامتشان و ذکر فضایل و مناقب این بزرگان پرداخته است.

۶- کشف الغمة فی معرفة الأئمة: نگارش ابی الحسن علی بن عیسی بن فتح اربلی از علمای قرن هفتم است. ایشان در این کتاب به زندگی نامه و سیره چهارده معصوم؛ پیامبر اکرم، فاطمه زهرا و دوازده پیشوای معصوم علیهم السلام پرداخته است. وی در کتاب خود به تمام مسائلی که در زمینه موضوع نبوت و امامت است، پرداخته است. البته کتاب‌های دیگری نیز در این زمینه وجود دارند که این جایگاه، جای بیان آن‌ها نیست.

منابع عقیدتی میراث شیعه

شیعه کتاب‌هایی نیز در عقیده دارد. این منابع به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود: بخش یکم. دسته‌ای از کتاب‌هایی که به معرفی عقاید شیعه به صورت مختصر و بدون استدلال می‌پردازد و یا اگر استدلالی هم کرده باشند معمولاً اندک بوده است. در این زمینه می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

- ۱- الاعتقاد: نگارش شیخ صدوق؛ که پیش‌تر در باره ایشان مطالبی را عنوان کردیم.
 - ۲- تصحیح الاعتقاد: تألیف شیخ مفید^{رحمته} که در این کتاب به شرح کتاب «الاعتقاد» شیخ صدوق^{رحمته} و هم‌چنین به نوعی نقد و بررسی برخی موارد آن پرداخته است.
 - ۳- اوائل المقالات في المذاهب و المختارات: نگارش شیخ مفید^{رحمته} که پیش‌تر مطالبی در مورد ایشان عنوان نمودیم.
 - ۴- جمل العلم والعمل: تألیف شریف مرتضی علی بن حسین موسوی^{رحمته} که در سال ۴۳۶ هـ. ق در گذشته است.
 - ۵- الاقتصاد: نگارش شیخ طوسی^{رحمته} که در مورد ایشان نیز مطالبی گذشت.
 - ۶- العقائد الجعفرية: تألیف شیخ طوسی^{رحمته} که درباره ایشان نیز مطالبی گذشت.
 - ۷- عقائد الامامية: اثر شیخ محمد رضا مظفر^{رحمته} که در سال ۱۳۸۴ هـ. ق دارفانی را وداع گفته است. نویسنده در خلال این کتاب با بیانی مختصر و روشن به جمع‌آوری عقاید امامیه پرداخته است. این کتاب از جمله آثار مشهور و نشر یافته معاصر است.
- بخش دوم. دسته‌ای دیگر از کتاب‌های که با استلال به بیان عقاید شیعه پرداخته‌اند، در میان انبوه زیاد این دسته از کتاب‌های عقیدتی شیعه به موارد زیر اشاره می‌کنیم:
- ۱- الشافی: اثر سید مرتضی^{رحمته} که پیش‌تر از نام ایشان سخن به میان رفت.
 - ۲- تلخیص الشافی: تألیف شیخ طوسی^{رحمته}. وی در این کتاب به خلاصه کردن کتاب «الشافی» سید مرتضی^{رحمته} پرداخته است.
 - ۳- الألفین: تألیف علامه حلی^{رحمته}. نویسنده در این کتاب به بیان ادله امامت پرداخته است.

- ۴- نهج الحق: نگارش علامه حلّی رحمته الله علیه. نویسنده این کتاب را در پاسخ به کتاب «ابطال الباطل» ابن روزبهان به رشته تحریر در آورده است.
- ۵- منهاج الكرامه: نگارش علامه حلّی رحمته الله علیه. این، همان کتابی است که ابن تیمیه حرّانی با نگارش کتاب «منهاج السنه» آن را نقد کرده است.
- ۶- احقاق الحق: نوشته قاضی نورالله بن شریف الدین حسینی مرعشی رحمته الله علیه که در قرن یازدهم هجری به شهادت رسیده است. وی این کتاب را در پاسخ به کتاب «ابطال الباطل» ابن روزبهان به رشته تحریر در آورده است. همان طور که گفته شد علامه حلّی رحمته الله علیه نیز پیش‌تر کتاب «نهج الحق» را در پاسخ به همین کتاب نوشته‌اند.
- ۷- دلائل الصدق: تألیف مرجع عالی دینی شیخ محمد حسن مظفر رحمته الله علیه که در سال ۱۳۷۵ ه. ق. دارفانی را وداع گفتند.
- وی این کتاب را در واقع در پاسخ به کتاب «ابطال الباطل» ابن روزبهان نگاشته است، ولی در ضمن کتاب نیز به ابن تیمیه پاسخ داده است.
- ۸- حق الیقین فی معرفة اصول الدین: نگارش سید عبدالله شبر رحمته الله علیه که در اواسط قرن سیزدهم هجری به درود حیات گفته است.
- ۹- صراط الحق فی اصول الدین: اثر شیخ محمد آصف محسنی که از علمای معاصر است.
- ۱۰- التوحید: تألیف شیخ صدوق رحمته الله علیه که در باب حدیث است، ولی مؤلف در ضمن مباحث به پاک و منزّه بودن خدای تعالی از حلول، تشبیه و جبر پرداخته است، مسائلی که همگی از نظریه‌های عقیدتی شیعی است.
- ۱۱- تنزیه الأنبياء: تألیف شریف مرتضی رحمته الله علیه. نگارنده در این کتاب به اثبات

عصمت پیامبران و پاک و منزّه بودنشان از ارتکاب گناهان پرداخته است.

۱۲- الغدير في الكتاب والسنة والأدب: تأليف شيخ عبد الحسين اميني رحمته الله که در سال ۱۳۹۰ هـ ق دارفانی را وداع گفت. وی در این کتاب به حدیث غدیر پرداخته و به شرح حال شاعرانی را که در خلال اشعارشان در مورد واقعه غدیر شعر سروده‌اند پرداخته است و به همین مناسبت به ذکر فضایل امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه افضل الصلاة والسلام و بسیاری از مسائل که به مکتب اهل بیت صلوات الله علیهم مربوط می شود، پرداخته است.

ایشان در ضمن کتاب با بسیاری از آنان که با مذهب شیعه به مخالفت پرداخته‌اند به بحث و مناقشه نشستند. این کتاب دایرة المعارفی مهم در مورد مسائل عقیدتی و تاریخی است.

۱۳- اکمال الدین واتمام النعمة: اثر شیخ صدوق رحمته الله. نگارنده این کتاب به مسأله غیبت پیشوای دوازدهم حجّت بن الحسن العسکری صلوات الله علیه و علی آبائه و استدلال و دفاع از این مسأله پرداخته است.

گفتنی است که چندین کتاب مرجع و رسائل مهم در مورد مسأله غیبت از شیخ مفید رحمته الله و شیخ طوسی رحمته الله وجود دارد که مجال ذکر همه آنها وجود ندارد.

۱- المراجعات: تألیف سید عبد الحسین شرف الدین موسوی رحمته الله که در ضمن این کتاب به گفت‌وگو و مباحثه‌ای نرم با شیخ سلیم بشری از بزرگان وقت دانشگاه الأزهر مصر پرداخته است، بیان نگارنده در این کتاب بسیار نرم و روان است. این کتاب از جمله کتاب‌های سودمند و مشهور است.

۱۵- الفصول المهمة في تألیف الأمة: اثر سید عبدالحسین شرف الدین

موسوی رحمته الله علیه. این کتاب کوششی در راستای اتحاد و نزدیکی شیعیان و اهل تسنن نگارش یافته است.

البته کتاب‌های بسیاری در زمینه عقاید شیعی از افرادی که نام بردیم و یا از کسانی که حرفی از آنان به میان نیامد، وجود دارد که ذکر همه آن‌ها در گستره کار ما نیست، از این روی به آن‌چه آوردیم بسنده می‌کنیم. هر کس خواهان آشنایی با منابع و مراجع شیعی است باید به دو نکته مهم توجه کند:

عدم اتفاق نظر شیعه بر سر تمامی مسائلی که در منابع عقیدتی آنان ذکر شده نکته نخست. شیعه بر سر تمام مسائلی که در منابع عقیدتی آنان ذکر شده است به اتفاق نظر دست نیافته‌اند. به طور کلی مسائلی که شیعیان بر سر آن‌ها متفق القول هستند اصول پایه‌های عقیدتی اعم از: توحید، منزّه بودن خدای سبحان از ظلم، جبر، تجسیم، تشبیه، زمان و مکان، نبوت و پیامبری، امامت پیشوایان دوازده‌گانه علیهم السلام و آن‌گاه عصمت پیامبر اکرم و دوازده امام علیهم السلام و در نهایت معاد جسمانی است.

هم‌چنین شیعه بر سر برخی دیگر از مسائل که با ادله‌ای قطعی و بر اساس متون موجود و متواتر و هم‌چنین از طریق اجماع و یا حکم عقل اثبات شده‌اند وحدت دیدگاه دارند. بیشتر این مسائل به مسائل فقهی، سیره و زندگی بعد از مرگ مربوط است.

البته شیعیان در بسیاری از مسائل نیز اختلاف نظر دارند و معتقدند درهای

اجتهاد در برابر آنان باز است.

این اختلاف نظرها حتی در متون و احادیث شریف نیز مشهود است، شیعه در مورد مضمون تمامی احادیث دیدگاه مشترکی ندارند. احادیث بسیار زیادی وجود دارد که بر اساس معیارها و ضوابط خاصی - که مجال پرداختن به آنها را نداریم - و یا به دلیل این که باعث برانگیخته شدن اختلاف بین آنان می شود - که در این معیارها و ضابطه‌ها اختلاف نظر دارند - به آنها اعتمادی نمی‌کنند.

مهم‌ترین مسأله در رویارویی با چنین مسائلی - اعم از مضمون احادیث و سخنان علما - این است که شیعیان عجولانه در مورد آنها حکم صادر نمی‌کنند و اتفاق نظر شیعیان بر سر این دست مسائل مبنی بر اطمینان خاطر حاصل کردن کامل است.

آری، تردیدی نیست که این منابع و مراجع، بیان‌کننده کلیات دیدگاه‌ها و سخنان شیعیان و مهم‌ترین سرخط‌های فرهنگی، پژوهش‌گری و روحیه بی‌طرفی و مکتبی آنان است.

پژوهش‌گر و لزوم روحیه بی‌طرفی

نکته دوم. طبیعی است که هرکسی با فرهنگ اهل تسنن زندگی کرده و بدان خو گرفته باشد و با فرهنگ شیعی سازگاری و الفت نداشته باشد، در رویارویی با منابع شیعیان به خصوص در مورد مسائل حساس مذهبی که در بردارنده نوعی تقدس و احترام هستند، دچار نوعی برافروختگی خواهد شد. زیرا هر آن‌چه که در منابع شیعیان در این باره ذکر شده؛ چه با منابع اهل تسنن دارای اختلاف باشند و چه

دارای شواهد مشترکی باشند، نباید همان دیدگاه که نسبت به سیل انبوه احادیث و مسائل قطعی اهل تسنن وجود دارد در رابطه با منابع شیعی نیز اتخاذ شود. از این رو، مهم‌ترین مسأله به هنگام مطالعه منابع شیعیان، حفظ آرامش و عدم انکار و خودداری از متنفر شدن سریع است. چرا که همه این مسائل براساس مبانی اصیل طرح ریزی شده‌اند و شیعیان در راستای استدلال بر این مسائل تلاش زیادی از خود نشان داده‌اند. شیعیان در بیان شواهد و استدلال‌های خود از منابع اهل تسنن و دیگر منابع بهره جسته‌اند و به یقین هر کس که از دایره پیش‌فرض‌های ذهنی‌اش خارج شود و با دیدگاهی باز و گسترده در این مسائل بیندیشد پذیرفتن مسائلی که با باورها و اعتقاداتش سنخیتی ندارد، برایش آسان می‌شود و در قبال آن موضع‌گیری نخواهد کرد.

البته با ذکر این مسائل خواهان صحه گذاشتن بر تمامی عقاید شیعیان نیستیم، چرا که هیچ دلیلی برای شتاب و صدور عجولانه نظر در قبال یک موضوع وجود ندارد. تمام آنچه که ما از مخاطبان خود انتظار داریم این است که در انکار و متنفر شدن سریع از آنچه می‌خوانند شتاب نکنند و با صبر و بردباری برای فهم دقیق مبادی و اصول شیعیان و استدلال‌های آنان دقت کنند.

بعد از این، آنچه که را در نظرش منصفانه‌تر است، وجدانش آن را اقتضا می‌کند و برهانی را که در پیشگاه خدای تعالی قانع‌کننده‌تر و در پیش روی او عذرپذیر است، برگزیند.

چرا که مهم‌ترین مسأله، کسب رضای خدا و بیرون آمدن از مسئولیتی است که به عهده اوست. و او بهترین مراقب و حساب‌گر است. بدون تردید راضی کردن مردم و

ساکت نگه داشتن آنان و هم‌چنین ارضای عواطف و خواسته‌ها، اهمیتی در قبال رضای خداوند متعال ندارد. زیرا که دوران این امور کوتاه رو به نابودی است. اما بازخواست و حساب پس دادن در این موارد سخت و آن‌گاه جاودانگی در بهشت برین یا آتش دوزخ، خواهد بود.



✓ نسبت دادن کفر و ناسزاگویی به صحابه پیامبر

س ۲: درباره نسبت دادن کفر و ناسزاگویی به صحابه پیامبر از جهت شیعیان است.

آیا این کار به خصوص در مورد ابوبکر، عمر و عثمان (رضی الله عنهم) و همچنین عایشه (رضی الله عنها) صحیح است؟
به راستی شیعیان چنین عقایدی دارند؟

تکفیر و اتهام به کفر

پاسخ: این پرسش در دو مسأله جداگانه پاسخ داده می شود:

مسأله اول. تکفیر و اتهام به کفر

تردید نیست که نه تنها اتهام به کفر به صحابه پیامبر، بلکه به عموم مسلمانان نیز - با همه گوناگونی گروه‌های مسلمانان - برخاسته از دیدگاه و عقیده شخصی شیعیان نیست. این مسأله در حقیقت اسلام و مشخص شدن اصول و مبادی اسلام برای آنان، ریشه دارد و این مسأله از احادیث امامان شیعه صلوات الله علیهم و فتواها و سخنان آشکار عالمان آنها استنباط می شود.

شاخص اسلام و کفر در نزد شیعه

در حدیث موثق و مورد اعتماد آمده که سماعه می گوید: به امام صادق ع گفتم: برای من در مورد اسلام و ایمان سخن گوئید، آیا این دو با هم متفاوت اند؟

حضرت فرمود:

إِنَّ الْإِيمَانَ يَشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامَ لَا يَشَارِكُ الْإِيمَانَ؛
ایمان با اسلام مشترک است، ولی اسلام ایمان را در بر نمی‌گیرد.
گفتم: این مسأله را بیشتر برای من توضیح دهید.

فرمود:

الإسلام شهادة أن لا إله إلا الله والتصديق برسول الله ﷺ؛ به حقت
الدماء وعليه جرت المناكح والموارث، وعلى ظاهره جماعة الناس،
والإيمان الهدى...^(۱)

اسلام شهادت به این که معبودی جز خدا نیست و تصدیق به
رسالت پیامبر خدا ﷺ است؛ بر اساس این اصول، خون انسان‌ها
محفوظ می‌شود، عقد ازدواج صورت می‌گیرد و ارث و میراث تقسیم
می‌گردد. و جماعت مردم این مسأله را پذیرفته‌اند، ولی ایمان، همان
هدایت... است.

در حدیثی دیگر سفیان بن سمط می‌گوید:

روزی مردی از امام صادق علیه السلام در مورد اسلام و ایمان و فرق آن دو پرسید؟
امام در پاسخ فرمود:

الإسلام هو الظاهر الذي عليه الناس؛ شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا
شريك له وأنّ محمداً عبده ورسوله وإقام الصلاة وإيتام الزكاة وحج البيت
وصيام شهر رمضان فهذا الإسلام...^(۲)

اسلام همان امر آشکاری است که مردم به آن معتقدند، که همان:
شهادت به این که معبودی جز خدا نیست، شریکی برای او نیست و

۱. الکافی: ج ۱، ص ۲۵، حدیث ۱.

۲. همان: ج ۱، ص ۲۴، حدیث ۴.

این که محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست و برپاداشتن نماز، دادن زکات، انجام حج، روزه داری در ماه رمضان است. این اسلام است... در روایت صحیح دیگری حمران ابن اعین گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:

الإيمان ما استقر في القلب وأفضى به إلى الله عز وجلّ وصدقه العمل بالطاعة لله والتسليم لأمره؛

وإسلام ما ظهر من قول أو فعل وهو الذي عليه جماعة الناس من الفرق كلّها و به حققت الدماء و عليه جرت الموارث، و جاز النكاح واجتمعوا على الصلاة والزكاة والصوم والحج. فخرجوا بذلك من الكفر...^(۱)

ایمان چیزی است که در قلب جا کند و بنده را به سمت خدای متعال سوق دهد، و طاعت از خدا و تسلیم شدن در برابر فرمان او نیز تصدیق کننده مسئله آن باشد.

ولی اسلام چیزی است که در سخنان و کردار همه فرقه‌های مسلمانان هویدا شود؛ با این مسئله خون‌ها محفوظ، ارث و میراث، آداب ازدواج، به جای آوردن نماز، زکات، روزه و حج صورت می‌پذیرد و هر کس این مسائل را به جای آورد از کفر خویش خارج شده است...

البته احادیثی از این دست بسیار زیاد است. همه این احادیث گواهی می‌دهند که در اسلام، شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر و اقرار و به جای آوردن واجبات دین، کافی است و غیر شیعه از دیگر گروه‌های مسلمانان از دایره اسلام خارج نمی‌شوند، و احکام اسلام نیز، هم چون حرمت مال، خون و... مگر به حق - در حق آنان جاری است.

۱. همان، ج ۲، ص ۲۶، حدیث ۵.

روشن است این حکم، ناصبی‌ها را دربرنمی‌گیرد، چراکه آنان با اهل بیت علیهم‌السلام به دشمنی پرداخته‌اند. البته هم اکنون قصد نداریم در مورد آن‌ها سخنی به میان آوریم...

بر این اساس، در طی قرون متمادی فتوای عالم شیعی فراگیر شده و آن‌ها را در کتاب‌های منتشر یافته خود، ذکر کرده‌اند؛ کتاب‌هایی که برای هرکس که خواهان آشنایی با دیدگاه و نظرات شیعیان باشد، کاملاً در دسترس است، و می‌توان این امور را در مسائلی از قبیل طهارت، ازدواج، ذبح، ارث و میراث، قصاص و... مشاهده کرد.

بدیهی است که هرگز آنان رویکرد تقیه و تعارف و عدول به خود نگرفته‌اند، از این رو در برخی موارد با صراحت به داشتن ایمان در کنار اسلام آوردن، اشاره می‌کنند که باید ملاحظه کرد.

البته بهتر است تنها مفاد یک منبع به نام «شرایع الإسلام» - که پیش‌تر آن را معرفی کردیم - اثبات شود، منبع معروفی که توسط بسیاری از علما شرح شده است و هم اکنون در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود.

برای مثال نگارنده آن در مبحث غسل میت می‌نویسد:

هرکس که شهادتین را بر زبان جاری سازد، به جز خوارج، غالیان و شهید... جایز است که بدنش غسل داده شود.^(۱)

وی در ذیل مسائل مربوط به حدّ مرتد می‌نویسد:

کلمه اسلام این است که انسان بگوید: «گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و محمد رسول خداست». اگر علاوه بر گفتن این دو جمله خود را از تمامی ادیان به جز اسلام مبرا بداند نیز تأکیدی بر مدعایش خواهد بود.^(۲)

۱. شرایع الاسلام: ج ۱ ص ۳۷.

۲. همان: ج ۴ ص ۱۸۵ و ۱۸۶.

وی در ذیل عنوان فصل نماز میت می نویسد:

اولین گروهی که بر آنان نماز میت گزارده می شود، هر کسی است که شهادتین را بر زبان جاری ساخته باشد، یا کودکی باشد که از خانواده مسلمان و شش ساله باشد.^(۱)

هم چنین در مبحث تعداد نجاسات این گونه آورده است:

دهمین نجس، کافر است. ضابطه کفر شامل هر کسی می شود که از دایره شمولیت اسلام خارج شود و یا هر کسی که خود را به اسلام نسبت دهد و حقایق ضروری دین را انکار کند، مانند خوارج و غالیان.^(۲)

او در کتاب ازدواج در ذیل مسائل مربوط به شروط عقد می گوید:

همتایی و برابری در مسأله ازدواج شرط است، و همتایی به معنای برابری دو طرف در اسلام شان است. آیا برابری و همتایی در ایمان نیز جزء شروط است؟ در این مورد دو روایت وجود دارد: اولین آن ها کفایت کردن به اسلام است؛ گرچه مستحب بودن ایمان تأکید شده است. این مسأله باید برای زن کامل تر باشد، چرا که زن دین خود را از شوهرش می گیرد. آری، ازدواج با ناصبی ها که دشمنی خود را با اهل بیت علیهم السلام آشکار می کنند، صحیح نیست، چون این عده، آگاهانه دست به کاری زده اند که از باطل بودن آن در اسلام، آگاه هستند.^(۳)

وی در مقدمه اول مبحث ذبح آورده است:

از شرایط ذبح کننده، اسلام است و این شغل نباید به بت پرست واگذار شود... شرط ایمان در این شغل لحاظ نمی شود. در این مورد دیدگاه بعیدی است که طبق آن، ایمان نیز در آن شرط شده است.

۱. همان: ج ۱ ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲. همان: ج ۱ ص ۵۲.

۳. همان: ج ۲ ص ۲۹۹.

بنابر این ذبح کسی که آشکارا به دشمنی با اهل بیت علیهم السلام می پردازد، صحیح نیست، مثل کسی که از دین اسلام خارج باشد؛ گرچه اسلام خود را آشکار کند.^(۱) وی در باب مسائل مربوط به لواحق می گوید:

هر نوع گوشتی که در بازارهای مسلمانان معامله شود، خریداری آن جایز است، و نیازی به بررسی جزئیات و چگونگی آن نیست.^(۲)

او در بخش فرایض ذیل ارث و میراث به هنگام سخن در باب موانع ارث می نویسد:

سوم: همه مسلمانان در هر شکل و نوعی که باشند ارث می برند، کافران نیز؛ حتی اگر در چگونگی ارث اختلاف داشته باشند، ارث می برند.^(۳)

وی در مبحث قصاص و زمان برشمردن شروط قصاص این گونه عنوان می کند:

شروط دوم در اجرای قصاص تساوی در دین است، اگر، مسلمان کافری را بکشد، قصاص نمی شود؛ چه کافر در جنگ کشته شود، یا اهل ذمه باشد و یا به او پناه آورده باشد.^(۴)

وی در مبحث قصاص اعضا می نویسد:

جواز قصاص اعضای بدن متساوی بودن دو طرف در اسلام و آزادی است، یا این که قصاص کننده کامل تر باشد.^(۵)

از این رو دیدگاه شیعه و تعاملشان با صحابه و دیگر مسلمانان؛ یعنی آنان که شهادتین را بر زبان جاری ساخته اند و دعوت اسلام را آشکارا با جان و دل پذیرفته اند و فرایض و واجبات آن را به جا می آورند، نیز بر همین اساس است،

۱. همان: ج ۳ ص ۲۰۴.

۲. همان: ج ۳ ص ۲۰۶.

۳. همان: ج ۴ ص ۱۳.

۴. همان: ج ۴ ص ۲۱۱.

۵. همان: ص ۲۳۴.

بدون این که به فرقه‌ها و اختلافاتی که در اصول اسلام افزوده‌اند، توجهی داشته باشند و بدون این که به نیات ایشان و آن چه که در وجدان و دلشان می‌گذرد توجهی داشته باشند، از این رو، این تعامل فقط بر اساس ظاهر است، نه چیز دیگر. بنا بر این، سیره پیامبر ﷺ سپس سیره ائمه ما عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در طی همه اعصار گذشته به همین منوال بوده است. امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد کسانی که علیه او به شورش برخاسته بودند می‌فرمود:

إِنَّهُمْ إِخْوَانَنَا بَعَاثُوا عَلَيْنَا؛

آنان برادران ما هستند که علیه ما شوریدند،

حضرت به آن‌ها نفرمود: آنان کفر ورزیده‌اند، زنان آن‌ها را به بردگی نگرفت و به اموالشان دست درازی نکرد، چرا که آنان نیز اهل قبله و مسلمان هستند. شیعیان ایشان نیز درست بر همین منوال عمل کرده‌اند. البته در ظاهر بیش‌تر مسلمانان این چنین رفتار می‌کنند.

گسترده‌گی اطلاق کفر در قرآن، سنت و سخنان مسلمانان

آری، بسیاری از مواقع در قرآن مجید، احادیث شریف و به طور عموم در سخنان مسلمانان، کافر به برخی اطلاق می‌شود که شهادتین را بر زبان جاری ساخته باشند و اسلام خود را نیز آشکار کنند؛ نخست. برای بیان مبالغه و نشان دادن اوج نفرت از این تعبیر استفاده می‌کنند. دوم. به لحاظ خروج از مقتضی کامل و شامل اسلام و استقامت و پایداری در عمل و در عقیده و هم چنین وفادار بودن به تمام آن چه که خداوند متعال به بندگان خود ابلاغ کرده و خواهان انجام آن‌ها از جانب ایشان بوده؛ حتی اگر شهادتین را نیز بر زبان جاری ساخته باشند.

سوم. به لحاظ منطبق نبودن شخص با دعوت اسلام به عقیده باطنی و قلبی، این مسأله در واقع در موارد طعن و کنایه زدن فرد به نفاق و دورویی است.

در مورد یکی از این ابعاد کفر، خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَخُكْمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾؛^(۱)

و آن‌ها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، آنان همان کافرانند.

و در آیه مبارکه دیگری می فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ

غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾؛^(۲)

و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه او کنند، آن‌ها که توانایی رفتن به سوی آن دارند. و هر کس کفر ورزد (به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان، بی نیاز است.

هم چنین است سخن پیامبر خدا ﷺ که با چندین طریق روایت شده. آن جا که می فرماید:

لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض؛^(۳)

بعد از من به کفر برنگردید که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را خواهد زد.

در سخن عایشه نیز در مورد عثمان این گونه اطلاق شده است. آن جا که او را به

۱. سوره مائده آیه ۴۴.

۲. سوره آل عمران آیه ۹۷.

۳. صحیح بخاری: ج ۱ ص ۵۶، کتاب العلم و ج ۲ ص ۶۱۹ کتاب الحج.

نعثل تشبیه می‌کند و می‌گوید:

اقتلوا نعثلاً فقد كفر؛^(۱)

نعثل را بکشید که او کفر ورزیده است.

در سخن عمر بن خطاب در مورد ابن ابی بلتعنه نیز این گونه اطلاق شده که به

پیامبر گفت:

یا رسول الله! اضرب عنقه فقد كفر؛^(۲)

ای رسول خدا! گردن او را بزنید که او کفر ورزیده است.

در سخن حدیفه نیز همین اطلاق است. آن جا که گفت:

در زمان پیامبر ﷺ ما شاهد وجود نفاق بودیم و هم اکنون شاهد کفر بعد از

ایمان آوردن هستیم.^(۳)

در سخن ابی شعیب نیز همین اطلاق است. آن جا که گفت:

حفص الفرد در مناظره‌ای به شافعی رو کرد و گفت: قرآن آفریده شده است.

شافعی در پاسخ گفت: تو به خدای بلند مرتبه کفر ورزیدی.^(۴)

در روایت دیگری یاسر خادم می‌گوید: از علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که

می‌فرمود:

من شبه الله تعالى بخلقه فهو مشرك، ومن نسب إليه ما نهى عنه فهو

كافر؛^(۵)

۱. تاریخ طبری: ج ۲ ص ۱۲، السیرة الحلبیه: ج ۲ ص ۳۵۶.

۲. الأحادیث المختاره: ج ۱ ص ۲۸۶. در بخش روایات عبدالله بن عباس از عمر. می‌گوید: این روایت صحیح است. مسند عمر بن خطاب: ج ۱ ص ۵۵.

۳. صحیح بخاری: ج ۶ ص ۲۶۰۴ کتاب الفتن.

۴. السنن الکبری، بیهقی: ج ۱ ص ۴۳، کتاب الإیمان، سیر اعلام النبلاء: ج ۱ ص ۳۰، شرح حال امام شافعی.

۵. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۹۳.

هر کس خداوند را به بندگان و مخلوقات باری تعالی تشبیه کند
مشرک است و هر کس هر آن چه را که از خداوند نفی شده به او
نسبت دهد، کافر است.

در روایت دیگری ابا صلت هر وی می‌گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: ای فرزند
رسول خدا! معنای سخنی که روایت شده: «ثواب جمله «لا إله إلا الله» در صورت
خدا نگرستن است» چیست؟

فرمود:

یا اباصلت! من وصف الله بوجه كالوجه فقد كفر، ولكن وجه الله أنبياءه
ورسله وحججه صلوات الله عليهم هم الذين بهم يتوجه إلى الله وإلى دینه
ومعرفته... فالنظر إلى أنبياء الله ورسله وحججه عليهم السلام في درجاتهم ثواب
عظيم للمؤمنين يوم القيامة، وقد قال النبي صلى الله عليه وآله: من أبغض أهل بيتي لم
يرني ولم أره يوم القيامة. وقال صلى الله عليه وآله: إن فيكم من لا يراني بعد أن
يفارقني...^(۱)

ای اباصلت! هر کس خداوند را به صورتی هم چون صورت‌ها وصف
کند او کافر است، ولی صورت خداوند همان پیامبران، فرستادگان او و
حجت‌های او عليهم السلام هستند؛ همان کسانی که به واسطه آن‌ها مردم به
سوی خداوند و دین و معرفتش رهنمون می‌شوند...

پس نگرستن به پیامبران خداوند، فرستادگان و حجت‌های او عليهم السلام
برای مؤمنان در روز قیامت پاداشی بسیار بزرگ است.

پیامبر صلى الله عليه وآله می‌فرماید: هر کس با اهل بیت من دشمنی کند مرا در

۱. التوحید، صدوق: ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

روز قیامت ملاقات نخواهد کرد، من نیز او را در این روز نخواهم دید.

هم چنین می‌فرماید: در میان شما کسانی هستند که بعد از جدا شدن از من، مرا نخواهند دید...

البته احادیث و موارد بسیاری از این دست وجود دارد.

گستره اطلاق ارتداد و بازگشت به گذشته

در مورد ارتداد و بازگشت به گذشته نیز این مسأله صادق است. منظور از ارتداد و بازگشت به گذشته شکستن پیمان فرمان‌بری از خدا و خارج شدن از دایره دستورهای دین حق است، حتی اگر فرد مرتد در ظاهر نیز به اسلام وعدم خروج از دایره دستورهای دینی وانمود کند، شامل حال وی می‌شود. سخن خداوند متعال در آیه مبارکه‌ای مناسب این مقام است، آن جا که می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^(۱)

محمد ﷺ فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد.

شأن نزول این آیه در مورد تنبیه و سرزنش کسانی است که در جنگ اُحُد با شنیدن شایعه مرگ پیامبر ﷺ، خود را باختند و از صحنه فرار کردند.

۱. سوره آل عمران آیه ۱۴۴.

هم چنین سخن خدای سبحان که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ اصحاب خود را مورد خطاب قرار می دهد و می گوید:

﴿ يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى
أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴾^(۱)

ای قوم! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته، وارد شوید و به پشت سر خود باز نگردید که زیان کار خواهید بود.

هم چنین پروردگار در آیه ای دیگر می فرماید:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ
سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ﴾^(۲)

به راستی کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آن‌ها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است.

این مسأله از سیاق آیات بعدی این آیه شریفه، مشخص است.

البته در این زمینه روایات حوض خواهد آمد که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

فَأَمَّا النَّسَبُ فَقَدْ عَرَفْتَهُ، وَلَكِنَّكُمْ أَحَدْتُمْ بَعْدِي وَارْتَدَدْتُمُ الْقَهْقَرَى؛^(۳)

من نسب را به خوبی برایتان تبیین کردم، ولی شما بعد از من به بیراهه رفته و در انحطاط و ارتداد باز گشتید.

هم چنین در جای دیگری آمده:

بعد از تو مرتد شدند و به انحطاط باز گشتند.^(۴)

۱. سوره مائده آیه ۲۱.

۲. سوره محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیه ۲۵.

۳. مجمع الزوائد: ج ۱۰ ص ۳۶۴.

۴. التمهید: ج ۲ ص ۲۹۷.

و موارد دیگری از این دست که بیان خواهد شد.^(۱)

البته بعضی دیگر به صراحت اعلام کرده‌اند که تمام «اهل رده؛ مرتدان» مرتد واقعی نیستند، بلکه به خاطر امتناع و خودداری آنان در دادن زکات به ابوبکر - با این که هنوز مسلمان بودند - به آنان نسبت ارتداد دادند.^(۲)

و سخن ابی رجاء عطاردی نیز در همین مورد است. بنا بر روایتی گفت: به مدینه رفته بودم که ناگاه دیدم مردم در جایی جمع شده‌اند، در میان جمعیت مردی سر فرد دیگری را می‌بوسید و می‌گفت: من فدایت گردم، اگر تو نبودی، نابود می‌شدیم.

من گفتم: او کیست که سر آن دیگری را می‌بوسد؟

گفتند: کسی که پیشانی دیگری را می‌بوسد، عمر بن خطاب و آن که پیشانی اش بوسیده می‌شود، ابوبکر است.

گفتند: عمر به خاطر این که ابوبکر «اهل رده؛ مرتدان» را که از دادن زکات امتناع ورزیده بودند، کشته است، پیشانی او را می‌بوسد.^(۳)

و مواردی از این دست آمده است.

اما همه این مسائل به معنای نفی اسلام نیست، حتی به معنای انجام ندادن احکام اولیه اسلام؛ مثل حرمت مال، خون و حلال بودن ذبح و ازدواج و ارث بردن و... نیز نیست، چرا که این مسائل به طور عموم از مبانی فقهی مسلمانان و تعامل آنان با یکدیگر و سیره و آیین آنان در بین آنها هویدا است. مگر برخی از فرقه‌های خوارج و... که در واقع از امور غیر عادی میان مسلمانان به شمار می‌روند و این امور توسط مسلمانان مشخص شده است.

۱. ر.ک: به بحث مواضع پیامبر ﷺ به عموم صحابه.

۲. ر.ک: فتح الباری: ج ۱۲ ص ۲۷۷، المحلی: ج ۱۱ ص ۱۹۳، تحفة الأحمودی: ج ۷ ص ۲۸۲، شرح نهج البلاغه: ج ۱۲ ص ۱۸۷ و منابع دیگر.

۳. تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۳ ص ۵۰۳، شرح حال عمران بن خالد بن یزید بن ابوجمیل.

و طبیعتاً زمانی که سخن از عموم مسلمانان به میان آید، شامل صحابه و دیگر مسلمانان نیز می‌گردد. مگر موردی که تاکنون برای ما امکان شناخت آن فراهم نشده باشد، اگر هم چنین موردی وجود داشته باشد مسئولیت گفته و کردارش با خود اوست، نه بر عهده همه مسلمانان، حتی اگر به آنان منسوب و از آنان باشد.

ناسزاگویی و طعن و ایرادگیری

مسأله دوم. نشان دادن یک جایگاه و موقعیت عملی و کلی برای شیعیان در این مورد و مشخص کردن فعالیت‌های آنان به طور آگاهانه و مسئولانه کار آسانی نیست. چرا که شیعیان یک ملت و بلکه ملت‌هایی هستند، و مانند مردمان دیگر در شخصیت‌شان، سیطره آنان بر اعصاب‌شان، در فرهنگ ملی و دینی‌شان؛ حتی در پایبند بودنشان به مسائل دینی و اخلاقی، در آموزش و محیط و جوامع‌شان، در احساسات و عواطفشان دارای تفاوت‌های زیادی هستند، که هر یک از این امور اثر خاص خود را بر کارها و فعالیت‌های علمی آنان دارد.

تمام آن چه که در مورد دیدگاه نظری شیعه نسبت به صحابه می‌توان گفت بر اساس تعالیم آنان و آن چه که ادله ایشان بر آنان ملزم می‌دارد، می‌باشد. از این رو می‌گوییم: شیعیان در این مورد دیدگاه و نقطه نظری دارند که صحابه و تابعان نیز با آنان متفق القول هستند.

دیدگاه صحابه به همدیگر و ناسازگاری آن با تقدس

دیدگاه شخصی صحابه در مورد خودشان هیچ گاه همراه با تقدس نبوده است. چرا که هر کس تاریخ صحابه و آن چه را که در میان آنان در گرفته و از آنان رخ داده مطالعه کند، به یقین خواهد یافت که هیچ قداست و تقدیسی برای صحابه نبوده،

همان تقدیسی که برخی از مردم با اتفاق نظر آن را پذیرفته‌اند. بلکه صحابه - حتی از نظر خودشان نیز - از ارتکاب گناه در امان نبوده و بدون عیب و ایراد نبوده‌اند، حتی بعضی از صحابه در مورد دیگران به ناسزاگویی و لعنت کردن پرداخته‌اند، و در واقع مسأله طعن صحابه به یکدیگر به طور کامل گسترده بود؛ بدون این که دیگران - صحابه یا همراهانشان - آنان را از این مسأله منع کنند.

صحابه و کارهای عثمان

برای نمونه اتفاقاتی که در خصوص مسأله عثمان بین صحابه رخ داد قابل توجه است.

از مسائل مسلم تاریخی و حوادث و رویدادهایی که در مورد عثمان بین صحابه رخ داده است، می‌توان به افترازدن و بدگویی عملی و زبانی بعضی از صحابه در مورد یکدیگر اشاره کرد.

از کسانی که بیش‌ترین طعن و افترا را به عثمان نسبت داده‌اند؛ طلحه، زبیر و عایشه هستند.

بنابر نقل راویان، طلحه از آب دادن به عثمان و ورود و خروج مردم به نزد او خودداری می‌کرد.^(۱)

ابن ابی‌الحدید معتزلی می‌نویسد:

مدائنی در کتاب «مقتل عثمان» می‌گوید: طلحه از دفن جسد عثمان تا سه روز ممانعت کرد، و حکیم بن حزام اسدی و جبیر بن مطعم بن حارث بن نوفل از علی ع در این مورد کمک خواست. طلحه در بین راه مردم ایستاد و هر کس به سمت جسد عثمان می‌رفت به سمت او سنگ پرتاب می‌کرد.

۱. الإمامة والسیاسة: ج ۱ ص ۳۸، انساب الأشراف: ج ۵ ص ۷۱.

در روایتی آمده: واقدی می‌گوید: وقتی عثمان کشته شد مردم در مورد دفن او به گفت و گو نشستند، طلحه گفت: باید در قبرستان یهودیان دفن شود. هم چنین می‌گوید: بنابر روایت افرادی که در واقعه مقتل عثمان به نگارش پرداخته‌اند، طلحه در آن روز با لباسی نقاب‌دار خود را پوشانده بود و به سمت خانه عثمان تیر می‌انداخت.

هم چنین روایت کرده‌اند: زمانی که از جانب افرادی که خانه عثمان را محاصره کرده بودند برای داخل شدن به خانه ممانعت به عمل آمد، طلحه عده‌ای از آنان را به سمت خانه بعضی از انصار برد و از طریق پشت بام خود را به عثمان رساندند و او را کشتند. نیز روایت کرده‌اند: زبیر می‌گفت: او را بکشید که دین شما را دگرگون کرده است. به زبیر گفتند: پسرت از او در برابر خانه، محافظت می‌کند! پاسخ داد: عثمان باید کشته شود؛ حتی اگر پسر من نیز کشته شود. فردا باید جسد متعفن عثمان در راه افتاده باشد.^(۱)

پیش‌تر گفته شد که عایشه، عثمان را به نعثل یهودی تشبیه می‌کرد و می‌گفت: نعثل را بکشید که او کافر شده است. یعقوبی در این زمینه چنین می‌نویسد:

بین عثمان و عایشه از زمانی که عثمان سهمیه مقرری عایشه توسط عمر بن خطاب را قطع کرد، اختلاف افتاد، عثمان زن دیگری از جمع زنان پیامبر خدا ﷺ را اسوه قرار داد، روزی عثمان سخنرانی می‌کرد، در این هنگام عایشه پیراهن رسول خدا ﷺ را نشان داد و فریاد زد: ای مسلمانان! این پیراهن پیامبر خدا ﷺ است که هنوز خشک نشده و عثمان سنت او را نابود کرده است.

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۳۵ و ۳۶.

عثمان در پاسخ او گفت: پروردگارا! مرا از نیرنگ و حيله اين زنان در امان دار كه حيله‌اي بس بزرگ دارند.^(۱)

طبق روايتي ديگر، عايشه با همكاري حفصه مردم را عليه عثمان كه در حال نماز بود شوراند، عثمان پس از سلام نماز گفت: اين دو زن فتنه‌گر مردم را در نمازشان فريب دادند، اگر از فتنه‌گري دست برندارند آن چه رواست به آنها فحش خواهم داد و اين را به همگان خواهم رساند.^(۲)

زمانی که سعد به خاطر این مسأله بر عثمان خرده گرفت، او به سمت سعد هجوم آورد، سعد از مسجد خارج شد و عثمان نیز پشت سر او آمد، در جلوی در به امام علی عليه السلام رسید و همان جا به سعد ناسزا گفت.^(۳) در روايتي ديگر آمده است:

زمانی که مروان از عايشه خواست كه بين مردم و عثمان صلح و آشتي برقرار سازد، عايشه گفت: آيا گمان كرده‌اي كه من در قبال دوستت شك خواهم كرد؟ به خدا سوگند، دوست دارم او را در كيسه‌اي قرار دهم و بتوانم حمل كنم و به دريا افكنم.^(۴)

در روايتي ديگر آمده است: عايشه به مروان گفت: به خدا سوگند، دوست دارم تو و دوستت (عثمان) را كه از او پشتيباني مي‌كني، به دريا افكنم.^(۵)

هم چنين عده‌اي طلحه، زبير و عايشه را به دسيسه در مرگ عثمان متهم كرده بودند كه از آن جمله مي‌توان به خود عثمان اشاره كرد.^(۶)

۱. تاريخ يعقوبي: ج ۲ ص ۱۷۵، شرح نهج البلاغه: ج ۳ ص ۹، ر.ك: الفتوح ابن اعثم: ج ۲ ص ۴۲۰.

۲. الجامع، ازدي: ج ۱۱ ص ۳۵۶ باب فتنه‌ها.

۳. همان: ص ۳۵۶ باب فتنه‌ها.

۴. تاريخ يعقوبي: ج ۲ ص ۱۷۶.

۵. الطبقات الكبرى: ج ۵ ص ۲۸، تاريخ مدينه دمشق: ج ۵ ص ۵۷.

۶. تاريخ طبري: ج ۲ ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

من به چهار نفر مبتلا شدم: حيله گرترين و دست و دلبازترين آنها؛
يعنى طلحه، شجاع ترين مردم؛ يعنى زبير، سرسپرده ترينشان؛ يعنى
عائشه و فتنه برانگيز ترين مردم؛ يعنى يعلى ابن اميه...
اينان خواهان حق و حقوقى هستند كه آن را ترك گفته اند و به خون
خواهى كسى آمده اند كه خود آن را ريخته اند و بدون من، اين كارها
را مرتكب شده اند، اگر در انكار، هم دست آنان بودم هرگز انكار
نمى كردم، قاتلان عثمان همين ها هستند، ايشان همان گروه باغيه
هستند... به خدا سوگند، طلحه، زبير و عائشه هر سه آگاه هستند كه
حق با من است، ولى انكار مى كنند.^(۱)

حضرتش در جاى ديگر مى فرمايد:

هان كه اينان خون عثمان را ريختند و اينك به خون خواهى او به پا
خاسته اند.^(۲)

البته آن حضرت در اين باره سخنان ديگرى نيز بيان فرموده اند.

محمد بن طلحه مى گويد: مسئوليت خون عثمان بر عهده سه تن است:

يك سوم آن به صاحب كجاوه؛ يعنى عائشه،

يك سوم آن به صاحب شتر قرمز مو؛ يعنى طلحه

و يك سوم آن به على بن ابى طالب است.^(۳)

در اين زمينه كسى از سعد بن ابى وقاص پرسيد: چه كسى عثمان را كشت؟

۱. الاستيعاب: ج ۲ ص ۲۱۳ و ۲۱۴ شرح حال طلحة بن عبیدالله.

۲. تاريخ طبرى: ج ۳ ص ۳ بخش بيعت با على بن ابى طالب عليه السلام.

۳. همان: ج ۳ ص ۱۶.

پاسخ داد: او به وسیله شمشیری که عایشه از نیام درآورد، طلحه آن را صیقل داد و علی آن را سمی کرد، کشته شده است.

زبیر سکوت کرده بود و با انگشتش اشاره کرد که ما در گوشه‌ای ایستاده‌ایم. اگر می‌خواستیم می‌توانستیم از او دفاع کنیم... اما عثمان دگرگون شد و دین را دگرگون کرد.^(۱)

اسرائیل بن موسی می‌گوید: از حسن شنیدم که می‌گفت: طلحه و زبیر به بصره آمده بودند، از آنان پرسیدم: چرا به این جا آمده‌اید؟

پاسخ دادند: به خون خواهی عثمان آمده‌ایم!

حسن پاسخ داد: سبحان الله، آیا این قوم عقل ندارند که چنین می‌گویند؟ به خدا سوگند، شما عثمان را کشتید!^(۲)

هم چنین مشهور است که مروان بن حکم، طلحه را به خاطر قتل عثمان کشته است.^(۳)

فراتر این که در «الاستیعاب» آمده است:

علمای مورد اعتماد درباره این که مروان در آن روز طلحه را از پای درآورد و با او در یک حزب مشترک بود، اختلاف ندارند.

از جمله افرادی که نسبت به عثمان رویکردی مخالف داشت عمار بن یاسر بود، او و محمد بن ابوبکر می‌گفتند: عثمان بعد از ایمان، به خدا کفر ورزید و منافق شد.^(۴)

۱. الإمامة والسياسة: ج ۱ ص ۱۸. ر.ک: العقد الفرید: ج ۴ ص ۲۹۵.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۲۸.

۳. الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۲۳۳ و ج ۵ ص ۳۸، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۳۱۷ و ۴۱۸،

المعجم الکبیر: ج ۱ ص ۱۱۳، الاستیعاب: ج ۲ ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

۴. المعجم الکبیر: ج ۱ ص ۷۹.

عمار برای خون عثمان هیچ حرمت و احترامی قائل نبود که در خور قصاص باشد.^(۱)

باقلائی می‌گوید: در روایتی آمده که عمار یاسر همواره می‌گفت: عثمان کافر است. عمار بعد از قتل عثمان می‌گفت: روزی که او را کشتیم در واقع کافری را کشته بودیم. شاید عثمان، عمار را از خود راند و تأدیبش کرد؛ به این دلیل که عمار همواره در مورد عثمان این گونه می‌گفت: ما عثمان را خلع کردیم و حال آن که من از او دوری می‌جویم... کلثوم بن جبر از قاتل عمار؛ ابوغادیه جهنی نقل می‌کند که می‌گوید: با رسول خدا ﷺ در عقبه بیعت کردم، وی فرمود: ای مردم! خون‌ریزی و غارت اموال بر شما حرام است تا این که خدای خود را ملاقات کنید؛ در این شهر در این ماه و در این روز نباید خون‌ریزی شود. آیا مورد قبول همه شماست؟ گفتیم: آری.

پیامبر ﷺ فرمود: خدایا! گواه باش.

سپس در ادامه فرمود: مبادا بعد از من به کفر خویش برگردید، شماری از شما گردن دیگری را بزنند.

کلثوم در ادامه می‌گوید: آن‌گاه ابوغادیه این سخن را ادامه داد و گفت: ما عمار بن یاسر را مهربان و دلسوز می‌شمردیم. آن‌گاه که ما در مسجد قبا بودیم او می‌گفت: هان که عثمان نعل یهودی است. اگر یارانی می‌یافتم او را پامال می‌کردم و می‌کشتم.

من گفتم: خدایا! قتل عمار را برای من فراهم ساز؟

تا این که روزی نبرد صفین فرا رسید، اولین گردان پیاده از راه رسید و مردی در ابتدای آن بود، در جریان کارزار، مرد لختی را دیدم که به سمت آن مرد نیزه پرتاب کرد و به ران او اصابت کرد، او لغزید و بر زمین افتاد و چون او را زد، کلاه خود از سرش افتاد، دیدم عمار یاسر است.

۱. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۹۷ و ۹۸، المعجم الکبیر: ج ۱ ص ۸۱.

کلثوم در ادامه می‌گوید: من فردی گمراه‌تر از قاتل عمار ندیدم، او از شخص پیامبر سخنانی در مورد قتل عمار شنید، ولی باز هم او را به قتل رساند...

عمرو بن عاص در این باره چنین گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: قاتل عمار و کسی که لباس‌های او را تاراج کند، در آتش جهنم خواهد بود.^(۱)

در سخنی ابی معشر می‌گوید:

روزی حجاج در (قصر) نشسته بود، مردی با گام‌های آشنا آمد، زمانی که حجاج او را دید، گفت: درود بر تو ای ابو غادیه!

آن‌گاه او را در کنار خود و بر روی تخت نشاناد و گفت: آیا تو پسر سمیه را کشتی؟

جواب داد: آری...

حجاج به مردم شام گفت: هر کس خوشحال می‌شود به مردی بسیار عظیم‌الشأن در روز قیامت بنگرد، به این مرد بنگرد.

سپس ابو غادیه خواست درگوشی چیزی از حجاج درخواست کند، ولی حجاج خودداری کرد. ابو غادیه گفت: دنیا را برای ایشان لگدمال می‌کنیم. آن‌گاه چیزی از آنان درخواست می‌کنیم، ولی آنان به ما عطا نمی‌کنند و ادعا می‌کنند که من در روز قیامت والامقام هستم... به خدا سوگند، اگر تمام زمینیان عمار را کشته بودند، همگی به جهنم وارد می‌شدند.^(۲)

پیش‌تر گفته شد که عثمان چندین مرتبه با الفاظ مختلف به عمار ناسزا می‌گفت.

گاهی به او می‌گفت: «ای فرزند کسی که ادرار خود را نمی‌تواند کنترل کند»^(۳)

و گاهی می‌گفت: «ای پسر سمیه! تو دروغ می‌گویی».^(۴)

۱. الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۲۶۰ و ۲۶۱.

۲. اسد الغابة: ج ۵ ص ۲۶۷.

۳. انساب الأشراف: ج ۵ ص ۴۸. قال في القاموس: والمتكاء: البطراء...

۴. همان: ص ۴۹.

در مورد دیگری می‌گفت: «ای گزنده آلت پدر»^(۱)

در مورد دیگری می‌گفت: «وای بر تو ای پسر کنیز سیاه».^(۲) عثمان در اقدام دیگری دستور داد عمار را آن قدر کتک زدند که از هوش رفت و چند نمازش قضا شد.^(۳)

یک بار دیگر عثمان او را با کفش‌هایش لگد مال کرد تا جایی که به بیماری فتق مبتلا شد و از هوش رفت.^(۴)

عثمان در اقدام دیگری دستور داد عمار را بزنند و خود همراه مأموران او را زد که شکمش پاره شد و از هوش رفت و او را در جلوی در خانه‌اش انداختند.^(۵)

در جای دیگر عثمان برخاست و عمار را لگد مال کرد تا این که از هوش رفت.^(۶)

عثمان می‌خواست عمار را تبعید کند که بنی مخزوم واسطه شدند و او را از این کار باز داشتند.^(۷)

درباره عبدالرحمان بن عوف باید گفت: او وقتی این رفتارهای عثمان را دید به شدت نسبت به عثمان کینه به دل گرفت و به امیر مؤمنان علی علیه السلام گفت: شمشیر به دست بگیر و من نیز دست به سلاح خواهم برد، او در آن چه به من وعده داده بود خلاف وعده‌هایش عمل کرده است.^(۸)

عبدالرحمان بعد از آن قسم یاد کرد که در طول زندگی خود با عثمان صحبت نکند.^(۹)

۱. همان: ص ۵۴.

۲. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۷۱.

۳. انساب الأشراف: ج ۵ ص ۴۸۰.

۴. همان: ص ۴۹.

۵. الامامة والسياسة: ج ۱ ص ۳۳.

۶. المصنف ابن ابی شیبیه: ج ۶ ص ۱۹۹، العقد الفرید: ج ۴ ص ۳۰۷.

۷. انساب الأشراف: ج ۵ ص ۵۴ و ۵۵، تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۷۳.

۸. همان: ص ۵۷.

۹. همان، تاریخ ابی الفداء: ج ۱ ص ۱۶۶، العقد الفرید: ج ۴ ص ۲۸۰ و ۳۰۵.

زمانی که عبدالرحمان در بستر بیماری بود، عثمان به عیادت او رفت، ولی عبدالرحمان با او سخن نگفت.^(۱)

عبدالرحمان در حالی از دنیا رفت که با عثمان قهر بود^(۲) وصیت کرده بود که بعد از مرگش عثمان بر او نماز نخواند.^(۳)

عثمان خانه‌ای برای خود ساخت و مردم را برای مهمانی و پذیرایی دعوت کرد، عبدالرحمان نیز به مهمانی دعوت شده بود، عبدالرحمان به عثمان گفت: ای پسر عفان! درباره مسائلی که در مورد تو می‌شنیدیم و تکذیب می‌کردیم، به یقین رسیدیم، من به خاطر بیعتی که با تو کرده‌ام به خدا پناه می‌برم.

عثمان از شنیدن این سخن به شدت برآشفته و خشمگین شد و به غلام خود گفت: ای غلام! این مرد را از این جا بیرون کن!

غلامان او را از خانه عثمان بیرون کردند و عثمان به مردم دستور داد که کسی با او هم‌نشین نشود.^(۴)

در نقل دیگری آمده: عبدالرحمان در بستر بیماری مهلک بود، سخن از عثمان به میان آمد، عبدالرحمان گفت: قبل از این که بیش از این بر سر این حکومتش پافشاری نماید و توسعه طلبی کند جلوی او را بگیرید.

این سخن به گوش عثمان رسید، او افرادی را به سر چاهی که چهارپایان عبدالرحمان از آن آب می‌نوشیدند، فرستاد تا مانع از سیراب کردن آن‌ها شوند.^(۵)

۱. تاریخ ابی الفداء: ج ۱ ص ۱۶۶، شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۱۹۶، العقد الفرید: ج ۴ ص ۲۸۰.

۲. همان: ج ۱ ص ۱۶۶، همان: ج ۱ ص ۱۶۶، العقد الفرید: ج ۴ ص ۳۰۵، المعارف ابن قتیبه: ص ۵۰.

۳. انساب الاشراف: ج ۵ ص ۵۷.

۴. شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۱۹۶.

۵. انساب الاشراف: ج ۵ ص ۵۷.

عثمان همواره عبدالرحمان بن عوف را به نفاق متهم می‌کرد و او را در زمره منافقان قرار می‌داد؛^(۱) تا جایی که از عبدالرحمان روایت شده که گفته: یک بار نشد در طول زندگی ام عثمان را ملاقات کنم و او به من نگوید: ای منافق!^(۲) از طرف دیگر آنچه که در میان ابوذر و عثمان گذشته نیز مشهور است و در روایات بسیاری که مجال پرداختن به همه آنها را نداریم، آمده است که عثمان، ابوذر را به صحرای ریزه تبعید کرد و او در آن جا بود تا این که از دنیا رفت.^(۳) در روایت دیگری ابن اسحاق می‌گوید: روزی ابوذر نزد عثمان آمد و در موضوعی به او ایراد گرفت، بعد از او، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که عصایی در دست داشت، آمد و در برابر عثمان ایستاد.

عثمان گفت: درباره این فرد دروغ‌گو به خدا و پیامبر او، چه نظری داری؟ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پاسخ داد: او را به منزله مؤمن آل فرعون قرار ده، اگر دروغ گفته باشد مجازات می‌شود و اگر در این موضوع حق با او باشد، گوشه‌ای از آن چه وعده داده شده‌اید، شما را فراخواهد گرفت.

عثمان جواب داد: ساکت شو خاک بر دهانت.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ جواب داد: خاک بر دهان تو باد، تو از ما نظر خواستی و ما نظر خود را به تو گفتیم.^(۴)

در روایت دیگری سعید بن مسیب می‌گوید: امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر عثمان به خاطر خریداری باغی که بخشی از چشمه آب آن، وقف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شده بود، اعتراض کرد.

۱. الصواعق المحرقة: ص ۱۱۲، السيرة الحلبية: ج ۲ ص ۲۷۳.

۲. شرح نهج البلاغه: ج ۲۰ ص ۲۵.

۳. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۵۲، کتاب المغازی والسرائیا: ج ۳ ص ۳۸۷، مسند احمد: ج ۵ ص ۱۴۴، الطبقات الکبری: ج ۴ ص ۳۲۷، السنه، ابن ابی عاصم: ج ۲ ص ۵۰۱، شرح سنن ابن مساجه، سیوطی: ص ۱۵، باب «اتباع السنه»، الاستیعاب: ج ۱ ص ۲۱۵، سیر اعلام النبلاء: ج ۲ ص ۵۷، ۷۱، ۷۷، السیره النبویه: ج ۵ ص ۲۰۵، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۱۸۴.

۴. الجامع، ازدی: ج ۱۱ ص ۲۴۹.

سعید می‌گوید: بحث بین آن دو به شدت بالا گرفته بود و خدای را برای خود شاهد می‌گرفتند تا این که عباس در میان آن دو میانجیگری کرد، در این میان عثمان تازیانه را برای زدن به امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بالا برد، امام نیز عصایی را برای زدن عثمان بالا برد. عباس آن دو را به آرامش فراخواند...^(۱)

بنابر نقل دیگر، عثمان به عبدالله بن مسعود کنایه زد و گفت: هان که نزد شما حیوان بدی آمده که روی غذایش راه می‌رود و استفراغ و فضله می‌کند. آن گاه دستور داد او را به زمین زدند به گونه‌ای که پهلویش شکست، چرا که ابن مسعود متهم بود که گفته: خون عثمان مباح است.^(۲)

عثمان در اقدام دیگری سهمیه ابن مسعود را از بیت المال قطع کرد^(۳) و سرانجام، آن گاه که ابن مسعود از دنیا رفت، عثمان را از مرگ او با خبر نکردند.^(۴) در ادامه این رفتارها از عثمان بود که محمد بن ابی حذیفه و محمد بن ابی بکر نیز در مصر ایرادهای عثمان را آشکار ساختند و گفتند: خون او مباح است.^(۵)

البته مشاجرات، دعواها و زرد و خوردهایی که بین عثمان و دیگر صحابه صورت گرفته بود بسیار بیش از آن است که بتوان در این مجال اندک آن‌ها را ذکر کرد، اما مهم‌تر از همه چیزی بود که صحابه پیامبر در مدینه مطالبی را نوشتند و به دیگر بلاد اسلامی فرستادند. در آن نوشته عنوان کردند:

زمانی که شما دست به شمشیر شدید برای گسترش دین محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و اینک کجایید که ببینید دین محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به بیراهه رفته و دچار فساد شده است. پس به پا خیزید و دوباره دین محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را احیا کنید.

این شد که مردم از هر گوشه و کناری به مدینه آمدند و عثمان را به قتل رساندند.^(۶)

۱. مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۲۶، المعجم الاوسط: ج ۷ ص ۲۶۷.

۲. انساب الاشراف: ج ۵ ص ۳۶.

۳. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۴۷، انساب الاشراف: ج ۵ ص ۳۷، تاریخ الخمیس: ج ۲ ص ۲۶۸.

۴. تاریخ الخمیس: ج ۲ ص ۲۶۸، انساب الاشراف: ج ۵ ص ۳۷.

۵. تاریخ طبری: ج ۲ ص ۶۲۰.

۶. همان: ص ۶۶۲.

رویدادهای بین صحابه بعد از مرگ عثمان

بعد از مرگ عثمان، زشت‌ترین و آشکارترین رویدادها بین اصحاب رخ داد که هر یک از صحابه، دیگری را به گناهان بزرگ، فتنه‌گری، دنیادوستی، عهدشکنی و پیمان شکنی متهم می‌ساخت.

پیش‌تر گفتیم که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

إِنَّ طَلْحَةَ وَالزَّبِيرَ وَعَائِشَةَ لَيَعْلَمُونَ أَنِّي عَلَى الْحَقِّ وَإِنَّهُمْ مَبْطُلُونَ؛

به راستی که طلحه، زبیر و عایشه به خوبی می‌دانند که حق با من است، ولی آنان باطل‌گرا هستند و این مسأله را انکار می‌کنند.

البته کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام و گروهی از صحابه و تابعان که همراه او بودند درباره آن‌ها و معاویه و همراهان او شدیدتر و گزنده‌تر بود. مثل کلام آن حضرت که در خطبه‌ای می‌فرمایند:

إِنِّي أَنَا فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ. وَلَوْ لَمْ أَنْ كُنْ فَيَكُم مَّا قُوتِلَ فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ وَأَهْلُ النَّهْرِ.

وَأَيُّمَ اللَّهِ لَوْلَا أَنْ تَنَكَّلُوا فَتَدْعُوا الْعَمَلَ لِحَدَّثْتَكُمْ بِمَا سَبَقَ لَكُمْ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكُمْ لِمَنْ قَاتَلَهُمْ مَبْصَرًا لَضَلَّاتِهِمْ عَارِفًا بِالذِّئْبِ نَحْنُ عَلَيْهِ...^(۱)

به راستی من چشمان فتنه را از کاسه درآوردم، و اگر در میان شما نبودم هرگز کسی با فلانی، فلانی، فلانی و نهرواینان نمی‌جنگید.

به خدا سوگند، اگر به این جهت که از دین روی‌گردان شوید و عمل را رها می‌کنید؛ شما را از آن چه که پیش‌تر بر زبان پیامبرتان جاری

۱. المصنف، ابن ابی شیبیه: ج ۷ ص ۵۲۸، کتاب السنه، عبدالله بن احمد: ج ۲ ص ۶۲۷، حلیة الأولیاء: ج ۴ ص ۱۸۶.

شده آگاه می‌ساختم درباره کسانی که با آنان می‌جنگید، تا به گمراهی آنان بینا باشید و به هدایتی که ما بر آن هستیم، معرفت داشته باشید. حضرتش در سخن دیگری می‌فرماید:

أما بعد، فإنّ هذا صریخ محمد بن أبي بكر وإخوانكم من أهل مصر قد سار إليهم ابن النابغة عدو الله وولي من عادی الله، فلا يكونن أهل الضلال إلى باطلهم والركون إلى سبيل الطاغوت أشد اجتماعاً منكم على حَقِّكم...^(۱) این صدای فریاد محمد بن ابی‌بکر و برادران شما در مصر است که ابن نابغه بر آنان حمله برده همو که دشمن خدا و دوست دشمن خداست پس آن گونه نباشید که گمراهانی که به سوی باطل می‌روند و در مسیر طاغوت هستند در باطل خود از شما که در حق هستید، متحدتر باشند. گمراهانی نباشید که به سوی باطل می‌روند و در مسیر طاغوت هستند که در باطل خود از شما که در حق هستید متحدتر باشند...

جریان دیگری بین امیرمؤمنان علی عليه السلام و عمرو بن عاص رخ داد که هنگام نوشتن پیمان تحکیم بین او و عمرو بن عاص گذشته است. در این هنگام شامیان نپذیرفتند که در آن نامه اسم علی عليه السلام با عنوان امیرمؤمنان ذکر شود. در این هنگام علی عليه السلام فرمودند: الله أكبر سنة بسنة، ومثل بمثل. والله إنني لكاتب بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله يوم الحديبية، إذ قالوا: لست رسول الله، ولا نشهد لك به، ولكن اكتب اسمك واسم أبيك. فكتبه؛

خدا بزرگ‌تر است، درست مانند آن چه که در روز حدیبیه اتفاق افتاده، در این جا نیز در جریان است، که آن روز من کاتب پیامبر بودم و آنان نپذیرفتند که در پیمان‌نامه نام پیامبر به عنوان رسول

۱. تاریخ طبری: ج ۳ ص ۱۳۴.

خدا ﷻ ذکر گردد و گفتند: تو پیامبر خدا نیستی و در این مورد شهادت یاد نمی‌کنیم. پس اسم خودت و پدرت را در پیمان نامه ذکر کن، و پیامبر چنین کرد.

عمرو بن عاص در جواب گفت: سبحان الله، ما را به کفرورزان تشبیه می‌کنند و حال آن که ما مؤمن هستیم.

امام علی علیه السلام فرمودند:

يابن النابغة! ومتى لم تكن للفاسقين ولياً وللمسلمين عدواً؟ ...
ای پسر نابغه! کی یاور فاسقان و دشمن مسلمانان نبوده‌ای؟ آیا جز این است که به مادرت که تو را زایید شبیه هستی؟

عمرو برخاست و گفت: از این روز به بعد در هیچ جایی تو را ملاقات نخواهم کرد.

علی علیه السلام در جواب فرمودند: امیدوارم خداوند متعال مرا از شر دیدار تو و امثال تو در امان نگه دارد. (۱)

عمار یاسر نیز در میدان جنگ صفین گفت:

أيها الناس! اقصدا بنا نحو هؤلاء الذين يبغون دم ابن عفان، ويزعمون أنه قتل مظلوماً. والله ما طلبتهم بدمه، ولكن القوم ذاقوا الدنيا فاستحبوها واستمرؤوها، وعملوا أن الحق إذا لزمهم حال بينهم وبين ما يتمرغون فيه من دنيا هم ولم يكن للقوم سابقة في الإسلام يستحقون بها طاعة الناس والولاية عليهم، فخدعوا أتباعهم أن قالوا: إمامنا قتل مظلوماً، ليكونوا بذلك جبابرة ملوكاً...

ای مردم! با ما به کسانی بتازید که خون عثمان را ریختند و مدعی

هستند که عثمان مظلوم از دنیا رفت. به خدا سوگند، اینان برای خون خواهی عثمان نیامده‌اند، این لشکرکشی اینان جز برای دنیادوستی نیست و بدانید که اگر حق با اینان بود بین ایشان و آن چه که در فکر دست‌یابی به آن هستند، مانع می‌شد.

اینان گروهی نیستند که در اسلام‌شان سابقه طولانی وجود داشته باشد و شایسته رهبری بر مردم باشند، اگر می‌گویند: امامشان مظلوم کشته شده است، بدانید که دروغ می‌گویند تا بتوانند به تاج و تخت خود دست یابند.

آن‌گاه عمار از کنار گروهی که پاسخ او را می‌دادند گذشت تا این که به عمرو نزدیک شد و به او گفت: ای عمرو! دینت را در مصر فروختی، نابود گردی! نابود گردی! چه بسیار زمانی است که کژی‌ها در اسلام روا داشته‌ای.

عمار به عبیدالله بن عمر بن خطاب روی کرد و گفت: خدا تو را بر زمین افکند، دینت را به دشمن اسلام و پسر دشمن اسلام فروخته‌ای؟

جواب داد: نه، این طور نیست، ولی به خون خواهی عثمان بن عفان برخاسته‌ام. عمار پاسخ داد: به خوبی آگاهم که تو چیزی که به خاطر آن به پا خاسته‌ای خدا را در نظر نداری.^(۱)

البته سخنان معاویه و همراهان او در مورد امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز از این موارد کم‌تر نیست.

آری، این امور به جایی کشید که برخی از اصحاب ریختن خون دیگری را مباح دانستند و جنگ‌های خون‌باری بین آنان درگرفت که بر اثر آن‌ها، هزاران هزار مسلمان کشته شدند تا این که قائله به تحکیم و داوری پایان پذیرفت و نتیجه‌ای نداد.

۱. همان: ص ۹۸.

طبری در این زمینه می‌نویسد: امیرمؤمنان علی علیه السلام که از بزرگ‌ترین صحابه پیامبر بود، زمانی که صبح هنگام به نماز می‌ایستاد در قنوتش این ذکر را می‌گفت:

اللهم العن معاوية وعمرأ وأباالأعور السلمي وحبیباً وعبدالرحمان بن خالد والضحاک بن قیس والولید؛

خدایا! بر معاویه و عمرو، ابوالاعور سلمی، حبیب، عبدالرحمان بن خالد، ضحاک بن قیس و ولید لعنت فرست.

و از سوی دیگر، معاویه و افراد او به هنگام قنوتشان بر علی، حسن و حسین علیهم السلام و ابن عباس و مالک اشتر لعنت می‌فرستادند.^(۱)

از این جا بود که لعن امیرمؤمنان علی علیه السلام در منابر مسلمانان باقی ماند و اهل بیت و شیعیانش به خاطر این سنت گذاری معاویه و امرای بعد از او، کشته شدند. سخن در این مورد بسیار زیاد است و مجال پرداختن به آن نیست.

صحابه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

اینک به رویدادهایی می‌پردازیم که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بین صحابه رخ داد. در حقیقت مشابه چنین رویدادهایی بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز رخ داد. از یک سو قریش خلافت را حق خود می‌دانست و از سوی دیگر، انصار دعوی خلافت بر مسلمانان را داشتند. بعد از آن نزاع بین قریش و اهل بیت علیهم السلام بالا گرفت و ایرادگیری، نکوهش و ناسزاگویی در این زمینه به بالاترین حد خود رسید.

برای مثال عمر گفت: خدا سعد بن عباده را بکشد.^(۲)

بنا به نقل دیگر عمر گفت: او را بکشید، خدا او را بکشد.^(۳)

۱. همان: ص ۱۱۳.

۲. صحیح بخاری: ج ۶ ص ۲۵۰۶.

۳. المصنّف ابن ابی شیبّه: ج ۷ ص ۴۲۲، فتح الباری: ج ۷ ص ۳۲، الریاض النضره: ج ۲ ص ۲۰۸، تاریخ

طبق نقل دیگری عمر گفت: خدا او را بکشد که منافقی بیش نیست. (۱)

البته ما نمی‌خواهیم درباره آن چه که بین قریش و اهل بیت علیهم‌السلام رخ داده سخن برانیم، اما وخامت اوضاع آن زمان به خوبی از احادیث امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در مناسبات مختلف و هم‌چنین از دو خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام روشن و آشکار است؛ همان دو خطبه‌ای که در کتاب‌های «بلاغات النساء» و «اعلام النساء» و آن چه که مورخان بیان داشته‌اند، (۲) ذکر شده‌اند.

ولی این فتنه پیشرفتی نداشت، چراکه از سویی انصار شکست خوردند و بعد از آن دچار خمود و سستی شدند، و از سوی دیگر، رهبر اهل بیت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام این گونه صلاح دید که در اصرارش در راستای دست‌یابی به جایگاهی محکم، برای کل اسلام خطری بزرگ‌تر از پیمانال شدن حق ایشان وجود دارد. از این رو درخواست‌هایش به میزانی که دیگران را از خواب غفلت بیدار سازد و عذری در این زمینه داشته باشد بسنده کرد. همان طوری که در شورا و به هنگام بیعت با عثمان همان کار را انجام داد و در مناسبت‌های دیگر نیز این مسأله را برای اقامه حجّت ذکر می‌کرد.

بنابر این، برای هر کس شناخت حقیقت مهم است، باید با دیدگاهی فراگیر و کامل و بعد از این که از جبهه‌گیری‌های مختلف رهایی یافت به پژوهش در این باب پردازد، چراکه حجّت خدای متعال در این راه، روشن‌گر طریق سالکان است، آن جا که می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ (۳)

➤ طبری: ج ۲ ص ۲۴۴.

۱. تاریخ طبری: ج ۲ ص ۲۴۴.

۲. بلاغات النساء: ص ۲۳، اعلام النساء: ج ۴ ص ۱۲۸-۱۱۶.

۳. سوره توبه آیه ۱۱۵.

و چنان نبود که خداوند قومی را، پس از آن که آن‌ها را هدایت کرد
گمراه کند؛ مگر آن‌که اموری را که باید از آن بپرهیزند، برای آنان
بیان نماید؛ که به راستی خداوند به هر چیزی داناست.
و به این وسیله از بازخواست خدا در روز قیامت بیرون خواهد رفت، آن‌جا که
خدا می‌فرماید:

﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾؛^(۱)

روزی که هیچ دوستی کم‌ترین کمکی به دوستش نمی‌کند، و از هیچ
سو یاری نمی‌شوند.

و در مورد دیگری می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ
كِتَابَهُمْ وَلَا يُطْلَمُونَ فَتِيلًا * وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ
أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾؛^(۲)

روزی که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم؛ کسانی که نامه
عملشان به دست راستشان داده شود، آن‌را می‌خوانند و به اندازه
رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی‌شود. اما کسی که در
این جهان (از دیدن حق) نابینا بوده، در جهان آخرت نیز نابینا و
گمراه‌تر است.

البته جایگاهی که صحابه در پیش گرفته بودند و دیدگاهی که بعضی از آنان نسبت به
هم داشتند فقط ویژه پیدا شدن اختلافات و انشعاب‌ها در میان آنان نیست، چرا که این
مسأله یک امر طبیعی است که در ذات دیگر انسان‌ها نیز وجود دارد.

۱. سوره دخان آیه ۴۱.

۲. سوره اسراء آیه ۷۱ و ۷۲.

اکنون ما نیز در این فرصت گوشه‌ای از اتّفاقات و بیاناتی را که از اصحاب بروز یافته و با حالت تقدیسی که بسیاری از مردم به صحابه نسبت می‌دهند سازگاری ندارد، ذکر می‌کنیم. در واقع این مسائل منفی به نقاط ضعف آنان، یا عدم نگرش مقدس مآبانه برخی بر یکدیگر و یا عدم رفتار و تعامل مناسب از جانب ایشان، اشاره دارد.

این مسائل به دو بخش تقسیم می‌شوند:

برخی از جایگاه‌های منفی صحابه جنبه عمومیت داشته است.

بخش اول. آن چه که جنبه عمومیت داشته و مختص یک فرد خاص و یا دو نفر

مشخص نبوده است، شامل چندین حادثه می‌گردد:

۱. حدیث مشهور افک که در جریان آن می‌خواستند به آبروی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صدمه بزنند. از این رو به وسیله این تهمت او را بسیار آزرده‌اند؛ چه تهمتی که بعضی از صحابه به عایشه نسبت دادند و چه تهمتی که به ماریه نسبت داده شد. در جریان تهمت به عایشه حسان بن ثابت، مسطح - که در جنگ بدر شرکت کرده بود - و دیگران در زمره مهم‌ترین افراد بوده‌اند.

در جریان تهمت به ماریه نیز به دروغ این گونه عنوان شد که او از پسرعمویش کودکی به نام ابراهیم آورده است و در واقع مدّعی بودند ابراهیم، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، در این مورد از عایشه نیز سخنانی به جای مانده است.

خداوند نیز با نزول آیه‌ای به شدّت این مسأله را نفی کرد و خط بطلانی بر روی تمام دعاوی کشید و فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (۱)

به راستی کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی از شما

بودند؛ اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است، بلکه خیر شما در آن است؛ آن‌ها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند؛ و از آنان کسی که بخش مهم آن را بر عهده داشت عذاب عظیمی برای اوست.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ * إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَخْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾؛^(۱)

و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و جهان آخرت شامل شما نمی‌شد، به خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می‌رسید. به خاطر بیاورید زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و با دهان خود سخنی می‌گفتید که به آن یقین نداشتید و آن را کوچک می‌پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ است.

۲. آزار و اذیت پیامبر ﷺ با طعن و ایراد به اصل و نسب پیامبر؛ یعنی خاندان بنی‌هاشم، تا جایی که پیامبر را از این گفته خویش سخت خشمگین ساختند و حضرت در سخنانی به آنان پاسخ داد؛ مانند این گفته ایشان که گفتند: مثل محمد مثل درخت نخلی است که در میان زباله‌ها رشد کرده باشد.^(۲)
یا این که گفتند: مثل محمد در بنی‌هاشم مثل رشد کردن ریحان در وسط کودهاست.^(۳)

۱. همان آیه ۱۴ و ۱۵.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۲۷۵.

۳. المعجم الکبیر: ج ۱۲ ص ۴۵۵، مجمع الزوائد: ج ۸ ص ۲۱۵، معرفة علوم الحدیث: ص ۱۶۶، الکامل فی الضعفاء: ج ۶ ص ۲۰۰.

یا گفتند: مَثَلِ رَشْدِ كَرْدَنِ رِيحَانِ دَر تَوْدِه زِبَالِه وَ كَرْدِ وَ خَاكِ اسْت. (۱)
 یا گفتند: مَثَلِ مُحَمَّدِ دَر بَنِي هَاشِمِ مَثَلِ رَشْدِ كَرْدَنِ نَخْلِ دَر مَحَلِ زِبَالِه هَاسْت.
 در روایتی عبدالمطلب بن ربیعہ می گوید:
 روزی عده ای از انصار نزد پیامبر ﷺ آمدند و این گونه عنوان کردند: ما از برخی
 از افراد قوم تو شنیده ایم که می گویند: مَثَلِ مُحَمَّدِ مَثَلِ نَخْلِي اسْت که در میان
 زباله ها رشد کرده باشد.

پیامبر خدا ﷺ فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ أَنَا؟

ای مردم! من کیستم؟

پاسخ دادند: تو فرستاده خدا هستی.

راوی می گوید: پیامبر ﷺ چنان نَسَبِي از خود بیان کرد که هرگز چنین نَسَبِي را از
 آن حضرت نشنیده بودیم. پیامبر ﷺ فرمود:

أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ خَلْقَهُ فَجَعَلَنِي
 مِنْ خَيْرِ خَلْقِهِ، ثُمَّ فَرَقَهُمْ فَرَقَتَيْنِ فَجَعَلِنِ مِنْ خَيْرِ الْقَرَقَتَيْنِ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ قِبَائِلَ
 مِنْ خَيْرِهِمْ قَبِيلَةَ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ بِيوتًا، فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِهِمْ بِيوتًا وَأَنَا خَيْرُكُمْ بِيوتًا
 وَ خَيْرُكُمْ نَفْسًا؛ (۲)

من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هستم و بدانید که خدای متعال
 مردم را آفرید و مرا از بهترین آنان قرار داد، سپس آنان را به دو
 گروه تقسیم کرد، و مرا از بهترین این دو گروه قرار داد، سپس آنان را

۱. فضائل الصحابه: ج ۲ ص ۹۳۷.

۲. مسند احمد: ج ۴ ص ۱۶۵، المصنف ابن ابی شیبیه: ج ۶ ص ۳۰۳، کتاب السنه، ابن ابی عاصم: ج ۲ ص ۶۳۲ و ۶۳۳، مجمع الزوائد: ج ۸ ص ۲۱۵ و ۲۱۶، المعجم الكبير: ج ۲۰ ص ۲۸۶.

به قبائل مختلف تقسیم کرد و مرا در بهترین قبائل قرار داد، سپس خانواده‌ها را در میان آنان قرار داد و مرا در بهترین خانواده قرار داد. پس بدانید که من بهترین مردم از لحاظ نسب خانوادگی، و شخصیت هستم.

گاهی دختر پیامبر این گفته‌ها را در راه می‌شنید و به ایشان می‌گفت. (۱)
در بعضی مواقع نیز عباس به پیامبر از دست این مردمان شکایت می‌کرد. (۲)
پاره‌ای از اوقات نیز عمر بن خطاب این سخنان را می‌شنید و به پیامبر اطلاع می‌داد. (۳)

۳. در پایان حدیث افک چنین آمده است:

این خبر به پیامبر ﷺ رسید، ایشان بر فراز منبر قرار گرفت و بعد از حمد و ثنای الهی از مردم پرسیدند:

يا أيها الناس! من يعذرني ممن يؤذيني؟

ای مردم! چه کسی مرا از آن چه آزارم می‌دهد، می‌رهاند؟

سعد بن معاذ برخاست و شمشیرش را از نیام بیرون کشید و گفت: ای رسول خدا! من تو را از آن چه آزارت می‌دهند می‌رهانم، اگر فردی از اوس باشد، سرش را برایت می‌آورم و اگر از خزرجیان باشد همان کاری که بخواهی انجام خواهم داد. سعد بن عباد نیز برخاست و گفت: به خدا سوگند، دروغ می‌گویی، تو نمی‌توانی آن را بکشی، چرا که رسول خدا ﷺ خواهان کنار گذاشتن آن چیزهایی است که از عصر جاهلی بین ما و شما برقرار است.

۱. معرفة علوم الحديث: ص ۱۶۶، الكامل في الضعفاء: ج ۶ ص ۲۰۰، المعجم الكبير: ج ۱۲ ص ۴۵۵،

مجمع الزوائد: ج ۸ ص ۲۱۵.

۲. فضائل الصحابة: ج ۲ ص ۹۷۳.

۳. مجمع الزوائد: ج ۸ ص ۷۱۶.

او فریاد برآورد: به داد اوس برسید.
و این دیگری فریاد برآورد: به داد خزرج برسید.
در نهایت با سنگ و کفش به جان هم افتادند.
اسید بن حضیر بلند شد و گفت: این همه زیاده‌گویی برای چیست؟ این رسول
خدا ﷺ است که در مورد مسأله‌ای به ما دستور خواهد داد و فرمان ایشان به ضرر
هر که باشد، اجرا خواهد شد... (۱)

در سخنی که بخاری از عایشه نقل می‌کند، چنین آمده است:
... در این میان مردی از خزرجیان به پا خاست، او سعد بن عباده بزرگ خزرجیان
بود، ام حسان دختر عموی او بود. سعد پیش از این مردی نیکو کار بود، ولی
تعصب بر وی چیره شد.
عایشه در ادامه می‌گوید: سعد گفت: به خدا سوگند، این که گفتم او را
خواهی کشت دروغ است، نمی‌توانی او را بکشی، و اگر از میان قبیله تو باشد
دوست نداری او را بکشی.
اسید بن حضیر پسر عموی سعد برخاست و به سعد بن عباد رو کرد و گفت: به
خدا سوگند، تو دروغ گفتمی، ما او را می‌کشیم، تو منافقی بیش نیستی که از منافقان
دفاع می‌کنی.
عایشه در ادامه نقل می‌گوید: به ناگاه غیرت اوسیان و خزرجیان به جوش آمد تا
جایی که تصمیم گرفتند با یکدیگر بجنگند. این در حالی بود که رسول خدا ﷺ در
این میان بر روی منبر ایستاده بود.
عایشه در ادامه می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ همین طور آنان را آرام می‌کرد تا این که
ساکت شدند. (۲)

۱. همان: ج ۹ ص ۲۳۸، المعجم الکبیر: ج ۲۳ ص ۱۲۷.

۲. ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ج ۲ ص ۷۶.

۴. ابن عباس در حدیثی نقل می‌کند:

روزی عبدالرحمان بن عوف و عده‌ای از یارانش نزد پیامبر آمدند و این طور عنوان کردند: زمانی که هنوز در شرک خود بودیم با عزت و شکوه می‌زیستیم و سروری می‌کردیم، ولی همینک که به خدا ایمان آورده‌ایم به خواری افتاده‌ایم. پیامبر فرمود: من قبیله‌ام را به گذشت دستور داده‌ام، و این که با هیچ قومی به جنگ نپردازند، ولی وقتی خدا ایشان را به مدینه مسلط کرد فرمان جنگ و پیکار و قتل داد، اما آنان از اجرای این فرمان خودداری کردند... و خداوند نیز این آیه را نازل فرمود:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ﴾؛^(۱)

آیا ندیدی کسانی را که به آن‌ها گفته شد: همینک دست از جهاد بردارید و نماز را برپا کنید و زکات بپردازید. ولی هنگامی که فرمان جهاد به آن‌ها داده شد، جمعی از آنان، از مردم می‌ترسیدند.

۵. بنا بر برخی از احادیث، عده‌ای از مردم مدینه در نماز جمعه حاضر نمی‌شدند. و به دیده سهل انگارانه به این مسأله می‌نگریستند، تا جایی که پیامبر ﷺ از ایشان ناراحت شد و به آنان هشدار و بیم داد. برای نمونه در حدیثی آمده:

کعب بن مالک در حدیثی به نقل از حضرت رسول خدا ﷺ می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود:

لِيُنْتَهِيَنَّ أَقْوَامٌ يَسْمَعُونَ النِّدَاءَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ثُمَّ لَا يَأْتُونَهَا، أَوْ لِيُطْبَعَنَّ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ، ثُمَّ لِيَكُونَ مِنَ الْغَافِلِينَ؛^(۲)

۱. سوره نساء آیه ۷۷.

۲. صحیح بخاری: ج ۱ ص ۳۱۶، صحیح مسلم: ج ۲ ص ۵۹۰.

گروهی از مردم که بانگ نماز جمعه را می‌شنوند و به سوی اقامه نماز جمعه نمی‌روند باید از این کار دست بکشند و یا خداوند بر قلب‌هایشان مهر غفلت و ناآگاهی خواهد زد، و آن‌گاه ایشان از غافلان خواهند بود.

۶. رسول خدا ﷺ در حال بیان خطبه نماز جمعه بود، که در این میان کاروانی که حامل غذا بود وارد مدینه شد، همه آن‌ها به جز دوازده تن از ایشان به ندای پیامبر اعتنایی نکردند و نماز جمعه را رها نمودند و به سمت کاروان غذا شتافتند. (۱)

در حدیثی دیگر این طور می‌خوانیم:

زمانی که پیامبر ﷺ در نماز جمعه سخنرانی می‌کردند، قافله‌ای به مدینه رسید، در این هنگام اصحاب پیامبر خدا ﷺ برخاستند و بیرون رفتند، تنها دوازده تن از افراد باقی ماندند و همه به سمت آن قافله رفتند. پیامبر خدا ﷺ با دیدن این صحنه فرمود:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ تَتَابَعْتُمْ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ أَحَدٌ لَسَالُ لَكُمْ الْوَادِي نَارًا؛

به خدا سوگند، اگر شما هم به سمت آن قافله می‌رفتید در درّه‌ای از آتش گرفتار می‌آمدید.

در این هنگام این آیه از سوره جمعه نازل شد:

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾؛ (۲)

و هنگامی که آن‌ها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده به حال خود رها می‌کنند.

۱. صحیح بخاری: ج ۱ ص ۳۱۶، صحیح مسلم: ج ۲ ص ۵۹۰.

۲. سوره جمعه آیه ۱۱.

۷. در روایت دیگر، در ابتدای آداب روزه آمده است: آن گاه که روزه دار خوابید خوردن و آشامیدن و نزدیکی با زنان بر وی حرام است. در این میان عده‌ای از مسلمانان با این که نزدیکی با زنان بر ایشان حرام شده بود، مخفیانه با زنان خود نزدیکی می‌کردند. خداوند به خاطر این کار، آنان را با نازل کردن آیه‌ای مورد سرزنش قرار داد و از عاقبت کارشان به آنان بیم داد و فرمود:

﴿أَجَلٌ لَّكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾؛^(۱)

آمیزش جنسی با همسرانتان، در شبِ روزهایی که روزه می‌گیرید، حلال است. آن‌ها لباس شما هستند و شما لباس آن‌ها هستید. خداوند می‌دانست که شما به خود خیانت می‌کردید؛ پس توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید. اکنون با آن‌ها آمیزش کنید، و آن چه را خدا برای شما مقرر داشته، طلب نمایید و بخورید و بیاشامید، تا رشته سپید صبح، از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد.

۸. آن‌گاه که جنگ بدر به پایان رسید، هر کس به دنبال جمع کردن غنیمت بود، سپاهیان به سه گروه تقسیم شدند:
یک سوم کسانی بودند که سخت با دشمن به جنگ پرداخته و آسیب دیده بودند.

یک سوم دیگر مشغول جمع کردن غنائم بودند.

۱. سوره بقره آیه ۱۸۷.

یک سوم مانده عده‌ای بودند که مسئولیت محافظت از رسول خدا ﷺ را به عهده داشتند.

این سه گروه در میزان و چگونگی تقسیم غنایم به دست آمده، دچار اختلاف شدند. کسانی که از ابتدا مشغول جمع کردن غنیمت بودند می‌گفتند: این‌ها مال ماست. آن عده‌ای که جنگیده بودند و دچار آسیب شده بودند اعتقاد داشتند که غنیمت فقط حق آن‌هاست.

و گروه دیگری که وظیفه حفاظت از رسول خدا ﷺ را به عهده داشتند ادعا می‌کردند که باید غنایم به آن‌ها تعلق بگیرد و می‌گفتند: کسی برای غنایم از ما شایسته‌تر نیست، ما در برابر دشمنانی که قصد جان رسول خدا ﷺ را می‌کردند از حضرتش محافظت می‌کردیم و پیوسته با او بودیم، شما به غنایم از ما سزاوارتر نیستید.^(۱)

عبادة بن صامت می‌گوید:

...زمانی که در این زمینه دچار اختلاف شدیم خدا این امر را از دست ما خارج کرد و بر عهده رسول خدا ﷺ گذاشت و ایشان با اقتدار و عدالت غنایم را در بین مردم تقسیم کردند و این امر بر پایه تقوای الهی و اطاعت از خدا و اطاعت از رسول خدا ﷺ و اصلاح مسائل بین مسلمانان بنا شد، خدای متعال در این مورد می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾؛^(۲)(۳)

۱. ر.ک: السنن الکبری، بیهقی: ج ۶، ص ۲۹۲، الثقات ابن حبان: ج ۱، ص ۱۷۹.

۲. سوره انفال، آیه ۱.

۳. السنن الکبری، بیهقی: ج ۶، ص ۲۹۲، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۶، مسند احمد، ج ۵، ص ۳۲۲، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۸، السیره النبویه، ج ۳، ص ۲۱۹.

از تو درباره انفال سؤال می‌کنند؛ بگو: «انفال مخصوص خدا و پیامبر است؛ پس، از (مخالفت) خدا بپرهیزید! و خصومت‌هایی را که در میان شماست، آشتی دهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید اگر ایمان دارید.

۹. از دیگر رویدادهای از این دست؛ یعنی حرص ورزی صحابه در جمع‌آوری غنایم، بلکه بسیار بدتر از آن می‌توان به آنچه حارث بن مسلم تمیمی از پدرش نقل می‌کند، اشاره کرد. مسلم تمیمی می‌گوید:

رسول خدا ﷺ در قالب یک سپاهی ما را به مکانی فرستادند، زمانی که با آنان پیکار کردیم و بر ایشان پیروز شدیم، یارانم به سمت اسب من آمدند و زنان و کودکانی که از ترس فریاد می‌کشیدند به نزد ما آمدند. من به آنان گفتم: آیا می‌خواهید جان خود را حفظ کنید؟

آنان جواب گفتند: آری می‌خواهیم.

گفتم: پس بگویید: «اشهد ان لا اله الا الله و انّ محمداً عبده ورسوله».

آنان نیز چنین گفتند.

در این هنگام یارانم نزد من آمدند و مرا سرزنش کردند که با این کار ما را از غنایم محروم کردی.

آن‌گاه به سوی رسول خدا ﷺ بازگشتیم، رسول خدا ﷺ فرمودند:

ماتدرون ما صنع، لقد كتب الله من كل إنسان كذا وكذا من الأجر...^(۱)

شما از آن‌چه که رخ داده آگاه نیستید، خداوند برای هر کسی پاداشی را مقدر ساخته است...

۱. المعجم الكبير، ج ۱۹، ص ۴۳۳، مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۶.

بنابراین، رفتار این اصحاب را ملاحظه کنید، آنان نه تنها از اسلام آوردن عده‌ای خوشحال نشده‌اند و به خاطر این مسأله سپاس‌گزاری نکرده‌اند، بلکه بر غنایمی که از دست داده بودند، تأسف می‌خوردند و فرمانده خود را به خاطر باز داشتن آن‌ها از جمع‌آوری غنایم سرزنش می‌کردند.

۱۰. در مورد دیگری ابن عباس می‌گوید:

در جنگ بدر صحابه فرس مخمل‌گونه‌ای را گم کردند، و گفتند: شاید رسول خدا ﷺ آن را برداشته است. در این باره این آیه نازل شد:

﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾؛^(۱)

و ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند و هر کس خیانت کند، روز رستاخیز، آن چه را در آن خیانت کرده، با خود می‌آورد.

در متن دیگری آمده است:

بعضی از مردم می‌گفتند: شاید رسول خدا ﷺ آن را برداشته است و در این مسأله پافشاری می‌کردند.^(۲)

طبری در این زمینه از ابن عباس چنین روایت می‌کند: بعضی از صحابه می‌گفتند: پیامبر خدا ﷺ آن را دزدیده است...^(۳)

در تفسیر ابن کثیر آمده: ابن عباس می‌گوید: منافقان پیامبر خدا ﷺ را متهم کردند که گم شده را ربوده است.^(۴)

۱۱. در مورد دیگری براء بن عازب می‌گوید:

رسول خدا ﷺ در جنگ احد فردی به نام عبدالله بن جبیر را بر پنجاه مرد

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۱.

۲. تفسیر ابن کثیر: ج ۱ ص ۴۲۲ و ر.ک: تفسیر طبری: ج ۴ ص ۱۵۴.

۳. تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۵۵.

۴. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۲۲.

تیراندازگماشت. وی به آنان گفت: به هیچ وجه جایگاه خود را ترک نکنید، تا زمانی که به شما دستور نداده از موقعیت خود جدا نشوید.

براء بن عازب می‌گوید: در این نبرد کفار شکست خوردند، به خدا سوگند، من دیدم که زنان از ترس از کوه بالا می‌روند و خلخال‌ها و زینت آلات آنان از زیر لباس‌هایشان پیدا بود.

افراد زیر دست عبدالله بن جبیر به او گفتند: اکنون زمان جمع آوری غنائم است، اگر همینک نشتابیم دیگران غنائم را جمع می‌کنند.

عبدالله بن جبیر گفت: آیا فراموش کردید که پیامبر خدا ﷺ چه فرمودند؟ آنان گفتند: به خدا سوگند، هم اکنون سپاهیان دیگر از راه می‌رسند و غنائم را جمع آوری می‌کنند.

وقتی این عده پست‌های خود را ترک کردند، دشمنی که شکست خورده بود از پشت سر رسید و آنان را تار و مار کرد.

این همان چیزی بود که رسول خدا ﷺ آنان را از آن بیم می‌داد. در این جنگ تنها دوازده تن از یاران رسول خدا ﷺ همراه وی باقی ماندند و هفتاد تن از آنان کشته شدند...^(۱)

خدای متعال در آیه‌ای از قرآن کریم به همین مسأله اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾؛^(۲)

۱. مسند احمد: ج ۴ ص ۲۹۳ و ر. ک: السنن الکبری، نسائی: ج ۶ ص ۳۱۵، سنن ابی داوود: ج ۳ ص ۵۱، مسند ابن الجعد: ص ۳۷۵، تفسیر ابن کثیر: ج ۱ ص ۴۱۵ و در صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۱۰۵ با اندکی تفاوت نقل شده است.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۲.

و به یقین خداوند، وعده خود را به شما تحقق بخشید؛ در آن هنگام دشمنان را به فرمان او، به قتل می‌رساندید؛ تا این که سست شدید؛ و در کار خود به نزاع پرداختید؛ و بعد از آن که آن چه را دوست می‌داشتید به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما، خواهان دنیا بودند؛ و بعضی خواهان آخرت. سپس خداوند شما را از آنان منصرف ساخت؛ تا شما را آزمایش کند. و او شما را بخشید؛ و خداوند نسبت به مؤمنان، فضل و بخشش دارد.

ابن مسعود می‌گوید: فکر نمی‌کردم هیچ یک از یاران پیامبر خدا ﷺ دنیا پرست باشد، تا این که جنگ احد را به چشم دیدم و در آن روز این آیه دربارہ ما نازل شد و خدا فرمود:

﴿مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾؛^(۱)

بعضی از شما، خواهان دنیا بودند؛ و بعضی خواهان آخرت.

در جنگ احد انس بن نضر شنید که وقتی برخی از مسلمانان می‌گویند: پیامبر ﷺ کشته شده است، برخی می‌گفتند: ای کاش فرستاده ای به سمت عبد الله بن ابی می‌فرستادیم تا برای ما از ابو سفیان امان بگیرد. ای مردم! محمد کشته شده است، قبل از این که آنان به شما برسند و کشته شوید به سمت قبیله‌های خود بازگردید. انس به آنان گفت: ای مردم! اگر محمد کشته شده، پروردگار محمد هنوز زنده است، پس با کسانی که محمد را به قتل رسانده‌اند پیکار کنید. خدایا! من از درگاهت به خاطر سخنان این مردم پوزش می‌طلبم، و تو را از گفته‌های ایشان پاک و مبرا می‌دانم.

سپس شمشیرش را بیرون کشید و تا لحظه‌ای که جان در بدن داشت پیکار کرد.^(۲)

۱. همان.

۲. تاریخ طبری: ج ۲ ص ۶۷ و ۶۸، تفسیر طبری: ج ۴ ص ۱۱۲، این روایت در فتح الباری: ج ۷ ص ۳۱۵

۱۲. در مورد دیگر، هنگامی که قریش، رسول خدا ﷺ را از ورود به مکه در جریان عمره حدیبیه منع کردند و با او به این توافق رسیدند که به مدینه بازگردد و در سال آینده عمره را به جای آورد، و بر این اساس بین رسول خدا ﷺ و آنان پیمان نامه صلح امضا شد، در این میان خون عده‌ای از مسلمانان به جوش آمد و به پذیرش این صلح حاضر نشدند.

در حدیث آمده است: عمر بن خطاب بانگ برآورد و گفت:

والله ما شككت منذ أسلمت إلا يومئذ؛

به خدا سوگند، از روزی که مسلمان شده‌ام شک و تردیدی به دل راه ندادم تا این که امروز را دیدم.

عمر می‌گوید: در ادامه نزد رسول خدا ﷺ آمدم و گفتم: آیا تو فرستاده بر حق خدا نیستی؟

پیامبر فرمود: بلی البته که هستم.

گفتم: آیا ما قوم بر حق نیستیم و دشمنان ما اهل باطل نیستند؟
پیامبر فرمود: آری این گونه است.

گفتم: پس چرا در دین خود کوتاهی و سستی می‌کنیم؟
پیامبر فرمود:

إني رسول الله، ولست أعصي ربي وهو ناصري؛

من فرستاده خداوند هستم و هم اکنون هم به خدای خود ایمان دارم
و به او عصیان نمی‌کنم و او یاور من است.

گفتم: آیا تو نبودی که به ما وعده دادی که به مکه خواهیم رفت و کعبه را طواف خواهیم کرد؟

پیامبر فرمود: آری، ولی آیا گفتم همین امسال این رویداد رخ خواهد داد؟

➔ با اندکی تفاوت نقل شده است.

گفتم: نه، این گونه نگفتی.

پیامبر ﷺ فرمود: پس بدان که تو به بیت خدا خواهی رفت و آن را طواف خواهی کرد.

عمر می‌افزاید: من این بار نزد ابا بکر صدیق رفتم و گفتم: ای ابابکر! آیا این (محمد) پیامبر بر حق خدا نیست؟

ابابکر گفت: آری هست.

گفتم: آیا ما قوم برحق نیستیم و دشمنان ما اهل باطل نیستند؟
گفت: آری، این‌گونه است.

گفتم: پس چرا باید در دین خود کوتاهی و سستی از خود نشان دهیم؟
گفت: ای مرد! او (محمد) پیامبر خداست، و به پروردگارش عصیان نمی‌کند و خدا او را یاری می‌دهد. پس پیوسته و تا لحظه مرگت با او باش، به خدا سوگند، او بر حق است.

گفتم: آیا او به ما وعده نداد که به کعبه می‌رویم و آن را طواف می‌کنیم؟
گفت: آری.

ولی آیا گفت: امسال به مکه خواهیم رفت؟
گفتم: نه.

ابابکر در جواب گفت: پس بدان که تو به مکه خواهی رفت و کعبه را طواف خواهی نمود.

عمر بن خطاب می‌گوید: من برای نقض صلح نامه تلاش‌های زیادی کردم.^(۱)
هنگامی که رسول خدا ﷺ نوشتن صلح‌نامه را به پایان رساند، به صحابه رو کرد

۱. صحیح ابن حبان: ج ۱۱ ص ۲۳۴ و ۲۳۵، المصنف، عبد الرزاق: ج ۵ ص ۲۳۹ این روایت در صحیح بخاری: ج ۲ ص ۹۷۷ با تفاوت نقل شده است.

و فرمود:

قوموا فانحروا ثم احلقوا؛

برخیزید و قربانی کنید و آن گاه سرهایتان را بتراشید.

راوی می‌گوید: به خدا سوگند، هیچ یک از آن اصحاب از سخن پیامبر اطاعت نکردند و بلند نشدند، برای همین پیامبر سخنش را سه بار تکرار کرد. زمانی که پیامبر ﷺ دیدند کسی به پانخاست به سمت ام سلمه رفتند و این رویداد را برای ام سلمه تعریف کردند.

ام سلمه به پیامبر گفت: ای پیامبر خدا! آیا این وضع برایت خوشایند است؟ اینک شما بروید و با هیچ یک از آنان سخن نگوئید، تا این که قربانی خود را بکشید و آن گاه کسی را که سر شما را می‌تراشد، فراخوان تا سر شما را بتراشد.

پیامبر بیرون رفت و با هیچ کس سخن نگفت تا این که قربانی خود را کشت و حلاق خود را فراخواند تا سر او را بتراشد. وقتی اصحاب این صحنه را دیدند برخاستند و قربانی کشتند و سر همدیگر را تراشیدند. اما از غم و اندوه این رفتار خود نزدیک بود عده‌ای از آنان یکدیگر را به قتل برسانند.^(۱)

در این باره واقدی حدیثی را از ابو سعید نقل می‌کند. او می‌گوید:

عمر گفت: در این زمینه امری بسیار شگفت برایم رخ داد، با دیدن این صحنه چنان به سمت پیامبر ﷺ شتافتم که هیچ گاه چنین شتابی نداشتم.^(۲)
در سخنی دیگر آمده:

عمر گفت: آنان با رأی خود بر دین تهمت زدند، به راستی مرا می‌دید که فرمان رسول خدا ﷺ را با رأی رد می‌کردم و من از حق روی نگرداندم.

۱. صحیح بخاری: ج ۲ ص ۹۷۸ و ر.ک: صحیح ابن حبان: ج ۱۱ ص ۲۳۵، المضاف، عبدالرزاق: ج ۵ ص ۳۴۰.

۲. فتح الباری: ج ۵ ص ۳۴۶، نیل الأوطار: ج ۸ ص ۲۰۰.

بنابر این نقل، عمر می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ خشنود شد، ولی من از پذیرش آن خودداری کردم.

رسول خدا ﷺ به من فرمود: ای عمر! می‌بینی من راضی شدم و تو از پذیرش آن خودداری می‌کنی؟! (۱)

در سخنی دیگر سهل بن حنیف می‌گوید:

عمر گفت: ای مردم! به خویشتن خویش بر گردید... کاش مرا در روز ابی جندل می‌دیدید، اگر یارانی بر ضد رسول خدا ﷺ می‌یافتم، این مسأله را انکار می‌کردم. (۲)
ابواسحاق در روایتی سخن پیامبر ﷺ با ام سلمه را این گونه بیان داشته است:
پیامبر به ام سلمه فرمود:

ألا تترين إلى الناس أمرهم بالأمر فلا يفعلونه؛ (۳)

آیا مردم را نمی‌بینی که آنان را به امری فرمان می‌دهم و اطاعت نمی‌کنند؟

همین مسأله را در روایت دیگر ابن ملیح این گونه روایت می‌کند:

این رفتار صحابه بر پیامبر ﷺ سخت و گران آمد، از این رو نزد ام سلمه رفت و فرمود:

هلك المسلمون، أمرتهم أن يحلقوا و ينحروا، فلم يفعلوا؛ (۴)

مسلمانان به هلاکت خواهند رسید، به آنان دستور دادم که سرهایشان را بتراشند و شترهایشان را قربانی کنند، و این کار را نکردند.

۱. همان.

۲. المعجم الكبير: ج ۶ ص ۹۰، المعجم الصغير: ج ۲ ص ۵۷، الفتن نعیم بن حماد: ج ۱ ص ۹۲، تاریخ بغداد: ج ۴ ص ۱۱۶، این روایت با اندکی تفاوت در تفسیر ابن کثیر: ج ۴ ص ۲۱۰، صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۱۶۱، صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۴۱۲ آمده است.

۳. فتح الباری، ج ۵، ص ۲۴۷.

۴. همان.

در روایت دیگری ابو اسحاق می‌گوید:

صحابه به جهت رؤیایی که پیامبر خدا ﷺ دیده بود، از نبرد و پیروزی شکایتی نداشتند، ولی زمانی که دیدند کار به صلح کشیده می‌شود، کار بر آنان سخت و بزرگ آمد تا جایی که نزدیک بود هلاک شوند.^(۱)

۱۳. همانند این اتفاقات از صحابه؛ به خصوص زمانی که پیامبر خدا ﷺ در سفر، روزه خود را افطار کرد، نیز اتفاق افتاد. بنابر روایتی جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید:

رسول خدا ﷺ در عام الفتح در ماه رمضان به سمت مکه به راه افتاد، حضرتش روزه گرفت و مردم نیز با آن حضرت روزه گرفتند. پیامبر روزه بود تا این‌که به منطقه «کراع الغمیم» رسید، در این هنگام پیامبر ظرفی از آب طلب کرد و آن را بالا برد تا همه مردم ببینند. سپس آب را نوشید.

به پیامبر گفتند: عده‌ای از مردم روزه‌دار هستند.

پیامبر فرمود:

اولئك العصاة، اولئك العصاة؛^(۲)

آن‌ها گناهکارند، آن‌ها گناهکارند.

۱۴. نظیر این، واقعه‌ای نیز در حجة الوداع برای صحابه رخ داد، زمانی که پیامبر خدا ﷺ متعه حج را برای آنان تشریح داد و فرمود:

هرکس قربانی خود را نفرستاده از احرام خارج شود و آن را عمره قرار دهد، سپس برای حج در زمان دیگری احرام ببندد.

این مسأله برای صحابه سنگین آمد، و نمی‌توانستند آن را بپذیرند، همان‌طور که

۱. همان، ص ۲۴۶، نیل الاوطار، ج ۸، ص ۲۰۰.

۲. صحیح مسلم: ج ۲ ص ۷۸۵، صحیح ابن حبان: ج ۶ ص ۴۲۳ و ج ۸ ص ۳۱۸ و ۳۱۹، سنن ترمذی: ج ۳ ص ۸۹، السنن الکبری، بیهقی: ج ۴ ص ۲۴۱ و ۲۴۶، السنن الکبری، نسائی: ج ۲ ص ۱۰۸ و...

در حدیث جابر آمده است.^(۱) چرا که آموزه‌هایی که پیامبر ترویج می‌داد برخلاف رسم و رسومی بود که از زمان جاهلی بدان عادت کرده بودند، برای همین، این‌گونه می‌پنداشتند که این آموزه‌ها هتک حرمت به حج و آداب و رسوم مقدس آن، به شمار می‌رود، برای همین به شدت با پیامبر ﷺ مخالفت می‌ورزیدند و فرمان پیامبر ﷺ را جاهلانه می‌پنداشتند و بر این مخالفت خود پافشاری می‌کردند تا این که پیامبر ﷺ سخت عصبانی شد.

جابر در جایی دیگر می‌گوید:

همراه پیامبر خدا ﷺ فقط برای انجام حج به سمت مکه حرکت کردیم، ما آن را با عمره نیامیختیم. چهار شب به پایان ذی الحجه مانده بود به مکه رسیدیم، وقتی طواف را به جای آوردیم و سعی بین صفا و مروه را انجام دادیم پیامبر خدا ﷺ به ما دستور داد که آن را عمره قرار دهیم، و با زنان خویش هم بستر شویم.

به پیامبر گفتیم: تا عرفه پنج روز دیگر باقی نمانده و الآن با زنان هم بستر شویم و نزدیکی کنیم و در حالی به سوی عرفه حرکت کنیم که از آلت‌های ما منی بیرون می‌ریزد؟ پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

إِنِّي لَأُبْرِكُمْ وَأُصَدِّقْكُمْ وَلَوْ لَا الْهَدْيَ لَأُحَلَلْتُ؛

من به شما نیکوکارم و راست می‌گویم، اگر من قربانی داشتم از احرام خارج می‌شدم.

سراقة بن مالک گفت: آیا این حج و عمره برای امسال است یا برای همیشه

این‌گونه عمل کنیم؟

۱. ر.ک: صحیح مسلم: ج ۲ ص ۸۸۴، السنن الکبری، بیهقی: ج ۴ ص ۳۵۶، السنن الکبری، نسائی: ج ۲ ص ۴۱۷، مسند احمد: ج ۲ ص ۳۰۲.

پیامبر فرمود:

لا، بل لأبد الأبد؛^(۱)

نه، بلکه برای همیشه همین گونه باید عمل شود.

درسخنی دیگر براء بن عازب می گوید:

با پیامبر خدا ﷺ و اصحابش برای به جا آوردن حج به سمت مکه رفتیم، ما برای حج احرام بستیم، وقتی به مکه رسیدیم، پیامبر فرمود: حج خود را عمره قرار دهید. مردم اعتراض کردند و گفتند: ای پیامبر خدا! ما برای حج احرام بسته ایم چگونه آن را عمره قرار دهیم؟

پیامبر فرمود:

انظروا ما آمرکم به فافعلوا؛

هر کاری که من به شما دستور می دهم همان کار را انجام دهید.

مردم دوباره با پیامبر مخالفت کردند. در این هنگام پیامبر از این مسأله خشمگین شد، سپس به راه افتاد و در حالی که بسیار خشمگین بود پیش عایشه رفت، وقتی عایشه خشم ایشان را دید گفت: کسی تو را خشمگین کرده خدا او را خشمگین کند. پیامبر ﷺ فرمود:

و مالي لا أغضب و أنا آمر بالأمر فلا أتبع؛^(۲)

چه طور می توانم خشمگین نباشم حال این که به مردم فرمان انجام کاری را می دهم و آنان اطاعت نمی کنند.

۱. سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۹۹۲ و ر.ک: صحیح ابن حبان: ج ۹ ص ۲۳۲، شرح معانی الآثار: ج ۲ ص ۱۹۲ و...
 ۲. مسند احمد: ج ۴ ص ۲۸۶ و ر.ک: مسند ابویعلی: ج ۳ ص ۲۳۳، مجمع الزوائد: ج ۳ ص ۲۳۳، تذکره الحفاظ: ج ۱ ص ۱۱۵ و ۱۱۶، سیر اعلام النبلاء: ج ۵ ص ۴۰۰ و ج ۸ ص ۴۹۸، مصباح الزجاجة: ج ۳ ص ۱۹۹، السنن الکبری، نسائی: ج ۶ ص ۵۶ و...

آری، این عقده در جان و دل برخی اصحاب ماند تا این که در جایگاهی قرار گرفتند که با فرمان پیامبر خدا ﷺ مخالفت کنند و به انجام اعمالی بازگردند که در دوران جاهلی به آن خو گرفته بودند.

از این رو عمر آن گاه که در جایگاه خلافت نشست متعه حج را حرام نمود، آن سان که ازدواج موقت را نیز حرام کرد. او مردم را از انجام این عمل عبادی بازداشت. پس از او عثمان و دیگران نیز هم چون او رفتار کردند تا جایی که نزدیک بود آموزه‌های تشریح الهی ضایع گردد.

در سخنی محمد بن عبدالله بن نوفل بن عبدالمطلب می‌گوید:

سعد ابن ابی وقاص و ضحاک بن قیس در سالی که معاویه بن ابی سفیان نیز در مراسم حج بود از تمتع عمره به حج واجب سخن می‌گفتند.

ضحاک گفت: این کار را فقط کسی انجام می‌دهد که سخن خدا را نفهمیده باشد. سعد بن ابی وقاص گفت: برادر زاده! بدگفتی.

ضحاک گفت: عمر بن خطاب مردم را از این عمل بازداشته است.

سعد در جواب گفت: این چیزی است که رسول خدا ﷺ آن را انجام داد و ما نیز با او این عمل را انجام دادیم.^(۱)

در حدیث دیگری مطرف می‌گوید:

عمران بن حصین زمانی که در بستر بیماری سختی بود که بر اثر آن از دنیا رفت، نامه‌ای به من فرستاد و گفت: من احادیثی را به تو بازگو می‌کنم که امید است خدا بعد از من، تو را به واسطه آنها سود دهد، اگر زنده بودم سخنی از من به میان نیاور

۱. صحیح ابن حبان: ج ۹ ص ۲۴۶ و ر. ک: سنن ترمذی: ج ۳ ص ۱۸۵، السنن الکبری، بیهقی: ج ۵ ص ۱۶، مسند شافعی: ص ۲۱۸، موطأ مالک: ج ۱ ص ۳۴۴، مسند الشاشی: ج ۱ ص ۲۱۰ و ۲۱۱، مسند احمد: ج ۱ ص ۱۷۴، مسند ابویعلی: ج ۲ ص ۱۲۰ و...

و اگر از دنیا رفته‌ام اگر خواستی در مورد آن‌ها بگو که از جانب من به تو رسیده است. بدان که به من رسیده که پیامبر خدا ﷺ حج و عمره را با هم جمع کرد و در این مورد چیزی در کتاب خدا نازل نشد و پیامبر خدا ﷺ از این مسأله نهی نشد، اما این مسأله را یک مرد با نظر خودش آن گونه که می‌خواست پایه‌گذاری کرد.^(۱)

۱۵. گاهی مواقع صحابه سخنانی به زبان می‌راندند که بیانگر باقی مانده‌های آداب و رسوم دوران جاهلی در بین آنان بود.

برای نمونه ابی‌واقد لثبی می‌گوید:

زمانی که رسول خدا ﷺ مکه را فتح کردند، ما همراه او به سمت قبیله هوازن از شهر خارج شدیم و در راه از درخت سدر (از نمادهای کفر در عصر جاهلی) گذشتیم، سدری که کفار در پای آن می‌نشستند و عزلت‌نشینی اختیار می‌کردند و آن درخت را ذات‌انواط (نشان افتخار و بزرگی آنان که سلاح‌های خود را در آن جا می‌آویختند) می‌نامیدند.

ما به پیامبر ﷺ گفتیم: ای رسول خدا! برای ما نیز این چنین نمادی قرار بده.

پیامبر خدا ﷺ فرمود:

الله اکبر، إنها السنن، هذا كما قالت بنو إسرائيل لموسى: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾؛^(۲)

الله اکبر، این‌ها همه آداب و رسوم جاهلی است. این سخن شما درست مانند خواسته بنی اسرائیل از موسی بود که گفتند: ای موسی! «برای ما معبودهایی قرار بده همان طوری آنان معبودهایی دارند.

موسی گفت: شما گروهی نادان هستید».

۱. صحیح مسلم: ج ۲ ص ۸۹۹، الطبقات الکبری: ج ۴ ص ۲۹۰، مسند احمد: ج ۴ ص ۴۲۸.

۲. سوره اعراف آیه ۱۳۸.

سپس رسول خدا ﷺ فرمود:

إِنَّكُمْ لَتُرَكِّبْنَ سِنَّنَ مَنْ قَبْلِكُمْ؛^(۱)

شما از آداب و رسوم گذشتگان خود پیروی خواهید کرد.

در «الدر المنثور» آمده است:

...ما از کنار درخت سدر بزرگی که در نزدیکی ما بود می‌گذشتیم و دیدیم که بدان سلاح آویزان شده بود، و آن را ذات انواط می‌نامیدند، و در واقع آن، غیر از خدای واحد مورد پرستش قرار می‌گرفت. زمانی که پیامبر خدا ﷺ آن درخت را دید از آن درو شد؛ با این که در یک روز گرم تابستانی به سر می‌بردیم و در سایه درختی که بسیار دورتر بود نشست.

در این میان مردی به پیامبر گفت: ای رسول خدا! برای ما نیز ذات انواطی (نماد پرستشی) به مانند درخت آنان در نظر بگیر...^(۲)

در متن روایت ابن ابی عاصم آمده است:

ما همراه پیامبر خدا ﷺ به جنگ حنین بیرون آمدیم، البته ما تازه از دوران کفر به اسلام روی آورده بودیم - در واقع آنان در جنگ فتح مکه مسلمان شده بودند - می‌گوید: وقتی از کنار درخت گذشتیم...^(۳)

از روایاتی که ذکر آن مناسب و خالی از فایده نیست، سخن سعد بن ابی وقاص در برابر پیامبر خدا ﷺ است که گفت: روزی به لات و عززی سوگند یاد کردم.
رسول خدا ﷺ فرمود:

۱. صحیح ابن حبان: ج ۱۵، ص ۹۴.

۲. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۱۴.

۳. السنن، ابن ابی عاصم: ج ۱ ص ۳۷ و با اندکی تفاوت در السنن الکبری، نسائی: ج ۱۶ ص ۲۴۶، سنن ترمذی: ج ۴ ص ۴۷۵، المصنف ابن ابی شیبه: ج ۷ ص ۴۷۹، مسند حمیدی: ج ۲ ص ۳۷۵، الجامع، ازدی: ج ۱۱ ص ۳۶۹، مسند احمد: ج ۵ ص ۲۱۸ نقل شده است.

بگو: «لا إله إلا الله، وحده لا شريك»، آن گاه سه بار آب دهانت را به زمین بینداز (کنایه از این که دیگر این سخن را تکرار نکن و دهانت را آب بکش) و به خدا پناه ببر و دیگر این سخن را تکرار نکن.^(۱)

فراتر این که گاهی از برخی متون این گونه بر می آید که این مسأله در زمان پیامبر ﷺ شیوع داشته است، از این رو حضرتش به صورت عموم به بیان وظیفه مسلمانان در این مورد پرداخته بدون این که فرد معینی را مورد خطاب قرار دهد. برای نمونه ابوهریره می گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود:

هرکس قسم یاد کند و بگوید: به لات و عزی سوگند، باید بگوید: لا إله إلا الله و هرکس به رفیق خود بگوید: بیا قمار کنیم بایستی صدقه بدهد.^(۲)

۱۶. زمانی که پیامبر خدا ﷺ اسیران هوازن را بازگرداند، بر شترش سوار شد و

حرکت کرد، مردم دور او را گرفتند و گفتند: سهم ما را در بین ما تقسیم کن!

پیامبر از شدت فشار هوازن به سمت درختی رفت، در این میان عبای پیامبر از دوششان افتاد. پیامبر ﷺ فرمود:

ای مردم! عبای مرا به من بازگردانید. به خدا سوگند، اگر چهار پایان به تعداد درختان تهامه باشند، آن ها را بین شما تقسیم خواهم کرد، و بعد از این مرا بخیل، ترسو و دروغگو نخواهید یافت.

آن گاه پیامبر به سمت شترش رفت و دسته ای مو از کوهان آن کند و بین انگشتان

۱. سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۶۷۸ و ر. ک: مسند احمد: ج ۱ ص ۱۸۳، ۱۸۶، السنن الکبری، نسائی: ج ۷ ص ۸، السنن الکبری، بیهقی: ج ۶ ص ۲۴۵، المصنف ابن ابی شیبیه: ج ۳ ص ۷۹، صحیح ابن حبان: ج ۱ ص ۲۰۶ و ۲۰۷، المحلی: ج ۸ ص ۵۱.
۲. صحیح بخاری: ج ۵ ص ۲۳۲۱، ۲۳۲۴ و ج ۶ ص ۲۴۵۰، صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۲۶۷، سنن ترمذی: ج ۴ ص ۱۱۶ و...

صحابه و وسطی خود قرار داد، سپس آن را بالای سر خود برد و فرمود:
 يَا أَيُّهَا النَّاسُ! لَيْسَ لِي مِنْ هَذَا الْفِيءِ هَوْلَاءُ هَذِهِ إِلَّا الْخُمْسُ، وَالْخُمْسُ
 مَرْدُودٌ عَلَيْكُمْ؛^(۱)
 ای مردم! برای من از این فیهء فقط یک پنجم آن باقی می ماند، و
 آن یک پنجم نیز به شما برخواهد گشت.

۱۷. آن گاه که پیامبر ﷺ غنیمت های جنگ حنین را تقسیم کرد و بخشی را به
 عنوان تألیف قلوب به قریش اختصاص داد و به دیگران بیشتر بخشید انصار
 عصبانی شدند و با یکدیگر در این مورد صحبت کردند.

پیامبر خدا ﷺ از این اعتراض آنان آشفته و عصبانی شد و به سمت آنان رفت و
 در بین انصار خطبه ای ایراد کرد و به آنان هشدار داد. آن گاه پیامبر با تواضع، اخلاق
 والای نیک خود و سخنان مهربانانه و عاطفی خود آنان را راضی کرد.^(۲)

۱۸. پیامبر خدا ﷺ در آخرین روزهای دوران زندگی خویش، سپاه اسامه بن زید
 را تجهیز کرد و عده ای از مهاجران و انصار را در پیکره سپاه اسامه جای داد.^(۳)
 هشام بن عروه در این باره می گوید: بزرگان و شرفای مردم همراه سپاه اسامه از
 مدینه خارج شدند...^(۴)

از جمله افرادی که در سپاه بودند می توان به ابوبکر، عمر و ابو عبیده بن جراح
 اشاره کرد.^(۵)

۱. مسند احمد: ج ۲ ص ۱۸۴، السنن الکبری نسائی: ج ۴ ص ۱۲۰، السیره النبویه، ابن هشام: ج ۵ ص
 ۱۶۸، مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۲۲۸ و ۲۲۹، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۱۷۴ و ۱۷۵، السنن الکبری، بیهقی: ج
 ۶ ص ۲۲۶.

۲. ر. ک: المصنف ابن ابی شیبیه: ج ۷ ص ۴۱۸ و ۴۱۹، مجمع الزوائد: ج ۱۰ ص ۲۹ - ۳۱، المعجم الکبیر: ج
 ۷ ص ۱۵۱، الجامع، ازدی: ج ۱۱ ص ۶۴ و...

۳. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۹.

۴. همان، ج ۴، ص ۶۷ و ۶۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۸، ص ۶۲.

۵. همان، ص ۶۸، همان، ص ۶۳.

پیامبر به اسامه دستور داد که همراه سپاه خویش به سمت سرزمین روم؛ یعنی جایی که پدر اسامه در آن جا شهید شده بود، برود، ولی عده‌ای به فرماندهی او ایراد گرفتند. این موضوع به گوش پیامبر خدا ﷺ رسید. ایشان در اعتراض به آنان فرمود:

أيتها الناس! انفذوا بعث أسامة، فلعمري لئن قلتم في إمارته لقد قلتم في إمارة أبيه من قبله، وإنه لخليق بالإمارة، وإن كان أبوه لخليقاً بها؛^(۱)

ای مردم! دستورات اسامه را انجام دهید! به جان خویش سوگند، اگر به فرماندهی او ایراد می‌کنید در واقع به فرماندهی پدرش نیز که پیش از او فرمانده سپاه بود، ایراد کردید، به راستی او شایسته فرماندهی است؛ همان طوری که پدرش شایستگی فرماندهی را داشت.

سپس پیامبر ﷺ در دوران بیماری خود به تجهیز این سپاه تأکید نمود،^(۲) و هرکس را که از این سپاه تخلف کند، لعن کرد.^(۳)

ولی برخی از صحابه در این مورد کوتاهی کردند و با سپاه اسامه به سمت روم نرفتند تا این که پیامبر خدا ﷺ وفات یافت.

۱۹. پیامبر خدا ﷺ در آخرین روزهای بیماری می‌خواست وصیت نامه‌ای برای مسلمانان بنویسد که آنان را در برابر گمراهی‌ها محافظت می‌کرد، ولی عده‌ای با او مخالفت کردند و از آن مانع شدند.

در روایتی آمده: ابن عباس می‌گوید:

زمانی که پیامبر خدا ﷺ در بستر بیماری بود در خانه چند مرد بودند؛ از آن

۱. الطبقات الكبرى: ج ۲ ص ۲۴۹، السيرة النبوية: ج ۶ ص ۶۵.
 ۲. همان: ج ۴ ص ۶۷ و ر.ک: صحيح بخارى: ج ۳ ص ۱۲۶۵ و ج ۴ ص ۱۶۲۰، المصنف ابن ابي شيبة: ج ۷ ص ۴۱۵، الطبقات الكبرى: ج ۲ ص ۲۴۹ و...
 ۳. الملل والنحل: ج ۱ ص ۲۳، شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۵۲.

جمله می توان به عمر بن خطاب اشاره کرد. پیامبر ﷺ فرمود:

هلموا اکتب لکم کتاباً لا تضلّون بعده؛

بیایید برای شما نوشته ای بنویسم که پس از آن شما گمراه نشوید.

عمر گفت: درد بر رسول خدا ﷺ چیره شده، شما قرآن را دارید، کتاب خدا برای ما کافی است.

کسانی که در خانه بودند دچار اختلاف شدند. گروهی می گفتند: کاغذی برای پیامبر ببرید تا وصیت نامه ای بنویسد که هرگز بعد از آن گمراه نشوید. گروه دیگری سخن عمر را تکرار کردند.

زمانی که اختلاف و سر و صدای آن ها نزد پیامبر خدا ﷺ بالا گرفت، فرمود: کافی است، برخیزید (از این جا بروید).

عبیدالله می گوید: ابن عباس هماره می گفت: به راستی مصیبت و تمام مصیبت زمانی بود که از نوشتن آن نامه توسط پیامبر خدا ﷺ مانع شدند، و اختلاف کردند و آن سخنان بیهوده را گفتند.^(۱)

و در حدیثی دیگر آمده است:

آنان با هم به ستیز و اختلاف پرداختند؛ حال آن که اختلاف در برابر پیامبر ﷺ شایسته نبود و گفتند: پیامبر خدا هذیان می گوید.

پیامبر فرمود: رهایم کنید، زیرا وضعیتی که در آن هستم برایم گواراتر از چیزی است که شما مرا به آن می خوانید.^(۲)

البته در این زمینه مسائل دیگری از این دست زیاد است که مجال ذکر آن ها نیست.

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹.

۲. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۱۱.

۲۰. هم چنین شکست صحابه در جنگ‌های احد، حنین، خیبر و رسوایی آن‌ها در جنگ احزاب روشن و مشهور است.

۲۱. هم چنین گروهی از صحابه پیامبر - به همان معنایی که اهل تسنن تعریف می‌کنند که هر کس پیامبر خدا ﷺ را دیده بود و یا سخنش را شنیده بود - مرتد شدند، گرچه بعضی از ایشان - مانند اشعث بن قیس - بعد از این، دوباره بازگشت.

موضع‌گیری‌های شخصی و نامناسب در مورد تقدس همه صحابه

بخش دوم درباره اتفاقات منحصر به فردی است که از یک صحابی یا افرادی اندک از صحابه سر زده است.

البته این حوادث بسیارند که به مواردی اشاره می‌کنیم.

۱. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَرْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ
أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ
عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * وَيَذَرُوا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ
شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ * وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ
مِنَ الصَّادِقِينَ﴾؛^(۱)

و کسانی که همسران خود را متهم می‌کنند، و گواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آن‌ها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است؛ و در پنجمین بار بگوید که لعنت خدا بر او باد،

۱. سوره نور، آیه‌های ۶-۹.

اگر از دروغگویان باشد. آن زن نیز می‌تواند کیفر را از خود دور کند، به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد از دروغگویان است. و بار پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد، اگر آن مرد از راستگویان باشد.

این آیه‌های شریفه زمانی نازل شدند که یکی از صحابه در خانه‌اش دید همسرش در حال ارتکاب زنا با یکی از مسلمانان است. وقتی این آیه‌ها نازل شدند، صحابه با همسرش به نفرین یکدیگر پرداختند.

بنابر این، اگر او در دعوی خویش راست می‌گفت، لازم می‌آمد زن صحابی درباره همسرش خیانت کرده و یکی دیگر از صحابه را به خانه او آورده و با او زنا کرده است، وی به این میزان نیز بسنده نکرد و چهار بار به دروغ، خدا را شاهد گرفت و بار پنجم مورد غضب الهی قرار گرفت.

و اگر فرد صحابی در دعوی خویش دروغ می‌گفت، لازم می‌آمد که یکی از صحابه، زن مؤمن و شوهرداری را به زنا متهم کند و خدای سبحان در این مورد می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^(۱)

به راستی کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر (از آلودگی‌ها) و مؤمن را متهم می‌سازند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند و عذاب بزرگی برای آنهاست.

۱. سوره نور، آیه ۲۳.

۲. خدای سبحان در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَانًا أَثِيمًا﴾؛^(۱)

و از آن‌ها که به خود خیانت کردند، دفاع مکن! زیرا خداوند، افراد خیانت پیشه گنهکار را دوست ندارد.

این آیه کریمه زمانی نازل شد که برخی از مسلمانان مدینه، به مال و اموال مردی دست اندازی کردند، و از دست این مرد به پیامبر شکایت هم کردند. آن مرد و قبیله‌اش کوشیدند از خود دفاع کنند، پیامبر ﷺ به ضرر شاکی حکم داد و این آیه کریمه نیز برای انکار مدعی شاکی نازل شد، که در واقع بیان‌گر حقیقت و یاری دهنده مظلوم شد.

۳. خدای متعال در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُم فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾؛^(۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.

این آیه شریفه در وصف حال ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شده. وی به معنای کلی که بیش‌تر اهل تسنن در نظر می‌گیرند، از صحابه بوده است. پیامبر ﷺ او را برای جمع آوری زکات بنی المصطلق فرستاده بود و او کینه‌ای دیرینه با این قوم در دل داشت، وی زمانی که برگشت به دروغ گفت: آن‌ها از دادن زکات سر باز زدند،

۱. سوره نساء، آیه ۱۰۷.

۲. سوره حجرات، آیه ۶.

و کوشید پیامبر و مسلمانان را برای پیکار با این قوم تحریک کند.

در این هنگام این آیه شریفه برای روشن‌گری و تثبیت مسلمانان در ردّ او نازل شد.^(۱)
این مرد به امیر مؤمنان امام علی علیه السلام فخر می‌فروخت، ولی امام به او فرمود:

اسکت فإِنَّكَ فاسق؛

ساکت باش که تو فاسقی بیش نیستی.

در این هنگام این آیه کریمه از جانب پروردگار در تصدیق علی علیه السلام نازل شد:

﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾؛^(۲)

آیا شخص مؤمن مانند شخص فاسق است؟ برابر نیستند.

این دو آیه مبارکه در راستای وصف این مرد به فسق که از بدترین صفات است، نازل شد.

البته آیات دیگری نیز وجود دارد که در مورد برخی از صحابه - به معنای کلی آن از دیدگاه بیشتر اهل تسنن - نازل شده است که در ردّ برخی اشتباهات سرزده از آنان بوده، که برخی از آن‌ها را در پایان این بخش بیان خواهیم کرد.

۴. رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر به اصحاب خود فرمود:

من دریافته‌ام که مردانی از بنی‌هاشم و دیگران دست از انزجار و بیزاری خود نسبت به مسلمانان برداشته‌اند و نیازی به کشتن آن‌ها نیست، پس اگر هر یک از شما فردی از بنی‌هاشم را دید نباید او را بکشد. هر کس عباس بن عبدالمطلب عموی مرا ببیند او را نکشد، او دست از تنفر و رزی خود برداشته است.

وقتی ابو حذیفه بن عتبة بن ربیعہ این سخن پیامبر را شنید گفت: پدران، پسران،

۱. ر.ک: تفسیر قرطبی: ج ۵ ص ۳۷۵ و ۳۷۶، تفسیر طبری: ج ۵ ص ۲۶۵ و ۲۶۷، تفسیر ابن کثیر: ج ۱ ص

۵۵۲ و ۵۵۳، سنن ترمذی: ج ۵ ص ۲۲۴ و...

۲. سوره حجرات آیه ۶.

و برادران خانواده‌های خویش را بکشیم، ولی عباس را رها کنیم؟ به خدا سوگند، اگر او را دیدم با شمشیر تکه تکه اش می‌کنم.

بنابر روایت دیگر، عمر بن خطاب به پیامبر ﷺ گفت: بگذارگردن ابو حذیفه را بزنم، به خدا او منافق شده است.^(۱)

۵. هم چنین گفته‌اند: روزی مردی نزد یکی از زنان پیامبر آمد و با یکی از زنان آن حضرت سخن گفت؛ چون پسر عموی آن زن بوده است. پیامبر به جهت غیرت، او را از این که دوباره بیاید و با او سخن بگوید، نهی کرد.

آن مرد گفت: آیا محمد ما را از دختر عموهای خویش برحذر می‌دارد و بعد از این با زنان ما ازدواج می‌کند؟! اگر اتفاقی برایش بیفتد بعد از او با زنانش ازدواج می‌کنیم.

در این هنگام این آیه شریفه نازل شد:

﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾^(۲)

و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را از آنان (همسران پیامبر) می‌خواهید از پشت پرده بخواهید؛ این کار برای پاکی دل‌های شما و آن‌ها بهتر است و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که این کار نزد خدا بزرگ است.

۱. الطبقات الکبری: ج ۴ ص ۱۰ و ۱۱ و نزدیک به همین عبارت در تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۳۲۷ و ۳۲۸، السیره النبویه، ابن هشام: ج ۳ ص ۱۷۷، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۲۴، الثقات: ج ۱ ص ۱۶۹ آمده است.
۲. سوره احزاب، آیه ۵۳.

روایت‌های متعددی وجود دارد که منظور از آن زن پیامبر، عایشه و منظور از آن مرد، طلحه بوده است.^(۱)

۶. در حدیثی دیگر ابو سعید خدری می‌گوید:

روزی نزد پیامبر خدا ﷺ بودیم، ایشان سرگرم تقسیم چیزی بودند که «ذو خوبصره»؛ مردی از بنی تمیم نزد ایشان آمد و گفت: ای رسول خدا! عدالت را رعایت کن!

پیامبر خدا ﷺ فرمود:

ويلك، ومن يعدل إن لم أعدل؟ قد خبت وخسرت إن لم أعدل؛

وای بر تو، اگر من عدالت را رعایت نکنم، چه کس دیگری عدالت را رعایت می‌کند؟ اگر من عدالت را پیاده نکرده بودم تاکنون خسارت‌های زیادی به تو می‌رسید.

عمر گفت: ای رسول خدا! اجازه بدهید گردنش را بزنم!

پیامبر خدا ﷺ فرمود:

دعه، فإن له أصحاباً يحقر أحدكم صلاته مع صلاتهم و صيامه مع صيامهم يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم، يمرقون من الإسلام كما يمرق السهم من الرمية...؛^(۲)

رهايش کن او دوستانی دارد که کسی از شما نمازش را در مقابل نماز آنان و روزه اش را در برابر روزه آنان حقیر می‌شمارد، آنان به

۱. ر.ک: فتح القدیر: ج ۴ ص ۲۹۹ و ۳۰۰، زاد المسیر: ج ۶ ص ۴۱۶، تفسیر ابن کثیر: ج ۳ ص ۵۰۶ و ۵۰۷، روح المعانی: ج ۲۲ ص ۶۹، الدر المنثور: ج ۵ ص ۲۱۴.
۲. صحیح مسلم: ج ۲ ص ۷۴۴، این روایت با اندکی تفاوت، در صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۲۲۱، السنن الکبری، بیهقی: ج ۸ ص ۱۷۱، السنن الکبری نسائی: ج ۵ ص ۱۵۹، المصنف ابن ابی شیبه: ج ۷ ص ۵۶۲ نقل شده است.

گونه‌ای قرآن می‌خوانند که از گلولگاهشان نمی‌گذرد و برایشان سودی ندارد، آنان به مانند در رفتن تیر از کمان، از اسلام جدا خواهند شد...

در روایتی دیگر آمده است: وی به پیامبر ﷺ گفت: تا به حال ندیده‌ام که عدالت را مراعات کنی. (۱)

۷. خدای سبحان در آیه مبارکه دیگری می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾؛ (۲)

و به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگوئید: مؤمن نیستی.

بنابر حدیث دیگری ابن عباس می‌گوید:

مردی دارای غنایم زیادی بود، عده‌ای از مسلمانان او را دیدند. وی به آنان گفت: سلام بر شما.

آنان، او را کشتند و غنایم او را برای خود برداشتند. در این باره خدا این آیه را نازل کرد و فرمود:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾؛ (۳)

و به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگوئید: مؤمن نیستی، که به کالاهای زندگی دنیا برسید.

در حدیث دیگری عبدالله بن ابو حدرد می‌گوید:

پیامبر خدا ﷺ ما را در قالب سپاهی به سمت «اضم» فرستاد، در راه، عامر بن اضبط را دیدیم. او با گفتن «سلام علیکم» به ما خوشامد گفت، محلم بن جثامه با

۱. مجمع الزوائد: ج ۶ ص ۲۲۸، مسند احمد: ج ۲ ص ۲۱۹، السنه، ابن ابی عاصم: ج ۲ ص ۴۵۳ و ۴۵۴، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۱۷۶، فتح الباری: ج ۱۲ ص ۲۹۲ و...
۲. سوره نساء آیه ۹۴.
۳. همان.

شنیدن این سخن به او حمله کرد و او را کشت و اسب و شترش را برای خود برداشت، وقتی که بازگشتیم رسول خدا ﷺ را از این مسأله با خبر کردیم، در این هنگام این آیه نازل شد:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا... ﴾؛ (۱)(۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا گام می‌زنید، تحقیق کنید و نگویید ...

در این باره زید بن ضمیره می‌گوید:

پدرم و عمویم از شهدای جنگ حنین بودند که در رکاب پیامبر خدا ﷺ جنگیدند، آن‌ها به من نقل کردند... گفتند: دوست خویش را نزد رسول خدا ﷺ بیاورید تا پیامبر برای او طلب آمرزش کند. او را آوردند... پیامبر ﷺ پرسیدند: نام تو چیست؟ گفت: محلم بن جثامه.

پیامبر دستانش را بالا برد و فرمود:

اللهم لا تغفر لمحلم بن جثامة...؛ (۳)

خداوند! محلم بن جثامه را نیامرزش...

ابن اسحاق می‌گوید: عمر بن عبید از حسن برایم نقل کرد و گفت: پیامبر خدا ﷺ

به ابن جثامه فرمود: برای خدا به او امان دادی سپس او را کشتی؟

به خدا سوگند، به هفت روز نکشید که محلم مرد.

۱. همان.

۲. المصنف ابن ابی شیبیه: ج ۷ ص ۴۲۵ و ر. ک: السنن الکبری، بیهقی: ج ۹ ص ۱۱۵، الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۱۳۲، الإستیعاب: ج ۳ ص ۸۸۸ و ج ۴ ص ۱۴۶۳، المحلی: ج ۱۰ ص ۳۶۹، مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۸ و...

۳. همان: ج ۷ ص ۴۲۵ و ۴۲۶ و ر. ک: المنتقی، ابن جارود: ج ۱ ص ۱۹۶، السنن الکبری، بیهقی: ج ۹ ص ۱۱۶، مسند احمد: ج ۵ ص ۱۱۲ حدیث ۳، الآحاد والمثانی: ج ۲ ص ۲۲۴ و...

ابن اسحاق می‌گوید: از حسن شنیدم که به خدا سوگند یاد کرد و گفت: سه بار ابن جثامه را برای دفن در زمین گذاشتیم هر سه بار زمین او را پس زد. او در ادامه گفت: بدن ابن جثامه را در بین شکاف کوهی گذاشتند و با سنگ روی آن را پوشانیدند و کفتارها بدن او را خوردند...^(۱)

۸. پیامبر ﷺ بعد از فتح مکه خالد بن ولید را به سمت قبیله بنی جذیمه فرستاد. در این باره سالم از پدرش چنین نقل می‌کند: پیامبر ﷺ خالد بن ولید را به سمت بنی جذیمه فرستاد. خالد آن‌ها را به اسلام فرا خواند. آن‌ها قادر نبودند که بگویند: اسلام آوردیم. برای همین گفتند: از دینی در آمدیم و به دینی دیگر گرویدیم.

خالد با شنیدن این حرف گروهی از آنان را کشت و گروه دیگر را به اسارت گرفت و برای هر یک از ما اسیری تحویل داد. او روز دیگری هر یک از ما را مجبور ساخت که اسیر خود را بکشیم.

من گفتم: به خدا سوگند، چنین نمی‌کنم و اجازه نمی‌دهم هیچ یک از یاران من، چنین انجام دهند. بعد از گذشت زمانی نزد پیامبر ﷺ رسیدیم و او را از حقیقت امر با خبر کردیم.

پیامبر ﷺ دست هایش را به سوی آسمان بلند کرد و دو بار فرمود:

اللهمَّ إِنِّي أBRَأ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ؛^(۲)

خدایا! از کاری که خالد انجام داده بیزار می‌جویم.

۱. همان: ج ۷ ص ۴۷۶، السیرة النبویه، ابن هشام: ج ۶ ص ۴۰، مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۹۶، المعجم الکبیر: ج ۶ ص ۴۷ و ر.ک: تفسیر ابن کثیر: ج ۱ ص ۵۴۰، تفسیر طبری: ج ۵ ص ۲۲۲، معجم ما استعجم: ج ۱ ص ۱۶۶ و...
۲. صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۵۷۷ و ر.ک: السنن الکبری، نسائی: ج ۳ ص ۴۷۴، السنن الکبری، بیهقی: ج ۹ ص ۱۱۵، المصنف، عبدالرزاق: ج ۵ ص ۲۲۱ و ۲۲۲، صحیح ابن حبان: ج ۱۱ ص ۵۳، مسند احمد: ج ۲ ص ۱۵۰.

این حادثه به صورت دیگری نیز روایت شده است. بنا بر آن روایت، پیامبر ﷺ خالد را برای دعوت به اسلام به سمت قبیله جذیمه فرستاد، نه برای جنگیدن. بنی جذیمه عموی خالد «فاکه» و عوف پدر عبدالرحمان را به قتل رسانده بودند. وقتی خالد پیش آنان رفت، آنان دست به سلاح شدند. خالد به آنان گفت: سلاح‌های خود را زمین بگذارید، چون مردم مسلمان شده‌اند. آن‌ها سلاح‌های خود را کنار گذاشتند، در این حین خالد دستور داد دست‌های آنان را ببندند، سپس یکا یک آنان را از لبه شمشیر گذرانند.

زمانی که این خبر به پیامبر ﷺ رسید، دستانش را به سمت آسمان برد و گفت:

اللهم اني ابرأ إليك مما فعل خالد؛^(۱)

خدایا! من از کاری که خالد انجام داده به تو بیزار می‌جویم.

طبق نقل دیگری بین عبدالرحمان بن عوف و خالد در مورد این مسأله سخنانی رد و بدل شد. عبد الرحمان به خالد گفت: به کاری دست زدی که رنگ و بوی دوران جاهلیت می‌داد، خدا تو را بکشد، تو آنان را به خاطر عمویت «فاکه» کشتی. عمر بن خطاب نیز به خاطر این کارش بر او عیب گرفت. خالد در جواب گفت: من آنان را به خاطر قتل پدرت کشتم. عبدالرحمان پاسخ داد: دروغ می‌گویی، من با دستان خویش قاتل پدرم را کشته‌ام. اگر او را نکشته بودم، آیا تو قومی مسلمان را به قتل می‌رسانی که در دوران جاهلیت پدرم را کشته‌اند؟

خالد گفت: چه کسی به تو گفته آن‌ها مسلمان شده بودند؟

عبد الرحمان گفت: همه نیروهایی که به آن جا اعزام شده بودند.

۱. الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۱۴۸، السیرة النبویه، ابن هشام: ج ۵ ص ۹۴، ۹۸، سیر اعلام النبلاء: ج ۱ ص ۳۷۱، ۳۷۱. تاریخ طبری: ج ۲ ص ۱۶۴.

گفت: پیامبر خدا ﷺ نزد من آمد تا رفتارم را با آنان عوض کنم، من نیز چنین کردم.

عبد الرحمان گفت: به پیامبر خدا ﷺ دروغ گفتم. پیامبر خدا ﷺ به خاطر این دروغ از خالد روی گرداند و بر او خشم گرفت... (۱)

۹. خالد به خاطر این قضیه و در مورد برخی مسائل دیگر، عبدالرحمان بن عوف را مورد فحش و ناسزا قرار داده بود... (۲)

۱۰. همان گونه که او و عمار نیز به یکدیگر ناسزا گفته بودند. (۳)

خالد می گوید: به پیامبر گفتم: ای رسول خدا! اگر تو نبودی پسر سمیه مرا فحش نمی داد.

پیامبر ﷺ فرمود:

مهلاً یا خالد! من سبّ عماراً سبّه الله، ومن حقر عماراً حقره الله؛ (۴)

خالد دست نگه دار! هر کس به عمار ناسزا بگوید به خدا ناسزا گفته

است. و هر کس عمار را تحقیر نماید خدا او را تحقیر کرده است.

۱۱. در مورد دیگری خالد به بنی نویره وارد شد، او مالک بن نویره را به قتل

رساند و با همسر او ازدواج کرد.

همه این مسائل مشهور و معروف است. و هرگاه در مورد این مسأله سخنی گفته

۱. سیر اعلام النبلاء: ج ۱ ص ۳۷۰ و ۳۷۱، السیرة النبویه، ابن هشام: ج ۵ ص ۹۷، تاریخ طبری: ج ۲ ص

۱۶۴ و ۱۶۵، تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۶ ص ۲۳۴.

۲. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۹۶۷، صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۴۵۵، فتح الباری: ج ۷ ص ۳۴ و ۳۵، مسند

ابی یعلی: ج ۲ ص ۳۹۶، اسباب ورود الحدیث: ص ۲۲۸، البیان والتعریف: ج ۲ ص ۲۷۸، عون المعبود:

ج ۱۲ ص ۲۶۹، تحفة الأحوذی: ج ۱۰ ص ۲۴۵، تغلیق التعلیق: ج ۴ ص ۵۹.

۳. تفسیر طبری: ج ۵ ص ۱۴۸، تفسیر ابن کثیر: ج ۱ ص ۵۱۹.

۴. المعجم الکبیر: ج ۴ ص ۱۱۳ و ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۲۹۶، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳

ص ۴۴۱.

می شد و سعی در عذر خواهی و درست کردن اوضاع می شد، عده ای از صحابه از آن مسأله ناراحت می شدند.

برای نمونه ابوقتاده می گوید: ما در جریان «رده؛ مرتدان» از شهر خارج شدیم و به خانه های آنها رسیدیم، به هنگام غروب آفتاب نیزه ها را به سمت آنان گرفتیم. گفتند: شما کیستید؟

گفتیم: ما بندگان خدا هستیم.

گفتند: ما نیز بندگان خدا هستیم.

خالد بن ولید به آنها یورش برد و آنها را اسیر کرد، بامدادان خواست گردن آنان را بزند.

ابوقتاده می گوید: به خالد گفتم: از خدا بترس ای خالد! تو اجازه چنین کاری را نداری.

خالد گفت: بنشین! این مسأله به تو ربطی ندارد.

راوی می گوید: ابوقتاده سوگند یاد کرد که هرگز با خالد به نبردی نپردازد.^(۱) در مورد مسأله خالد بن ولید، عمر نیز با ابوبکر گفت و گوی بسیاری داشت. عمر این کار او را محکوم کرد.

ابوبکر در پاسخ او گفت: او تأویل کرده و به اشتباهی مرتکب شده است.

ابوبکر دیه مالک را پرداخت و اسیران را به دیار خود بازگرداند.

و آن گاه که خالد از سفر بازگشت و وارد مسجد شد، قبایی بر تن داشت و بر روی عمامه اش تیری چسبیده بود؛ عمر بلند شد آن تیر را از عمامه او کند و شکست و به او گفت: تو یک فرد مسلمانی را کشتی، سپس با زن او همبستر شدی، به خدا سوگند، به یقین سنگ سارت خواهم کرد.

۱. المصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۱۷۴.

البته در نهایت عمر نتوانست کم‌ترین آسیبی به او برساند؛ چرا که ابوبکر از خالد حمایت می‌کرد.^(۱)

۱۲. بعد از وفات ابوبکر و زمانی که عمر به خلافت رسید، نخستین سخن او چیزی جز عزل خالد نبود. عمر گفت: هرگز برایم خوشایند نیست که او کارگزار من باشد. او در این اقدام به ابو عبیده این‌گونه نامه نوشت:

به سمت خالد برو، اگر خودش به اشتباه خود اعتراف کرد که هم‌چنان در جایگاه خودش قرار خواهد گرفت، وگرنه تو به جای او امیر و فرمانده باش و عمامه از سر او بردار و اموالش را مصادره کن.

ابو عبیده فرمان عمر را به خالد رساند و آن‌چه را که به او ابلاغ شده بود بازگو کرد. خالد با فاطمه خواهرش که همسر حارث بن هشام بود، مشورت کرد.

فاطمه به او گفت: به خدا سوگند، عمر هرگز تو را دوست ندارد و فقط می‌خواهد تو به اشتباه خودت اعتراف کنی و باز هم در این صورت تو را از قدرت کنار خواهد گذاشت.

خالد پیشانی خواهرش را بوسید و گفت: راست گفتم. آن‌گاه خالد نزد ابو عبیده آمد و به اشتباه خود اعتراف نکرد.

ابو عبیده نیز دستور داد عمامه از سر او برداشتند و اموال او را مصادره کرد.^(۲)

۱۳. عمر در نامه‌ای به خالد این‌گونه نوشت:

به من خبر داده‌اند که به حمّامی در شام وارد شده‌ای و در آن‌جا با عده‌ای از عجم‌ها نشست‌ه‌ای و آن‌ها برای تو جام‌های شراب آماده کرده‌اند، من گمان می‌کنم

۱. تاریخ طبری: ج ۲ ص ۲۷۲ - ۲۷۴ و ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ج ۱ ص ۳۷۷ و ۳۷۸، الإصابه: ج ۵ ص ۷۵۵.

۲. تاریخ طبری: ج ۲ ص ۳۵۶ و ۳۵۷، الکامل فی التاریخ، ج ۲ ص ۴۲۷ و ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۶ ص ۲۶۸.

شما آل مغیره در دل آتش هستید. (۱)

۱۴. در جریان جنگ ذات السلاسل عمر بن خطاب از تسلیم کردن (اعطای فرماندهی) سپاه به عمرو بن عاص توسط ابو عبیده سخت آزرده شده بود، از این رو به ابو عبیده گفت: آیا تو از پسر نابغه پیروی می کنی و او را برای توطئه علیه خودت و ابوبکر و ما آماده می کنی؟! این چه نظری است؟ (۲)

۱۵. در روایت دیگری مسروق در مورد عایشه می گوید: در نزد عایشه گفته شد که علی عَلِيٍّ ذَا الثَّنَدِيَّةِ را کشته است.

عایشه به من گفت: اگر به کوفه رفتی برایم نامه ای بنویس و کسانی را که این مسأله را دیده اند، برایم ذکر کن.

زمانی که به کوفه رفتم، دیدم همه مردم هوادار او و شیعه هستند. برای همین برای عایشه نوشتم که از تمام این عدّه تنها ده نفر این مسأله را دیده اند، و شهادت ایشان را برای عایشه فرستادم.

عایشه گفت: خدا، عمرو بن عاص را لعنت کند، او به من گفت که علی این کار را در مصر انجام داده است. (۳)

۱۶. در زمان خلافت عمر، زبیر از او خواست که به او اجازه دهد برای جهاد خروج کند.

عمر او را از این کار منع کرد و گفت: تو در رکاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جهاد پرداخته ای.

۱. غریب الحدیث ابن سلام: ج ۳، ص ۳۲۸ و ۳۲۹، ر.ک: لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۷، التهایه فی غریب الحدیث: ج ۲ ص ۱۵۶، کنز العمال: ج ۹ ص ۵۲۲ و ۵۲۳، الفائق فی غریب الحدیث: ج ۱ ص ۴۳۴، شرح نهج البلاغه: ج ۱۲ ص ۱۴۱..

۲. المصنف، عبدالرزاق، ج ۵، ص ۴۵۳ و ۴۵۴، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۲۵.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۴ و ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۰۰.

زبیر در حالی که زیر لب چیزی را تکرار می‌کرد و غرغر می‌نمود برگشت، عمر با دیدن این صحنه گفت: کدام یک از اصحاب محمد ﷺ به من مهلت می‌دهد؟ اگر من جلوی دهان این آشوبگر را نگرفته بودم، تمام امت رسول خدا ﷺ هلاک می‌شدند. (۱)

۱۷. نوفل بن مساحق در این باره می‌گوید:

زمانی که عثمان بن حنیف کارگزار عمر بود با او در حال گفت‌وگو بود. ناگاه او عمر را عصبانی کرد، عمر از خشم، مشتی سنگ برداشت و به سمت عثمان پرتاب کرد. یکی از سنگ‌ها به پیشانی او اصابت کرد و خون از پیشانی‌اش جاری شد؛ به گونه‌ای که ریش عثمان هم خون آلود شد.

عمر، گویا که از کارش پشیمان شده بود، به عثمان گفت: خون را از ریشت پاک کن.

عثمان گفت: ای امیر مؤمنان! این زخم مرا از پای در نمی‌آورد. به خدا سوگند، زخمی که از خود کسی که این وظیفه را به من داده بر دل دارم، بسیار جان‌کاه‌تر از زخم پیشانی من است.

عمر، گویا از این سخن عثمان بن حنیف خوشش آمد، برای همین پاداش او را افزایش داد. (۲)

۱۸. روزی عمر و ابوبکر در حضور پیامبر خدا ﷺ با هم مشاجره کردند و صدای خود را خیلی بالا بردند. یکی از آن دو گفت: به اقرع بن حابس امارت بخشیده‌اند. دومی به فرد دیگری اشاره کرد.

ابوبکر به عمر گفت: تو هیچ قصدی به جز مخالفت با من نداری.

۱. تاریخ بغداد: ج ۷ ص ۴۵۲، تاریخ مدینه دمشق: ج ۸۸ ص ۴۰۳.

۲. الجامع، ازدی، ج ۱۱، ص ۳۳۲، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۷۱، المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۲۹.

ابوبکر او را به این امر متهم کرد که آن چه که عمر به آن اشاره کرده برای مصلحت خدا و پیامبر او نیست، بلکه به خاطر دوست داشتن مخالفت من بوده. عمر گفت: من مخالفت تو را در نظر نداشتم.

آن دو به شدت با یکدیگر به مخالفت پرداختند و صدایشان را نزد رسول خدا ﷺ بلند کردند، در این هنگام خدای متعال این آیه را نازل کرد:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴾^(۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید؛ آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند، مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید.

۱۹. خدمت کاری نزد عمر و ابوبکر بود. روزی آن دو خوابیده بودند، زمانی که بیدار شدند متوجه شدند که خدمت‌کار خواب است، آن دو پشت سر او غیبت کردند و گفتند: او پر خواب است. بعد از آن خدمت‌کار را نزد پیامبر ﷺ فرستادند تا برایشان از نزد پیامبر غذایی بیاورد.

پیامبر فرمود:

إِنَّهُمَا اتَّتَمَا؛

آن‌ها غذا خورده‌اند!

آن‌ها نزد پیامبر آمدند و گفتند: ما چه غذایی خورده‌ایم؟!

پیامبر فرمود: گوشت تن برادران را خورده‌اید، قسم به آن کس که جانم در دست اوست، گوشت تن او را بین دندان‌هایتان می‌بینم.

۱. سوره حجرات آیه ۲، صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۸۳۳ و ۱۸۳۴ و ر.ک: ص ۱۵۸۷ و ج ۶ ص ۲۶۶۲، تفسیر قرطبی: ج ۱۶ ص ۳۰۳ و ۳۰۴، مسند احمد: ج ۴ ص ۶، تفسیر ابن کثیر: ج ۴ ص ۲۰۶ و ۲۰۷..

آن‌ها گفتند: ای رسول خدا! برای ما آمرزش بخواه.

پیامبر فرمودند: به او بگویید که برای شما آمرزش بخواهد. (۱)

۲۰. مقدم بن معدی کرب می‌گوید:

روزی عقیل بن ابی طالب و ابوبکر به یکدیگر ناسزا گفتند. (۲)

۲۱. در روایتی سلیمان بن صرد می‌گوید:

روزی دو مرد در حضور پیامبر ﷺ به یکدیگر ناسزا گفتند. یکی از آن دو

چشمانش سرخ شد و به شدت از کوره در رفت و رگ‌هایش بیرون زد.

پیامبر خدا ﷺ فرمود:

إِنِّي لَأَعْرِفُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ عَنْهُ الَّذِي يَجِدُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ

الرجيم؛

من جمله‌ای می‌دانم که اگر آن را کسی بگوید، این حالت خشم

فروکش خواهد کرد، و آن این است: به خدا از شیطان رانده شده پناه

می‌برم.

آن مرد گفت: آیا به نظر شما من دیوانه‌ام؟! (۳)

۲۲. صفوان بن عبدالله می‌گوید: دو عمویم سلمه و یعلی بن امیه می‌گویند:

ما همراه پیامبر خدا ﷺ برای جنگ تبوک به راه افتادیم، یکی از دوستان ما نیز

همراه ما بود، او با یکی از مسلمانان گلاویز شد، آن مرد بازوی او را گاز گرفت، مرد

دیگر دستش را از دهان او بیرون کشید و برای همین یکی از دندان‌هایش کنده شد.

آن مرد نزد پیامبر آمد و چاره جویی کرد.

۱. ر.ک: تفسیر ابن کثیر: ج ۴ ص ۲۱۷، الدر المنثور: ج ۶ ص ۹۶، الأحادیث المختارة: ج ۵ ص ۷۱ و ۷۲.

۲. تاریخ الخلفاء: ص ۵۴، الریاض النضره: ج ۲ ص ۱۸، الخصائص الکبری: ج ۲ ص ۸۶، تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۰ ص ۱۱۰.

۳. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۰۱۵ و ر.ک: صحیح بخاری: ج ۵ ص ۲۲۴۸، سنن ابی داوود: ج ۴ ص ۲۴۹، المصنف ابن ابی شیبیه: ج ۵ ص ۲۱۶، المعجم الکبیر: ج ۷ ص ۹۹.

پیامبر ﷺ فرمود: یکی از شما به سمت برادرش حمله ور می شود، او را به مانند اسب نری گاز می گیرد، سپس خواهان چاره اندیشی می شود، هیچ چاره ای برای این کار نیست.

پیامبر خدا ﷺ با این سخن کار آن ها را باطل شمرد. (۱)

۲۳. بعد از آن که پیامبر ﷺ به سوی عالم بالا ارتحال کرد، ابوبکر آماده تجهیز سپاه اسامه شد. عده ای از انصار خواهان این شدند که سپه سالاری سپاه به فرد دیگری واگذار شود.

عمر این مسأله را به ابوبکر بازگو کرد.

ابوبکر با شنیدن این سخن از جای خود جست و ریش عمر را گرفت و گفت: مادرت را به عزایت می نشانم و نابودت می کنم، ای پسر خطاب! رسول خدا ﷺ او را برگزیده است، حال به من دستور می دهی او را از سپه سالاری عزل کنم؟ عمر به سمت مردم رفت و گفت: بروید، وگرنه مادرتان را به عزایتان می نشانم، من کاری به کار شما ندارم. (۲)

اینک رفتار اصحاب را بنگرید که چگونه از ناسزاگویی برخی به آن ها و ناسزاگویی عمر به آن ها و ستم به یکدیگر نترسیدند.

۲۴. عبدالرحمان بن ابوبکر می گوید: روزی مهمان؛ یا مهمانانی به خانه ابوبکر آمد، او آن روز را نزد پیامبر سپری کرد، زمانی که به خانه بازگشت مادرم به او گفت: شب را از دست مهمانت - یا مهمانانت - خود را پنهان کردی.

ابوبکر گفت: شام آن ها چه بود؟

۱. السنن الکبری، نسائی: ج ۴ ص ۲۵۵ و رک: ج ۴ ص ۲۲۴، سنن دارقطنی: ج ۴ ص ۲۲۲، صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۳۰۱، المعجم الکبیر: ج ۷ ص ۵۵.
۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۶ و رک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۵۰.

مادرم گفت: برایش - یا برایشان - غذا آوردم و نخوردند.
ابوبکر از این موضوع به خشم آمد، زبان به ناسزاگویی باز کرد و سوگند یاد کرد
که به او غذا ندهد...^(۱)

۲۵. روزی ابوبکر در دوران خلافت خود گفت:

هرگاه مرا دیدید که استقامت و پایداری می‌کنم، شما نیز با من باشید و از من
پیروی کنید و هرگاه مرا دیدید که از مسیر خود منحرف شده‌ام، مرا آگاه سازید و به
راه آورید، و بدانید که من نیز شیطانی دارم که همواره مرا وسوسه می‌کند، و هرگاه مرا
دیدید که خشمگین هستم از من دوری کنید، مبادا این مسأله در احساسات و
رویکردهایتان اثر بگذارد.^(۲)

۲۶. روزی ابوبکر پرنده‌ای را دید که روی درختی نشسته است، گفت:

خوشا به حالت ای پرنده! چقدر دوست داشتم همانند تو باشم و بر روی
درختی بنشینم، تو از میوه درخت می‌خوری، آن‌گاه پرواز می‌کنی، نه حسابی برای
توست و نه عذابی. به خدا سوگند، دوست داشتم درختی در کنار راه باشم، شتری
از کنارم بگذرد و برگ‌های مرا به دهان بگیرد و بخورد، سپس مرا نشخوار کند و در
نهایت به مانند سرگین مرا دفع کند، ولی انسان نبودم.^(۳)

ابوبکر با ذکر این منظره خود را به مانند دیگر انسان‌ها در معرض خطر و لغزش
می‌بیند. البته اطرافیان او نیز برای او عصمت به ارمغان نمی‌آورند و به سبب آن‌ها به
پیروزی و سلامت رهنمون نمی‌شود.

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲۷۴.

۲. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱۳ و ر.ک: الجامع، ازدی، ج ۱۱، ص ۳۳۶، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۵،
الریاض النضرة، ج ۲، ص ۲۳۱، مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۳، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳، ص ۳۰۳،
صفوة الصفوة، ج ۱، ص ۲۶۱.

۳. المصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۹۱ و ر.ک: الزهد، هناد بن سری، ج ۱، ص ۲۵۸، شعب الایمان، بیهقی،
ج ۱، ص ۴۸۵، تاریخ مدینة دمشق، ج ۲، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.

۲۷. در روایتی قتاده می‌گوید: ابو عبیده بن جراح گفت:

دوست داشتم گوسفندی بودم و خانواده‌ام سرم را می‌بریدند و گوشتم را می‌خوردند و لطافت طبع مرا درمی‌یافتند.

عمران بن حصین نیز می‌گوید: دوست داشتم به مانند گرد و خاک بر روی گلبرگ‌هایی باشم و باد در یک روز طوفانی ذراتم را پراکنده می‌ساخت. (۱)

۲۸. مسلم در این زمینه سخن عایشه را نقل می‌کند. در این روایت، عایشه درخواست زنان پیامبر برای برقرار ساختن عدالت بین آن‌ها و بین عایشه را مطرح می‌کند:

عایشه گفت: زنان پیامبر، زینب دختر جحش را به عنوان نماینده نزد پیامبر فرستادند، وی زنی بود در شأن و منزلت بین زنان پیامبر و نزد خود حضرت جایگاهی خاص داشت، من هرگز زنی به پاک دامنی او ندیده بودم. او خیر اندیش‌تر، تقوا پیشه‌تر، راست‌گوتر، دوست دار نزدیکان، بزرگ منش در رفتار و سخت گیرتر نسبت به خویشان خویش بود، و همیشه نیتش قربه الی الله بود...

زینب نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و از او اجازه سخن خواست... پیامبر نیز اجازه دادند، زینب گفت: ای رسول خدا! زنان مرا فرستاده‌اند تا از شما در مورد عدالت در باره دختر ابی قحافه سؤال کنم.

پیامبر درباره من سخن گفت، من مراقب رفتار رسول خدا ﷺ بودم که در این باره چه می‌گوید.

عایشه می‌گوید: زینب از جایش بلند شد تا این که دریافتم رسول خدا ﷺ دوست ندارد که او را یاری کند... پیامبر لبخندی زد و فرمود: او دختر ابوبکر است. نظیر این حدیث، با اندک تفاوتی از زهری نیز نقل شده است. (۲)

۱. المصنف، عبدالرزاق صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۰۷، اسد الغابه، ج ۳، ص ۸۶، سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۸، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۲، ص ۴۸۲، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۱۸.
 ۲. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۸۹۱ و ۱۸۹۲ و ر.ک: السنن الکبری، بیهقی: ج ۷ ص ۲۹۹، السنن الکبری،

۲۹. روزی معاذ نماز جماعت به جای می آورد، وقتی نماز او به درازا کشید، جوانی که پشت سر او بود نمازش را به فرادا تبدیل نمود و نمازش را تمام کرد. وقتی معاذ نماز را به پایان رساند به جوان رو کرد و به او ناسزا گفت. زمانی که معاذ از جوان به پیامبر شکایت برد، جوان عذر خواهی کرد و گفت: من صاحب کسب و کارم و معاذ نمازش را طول داد. پیامبر باشنیدن سخنان جوان، معاذ را از آن سمت (امام جماعت) به خاطر طول دادن نمازش عزل کرد.^(۱)

۳۰. ابوهریره مردی را به خاطر مادری که در زمان جاهلی داشت، در دوران اسلامی ناسزا گفت، آن مرد از ابوهریره به پیامبر ﷺ شکایت کرد، پیامبر خدا ﷺ به ابوهریره فرمود:

إِنَّ فِیکَ شَعْبَةَ مِنَ الْکُفْرِ؛

به راستی در وجود تو باوری از کفر وجود دارد.

ابوهریره نزد پیامبر سوگند یاد کرد که از آن پس هرگز هیچ مسلمانی را ناسزا نگوید.^(۲)

۳۱. ما در بحث جنگ بدر بیان خواهیم کرد که عبد الرحمان بن عوف به بلال در این جنگ به خاطر رنگ پوستش، فحش داد.

۳۲. در روایتی ابو حازم می گوید:

ابن مسعود نزد سعد مقداری پول گذاشته بود، زمانی که ابن مسعود از او خواست که پول را به او برگرداند، سعد گفت: به خدا قسم، دارم می بینم که شری از جانب تو گریبانم را دارد می گیرد، آیا تو همان ابن مسعود و عبد هذیل هستی؟

➤ نسائی: ج ۵ ص ۲۸۱.

۱. المصنف، عبدالرزاق، ج ۲، ص ۳۶۵ و ۳۶۶.

۲. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۸۶.

ابن مسعود گفت: آری، به خدا، من ابن مسعودم و تو نیز ابن حمنه هستی.
 هاشم بن عتبّه به آنان گفت: شما دو نفر از اصحاب رسول خدا ﷺ هستید، مردم
 به شما به عنوان الگو می‌نگرند...^(۱)

۳۳. زمانی که پیامبر خدا ﷺ قصد غافل‌گیر کردن مشرکان مکه و فتح آن جا را
 داشت، حاطب ابن ابی بلتعّه نامه‌ای نوشت و توسط زنی آن را روانه مکه کرد، تا به
 مشرکان مکه گزارش کند.

پیامبر از این مسأله با خبر شد، کسی را به دنبال زن فرستاد تا او را برگرداند، عمر
 در این هنگام گفت: ای رسول خدا! گردنش را بزنی که او کفر ورزیده است.^(۲)
 و خداوند در این باره این آیه را نازل کرد:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ
 بِالْمَوَدَّةِ ﴾؛^(۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست
 نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می‌کنید...

۳۴. در روایتی دیگر ابو برزه اسلمی همواره می‌گفت: مروان و ابن زبیر به خاطر
 دنیا پرستی در جنگ‌ها شرکت می‌کنند.^(۴)

باید توجه داشت که هر دوی آنها - یا یکی از آن دو - بر اساس آنچه اهل تسنن
 می‌گویند - از صحابه پیامبر بوده‌اند.

۳۵. بنا بر نقل دیگری به عمر بن خطاب گفته شد: سمرة بن جندب خمر فروشی
 می‌کند.

۱. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۵۴ و ر.ک: المعجم الكبير: ج ۱ ص ۱۳۹، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۵۹۵، سیر
 اعلام النبلاء: ج ۱ ص ۱۱۴، تاریخ مدینه دمشق: ج ۲۰ ص ۳۴۳ و ۳۴۴.
 ۲. الاحادیث المختاره، ج ۱، ص ۲۸۶.
 ۳. سوره ممتحنه، آیه ۱.
 ۴. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۰۳، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۱۷.

عمر گفت: خدا او را بکشد، آیا نمی داند که پیامبر خدا ﷺ فرمود:

لعن الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فجملوها فباعوها؛^(۱)

خدا یهود را لعنت کند، خدا چربی‌ها را بر آنان حرام کرد، ولی آنان، آن‌ها را آب کردند و خرید و فروش می نمودند.

۳۶. سمره بن جندب زمانی که کارگزار معاویه و زیاد بود، دست به دوز و کلک و فتنه انگیزی‌های زیادی زد، تا این که معاویه او را عزل کرد، وی بعد از عزلش می‌گوید: به خدا سوگند، اگر این چنین که از معاویه اطاعت کردم، اگر از خدا اطاعت می‌کردم هرگز مرا عذاب نمی‌کرد.^(۲)

گفته می‌شود: او در سرمای شدید و جان فرسایی گرفتار شد و به طور فجیعی کشته شد.^(۳)

۳۷. براساس روایتی شریک می‌گوید:

عبدالله بن سعد به نقل از حجر بن عدی گفت: روزی به مدینه رفتم و نزد ابوهریره نشستم، او از من پرسید: اهل کجایی؟

گفتم: اهل بصره‌ام.

گفت: سمره بن جندب چه می‌کند؟

گفتم: او زنده است.

ابوهریره گفت: هیچ کس را در طول زندگی‌ام بیش از او دوست نداشته‌ام.

پرسیدم: چرا؟

۱. صحیح مسلم: ج ۲ ص ۱۲۰۷ و ر.ک: مسند احمد: ج ۱ ص ۲۵، السنن الکبری، نسائی: ج ۳ ص ۸۷ و ج ۶ ص ۳۴۲، سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۱۲۲، السنن الکبری، بیهقی: ج ۶ ص ۱۲، المصنف، عبدالرزاق: ج ۶ ص ۷۵، صحیح ابن حبان: ج ۱۴ ص ۱۴۶، مسند حمیدی: ج ۱ ص ۹، مسند ابویعلی: ج ۱ ص ۱۷۸.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۴۰.

۳. همان.

گفت: پیامبر خدا ﷺ به من، او و حذیفه بن یمان گفت: هرکس از شما سه تن آخر از همه بمیرد در آتش قرار خواهد داشت.

حذیفه از ما زودتر مرد، و من همینک آرزو می‌کنم از او زودتر بمیرم. حجر بن عدی در ادامه می‌گوید: سمره تا زمان شهادت امام حسین عاشق زنده بود. (۱)

۳۸. در جنگ حنین - یا خیبر - یکی از صحابه پیامبر خدا ﷺ کشته شد. پیامبر از نماز خواندن بر پیکر او خودداری کرد، چرا که او فقط در راه خدا نجات‌یافته بود. وقتی وسایل او را واری کردند و دانه‌ای (تکه سنگ سوراخ شده یا حکاکی شده) از دانه‌های یهودیان در میان وسایل او پیدا کردند که بیش از دو درهم ارزش نداشت. (۲)

۳۹. در حدیثی ابوهریره می‌گوید:

همراه رسول خدا ﷺ در جنگ خیبر شرکت کردیم، پیامبر به مردی که ادعای اسلام و مسلمانی می‌کرد، فرمود:

هذا من أهل النار؛

این مرد از دوزخیان است.

زمانی که نبرد آغاز شد آن مرد به سخت‌ترین شکل و بارشادتی فراوان جنگید و جراحات‌های زیادی به او وارد شد؛ به گونه‌ای که او را از نبرد باز داشت. یکی از صحابه پیامبر نزد آن حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا عمل کردی که از این فرد که او را دوزخی معرفی کردی، دیدی؟ او در راه خدا به سختی و بارشادتی جنگید، و جراحات‌های زیادی در طی این جنگ برداشت.

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۸.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۲۹، مسند احمد، ج ۴، ص ۱۱۴.

پیامبر ﷺ فرمود:

أما إنّه من أهل النار؛

هان که او از دوزخیان است.

نزدیک بود برخی از مسلمانان دچار شک شوند، وقتی آن مرد با دردهای زیادی روبه‌رو شد و درد بر او غلبه کرد، دستش را به سمت تیر دان خود برد، تیری از آن برداشت و با آن تیر خودکشی کرد.

عده‌ای از مسلمانان به حضور رسول خدا ﷺ رفتند و گفتند: ای رسول خدا! خدا سخن تو را تصدیق کرد و در سخنت راست گفתי، آن مرد خودکشی کرد. پیامبر خدا ﷺ فرمود:

يا بلال! قم وأذن: لا يدخل الجنة إلا مؤمن، وإن الله ليؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر؛^(۱)

ای بلال! بایست و بانگ سر بده: فقط انسان‌های مؤمن به بهشت وارد می‌شوند، و خداوند این دین را به وسیله فرد فاجر تأیید می‌کند. ۴۰. مرد مسلمانی از قبیله ابی فراس، می‌گوید: روزی پیامبر خدا ﷺ فرمود:

سلوني عما شئتم؛

هرچه می‌خواهید از من بپرسید.

مردی پرسید: ای رسول خدا! پدر من که بود؟

رسول خدا ﷺ فرمود: فلان کس بود که به آن ادعا می‌کنی.

مرد دیگری پرسید: آیا من در بهشت خواهم بود؟

فرمود: آری.

۱. صحیح بخاری: ج ۶ ص ۲۴۳۶ و ر.ک: ج ۴ ص ۱۵۴۰، السنن الکبری، بیهقی: ج ۸ ص ۱۹۷، مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۱۳، مسند احمد: ج ۲ ص ۳۰۹، المعجم الکبیر: ج ۱۹ ص ۸۳.

مرد دیگری پرسید: من در بهشت خواهم بود؟

فرمود: نه، در آتش دوزخ خواهی بود.

در این هنگام عمر برخاست و گفت: از پروردگاری خدا رضایت داریم.^(۱)

۴۱. قدامة بن مظعون در زمان خلافت عمر بن خطاب شراب خواری کرد. عمر دستور داد به او شلاق بزنند. عمر از دست او خشمگین شد و از او دوری و قهر کرد، آن‌گاه با او سخن گفت و برای او آمرزش خواست و او را بخشید.^(۲)

بنا به روایت دیگر، ایوب می‌گوید: هیچ یک از کسانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند به جهت شراب‌خواری شلاق زده نشدند؛ به جز قدامة بن مظعون.^(۳)

۴۲. در نقلی آمده: ابو عبیده بن جراح در شام دیده بود که ابو جندل بن سهیل بن عمرو، ضرار بن خطاب محاربی و ابو الأزور باده‌گساری می‌کرده‌اند؛ همه این افراد از صحابه پیامبر ﷺ بوده‌اند.^(۴)

۴۳. در روایتی آمده: عمر ابا محجن ثقفی را - که از صحابه پیامبر بود - چهار بار شلاق زد.^(۵)

در روایت دیگری ابن جریح می‌گوید: به من خبر رسید که عمر بن خطاب ابا محجن بن عمرو بن عمیر ثقفی را به خاطر باده‌گساری هفت بار شلاق زد.^(۶)

۱. المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۶۰، مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲. الاصابه: ج ۵ ص ۴۲۴ و ۴۲۵، الاستیعاب: ج ۳ ص ۲۴۸ - ۲۵۰، السنن الکبری، بیهقی: ج ۸ ص ۳۱۵، المصنف عبدالرزاق: ج ۹ ص ۳۴۱ - ۳۴۳ با اندکی تفاوت.

۳. همان: ج ۵ ص ۴۲۵، المصنف عبدالرزاق: ج ۹ ص ۲۴۰، الاستیعاب: ج ۳ ص ۲۵۰ - ۲۵۱، تفسیر قرطبی: ج ۶ ص ۲۹۹.

۴. المصنف عبدالرزاق: ج ۹ ص ۲۴۴، الاصابه: ج ۷ ص ۱۱، الاستیعاب: ج ۴ ص ۳۴.

۵. فتح الباری، ج ۱۲، ص ۸۱.

۶. المصنف، عبدالرزاق، ج ۹، ص ۲۴۷، الاصابه، ج ۷، ص ۳۶۳، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۱۳.

قبیصه بن ذویب در این باره می‌گوید: عمر او را به خاطر باده‌گساری هشت بار شلاق زد.^(۱)

ابن سیرین در این زمینه می‌گوید: ابو محجن همیشه باده‌گساری می‌کرد، و برای همین، همواره به او شلاق می‌زدند، اما زمانی که در این کار افراط پیشه کرد او را بازداشت کردند و به زندان افکنند...^(۲)

ابن عبد البر در این باره می‌گوید:

این مرد به شدت غرق در باده‌گساری بود، هیچ چیزی نمی‌توانست مانع او شود، از این رو عمر بن خطاب بارها او را شلاق زد، سرانجام او را به جزیره‌ای تبعید کرد و مردی را همراه او فرستاد تا مواظب او باشد.

ابو محجن از دست آن مرد فرار کرد و به سپاه سعد بن ابی وقاص که در قادسیه مشغول جنگ با ایرانیان بود، پیوست.

گفته می‌شود: ابو محجن تصمیم گرفت آن مردی را که همراه و ملازم اجباری او بود، بکشد. وقتی آن مرد متوجه شد، از دست او فرار کرد و به عمر پیوست.^(۳)

ابن سیرین می‌گوید: زمانی که ابو محجن با ابن سعد بود و به دلیل شرب خمر زندانی بود، جنگ قادسیه رخ داد. وقتی او دید مسلمانان به نبرد پرداخته‌اند بعضی از زنان سعد را قانع کرد که بندها و زنجیرهایش را باز کنند و اسب و سلاحی به او بدهند تا او نیز در نبرد شرکت کند، چون گفت: اگر نبرد نکنم نخستین کسی هستم که به آیین گذشته برمی‌گردم.

۱. همان: ج ۹ ص ۳۸۱ و ۲۴۷، الاستیعاب: ج ۴ ص ۱۸۳، المحلی: ج ۱۱ ص ۳۶۹، فتح الباری: ج ۱۲ ص ۸۰.

۲. المصنف، عبدالرزاق، ج ۹، ص ۳۴۳، الاصابه، ج ۷، ص ۳۶۳، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۴، التوابع، ابن قدامه، ص ۱۳۱.

۳. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲.

سعد عملکرد ابو محجن را در نبرد علیه مشرکان دید، البته آن زمان او را شناخت، زمانی که زن او جریان را برایش تعریف کرد، از او به خاطر این مسأله تشکر کرد و او را دعا کرد و زنجیرها و بندهایش را برای همیشه باز کرد و به او گفت: دیگر تو را به خاطر باده گساری شلاق نمی زنیم.

ابو محجن نیز به او گفت: به خدا سوگند، هرگز فکر شرب خمر را به سر خود راه نخواهم داد و این اصرار من بر شرب خمر به خاطر شلاق‌های شما بود.

ابن سیرین می‌گوید: او هرگز باده گساری نکرد.^(۱)

۴۴. عبدالرحمان بن عمر بن خطاب و ابو سروعه عقبه بن حارث باده گساری کردند، هر دوی این افراد از صحابه پیامبر بودند. عمرو بن عاص آن دورا شلاق زد. این مسأله در زمان خلافت عمر رخ داد.

زمانی که عمر این مسأله را شنید به عمرو این‌گونه نامه نوشت: عبدالرحمان را با خواری نزد من بفرست.

عمرو نیز اطاعت کرد، زمانی که عبدالرحمان به مدینه رسید، عمر او را شلاق زد و به شدت بازخواست نمود.

چند ماهی بیش طول نکشید که عبدالرحمان مرد.^(۲)

۴۵. ولید بن عقبه بن ابی معیط زمانی که در کوفه کارگزار عثمان بن عفان بود، باده گساری کرد.

گفته شده: او زمانی که برای نماز صبح قامت بست از شدت مستی نماز صبح را

۱. المصنف، عبدالرزاق، ج ۹، ص ۲۴۳ و ۲۴۴، الاصابه، ج ۷، ص ۳۶۲، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۴ و

۱۸۵، التوابع، ابن قدامه، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۲. السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۳۱۲، المصنف، عبدالرزاق، ج ۹، ص ۲۳۲ و ۲۳۳، ر.ک: الاصابه، ج ۵،

ص ۴۴، الاستیعاب، ج ۲، ص ۳۹۵.

چهار رکعت خواند.^(۱) از این رو گروهی از مردم کوفه نزد عثمان آمدند و شهادت دادند که او چنین کاری کرده است. عثمان نیز دستور داد او را شلاق بزنند.^(۲)

۴۶. همین معاویه بن ابی سفیان بود که در زمان خلافتش، هم باده گساری نمود^(۳) و هم خرید و فروش شراب کرد.^(۴)

۴۷. مطرف بن مغیره می‌گوید:

روزی با پدرم به نزد معاویه رفتیم، پدرم پیش او رفت و با او به گفت و گو پرداخت، سپس به سوی من بازگشت... آن روز وقتی شب فرا رسید، پدرم غذا نخورد، دیدم که بسیار ناراحت و غمگین است، از او پرسیدم: چرا تو را این گونه ناراحت می‌بینم؟

پدرم گفت: پسر، برای این که من از نزد کافرترین و خبیث‌ترین مردم آمده‌ام. به او گفتم: چطور؟

گفت: در یک جلسه خصوصی به معاویه گفتم: ای امیر مؤمنان! تو دیگر پا به سن گذاشته‌ای، اگر عدالتی نشان دهی و خیری را پایه‌گذاری کنی در سن بزرگی است که در آن قرار داری. اگر به برادرانت بنی هاشم رسیدگی نمایی و صله رحم کنی، به خدا قسم، امروز آنان کاری نکرده‌اند که به خاطر آن بیم داری، و اگر تو نیز چنین کنی ثواب و پاداش برای تو باقی می‌ماند.

معاویه گفت: هیئات! تو امید بقای کدام یاد را داری؟! اخو تیمم (ابوبکر) حکومت کرد و عدالت ورزید؟ هر کاری که دلش می‌خواست انجام داد، وقتی او مرد یاد او نیز مرد، مگر این که گوینده‌ای گوید: ابوبکر.

۱. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۲۶، تهذیب الکمال، ج ۳۱، ص ۵۸، الاستیعاب، ج ۳، ص ۵۹۸.
 ۲. تهذیب الکمال: ج ۳۱ ص ۵۸، الاستیعاب: ج ۳ ص ۵۹۸، الوقوف علی الموقوف: ص ۱۹.
 ۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۷ و ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۱۲۷.
 ۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۰، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص ۱۹۸.

آن‌گاه اخو عدی (عمر) حکومت کرد، تلاش نمود و ده‌ها سال آستین‌هایش بالا بود و آن‌گاه که مرد یاد او نیز مرد، مگر این که اگر گوینده‌ای گوید: عمر اما مردم برای پسر ابوکبشه (منظورش پیامبر بود) هر روز پنج مرتبه فریاد بر می‌آورند: اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ.

پس کدامین کار باقی می‌ماند؟ و کدامین ذکر بعد از این باقی می‌ماند؟ پدری برایت نباشد، نه به خدا سوگند، فقط به طور کامل نام محمد را دفن خواهیم کرد.^(۱)

۴۸. حنات بن یزید از صحابه پیامبر به شمار می‌رفت و از پیروان عثمان بن عفان بود.

روزی او به همراه گروهی نزد معاویه بن ابو سفیان رسیدند، معاویه به هریک از آن مردان صد هزار سکه بخشید، ولی به حنات هفتاد هزار سکه داد. در راه بازگشت، حنات از میزان جوایز آنان باخبر شد، به سمت معاویه رفت و از او گلایه کرد.

معاویه گفت: من از آن مردم دینشان را خریدم و اجازه دادم تو بر پیمانت با عثمان بن عفان باقی بمانی.

حنات گفت: من آماده‌ام. از من نیز دینم را بخر.

معاویه دستور داد به او نیز به همان میزان جایزه بدهند.^(۲)

۴۹. معاویه بعد از صلح با امام حسن علیه السلام در نخیله و پیش از این که وارد کوفه شود، خطبه‌ای ایراد کرد و گفت:

ما با شما ن‌جنگیدیم که نماز بخوانید و یا روزه بگیرید و یا این که به حج بروید و یا زکات بدهید. من به خوبی می‌دانم که شما تمام این مسائل را انجام می‌دهید، من

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۳۰، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۰۴.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۱، الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۲۳، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۰، ص ۲۷۹، الانساب سمعانی، ج ۵، ص ۱۹۸، الاصابة فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۲۹ و...

فقط برای این با شما جنگیدم که بر شما رهبری کنم، و خدا این خواسته ام را برای من محقق ساخت؛ با این که شما از این مسأله خرسند نبودید. (۱)

زمانی که عبدالرحمان بن شریک در مورد این مسأله حرف می زد می گفت: به خدا سوگند، این، همان هتاک و بی شرمی است. (۲)

ابو اسحاق سبیعی می گوید: معاویه در خطبه اش در نخيله چنین گفت: آگاه باشید! تمام وعده هایی که به حسن بن علی دادم هم اکنون زیر این دو پایم است، به هیچ کدام از آنها وفا نخواهم کرد.

ابو اسحاق می گوید: به خدا سوگند، معاویه در اوج حيله گری و مکر بود. (۳)

۵۰. همین عمرو بن قره که بسیاری او را از صحابه پیامبر به شمار می آورند؛ صفوان بن امیه درباره او می گوید:

روزی در حضور پیامبر خدا ﷺ بودیم که عمرو بن قره آمد و گفت: ای رسول خدا! بدبختی و فقر گریبان گیرم شده، رزق و روزی من فقط با دایره ای است که در دست دارم، به من اجازه بده که از راه غنا و آوازه خوانی زنان غیر فاحشه کسب مال کنم.

پیامبر خدا ﷺ فرمود:

لا آذن لك ولا كرامة، كذبت يا عدو الله! لقد رزقك الله حلالاً طيباً، فاخترت ما حرم الله من رزقه مكان ما أحل الله من حلاله... (۴)

هرگز به تو چنین اجازه ای نمی دهم، ای دشمن خدا! دروغ می گویی، خداوند به تو رزق و روزی حلال و پاک عطا کرده و تو آنچه را که حرام است برگزیده ای ...

۱. المصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۱۸۷.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۴۶، النصائح الکافیة، ص ۱۹۴.

۳. همان.

۴. المعجم الکبیر: ج ۸ ص ۵۱، اسد الغابه: ج ۴ ص ۱۲۶، مصباح الزجاجة: ج ۲ ص ۱۱۹، تهذیب الکمال:

ج ۴ ص ۱۵۸، الکامل فی ضعف الرجال: ج ۷ ص ۱۹۹ و...

۵۱. ابوبکر صحابی و دو نفر از برادرانش علیه مغیره بن شعبه در مورد آن زنای مشهوری که مرتکب شده بود، شهادت دادند، ولی از آن جا که شهادت آنان نزد عمر اثبات نشد، عمر آنان را به جرم تهمت شلاق زد.^(۱)

۵۲. در حدیث دیگری آمده: ابوالیسر از کسانی بود که در جنگ بدر شرکت کرده بود.^(۲) او می‌گوید:

روزی زنی پیش من آمد تا از من خرما بخرد، به او گفتم: در خانه خرمایی دارم که از این هم بهتر است.

او با من به خانه‌ام آمد، من دلباخته او شدم، با او به مغازله نشستیم، و بوسیدمش و در نهایت، به او تجاوز کردم. آن‌گاه نزد ابوبکر رفتم و آن‌چه را که اتفاق افتاده بود برایش تعریف کردم.

ابوبکر گفت: این موضوع را پیش خود همانند سری نگه دار، و کسی را از این موضوع باخبر نکن.

من نتوانستم صبر کنم از این رو، خدمت پیامبر خدا ﷺ رفتم و این جریان را به حضرتش بازگو کردم.

پیامبر فرمود: رشادت‌ها و مبارزات خود را با چنین کاری بر باد دادی. من در آن لحظه آرزو کردم ای کاش در آن ساعت مسلمان نبودم، به گونه‌ای که پنداشتم که از دوزخیان هستم.

پیامبر خدا ﷺ مدت زیادی سر خود را به پایین افکند، تا این که خداوند به او این گونه وحی کرد:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلذَّاكِرِينَ﴾^(۳)

۱. السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۲۳۵، تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۰، ص ۳۶.

۲. المعجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۱۶۴ و ۱۶۷.

۳. سوره هود آیه ۱۱۴، المعجم الکبیر: ج ۱۹ ص ۱۶۵، تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۴۶۴.

و در دو طرف روز، و اوایل شب، نماز را برپا دار؛ چرا که حسنات، سیئات را از بین می‌برند؛ این تذکری است برای کسانی که اهل تذکرند.

۵۳. در روایتی دیگر یحیی بن جعهده می‌گوید:

روزی یکی از صحابه نزد پیامبر خدا ﷺ نشست و از زنی نام برد. و از پیامبر برای انجام کاری اجازه گرفت. پیامبر به او اجازه داد. آن مرد شروع به جست و جوی آن زن کرد، ولی او را نیافت.

مرد بازگشت و می‌خواست که پیامبر را از موضوع آگاه کند که دید آن زن کنار برکه آبی نشسته است، او را به روی سینه‌هایش انداخت و میان پاهایش نشست، آلتش مانند شاخه درخت شده بود، وقتی بلند شد از کار خویش پشیمان بود. او با این حال به نزد پیامبر رفت و این موضوع را به پیامبر بازگو کرد.

پیامبر ﷺ فرمود:

استغفر ربك وصل أربع ركعات؛

از پروردگارت طلب آمرزش و استغفار کن، سپس چهار رکعت نماز بخوان.

آن‌گاه پیامبر این آیات را تلاوت کرد:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلذَّاكِرِينَ﴾؛ (۱)(۲)

و در دو طرف روز، و اوایل شب، نماز را برپا دار؛ چرا که حسنات، سیئات را از بین می‌برند؛ این تذکری است برای کسانی که اهل تذکرند.

البته در این زمینه سخنان و احادیث دیگری نیز وجود دارد که از نظر مضمون به

۱. سوره هود آیه ۱۱۴.

۲. تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۴۶۴، تفسیر طبری: ج ۲ ص ۱۳۶، المصنف عبدالرزاق: ج ۷ ص ۴۴۷.

هم نزدیک هستند. (۱)

۵۴. عایشه و حفصه بر ضد رسول خدا ﷺ متحد شدند. (۲) از این رو سوره تحریم در مورد این دو تن از زنان پیامبر نازل شد. از جمله این آیه که می فرماید:

﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾؛ (۳)

و اگر شما (دو همسر پیامبر) از کار خود توبه کنید (به نفع شماست، زیرا) دل هایتان از حق منحرف گشته؛ و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید، (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان او هستند.

مقصود از جمله «صغت قلوبكما»، منحرف شدن و دچار لغزش و معصیت شدن است؛ همان طور که از ابن عباس نقل شده است، یا منظور «دچار لغزش شدن است»، همان گونه که از ضحاک و سفیان نقل شده است و به همین معنا باز می گردد آن چه از قتاده نقل شده است، که منظور به معنای متمایل شدن است. (۴)

خدای سبحان در این آیه در مورد عایشه و حفصه به مانند زنان نوح و لوط که به شوهران خویش خیانت کردند، مثال آورده است، برای این که تأکید کند که رابطه و پیوند آن دو با پیامبر خدا ﷺ از آن چه که مرتکب شده اند نزد خدا نمی کاهد؛ هرگاه از دستور پیامبر سرپیچی کنند. (۵)

۱. همان، مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۳۸، تفسیر طبری: ج ۱۲ ص ۱۳۴.

۲. صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۸۶۸ و ج ۲ ص ۸۷۱، صحیح مسلم: ج ۲ ص ۱۱۱۰.

۳. سوره تحریم، آیه ۴.

۴. ر.ک: تفسیر طبری، ج ۲۸، ص ۱۶۱.

۵. ر.ک: تفسیر قرطبی: ج ۱۸ ص ۲۰۲، فتح القدیر: ج ۵ ص ۲۵۵ و ۲۵۶، زادالمسیر: ج ۸ ص ۳۱۵ و...

۵۵. زمانی که پیامبر ﷺ با جونیه ازدواج کرد، عایشه و حفصه امور مربوط به او را بر عهده داشتند، یکی از آن دو، جونیه را فریب داد و گفت: پیامبر خدا ﷺ دوست دارد زمانی که نزد یکی از زنانش می‌رود زنش بگوید: از تو به خدا پناه می‌برم. وقتی که پیامبر خدا ﷺ نزد جونیه آمد، جونیه به پیامبر چنین گفت. پیامبر نیز به خاطر این سخن او را به نزد خانواده‌اش بازگرداند و او را طلاق داد. (۱)

۵۶. در روایتی دیگر، عایشه می‌گوید: زنان پیامبر خدا ﷺ دو گروه بودند. گروهی که متشکل از عایشه، حفصه، صفیه و سوده بوده است. گروه دیگر متشکل از ام سلمه و دیگر زنان پیامبر خدا ﷺ بوده است. (۲)

۵۷. یعقوبی می‌نویسد:

زمانی که فاطمه عليها السلام بیمار شد و بر اثر آن وفات یافت، عده‌ای از زنان پیامبر خدا ﷺ نزد ایشان آمدند و گفتند: ای دختر پیامبر خدا! به ما اجازه بده تا برای تبرک در مراسم غسل شما حاضر شویم.

فاطمه عليها السلام پاسخ داد:

أتردن تفلن فيّ كما قلتن في أمي؛ لا حاجة لي في حضوركن؛ (۳)

آیا می‌خواهید همان چیزهایی که در مورد مادرم گفتید در مورد من نیز بگویید؟! من نیازی به حضور شما ندارم.

۵۸. هم چنین عایشه می‌گوید:

روزی صفیه، زن پیامبر غذایی آماده کرد و به پیامبر خدا ﷺ فرستاد، پیامبر آن روز در خانه من بود، وقتی من کنیز او را دیدم رعشه‌ای بر تنم افتاد؛ به گونه‌ای که به ظرف غذا زدم و آن از دست او به زمین ریخت.

۱. الطبقات الكبرى: ج ۸ ص ۱۴۶، الاصابه: ج ۷ ص ۴۹۵، المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۳۹، تخلص الحبیر: ج ۳ ص ۱۳۲.

۲. صحیح بخاری: ج ۲ ص ۹۱۱.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۵.

پیامبر خدا ﷺ به من نگاه کرد و از این کار عصبانی شد. وقتی خشم پیامبر را دیدم، گفتم: به رسول خدا پناه می برم از این که امروز مرا نفرین کند.

فرمود: روی گردان!

گفتم: کفاره کارم چیست؟ ای رسول خدا!

فرمود: غذایی به مانند غذایش و ظرفی به مانند ظرفش تهیه کنی. (۱)

۵۹. هم چنین عایشه می گوید: روزی به پیامبر گفتم: برای شما کافی نیست که صفیة چنین و چنان کرده است.

پیامبر ﷺ به من فرمود: سخنی گفتمی که اگر با آب دریاها آمیخته شود، آب دریاها را آلوده می سازد. (۲)

۶۰. البته پیش تر در مورد جایگاه عایشه نسبت به امیرمؤمنان علی علیه السلام و دیدگاه ایشان نسبت به عایشه، سخن گفتیم، زمانی که خبر کشته شدن حضرت علی علیه السلام به عایشه رسید، ا. این شعر را خواند:

فألقت عصاها واستقرّ بها النوى كما قرّ عيناً بالإياب المسافر
آن زن عصایش را انداخت و فکرش آسوده شد و سامان یافت.
همان طور که دیدگان کسی که منتظر آمدن مسافر است روشن
می شود.

سپس عایشه پرسید: چه کسی او را به قتل رسانده است؟

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۷۷، فتح الباری، ج ۵، ص ۹۰، فیض الغدیر: ج ۴ ص ۳۵۲، در مجمع الزوائد: ج ۴ ص ۳۳۱ به مورد اعتماد بودین راویان تصریح شده است.
۲. سنن ابوداود، ج ۲، ص ۴۵۰، حدیث ۴۸۷۵، تفسیر ابن کثیر: ج ۴ ص ۲۹۹، احکام القرآن، جصاص: ج ۲ ص ۵۴۱، تحفة الأحوذی: ج ۷ ص ۲۲۹، نووی در الأذکار النوویه: ص ۳۳۷ بعد از نقل این حدیث می نویسد: این حدیث از بزرگ ترین احادیثی است که درباره نهی از غیبت نقل شده است، من در میان احادیث به این اندازه از نکوهش غیبت ندیده ام.

به او گفته شد: مردی از طایفه مراد.

عایشه این شعر را خواند:

فإن يك نائياً فلقد نعاها غلام ليس في فيه التراب

اگر در دور دست‌ها هم باشد خبر مرگش را می‌دهد؛ غلامی که در

دهانش خاک نیست (کنایه از شیر پاک خوردن اوست)

در این هنگام زینب دختر ابی سلمه به عایشه رو کرد و گفت: آیا در مورد

علی عليه السلام چنین می‌گویی؟

عایشه گفت: من به فراموشی مبتلا شده‌ام و اگر خبری را فراموش کردم پس یادم

بیندازید. (۱)

۶۱. در حدیث دیگری عایشه می‌گوید:

ماریه را به رسول خدا صلى الله عليه وآله هدیه دادند، پسر عمویش نیز همراه او بود. پیامبر با

ماریه که یکی از زنانش بود، نزدیکی کرد، ماریه باردار شد. پیامبر او را نزد پسر

عمویش گذارد.

عده‌ای دروغ پرداز و تهمت زن، گفتند: پیامبر به خاطر این که دوست داشت

فرزند پسری داشته باشد فرزند فرد دیگری را صاحب شده است.

وقتی بچه متولد شد مادرش شیر زیادی نداشت برای همین گوسفند شیردهی را

خریداری کردند و بچه از شیر آن تغذیه می‌کرد، و به دلیل تغذیه بچه از این شیر

باطراوت شده بود.

عایشه در ادامه می‌گوید: روزی پیامبر با آن پسر بچه پیش من آمد و گفت: او را

چگونه می‌بینی؟

۱. تاریخ طبری: ج ۳ ص ۱۵۹ و ر.ک: الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۳۹۴، بخشی از این روایت نیز در

کتاب الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۴۰ آمده است.

گفتم: هر کسی با گوشت گوسفند تغذیه کند باطراوت خواهد شد.

پیامبر پرسید: به من شبیه است؟

عایشه می‌گوید: به خاطر حسادتی که نسبت به زنان دیگر داشتم گفتم: من

شباهتی نمی‌بینم.

عایشه می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ به تدریج از آن چه مردم کوچه و بازار می‌گفتند

آگاه شد، از این رو به علی ع دستور داد شمشیر به دست بگیرد و هر جا پسر

عموی ماریه را دید، گردن او را بزند.

علی ع به راه افتاد، و پسر عموی ماریه را بر بلندای نخلی در حالی که داشت

خرما می‌چید، پیدا کرد، زمانی که پسر عموی ماریه علی ع را دید که شمشیر به

دست می‌آید وحشت سراپای وجودش را فراگرفت، در این هنگام به یک باره لباس

او بر زمین افتاد، علی ع متوجه شد آن چیزی که خدا به همه مردها داده،

او ندارد. (۱)

۶۲. حدیث دیگری را در این زمینه اسامة بن زید از یکی از دوستان عایشه نقل

می‌کند و می‌گوید:

زمانی که مرگ عایشه فرا رسید، می‌گفت: ای کاش آفریده نشده بودم. ای کاش

درختی بودم و آن چه بر دوشم بود از بین می‌رفت. (۲)

عیسی بن دینار می‌گوید: از ابو جعفر در مورد عایشه پرسیدم.

او گفت: خدا او را ببخشد، مگر نشنیدی که چه می‌گفته؟ او می‌گفت: ای کاش

درختی بودم، ای کاش سنگ بودم، ای کاش لجن بودم.

گفتم: معنای این حرف‌های او چه بود؟

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۸، ص ۴۱.

۲. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۷۴.

گفت: منظورش توبه بود. (۱)

در سخن دیگری ذکوان، خدمتکار عایشه می‌گوید: ابن عباس به هنگام مرگ عایشه در بالینش آمد و به مدح و ستایش او پرداخت.

عایشه گفت: ای ابن عباس! رهایم کن، به آن کس که جانم در دستان اوست، دوست داشتم به کلی فراموش شده بودم. (۲)

قیس می‌گوید: عایشه زمان وفاتش گفت: من بعد از رحلت پیامبر خدا ﷺ مرتکب اعمالی شده‌ام، مرا در کنار زنان پیامبر دفن کنید. (۳)

۶۳. روایت دیگری را در این باره مسلم این‌گونه نقل می‌کند:

روزی پیامبر ﷺ در گرمای طاقت فرسایی راه می‌رفت، فرمود: چون آب کم است پیش از من کسی به آن جا (جایی که آب بوده) نرود.

وقتی پیامبر به آن جا رسید، متوجه شد که عده‌ای پیش از او وارد آبشخور شده‌اند. پیامبر آنان را نفرین کرد. (۴)

۶۴. هم چنین پیامبر ﷺ حکم بن ابی عاص را لعنت کرد، (۵) زیرا او بود که با انگشتش پیامبر را نشان می‌داد و آن حضرت را مسخره می‌کرد، پیامبر نفرین کرد که او نیز به چنین وضعیتی دچار شود، و او این‌گونه شد و همواره دستانش می‌لرزید. (۶)

۱. همان.

۲. همان، ج ۸، ص ۷۵، ر.ک: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۷۹، مسند احمد، ج ۱، ص ۳۷۶، فتح الباری، ج

۸، ص ۴۸۴، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۸۰.

۳. همان، ج ۸، ص ۷۴، نظیر این روایت در المصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۳۶ آمده است.

۴. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۱۴۴، مسند احمد: ج ۵ ص ۳۹۰، السنن الکبریٰ بیهقی: ج ۹ ص ۳۳.

۵. الأحادیث المختاره: ج ۹ ص ۳۱۱، سیر اعلام النبلاء: ج ۲ ص ۱۰۸، اخبار مکه، فاکهی: ج ۱ ص ۳۵۶،

المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۵۲۸، تفسیر ابن کثیر: ج ۴ ص ۱۶۰، السنن الکبریٰ، نسائی: ج ۶

ص ۴۵۸، تاریخ مدینه دمشق: ج ۵۷ ص ۲۷۱، مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۳۴۱.

۶. الإصابه: ج ۶ ص ۵۵۸ در شرح حال هند بن هند بن ابی هاله: ج ۲ ص ۱۰۵ و با اندکی اختلاف در

بنابر نقل دیگری، روزی پیامبر در اتاقش با زنان خود نشست و او به خانه پیامبر سرک کشید. از این رو پیامبر او را به طائف تبعید کرد.^(۱)

در حدیث دیگری عبد الرحمان بن عوف می‌گوید:

برای هر کس فرزندی متولد می‌شد، نوزاد خود را نزد پیامبر می‌آورد تا حضرت برای آن نوزاد دعای خیر کند. روزی مروان بن حکم که نوزادی نزد پیامبر آوردند، حضرت فرمود: این وزغ پسر وزغ، ملعون فرزند ملعون است.^(۲)

۶۵. در حدیثی دیگر انس بن مالک می‌گوید:

هنوز پیامبر خدا ﷺ دفن نشده بود که اصحاب پیامبر مسائلی را که با قلب‌هایشان، انکار کردند.^(۳)

در «فتح الباری» در توضیح این روایت، چنین آمده است:

منظور انس بن مالک این است که با فقدان پیامبر ﷺ دل‌های اصحاب از آن حالی که در زمان حیات پیامبر بود، دگرگون شد، چرا که در زمان حیات ایشان دارای الفت، صفا و نرمی بود. این تغییر به خاطر فقدان چیزی بود که آنان را به تعلیم و تأدیب سوق می‌داد.^(۴)

۶۶. عبد الرحمان بن عوف می‌گوید:

من بیم آن دارم که خوبی‌های ما در زندگی دنیایمان به ما برسد.^(۵)

➤ الاستیعاب: ج ۳ ص ۵۷۰ و ۵۷۱، معجم الصحابه: ج ۳ ص ۱۹۶، مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۲۴۳، معجم الکبیر: ج ۳ ص ۲۱۴.

۱. المعجم الکبیر: ج ۱۲ ص ۱۴۸، مجمع الزوائد: ج ۸ ص ۴۳، الإصابة: ج ۲ ص ۱۰۴.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۵۲۶ و ر.ک: الفتن نعیم بن حماد: ج ۱ ص ۱۳۱.

۳. الأحادیث المختارة: ج ۴ ص ۴۱۹، سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۵۲۲، المصنف ابن ابی شیبة: ج ۷ ص ۱۳۳،

مسند احمد: ج ۳ ص ۲۲۱-۲۶۸، سنن الترمذی: ج ۵ ص ۵۸۸، صحیح ابن حبان: ج ۱۴ ص ۶۰۱.

۴. فتح الباری، ج ۸، ص ۱۴۹.

۵. حلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۱۰۰ و ر.ک: صحیح بخاری: ج ۱ ص ۴۲۸، صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۴۸۵،

المصنف ابن ابی شیبة: ج ۴ ص ۲۱۶، سیر أعلام النبلاء: ج ۱ ص ۱۴۷.

هم چنین وی می‌گوید: ما در دوران سیه روزی‌ها و بدبختی‌ها مورد آزمون قرار گرفتیم و صبر کردیم، ولی آن‌گاه که در دوران آسایش و گشایش مورد امتحان قرار گرفتیم، شکیبایی نورزیدیم.^(۱)

۶۷. در حدیثی آمده:

ابوبکر در بستر بیماری بود، همان بیماری که در اثر آن از دنیا رفت. او در آن هنگام با عبدالرحمان بن عوف گفت وگویی درباره جانشینی عمر بن خطاب داشت. ابوبکر گفت: من امور شما را به کسی سپرده‌ام که نزد من بهترین فرد است، و هر کدام از شما از این مسأله خرسند نیست می‌خواهد خلافت برای او باشد، نه دیگری، شما دیدید که دنیا روی آورده و او نپذیرفت؟ و آن‌گاه روی آورد شما پرده‌های حریر و دیبا را برای خود بر می‌گزینید...

به خدا سوگند، اگر یکی از شما به آن روی آورد و گردن او بدون حد الهی زده شود، برای او بهتر است از آن که در چربی دنیا غوطه خورد، و شما اولین گروه گمراهان فردا هستید؛ چرا که شما را از چپ و راست باز می‌دارند و می‌گویند: ای راهنمای راه! به راستی که آن، همان سپیده دم است و یا مشکل پیش آمده...^(۲)

۶۸. در روایتی دیگر ابی بردة بن ابی موسی اشعری می‌گوید:

روزی عبدالله بن عمر به من گفت: آیا می‌دانی پدرم به پدر تو چه گفته است؟
گفتم: نه.

گفت: پدر من به پدر تو گفت: ای ابو موسی! آیا دوست داری اسلام آوردن ما با رسول خدا ﷺ و هجرت و جهاد ما با او و همه اعمالی که با او داشتیم برایمان

۱. حلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۱۰۰، الأحادیث المختارة: ج ۳ ص ۱۲۱ و ۱۲۲، مسند الشاشی: ج ۱ ص ۲۸۰.
۲. تاریخ طبری: ج ۲ ص ۳۵۳ و ر.ک: الضعفاء، عقیلی: ج ۳ ص ۴۲۰، لسان المیزان: ج ۴ ص ۱۸۹، و نظیر آن در مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۲۰۲، الأحادیث المختارة: ج ۱ ص ۸۹، المعجم الکبیر: ج ۱ ص ۶۲ آمده.

تثبیت و ماندگار شود، و تمام اعمالی که بعد از مرگ پیامبر انجام دادیم یک به یک از آن‌ها نجات یابیم؟

پدرم گفت: نه، به خدا، ما بعد از رسول خدا ﷺ بسیار مبارزه کردیم، نماز خواندیم، روزه گرفتیم و اعمال خیرمندانۀ زیادی را انجام دادیم، افراد بسیاری به دست ما مسلمان شدند و ما این آرزو را داریم!؟

پدرم گفت: قسم به آن که جان عمر در دست اوست، دوست داشتم این اعمال برای ما تثبیت شود، و اعمالی که بعد از وفات پیامبر انجام دادیم، یک به یک از آن‌ها نجات یابیم.

من به او گفتم: به راستی که پدر تو از پدر من بهتر و برتر بوده است. (۱)

۶۹. آن‌گاه که عمر ترور و زخمی شد، می‌گفت: به خدا سوگند، اگر تمام سطح زمین پوشیده از طلا بود و همه آن‌ها از آن من بود، پیش از این که عذاب الهی را ببینم برای رهایی از عذاب خدا، تمام آن‌ها را فدا می‌کردم. (۲)

به نقل دیگر عمر می‌گفت: اگر تمام آن‌چه که در زمین است از آن من بود همه را برای رهایی از ترس روز قیامت، فدا می‌کردم. (۳)

بنا به روایت دیگر عمر می‌گفت: قسم به آن کس که جانم به دست اوست، بسیار دوست داشتم که از خلافت همان طوری که بدون اجر و گناه وارد شدم به همان شکل هم خارج می‌شدم. (۴)

و به روایت دیگر عمر می‌گفت: به خدا قسم، دوست داشتم که از خلافت همان طور که بدان وارد شدم خارج شوم، و به خدا سوگند، اگر آن‌چه که آفتاب بر آن

۱. صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۴۲۵ و ر.ک: السنن الکبری، بیهقی: ج ۶ ص ۳۵۹.

۲. همان: ج ۳ ص ۱۳۵۰.

۳. الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۳۵۵، و ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۷۵، المصنف ابن ابی شیبۀ: ج ۷ ص ۱۰۰، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۹۸.

۴. الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۳۵۵.

می تابد از آن من بود، برای رهایی از ترس روز قیامت همه آن‌ها را فدا می‌کردم.^(۱) و بنابه نقل دیگر عمر می‌گفت: دوست داشتم که از خلافت خارج شوم و چیزی علیه من نباشد و من علیه چیزی نباشم، و هم‌نشینی رسول خدا ﷺ برایم کفایت می‌کند.^(۲)

۷۰. زمانی که عمر مورد ضربه قرار گرفت، او نمی‌توانست قبول کند که صحابه علیه او دست به توطئه نزده‌اند، از این رو از آن‌ها پرسید: آن فردی که به من ضربه زده با مشورت و خط گرفتن از کدام یک از شما این کار را انجام داده است؟ صحابه از این موضوع اعلام براءت کردند و سوگند یاد نمودند که با ضارب در این مسأله هم پیمان نبوده‌اند.^(۳)

۷۱. در حدیث دیگری مالک بن اوس بحث و جدال لفظی امیرمؤمنان علی علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب را نزد عمر بن خطاب نقل می‌کند؛ بعد از این که نیش زبان‌ها و ناسزاهایی که عباس به امیرمؤمنان علی علیه السلام زده - که قلم از وصف بدی این سخنان، ناتوان است - بیان می‌کند، مالک بن اوس می‌گوید: عمر گفت: به راستی که خدای متعال به رسول خدا ﷺ جایگاه خاصی بخشید... ولی زمانی که ایشان وفات یافت، ابوبکر گفت: من ولی رسول خدا ﷺ هستم، شما نزد او رفتید، تو میراث خود را از پسر برادرت خواستی، و او نیز میراث همسرش را از پدر همسرش می‌خواست.

۱. الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۳۵۵.

۲. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۷۷، صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۳۳۲۲، مسند ابی یعلی: ج ۵ ص ۱۱۶، نظیر آن در مسند الطیالسی: ج ۲ ص ۶.

۳. المصنف عبد الرزاق: ج ۱۰ ص ۳۵۷، المصنف ابن ابی شیبة: ج ۷ ص ۴۴۰، الاستیعاب: ج ۲ ص ۴۶۰ و ۴۶۱، الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۳۴۸-۳۴۱، حلیة الأولیاء: ج ۴ ص ۱۵۱، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۵۶۰، فضائل الصحابة: ج ۱ ص ۲۶۴.

ابوبکر گفت: رسول خدا ﷺ می فرمود:

مانورث ما ترکنا صدقة؛

ارث نمی گذاریم آنچه می ماند به عنوان صدقه است.

اکنون شما معتقدید که او (ابوبکر) دروغ گو، گناهکار و خائن بوده... و خدا خوب می داند که او راست گو، نیکوکار و پیرو حق بود.

و آن گاه که ابوبکر نیز وفات یافت، من ولی رسول خدا ﷺ و ولی ابوبکر شدم، و مرا دروغ گو، گناهکار و خائن می پندارید، در حالی که خدا می داند که من راست گو، نیکوکار و پیرو حق و حقیقت هستم. (۱)

۷۲. عثمان به عبد الرحمان بن عوف در ضمن سخنانی گفت: به راستی ما کارهایی را انجام داده ایم که نمی دانیم آیا خدا ما را به خاطر این کارها می آمرزد یا نه. (۲)

۷۳. در زمان خلافت ابوبکر وقتی مردم یمن به مدینه آمدند و به تلاوت قرآن گوش جان سپردند، شروع به گریه کردند.

ابوبکر گفت: ما نیز چنین بودیم، بعدها قلب هایمان کدر و سخت شد. (۳)

۷۴. سعد با عمار قهر کرد و در این زمینه گفت: ای عمار! ما تو را از برترین اصحاب محمد ﷺ می پنداشتیم، ولی اکنون که از عمر تو به اندازه تشنگی الاغی بیش نمانده، افسار اسلام را از گردنت خارج کرده ای. کدام یک را بیش تر می پسندی، دوستی با شک و سوء ظن؟ یا دوری و هجران زیبا را؟

عمار گفت: البته دوری زیبا را.

۱. صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸، بخاری این روایت را در صحیح خود: ج ۴ ص ۱۴۷۹ و ۱۴۸۰

با تصرّف نقل کرده است.

۲. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۶۹.

۳. حلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۳۴، تاریخ الخلفاء: ص ۹۸.

- سعد گفت: به خدا، هیچ گاه با تو سخن نخواهم گفت. (۱)
۷۵. همان طور که عایشه با حفصه تا زمان مرگشان قهر کرده بودند. (۲)
۷۶. خالد بن ولید تا زمان مرگش با عمر قهر بود. (۳)
۷۷. معاویه به سعد سلام گفت و او پاسخ سلام او را نداد. (۴)
۷۸. هم چنین پیش تر قهر و دوری عبدالرحمان بن عوف با عثمان گذشت.
۷۹. ابی الدرداء در حدیثی می گوید: به خدا سوگند، از امت محمد ﷺ جز این که با هم نماز می خوانند چیزی سراغ ندارم. (۵)
- و در حدیثی دیگر می گوید: به خدا قسم، از امت محمد ﷺ جز نماز جماعت سراغ ندارم. (۶)
- ابی الدرداء در حدیثی دیگر می گوید: من از اموری که محمد ﷺ گفته است جز نماز چیزی نمی دانم. (۷)
۸۰. در سخن دیگری انس می گوید: از آن چه که در زمان پیامبر ﷺ مرسوم بود، چیزی نمی دانم.
- گفته شد: نماز.
- پاسخ داد: آیا از آن چه ضایع کردید از آن نیز ضایع نکرده اید؟ (۸)

۱. المعارف، ابن قتیبه، ص ۵۵۰.

۲. همان.

۳. العقد الفرید، ج ۳، ص ۲۳۵.

۴. التاریخ الکبیر بخاری، ج ۴، ص ۲۸۵.

۵. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۳۲.

۶. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۹۵.

۷. همان، ج ۴، ص ۴۴۳.

۸. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۹۷.

۸۱. در آینده حدیثی را از حدیفه نقل خواهیم کرد که در آن حدیفه می‌گوید: اصحاب آن چنان گرفتار شدند که مردی از آنان فقط در پنهانی نماز می‌خواند.

۸۲. در نقلی موسی اشعری می‌گوید:

آن‌گاه که علی بن ابی طالب علیه السلام به نماز ایستاد ما را به یاد اقامه نمازی می‌انداخت که با رسول خدا صلی الله علیه و آله به جا آورده بودیم، نمازی که یا آن را فراموش نمودیم و یا از روی عمد آن را ترک کردیم...^(۱)

۸۳. در حدیثی مسیب می‌گوید:

روزی براء بن عازب را دیدم و به او گفتم: خوشا به سعادتت که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده‌ای و با او در زیر درخت بیعت کرده‌ای.

گفت: ای برادرزاده من! تو نمی‌دانی ما بعد از او چه کارها کردیم.^(۲)

۸۴. وی در سخنی دیگر از ابو سعید این‌گونه نقل می‌کند: به او گفتم: خوشا به سعادتت که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده‌ای و با او معاشرت کرده‌ای.

او گفت: تو نمی‌دانی ما بعد از او چه کارها کردیم.^(۳)

۸۵. عبدالرحمان بن میسره می‌گوید:

روزی مردی نزد مقداد بن اسود آمد و به چشمان او اشاره کرد و گفت: آن دو چشم با دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله به رستگاری رسیده‌اند.

مقداد عصبانی شد و گفت: ای مردم! چیزی را آرزو نکنید که خدا آن را پنهان کرده است. چه قدر افرادی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدند و از وجودش فیض و بهره نبردند.^(۴)

۱. مسند احمد: ج ۴ ص ۳۹۲، ۴۱۱، ۴۱۵ و ر.ک: المصنف ابن ابی شیبیه: ج ۱ ص ۲۱۷، شرح معانی الآثار: ج ۱ ص ۲۲۱، فتح الباری: ج ۲ ص ۲۷۰ و...

۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۲۹.

۳. الاصابه، ج ۲، ص ۷۹، ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۲۹۱.

۴. مسند الشامیین، ج ۲، ص ۱۴۸، ر.ک: المعجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۲۵۸.

۸۶. در سخنی دیگر محمد می‌گوید:

مردی از صحابه پیامبر گفت: فتنه و نیرنگ هیچ یک از ما را دربرنگرفت - به گونه‌ای که هر چه می‌توانم درباره آن می‌گویم - مگر عبدالله بن عمر را.^(۱)

۸۷. در سخن دیگری حدیفه می‌گوید:

منافقان امروز از منافقان زمان پیامبر ﷺ شرورتر هستند، چرا که در آن روزگار به طور پنهانی نفاق داشتند و همینک آشکارا این چنین می‌کنند.^(۲)

وی در سخنی دیگر که پیش‌تر از او نقل کردیم، گفته بود:

به راستی که نفاق فقط در زمان پیامبر ﷺ بود، آن‌چه که اکنون شما شاهد آن هستید، همان کفر بعد از ایمان است.^(۳)

۸۸. در نقلی دیگر آمده: حسن می‌گوید:

ابوسفیان در زمان خلافت عثمان نزد او رفت و گفت: سرانجام بعد از دو قبیله تیم (ابوبکر) و عدی (عمر) نوبت به تو رسید، تو نیز آن را به مانند گوی بیچرخان و پایه‌هایش را در میان بنی امیه قرار بده و این، همان پادشاهی است، من نمی‌دانم بهشت و دوزخ چیست؟

عثمان فریاد زد: از نزد من برخیز و دور شو، خدا فلان و فلانت کند.^(۴)

به نقل دیگری، روزی ابوسفیان در گذر از کنار قبر حمزه با لگد به قبر او ضربه زد و گفت: ای ابا عماره! آن‌چه را که دیروز با شمشیر برایش دلیرانه جنگیدیم امروز بازیچه دست غلامان ما شده است.^(۵)

۱. المصنف: ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۶۸، ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۱۴۴.

۲. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۰۴.

۳. همان.

۴. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۶۷۹ و ر.ک: تاریخ طبری: ج ۵ ص ۶۲۲، النصائح الکافیة: ص ۱۱۰، النزاع والتخاصم: ص ۵۹ و ۶۰، شرح نهج البلاغه: ج ۹ ص ۵۳ و ج ۱۵ ص ۱۷۵.

۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۳۶.

ابن عبد البرّ پس از نقل حدیث نخست می‌نویسد:

در این زمینه روایت‌های ناپسندی نظیر این روایت از او نقل شده که راویان و گزارش‌گران نقل کرده‌اند، ولی من به نقل آن‌ها نمی‌پردازم.^(۱)

۸۹. به هنگام بازگشت پیامبر ﷺ از جنگ تبوک عده‌ای از همراهان در پی ترور پیامبر بودند که به ماجرای عقبه مشهور است. این عده سعی کردند شتر پیامبر را به سمت پرتگاه سوق دهند و او را از روی شتر به داخل پرتگاه بیندازند.^(۲)

در این باره در روایتی عروه می‌گوید:

پیامبر خدا ﷺ از تبوک خیلی سریع به مدینه بازگشت، چون عده‌ای از صحابه پیامبر در راه برای ایشان دسیسه‌ای چیده بودند. آنان توطئه چینی کرده بودند که آن حضرت را در راه بازگشت، از گردنه‌ای به دره پرت کنند...^(۳)

در «مجمع الزوائد» آمده است: ابی الطفیل می‌گوید:

پیامبر خدا ﷺ برای جنگ تبوک به راه افتادند، و در راه بازگشت، وقتی می‌خواستند از گردنه‌ای عبور کنند منادی پیامبر فریاد زد: هیچ کسی با پیامبر از گردنه عبور نکند.

رسول خدا ﷺ با شتر خود به سمت گردنه به راه خود ادامه داد، حدیفه پیش روی حضرت، افسار شتر را می‌کشید و عمار پشت سر ایشان شتر را حرکت می‌داد، ناگاه گروهی سوار بر شتر که صورتشان را پوشانده بودند از راه رسیدند و پیامبر را دوره کردند. عمار برگشت و به صورت شتران آن‌ها ضربه زد، پیامبر به حدیفه فرمود: بران بران.

۱. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۶۷۹.

۲. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۰، مسند احمد: ج ۵ ص ۴۵۳، الأحادیث المختارة: ج ۸ ص ۲۲۱ و ۲۲۲، البدایه والنهایه: ج ۵ ص ۱۹-۲۱، الدر المنثور: ج ۳ ص ۲۵۹ و ۲۶۰، تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۳۷۳ و ۳۷۴، المعجم الکبیر: ج ۳ ص ۱۶۵.

۳. السنن الکبریٰ بیهقی، ج ۹، ص ۳۳ و ر.ک: الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۵۹.

عمار به پیامبر رسید و گفت: بروید بروید. تا این که توانستند شتر پیامبر را در گوشه‌ای به زانو بنشانند.

پیامبر ﷺ به عمار فرمود: آیا آنان را شناختی؟
عمار گفت: نه، آن‌ها چهره‌های خود را پوشانده بودند، ولی پیش قراول شتران را شناختم.

پیامبر فرمود: می‌دانی می‌خواستند با رسول خدا چه کنند؟
گفت: خدا و پیامبر او آگاه‌ترند.

فرمود: آن‌ها می‌خواستند پیامبر خدا را به هنگام عبور از گردنه به دره پرتاب کنند.
بعد از این واقعه بین عمار و یکی از آن مردان، در موضوعی که بین مردم رایج است، نزاعی پیش آمد. عمار گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم، بگو آن افرادی را که در راه عقبه قصد جان پیامبر خدا ﷺ کردند چند نفر بودند؟
آن مرد گفت: آنان چهارده تن بودند.

عمار گفت: اگر تو بین آنان بودی پانزده تن می‌شدند. عمار شهادت می‌دهد که دوازده تن از آنان به خاطر خدا و پیامبرش در دنیا جنگیده‌اند و روزی که پرده‌ها خواهد افتاد.

این روایت را طبرانی را در «المعجم الکبیر» نقل کرده است. گفتنی است که راویان این روایت مورد اعتماد هستند.^(۱)

در بسیاری از احادیث داستان عقبه چنین آمده است:

رسول خدا ﷺ به همراهان خود دستور داد که اسامی این افراد را فاش نکنند. البته در مورد این که حدیفه و عمار این اسامی را می‌دانسته‌اند یا فقط حدیفه می‌دانسته، بین تاریخ‌نگاران اختلاف است.

به هر حال، پیامبر ﷺ دستور داد که اسامی افرادی که علیه ایشان به توطئه

۱. مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۱۰.

دست زده بودند فاش نگردد؛ چرا که عده‌ای - یا برخی - از ایشان از افراد مشهور به نفاق نبودند؛ همان کسانی که حرمت و آبروی ایشان نزد مسلمانان از بین رفته بود، بلکه کسانی بودند که گوشه حرمتی بین مردم داشتند، یا از کسانی بودند که مردم مدافع آنان بودند.

در واقع اعلام اسامی این افراد و پرده برداری از نفاق آنان فقط منجر به برانگیخته شدن شورش و مشکلاتی می‌شد. پس بهتر بود که از این کار خودداری شود، همان طوری پیش‌تر آوردیم بر اساس آن‌چه که عروه گفته بود، این عده از صحابه بودند و گفته نشده که ایشان جزء منافقان بودند.^(۱)

۹۰. این طور که از برخی از احادیث برمی‌آید، شماری از صحابه که دارای مقام بالایی بودند، از فروتنی برخی که در بین مردم عزت و مقامی داشتند آگاه بودند. بنابراین، اگر راز اینان را در بین مردم فاش می‌ساختند آنان، با مشکلات و تنگناهایی روبه‌رو می‌شدند. نظیر آن‌چه که در این باره از ابی بن کعب نقل شده است.

در روایتی ابوالطفیل می‌گوید:

به همراه عمر بن صلیع محاربی به راه افتادیم تا این که نزد حذیفه رفتیم... عمر به او گفت: ای حذیفه! با ما سخن بگو.

او گفت: درباره چه چیزی با شما سخن بگویم؟ اگر من درباره آن چه می‌دانم سخن بگویم شما مرا خواهید کشت.

به نقل دیگری گفت: سخنانم را باور نخواهید کرد.

عمر گفت: راست می‌گویی؟

حذیفه گفت: آری.

۱. السنن الکبری، بیهقی، ج ۹، ص ۳۳، الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۵۹.

آن‌ها گفتند: پس نیازی نیست که تو را به خاطر آن چه که با ما در مورد آن سخن می‌گویی بکشیم. ولی با ما در مورد چیزی سخن بگو که به ما سود برساند و ضرری به تو نداشته باشد.

حذیفه گفت: آیا اگر با شما در مورد مادر تان سخن بگویم که به جنگ با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟
گفتند: آیا این حق است...؟^(۱)

۹۱. ابن حزم در «المحلی» می‌نویسد:

زید بن وهب می‌گوید: ما روزی نزد حذیفه بودیم؛ همان حذیفه‌ای که از رویان سلسله اسناد بخاری است. حذیفه گفت: از اصحاب این آیه، سه تن بیش‌تر باقی نمانده است، آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ
الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾؛^(۲)

و اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند، و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ چرا که آن‌ها پیمانی ندارند؛ شاید دست بردارند.

حذیفه گفت: و از منافقان تنها چهار تن باقی مانده است.

یک عرب بادیه نشین به او گفت: شما اصحاب محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما را از چیزهایی باخبر می‌کنید که از آن‌ها اطلاعی نداشتیم. پس اینان کیستند که خانه‌هایمان را غارت می‌کنند و حیواناتمان را می‌ربایند؟

حذیفه گفت: آنان همان فاسقان هستند. آری، از آن‌ها فقط چهار تن باقی مانده است که اگر پیرمرد کهنسالی آب بنوشد، سرما می‌خورد...^(۳)

۱. الجامع، ازدی: ج ۱۱ ص ۵۲ و ۵۳.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲.

۳. المحلی، ج ۱۱، ص ۲۲۲.

به هر حال، اسامی کسانی که در توطئه عقبه شرکت داشتند در نزد اکثریت اهل تسنن پنهان مانده و فقط در پاره‌ای مواقع کنایه و اشاره شده است.

۹۲. از آن جمله در این باره ابن ابی الحدید معتزلی روایتی را از عقیل بن ابی طالب نقل می‌کند. عقیل در دیداری که با معاویه داشت می‌گوید:

روزی با معاویه ملاقات کردم... معاویه در جمع اطرافیان خود به من رو کرد و گفت: ای ابا یزید! نظر خود را در مورد سپاه من و سپاه برادرت بگو، چرا که تو این دو سپاه را دیده‌ای.

عقیل گفت: به خدا سوگند، شب‌های سپاه برادرم مانند شب‌های سپاه رسول خدا ﷺ بود و روزها در آن سپاه درست مانند روزهای سپاه پیامبر بود، به جز این که در سپاه علی علیه السلام، رسول خدا ﷺ در میان مردم نبود، و در سپاه او فقط صفوف نماز را دیدم و آیات قرآن را شنیدم، اما وقتی سپاه تو را دیدم، گروهی از کسانی را که در شب عقبه قصد جان رسول خدا ﷺ کرده بودند، به استقبال من آمدند.^(۱)

۹۳. به نظر می‌رسد از واضح‌ترین مواردی که در این مورد ذکر شده آن چیزی است که در مورد ابو موسی اشعری آمده است. ابن عبد البر در «الاستیعاب» در بخش سرگذشت ابو موسی اشعری، بعد از این که نقل می‌کند امیر مؤمنان علی علیه السلام او را از امارت کوفه عزل کرد، می‌گوید:

او همواره برای علی علیه السلام در دل کینه داشت، تا این که آن چه را که حذیفه در مورد او گفت شنیدم. البته در مورد او از حذیفه سخنی روایت شده که از ذکر آن دوری کردم، خدا او را ببخشد.^(۲)

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۲ ص ۱۲۴ و ۱۲۵.

۲. الاستیعاب: ج ۲ ص ۳۶۴.

ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید:

کلامی که ابو عمر بن عبدالبر به آن اشاره کرده و گفته حدیفه را درباره ابوموسی ذکر نکرده، چیزی به صورت راز بود که شما این مسائل را می‌گویید، ولی من شهادت می‌دهم ابوموسی دشمن خدا و پیامبر خداست، با آنان در جنگ بود در زندگی دنیا و روزی که قیامت به پا شود؛ روزی که عذر و بهانه ظالمان به آنان سودی نمی‌رساند، و لعنت و بدترین احوال شامل حال آنان می‌شود.

آری حدیفه از وجود منافقان آگاه بود، پیامبر خدا ﷺ کار آن‌ها را رازگونه به او گفته بود و اسامی آنان را روشن کرده بود.

هم‌چنین روایت شده: از عمار در مورد ابوموسی پرسیدند.

او گفت: در مورد او از حدیفه سخنی بزرگ شنیدم، شنیدم که می‌گفت: صاحب کلاه سیاه، سپس چهره‌اش را به شدت درهم کشید. از این رو دانستم که او نیز در شب عقبه جزء آن گروه بوده است.^(۱)

حکیم می‌گوید: با عمار در جایی نشسته بودم که ابوموسی آمد و به او گفت: بین من تو چه چیزی است؟ آیا برادر تو نیستی؟

عمار گفت: من چه می‌دانم؟ ولی شنیدم که رسول خدا ﷺ در لیلۃ الجبل تو را لعنت کرد.

ابوموسی گفت: ولی او مرا بخشید.

عمار گفت: لعن شدنت را شاهد بودم، ولی بخشش‌ات را ندیدم.^(۲)

نظیر این، حدیث دیگری است که حکیم نقل می‌کند.^(۳)

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱۲ ص ۳۱۴.

۲. کنز العمال: ج ۱۲ ص ۶۰۸ حدیث ۳۷۵۵۴.

۳. الکامل فی الضعفاء: ج ۲ ص ۲۶۲، تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۲ ص ۹۳.

ابی الطفیل در سخنی می‌گوید:

روزی بین حدیفه و یکی از کسانی که در شب عقبه حضور داشته در مسائلی که بین مردم وجود دارد، اختلاف شد، حدیفه گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم بگو که اصحاب عقبه چند تن بودند؟

اطرافیان گفتند: جوابش را بده حدیفه از تو سؤال کرده است.

ابوموسی اشعری گفت: می‌دانستیم که آن‌ها چهارده تن بودند.

حدیفه گفت: با تو پانزده تن می‌شدند، شهادت می‌دهم که دوازده تن از آنان برای خدا و پیامبر او در دنیا شمشیر زده‌اند، و روزی که پرده‌ها کنار خواهد رفت، اما سه تن از ایشان عذر خواهی کردند و گفتند: ما صدای ندا دهنده پیامبر را نشنیدیم و نفهمیدیم که مردم در مورد چه چیزی صحبت می‌کنند.^(۱)

شقیق در سخنی می‌گوید:

روزی با حدیفه نشسته بودیم، عبدالله و ابوموسی وارد مسجد شدند، حدیفه گفت: یکی از آن دو منافق است.

سپس گفت: شبیه‌ترین مردم به پیامبر ﷺ از لحاظ دینداری، رفتار و منش عبدالله است.^(۲)

فراتر این که ابن حزم به اخبار دیگری اشاره کرده؛ اخباری که دربر دارنده اسامی عدّه‌ای دیگر بوده^(۳) و با آن چه که شیعیان روایت کرده‌اند^(۴) هم خوانی دارد، ولی آن‌ها را انکار کرده و اصل مطالب و منابع آن‌ها را بیان نکرده است، هم چنین طبرانی، ابن کثیر و سیوطی اسامی عدّه‌ای دیگر را آورده‌اند.^(۵)

۱. المصنف ابن ابی شیبیه: ج ۷ ص ۴۴۵، نزدیک به همین معنا در کنز العمال: ج ۱۴ ص ۸۶، حدیث: ۳۸۰۱۱ آمده است.

۲. سیر أعلام النبلاء: ج ۲ ص ۳۹۳ و ۳۹۴، تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۲ ص ۹۳.

۳. المحلی: ج ۱۱ ص ۲۲۴.

۴. الخصال أبواب الأربعة عشر حدیث: ۶، بحار الأنوار: ج ۲۱ ص ۴۳۳، ۲۳۶، ۲۴۸.

۵. المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۶۵، تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۳۴۷، الدر المنثور: ج ۳ ص ۲۵۹.

گفتنی است کسی که می‌خواهد جست‌وجو و پژوهش خود را کامل کند باید به منابعی که ایشان ذکر کرده‌اند، مراجعه کند، و بین آن‌چه که ما با یک روش مدوّن به طور کامل بیان کردیم و بین آن منابع، تطبیق ایجاد کند، شاید به چیزی که او را قانع کند دست یابد.

البته ما نیز هم اکنون چنین هدفی نداریم؛ چرا که همینک مشخص کردن افرادی که در این توطئه شرکت کرده‌اند، به اندازه اثبات کلیت موضوع دست داشتن صحابه در توطئه بر ضد پیامبر اهمیت ندارد که برخی می‌پندارند آنان در انجام چنین اشتباه بزرگ و فاحشی می‌کوشیدند.

۹۴. در سخن دیگری قیس بن عباد می‌گوید:

آن‌گاه اُبی بن کعب به سمت قبله رو کرد سه بار گفت: به خدای کعبه سوگند، اهل العقد نابود شدند. آن‌گاه گفت: به خدا سوگند، به خاطر آن‌ها تأسف نمی‌خورم، ولی برای کسانی که گمراه کرده‌اند تأسف می‌خورم.

گفتم: منظورت از این حرف چیست؟

گفت: امیران هستند. (۱)

سخن دیگری نیز نزدیک به این مضمون نقل شده که می‌گوید: گفتم: ای ابا

یعقوب! منظور از اهل العقد چیست؟

گفت: خلفا هستند. (۲)

البته احادیث دیگری نزدیک به این مضمون نیز وجود دارد. (۳)

در سخن دیگری جنذب بن عبدالله بجلی می‌گوید: از اُبی بن کعب شنیدم که می‌گفت: به خدای کعبه سوگند، اهل العقد نابود می‌شوند و امیدی به آنان نیست.

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۱ ص ۳۳۴.

۲. السنن الکبری، نسائی: ج ۱ ص ۲۸۷.

۳. الأحادیث المختارة: ج ۴ ص ۳۰ و ۳۱، المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۵۷۱، مسند ابن الجعد:

ص ۱۹۷، حلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۲۵۲.

او چندین بار آن را تکرار کرد، سپس گفت: خدایا! از تو درخواست می‌کنم مرا تا روز جمعه زنده نگه داری تا با مردم در مورد چیزی که از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام صحبت کنم، و از سرزنش سرزنش‌گران ترسی ندارم.

او می‌گوید: وقتی این حرف را زد از نزد او بازگشتم و منتظر روز جمعه بودم. روز پنجشنبه برای انجام برخی کارها از خانه خارج شدم، متوجه شدم کوچه‌ها و بازار خیلی شلوغ است، به هر کوچه و گذری رفتم مردم داشتند به من می‌نگریستند. گفتم: چه شده! چرا مردم این‌گونه به من نگاه می‌کنند؟

گفتند: ما تو را غریب می‌پنداریم.

گفتم: باشد.

آن‌ها گفتند: سالار مسلمانان ابی بن کعب وفات یافته است... (۱)

در سخنی دیگر عتی بن ضمیره می‌گوید: او گفت: به خدا قسم، اگر تا این جمعه زنده بمانم به آن‌ها سخنانی خواهم گفت... که یا از من به خاطر این سخن ناراحت خواهند شد و یا قصد جانم را می‌کنند.

روز جمعه به مدینه رفتم، دیدم اهالی مدینه در کوچه و بازار موج می‌زنند، گفتم: چه اتفاقی برای مردم افتاده است؟

یکی گفت: امروز سالار مسلمانان ابی ابن کعب وفات یافته است... (۲)

۹۵. ابی بن کعب سخن دیگری نیز دارد که از او نقل شده است.

گفته شده: آن روایت مشهور است؛ چه بسا از این سخن، سخت‌تر است. طبق آن روایت او گفت: پیوسته این امت از آن روزی که پیامبرشان را از دست دادند، سرافکنده شدند. (۳)

۱. الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۵۰۱ و ر.ک: الأحادیث المختارة: ج ۳ ص ۳۴۶ و ۳۴۷، تاریخ مدینه دمشق: ج ۷ ص ۳۴۱.

۲. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۰۰ و ۵۰۱ و ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ج ۱ ص ۳۹۹، تهذیب الکمال: ج ۲ ص ۲۷۰، تاریخ مدینه دمشق: ج ۷ ص ۳۴۰..

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۴.

۹۶. زمانی که می‌خواستند در جنگ صفین توافق نامه تحکیم را بنویسند، به امیرمؤمنان علی علیه السلام گفته شد: آیا قبول داری که آن‌ها مؤمن و مسلمان هستند؟ حضرت فرمود:

ما أقرّ لمعاوية ولا لأصحابه أنّهم مؤمنون ولا مسلمون، ولكن يكتب معاوية ما شاء ويقرّ بما شاء لنفسه وأصحابه، ويسمّي نفسه وأصحابه ما شاء؛^(۱)

قبول ندارم که معاویه و یارانش مؤمن هستند و حتی مسلمان هم نیستند، ولی معاویه هرچه می‌خواهد می‌نویسد، و برای خودش و یارانش هرچه که می‌خواهد عنوان گذاری می‌کند، و هرچه می‌خواهد خود و یارانش را می‌نامد.

آنچه گذشت مواردی بود که می‌توانستیم به طور کوتاه درباره برخی از صحابه پیامبر، رفتارهایشان و موضع‌گیری برخی از آن‌ها نسبت به یکدیگر، هم چنین دیدگاه برخی از آن‌ها نسبت به یکدیگر و خودشان را بیان کنیم.

البته مسائل و رخ داده‌های دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که در جایگاه و موقعیت خود در ادامه بحث ذکر خواهد شد، هم چنین در این میان حوادثی نیز وجود دارد که صلاح نمی‌دانیم آن‌ها را نقل کنیم.

طبیعی است که آنچه ذکر نشده و به نگارش درنیامده از آنچه که ذکر شده و نگارش شده بیشتر است، چرا که به جد صحابه به معنای کلی آن - که همه کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده‌اند و سخن او را شنیده‌اند دربرگیرد - بسیارند، آنان در فاصله زمانی نزدیک به یک قرن را از اتفاقات اختلاف برانگیز و فتنه‌ها و تناقضات پر کردند، و بسیاری از صحابه در این مسائل شرکت داشته‌اند، بلکه بسیاری از این مسائل، در مورد صحابه بوده است.

۱. وقعة صفین، ص ۵۰۹ و ۵۱۰.

البته این مسأله مستلزم بسیاری از رفتارهای نادر و ناهمگونی است که مجال نگارش برای آن‌ها وجود ندارد، و یا این‌که این موارد تدوین شده‌اند، ولی بعدها از بین رفته، یا از بین برده‌اند و یا از حقیقت منحرف و تحریف شده‌اند، همان طوری که برای جست و جوگری آگاه امکان شناخت این مسائل وجود دارد.

هم چنین صحابه نیز مانند دیگر انسان‌ها دارای جهت‌گیری‌ها و رفتارهای شخصی نیک و زشتی بودند که اهمیت نگارش را برای نگارنده نداشت.

بر این اساس، ما هیچ‌گونه تعهدی در مورد صحّت و راستی همه مواردی که ذکر شد نداریم. علاوه بر این، نسبت به صحّت مسائلی که تدوین شده و ما ذکر نکرده‌ایم نیز هیچ تعهدی وجود ندارد.

البته ما در این راستا در صدد تعیین ظالم از مظلوم یا حق‌گرا از باطل‌گرا نیستیم. این مسأله به ناقدان با بصیرت و پژوهش‌گران تیزبینی مربوط می‌شود که دست‌یابی به حقیقت برای آنان، هرچه که باشد، مهم است.

فراتر این‌که تمام چیزی که از مسائل مطرح شده مقصود ما بود این است که شکی در بروز بسیاری از این موارد و یا مانند آن‌ها وجود ندارد، به طوری که از رفتار و ویژگی‌های نیک و زشت صحابه و دیدگاه آن‌ها، موضع‌گیری آن‌ها، کردار و تعامل‌شان با دیگران و در قبال خویش‌شان پرده برمی‌دارد، و بیان‌گر این است که آنان نیز مانند دیگر انسان‌ها از این محدوده خارج نیستند.

دیدگاه و موضع‌گیری تابعان و مابعد ایشان درباره صحابه

این دیدگاه در مورد صحابه در بین مسلمانان، بعد از پدیدار شدن اختلاف و پراکندگی بین مسلمانان باقی ماند. البته وضوح و روشن بودن این مسأله از مواردی است که به بحث و گفت‌وگو نیازی ندارد؛ اگر پافشاری برخی از مردم در غفلت و سهل‌انگاری وجود نداشته باشد.

از این رو در تاریخ مشهور است که بسیاری از مردم در زمان امویان درباره عثمان - بلکه درباره ابوبکر و عمر نیز - از جانب سلطه حاکم امتحان و اغوا می شدند، تا هرگونه حجّت و دلیل برای مردم استوار گردد و به خوبی بر مردم مسلط شوند. همان سان بسیاری از مردم از این که نسبت به امیر مؤمنان علی علیه السلام، اهل بیت ایشان علیهم السلام، شیعیان و صحابه طرفدار امام بغض و کینه از خود نشان می دادند، به خودشان می بالیدند و به ایشان به چشم دشمن می نگریستند.

این مسأله به خوبی نشان می دهد که همه مسلمانان - از همه مذاهب اسلامی - در عدالت صحابه و بزرگداشت و مقدس بودن ایشان اتفاق نظر نداشتند و این امر کاملاً مشهود بوده است. فراتر این که گروه های متعددی علیه گروه بزرگی از صحابه ایراد می گرفتند؛ به گونه ای که این عده با بزرگترین و بیشترین آنان مخالفت کرده اند.

هم چنین جایگاه شیعه - امامی، زیدی و دیگران - خوارج با تمامی فرقه هایشان و معتزلی ها با صحابه ثبت شده و معروف است. تا جایی که حکایت شده نظام به بزرگان صحابه^(۱) بلکه به بیشتر اصحاب ایراد می گرفت.^(۲)

هم چنین جایگاه نواصب و منحرفان از اهل بیت علیهم السلام و کسانی از صحابه که هواداران ایشان بوده اند قابل توجه است. با ذکر این نکته که تعداد منحرفان از خط اهل بیت علیهم السلام در بین عالمان، راویان حدیث و صاحب منصبان اهل تسنن بسیار زیاد بوده اند.

بهتر است به برخی از شواهد مورد اعتماد در این باره اشاره کنیم:

۱. پیش تر به سخن کلثوم بن جبر از ابی الغادیه اشاره کردیم.

۱. الفرق بین الفرق، ص ۱۶۲، الملل والنحل، ج ۱، ص ۷۲.

۲. همان، ص ۳۰۴.

۲. سخن ابی اسحاق سبیعی در مورد معاویه که می‌گفت: او فوق العاده حيله گر است. (۱)

۳. سخن عبدالرحمان بن شریک در مورد خطبه معاویه در نخلیه: «این، به خدا سوگند، همان بی شرمی و پرده دری است.» (۲)

۴. گفته حسن بصری در مورد طلحه و زبیر.

۵. هم چنین حسن می‌گوید:

چهار خصلت و ویژگی در معاویه بود که اگر فقط یکی از آنها در او بود، او را به فلاکت و نابودی می‌کشاند:

یک. به سوی شرکشاندن این امت به وسیله افراد ناآگاه، و به دست گرفتن امور امت بدون مشورت با آنان؛ در حالی که در میان امت تعدادی صحابه و افراد دارای فضیلت نیز بودند.

دو. جانشین کردن پسرش که همیشه مست بود و لباس‌های ابریشمی به تن می‌کرد و طنبور می‌نواخت.

سه. ادّعی او در مورد زیاد، چرا که پیامبر خدا ﷺ فرموده بودند:

الولد للفراش و وللعاهر الحجر؛

فرزند از آن صاحب بستر است و سزای زناکار سنگسار است.

چهار. قتل حجر توسط معاویه، وای بر او به خاطر حجر. وای بر او به خاطر حجر. (۳)

۶. همین عروة بن زبیر که از نخستین گروه تابعان است در مورد خود می‌گوید:

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۴۶.

۲. همان، النصائح الکافیة: ص ۱۹۴.

۳. تاریخ طبری: ج ۳ ص ۲۳۲، این روایت در البداية والنهاية: ج ۸ ص ۱۳۰ به اختصار نقل شده است.

حسان بن ثابت از کسانی بود که از عایشه زیاد بدگویی می‌کرد.
 من به او دشنام دادم.
 عایشه به من گفت: خواهر زاده! او را واگذار. او از رسول خدا ﷺ دفاع و
 پشتیبانی می‌کرد. (۱)

۷. ابو جعفر اسکافی می‌گوید:

در مورد عروه بن زبیر بسیار روایت شده که هرگاه او اسم علی عَلِيٍّ را می‌شنید، به
 خود می‌آمد و آشفته می‌شد، و به ایشان ناسزا می‌گفت و بر روی دست دیگرش
 می‌زد و می‌گفت: او نسبت به چیزهایی که از آن منع و نهی شده بود، مخالفت
 نمی‌کرد. او خون انسان‌های مسلمان زیادی را ریخته است. (۲)

عاصم بن ابی عامر بجلی از یحیی بن عروه چنین نقل می‌کند:

هرگاه نام علی عَلِيٍّ پیش پدر من ذکر می‌شد، از او بدگویی می‌کرد. یک بار به من
 گفت: پسر من! به خدا قسم، مردم تنها به خاطر دنیاطلبی از او رویگردان شدند. اسامه
 بن زید به او نوشته بود که پاداش مرا برایم بفرست. به خدا سوگند، تو خود می‌دانی
 اگر در دهان شیر فرو روی با تو همراه خواهم شد. (تا پاداش مرا بدهی).

حضرت علی عَلِيٍّ در پاسخ او نوشت:

این مال، از آن کسی است که برای آن جهاد کرده است، (و به تو چیزی
 نمی‌رسد) ولی من در مدینه مالی دارم که می‌توانی از آن هر چه خواستی بهره ببری.
 یحیی می‌گوید: من از مدح و ستایش علی عَلِيٍّ توسط اسامه و در عین حال عیب
 جویی و انحراف و فاصله گرفتن وی از علی عَلِيٍّ بسیار شگفت زده شدم. (۳)

۱. صحیح مسلم: ج ۴، ۱۹۳۲. رک: صحیح بخاری: ج ۴، ص ۱۵۲۳ و ج ۵ ص ۲۲۷۸، المستدرک علی
 الصحیحین: ج ۳ ص ۵۵۵، ادب المفرد، بخاری: ص ۲۹۹.
 ۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۴ ص ۶۹، ۱۰۲، ۲۹۹.
 ۳. همان.

۸. کینه ابو برده فرزند ابو موسی اشعری نسبت به امیر مؤمنان علی علیه السلام و پیروان ایشان از صحابه، مشهور است تا جایی که از عبدالرحمان بن جندب روایت شده که می‌گوید: ابو برده به زیاد گفت: شهادت می‌دهم که حجر بن عدی؛ هم‌چون مردی «اصلح؛ کسی که جلو سرش مو ندارد»، به خدا کفر ورزیده است.

عبدالرحمان می‌گوید: هدف او از این سخن این بود که به علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت کفر دهد، چرا که ایشان «اصلح؛ جلوی سرش بی مو» بوده است. (۱)
در روایت دیگری آمده:

روزی ابوالغادیه قاتل عمار بن یاسر نزد ابو برده رفت، ابو برده او را نزد خود نشان داد و گفت: درود بر برادرم. (۲)

فرا تر این که ابن عیاش منتوف می‌گوید: روزی ابا برده را دیدم که به ابی الغادیه جهنی قاتل عمار بن یاسر گفت: آیا تو عمار یاسر را کشتی؟
گفت: آری.

گفت: دستت را به من بده!

او دست قاتل عمار را بوسید و گفت: هرگز آتش را لمس نخواهی کرد. (۳)

۹. عالمان اهل تسنن روایت کرده‌اند:

حریر بن عثمان که عدّه زیادی از جمله احمد بن حنبل او را تقه و مورد اعتماد می‌دانستند، کینه شدیدی نسبت به امام علی علیه السلام داشت، و علیه او مسائل زیادی را ذکر می‌کرد، بسیار زیاد به آن حضرت فحش می‌داد و او را لعن کرد و می‌گفت: او، سر پدران و نیاکان مرا بریده است. (۴)

۱۰. آن سان که روایت کرده‌اند یحیی بن عبدالحمید هماره می‌گفت:

معاویه در حالی از دنیا رفت که مسلمان نبود. (۵)

۱. همان.

۲. تهذیب الکمال: ج ۳۳ ص ۱۴۴، تهذیب التهذیب: ج ۱۲ ص ۴۲، النصائح الکافیة: ص ۲۴۵.

۳. شرح نهج البلاغه: ج ۴ ص ۹۹، النصائح الکافیة: ص ۴۵.

۴. تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۲۰۹، المجروحین: ج ۱ ص ۲۶۸.

۵. تاریخ بغداد: ج ۱۴ ص ۱۷۶، سیر اعلام النبلاء: ج ۱۰ ص ۵۳۳.

۱۱. در روایت دیگری آمده: عقیف بن زهیر که در کربلا و به هنگام کشته شدن حسین بن علی علیه السلام حاضر بود، می‌گوید: یزید بن معقل به میدان مبارزه پا نهاد و گفت: ای بریر بن حضیر! خدا با تو چگونه رفتار کرده است؟
بریر گفت: به خدا قسم، خدا جز نیکی برای من چیزی رقم نزده و برای تو بدترین تقدیر را نوشته است.

ابن معقل گفت: دروغ می‌گویی و پیش از این روز، تو دروغ نمی‌گفتی. آیا به یاد می‌آوری روزی را که همراه تو در بنی لوذان راه می‌رفتیم و تو می‌گفتی: عثمان بن عفان نسبت به خودش اسراف کار بود و معاویه بن ابی سفیان در گمراهی بود و دیگران را گمراه می‌کرد و همانا امام هدایت‌گر و برحق فقط علی بن ابی طالب است؟
بریر به او گفت: شهادت می‌دهم که این‌ها نظر من و گفته‌های من است.
یزید بن معقل گفت: و من نیز شهادت می‌دهم که تو از گمراهان هستی.
بریر بن حضیر به او گفت: نظر تو چیست که با تو مباحله کنم و بگذاریم خدا دروغ‌گو را نفرین و رسوا نماید و طرفدار باطل را بکشد، آن‌گاه به میدان نبرد بیا تا با تو مبارزه کنم؟

عقیف بن زهیر می‌گوید: آن دو به میدان جنگ وارد شدند و دستان خود را به سوی خدا بالا بردند و از خداوند خواستند که دروغ‌گو را لعنت کند و کسی که حق است آن را که طرفدار باطل است، بکشد.

آن‌گاه هر دو به هم حمله کردند و هر دو به همدیگر دو ضربه زدند. یزید بن معقل به بریر بن حضیر ضربه آرامی زد و او از آن ضربه صدمه زیادی ندید، ولی بریر بن حضیر ضربه‌ای به یزید زد و شمشیرش از کلاه خود گذشت و به مغز او رسید و هم چون فردی که از بالا سقوط می‌کند بر زمین افتاد؛ و شمشیر بریر همان‌طور در سرش مانده بود، گویی او را می‌بینم که بریر شمشیر خود را به مانند زبان مار از سر او بیرون کشید...

در این هنگام کعب بن جابر بن عمرو ازدی پیش رفت تا به بریر حمله کند.
من به او گفتم: این همان بریر بن حضیر قاری قرآن است که برای ما در مسجد
قرآن می خواند!

او با نیزه‌ای به بریر حمله کرد و آن را در پهلوئی او فرو کرد و با ضربه شمشیری او
را کشت...

وقتی کعب بن جابر از کربلا برگشت، همسر و یا خواهرش نوار دختر جابر به او
گفت: تو در کشتن فرزند فاطمه، دشمنانش را یاری کردی و سید قاریان قرآن را
کشتی. به راستی تو گناهی بسیار هولناک مرتکب شده‌ای...^(۱)

۱۲. در حدیث دیگری یحیی بن هانی بن عروه می گوید:
نافع بن هلال نیز آن روز پیکار می کرد، فریاد برآورد: «من جملی هستم، من
هوادار و شیعه علی هستم».

یحیی می گوید: ناگاه مردی به نام مزاحم بن حریث در برابر او به میدان پانهاد و
گفت: من نیز پیرو عثمان هستم.

نافع به مزاحم گفت: تو بر دین شیطان هستی.

آن گاه به او حمله کرد و او را کشت...^(۲)

۱۳. عبد الرزاق صنعانی در میان اهل حدیث، دارای شخصیت والا و فرد موثق
و مورد اعتمادی به شمار می رود تا آن جا که یحیی بن معین در مورد او می گوید: اگر
عبد الرزاق از اسلام برگردد ما احادیث وی را کنار نخواهیم گذاشت.^(۳)

او با همه این ها، حدیث مالک بن اوس بن حدثان در مورد مجادله امیر مؤمنان

۱. تاریخ طبری: ج ۴ ص ۳۲۹.

۲. همان: ص ۳۲۱.

۳. سیر اعلام النبلاء: ج ۹ ص ۵۷۳، میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۳۴۴، الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۵ ص

۳۱۱، معرفة علوم الحدیث: ص ۱۳۹.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و عباس بن عبدالمطلب نزد عمر در باره میراث رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نقل کرده است. بنا بر آن، عمر به عباس می‌گوید: تو آمده‌ای ارث و میراث خود را از برادرزاده خود می‌خواهی و این هم خواهان ارث همسرش است...

عبدالرزاق در ادامه می‌گوید: به این احمق نگاه کنید، می‌گوید: تو ارثت را از برادرزاده‌ات می‌خواهی و او نیز خواهان ارث همسرش است که از پدرش به ارث برده است و نمی‌گوید: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.^(۱)

ذهبی می‌گوید: «دیگران او را توثیق کرده‌اند و مورد اعتماد دانسته‌اند و احادیث او در صحاح ذکر شده است. او ویژگی خاص خودش را دارد. آن‌ها با او به دلیل شیعه بودن و داشتن رویکرد مبالغه‌آمیز، خصمانه برخورد کردند. او علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دوست می‌داشت و کینه کسانی را که با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ جنگیدند به دل داشت...»^(۲)

۱۴. هنگامی که در مجلس عبدالرزاق نام معاویه به میان آمد، او گفت: «مجلسمان را با نام پسر ابوسفیان آلوده نکنید.»^(۳)

۱۵. موضع امیرمؤمنان علی صلوات الله علیه و آن دسته از کسانی که به عنوان شیعه او شناخته شده‌اند، در مورد تابعان و افراد پس از ایشان در مورد عثمان، طلحه، زبیر و معاویه و آن دسته از صحابه که با آن‌ها همراه بوده‌اند روشن و شناخته شده است. هم‌چنین موضع همراهان معاویه و دنباله روان خط مشی وی در میان تابعان و افراد پس از آن‌ها، نسبت به امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و آن دسته از کسانی که به داشتن علاقه شدید نسبت به آن حضرت، شناخته شده‌اند؛ هم‌چون عمار بن یاسر و دیگران به طور کامل مشخص است.

۱. سیر اعلام النبلاء: ج ۹ ص ۵۷۲، الضعفاء، عقیلی: ج ۳ ص ۱۱۰، میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۳۴۴.
 ۲. تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۲۶۴، شرح حال عبدالرزاق بن همام.
 ۳. سیر اعلام النبلاء: ج ۹ ص ۵۷۰، الضعفاء، عقیلی: ج ۳ ص ۱۰۹، معجم البلدان: ج ۳ ص ۴۲۹، میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۳۴۳.

۱۶. در روایتی آمده:

مالک بن انس پیشوای مذهب مالکی‌ها، همواره در مورد عثمان، علی علیه السلام، طلحه و زبیر می‌گفت: به خدا سوگند، اینان فقط به خاطر آبگوشت خاکی رنگ با یکدیگر جنگیدند.^(۱)

۱۷. سدّی نیز همواره به عمر و ابابکر ناسزا می‌گفت.^(۲)

۱۸. در روایتی دیگر صالح جزره می‌گوید:

«عباد همواره به عثمان ناسزا می‌گفت و من از او شنیدم که می‌گفت: خدا عادل‌تر از آن است که طلحه و زبیر را که بعد از بیعت با علی علیه السلام جنگیدند، به بهشت ببرد.»^(۳)

۱۹. در نقل دیگری شداد ابی عمار می‌گوید:

روزی پیش واثله رفتم، عده‌ای نزد او بودند، آن‌ها از علی علیه السلام یاد کردند و به او ناسزا گفتند. من نیز همراه ایشان به او ناسزا گفتم.^(۴)

۲۰. یونس بن خباب اسدی که ابن معین و دیگران او را ثقه و مورد اعتماد می‌دانند همواره به عثمان فحش می‌داد.^(۵)

۲۱. ابوالحسن احمد بن علی غزنوی همواره از صحابه به بد یاد می‌کرد.^(۶)

۲۲. ابواسرائیل ملائی به عثمان فحش می‌داد.^(۷)

۱. العقد الفرید: ج ۲ ص ۲۳۵.

۲. احوال الرجال: ص ۵۴، الضعفاء، عقیلی: ج ۱ ص ۸۷، معرفة علوم الحدیث: ص ۱۳۷.

۳. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۱ ص ۵۳۷ و ر.ک: همان: ج ۱۴ ص ۲۹، تهذیب التهذیب: ج ۵ ص ۹۵، تهذیب الکمال: ج ۱۴ ص ۱۷۸، میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۴۴.

۴. المصنف، ابن ابی شیبّه: ج ۶ ص ۳۷۰، فضائل الصحابه: ج ۲ ص ۵۷۸، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۶۷.

۵. تهذیب التهذیب: ج ۱۱ ص ۳۸۵.

۶. لسان المیزان: ج ۱ ص ۲۳۲، میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۲۶۵، المغنی فی الضعفاء: ص ۴۹.

۷. تهذیب الکمال: ج ۳ ص ۷۹، الضعفاء، عقیلی: ج ۱ ص ۷۶، الضعفاء والمترکین: ج ۱ ص ۱۱۶.

- برخی گفته‌اند: علاوه بر این، او همواره عثمان را کافر می‌دانست. (۱)
۲۳. ازهر حرانی و اسد بن وداعه نیز - همو که نسائی و دیگران او را مورد اعتماد می‌دانند - به امام علی علیه السلام ناسزا می‌گفتند. (۲)
۲۴. ابو سلیمان تلید بن سلیمان محاربی کوفی همیشه به عثمان فحش و ناسزا می‌گفت.
- ابو داوود می‌گوید: او به ابوبکر و عمر نیز ناسزا می‌گفت. (۳)
- ابن حبان نیز می‌گوید: او به صحابه پیامبر نیز ناسزا می‌گفت. (۴)
۲۵. هم چنین ابو عثمان بصری، عمرو بن عبید بن باب همواره به صحابه فحش می‌داد. (۵)
۲۶. ابن حبان می‌گوید: «حکم بن ظهیر بن فزاری بن ابی لیلی کوفی، صحابه را فحش و ناسزا می‌داد. (۶)
۲۷. ربیعه بن یزید سلمی از ناصبیان بود و به امام علی علیه السلام فحش می‌داد. (۷)
۲۸. به همین جعفر بن سلیمان - که مورد اعتماد ابن حبان بوده - گفته شد: شنیده‌ایم که تو به ابابکر و عمر ناسزا می‌گویی.
- او در پاسخ گفت: دشنام نمی‌دهم، اما کینه آن‌ها را به دل دارم؛ آن هم چه کینه‌ای.

۱. الضعفاء، عقیلی: ج ۱ ص ۷۶، الضعفاء والمتروکین: ج ۱ ص ۱۱۶.
 ۲. لسان المیزان: ج ۱ ص ۳۸۵، الضعفاء، عقیلی: ج ۱ ص ۲۶.
 ۳. تهذیب التهذیب: ج ۱ ص ۴۴۷، الکتیف الحثیث، حلبی: ص ۸۰، تهذیب الکمال: ج ۴ ص ۲۲۲، تاریخ بغداد: ج ۷ ص ۱۳۷.
 ۴. تهذیب التهذیب: ج ۱ ص ۴۴۷.
 ۵. همان: ج ۸ ص ۶۴، الضعفاء والمتروکین، ابن جوزی: ج ۱ ص ۲۲۹.
 ۶. همان: ج ۲ ص ۲۶۸.
 ۷. الاصابه: ج ۲ ص ۴۷۷، الاستیعاب: ج ۱۱ ص ۴۹۸.

ازدی می‌گوید: او کینه برخی از پیشینیان را به دل داشت و در حدیث، دروغ پرداز نبوده است و عده‌ای از او درس زهد و ساده زیستی برگرفته‌اند. الدوری می‌گوید: «هرگاه جعفر نام معاویه را به میان می‌آورد، او را دشنام می‌داد و هرگاه از علی ع یاد می‌کرد، می‌نشست و گریه می‌کرد.»^(۱)

۲۹. همین سالم بن ابی حفصه را بنگرید، عمر بن ذر به او گفت: آیا تو عثمان را کشتی؟
او انکار کرد.

عمر گفت: چرا، تو به قتل او راضی بودی.
او همان کسی است که می‌گفت: لبیک لبیک ای قاتل نعل. لبیک لبیک ای هلاک کننده بنی امیه.
خلف بن حوشب می‌گوید: سالم از سران کسانی بود که شأن و مقام ابابکر و عمر را ناچیز می‌شمردند.^(۲)

۳۰. ابن حجر عسقلانی در مورد اسفندیار بن موفق می‌گوید: ... دبیشی وابن نجار از او روایت نقل کرده‌اند.
وی در ادامه می‌گوید: او در ادبیات، زیده و در فقه شافعی عالم بود و به مذهب شیعه گرایش داشت. او فردی متواضع و عابد بود و بسیار قرآن تلاوت می‌کرد.
ابن جوزی می‌گوید: از برخی افراد عدول و مورد اعتماد بغداد حکایت شده که وی در مجلس اسفندیار در کوفه حاضر شد. وی گفت: زمانی که پیامبر ص فرمود:
من كنت مولاه فعلي مولاه؛

هر که من مولای او هستم پس علی مولای اوست.

۱. تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۸۲.

۲. همان: ج ۲ ص ۲۷۴، تهذیب الکمال: ج ۱۰ ص ۱۲۶، الضعفاء، عقیلی: ج ۲ ص ۱۵۲.

چهره ابوبکر و عمر تغییر کرد. سپس این آیه نازل شد:

﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾؛^(۱)

پس هنگامی که آن (وعده الهی) را از نزدیک می‌بینند، صورت کفورزان زشت و سیاه می‌گردد.

این نکته بیان‌گر مبالغه وی در شیعه بودن است. ابن بابویه از او نام برده و می‌گوید: «او فقیهی صالح و دیندار بود و به او لقب «صائن الدین؛ نگه دارنده دین» اعطا شد.»^(۲)

۳۱. ابن تیمیه - که گروهی از مردم به امامت او دل خوش کرده‌اند - در بسیاری از مواقع سخن خود را با کاستن از شأن و مقام امیرمؤمنان علی صلوات الله علیه به پایان می‌رساند.

البته ما در پاسخ پرسش هشتم به نقل از ابن حجر به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت.

۳۲. وقتی سپاه بنی العباس پیروز گردید و وارد کوفه شد و با ابوالعباس سفاح بیعت شد، داوود بن علی بن عبدالله بن عباس - که بر روی منبر سه پله پایین‌تر از ابوالعباس سفاح نشسته بود - سخنش را با حمد و ثنای الهی آغاز کرد. سپس بر پیامبر ﷺ درود فرستاد و گفت:

ای مردم! به خدا سوگند، بین شما و رسول خدا ﷺ کسی جز علی بن ابی طالب خلیفه نبود، اما (هم اکنون) امیرالمؤمنین کسی است که پشت سر من نشسته است.^(۳)

۱. سوره ملک آیه ۲۷.

۲. لسان المیزان: ج ۱ ص ۳۸۷.

۳. تاریخ طبری: ج ۴ ص ۳۵۰. رک: عیون الأخبار: ج ۲ ص ۳۵۲. مروج الذهب: ج ۳ ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۳۳. ابو مسلم خراسانی در همان سالی که در دوران خلافت سفاح به حج رفته بود، خطبه ای طولانی ایراد کرد و در آن اظهار داشت:

سپس حق را بعد از محمد ﷺ در بین اهل بیت او قرار داد و اهل بیت بعد از وفات پیامبر ﷺ بر سختی ها و شداید روزگار صبر کردند و در برابر استبداد و فتنه انگیزی... شکیبایی پیشه کردند و عده‌ای پنداشتند افرادی غیر از آل محمد به خلافت از آن‌ها شایسته ترند.

اما ای مردم! آن‌ها برای چه این‌گونه پنداشتند؟

آیا شما صحابه را از اهل بیت پیامبر برتر یافتید؟ همان‌هایی که از نظر حسب و نسب و ارث و میراث از پیامبر ریشه گرفته بودند، افراد نادان شما را با دین آشنا کردند و افراد گرسنه در اثر قحطی و خشکسالی شما را سیر نمودند.

به خدا قسم، شما حتی یک لحظه آن‌چه را که خدا برایتان برگزید برای خود انتخاب نکردید. شما پس از درگذشت پیامبر گاهی فردی را از قبیله تیمی، گاهی از عدوی، گاهی از اموی‌ها، گاهی از سفیانی‌ها و گاهی از مروانی‌ها انتخاب کردید تا این‌که کسی خلیفه شما شد که نام و خاندانش را نمی‌شناختید و نسبت به او آگاهی نداشتید. او شما را با شمشیرش می‌کشت و شما نیز فروتنانه و خاضعانه به سخنانش گوش می‌دادید.

هان که آل محمد پیشوایانی هدایت‌گر، نشانه راه تقوا و پرهیزکاری، مدافعان حریم دین و دارای مقامی والا و ارجمند و عمو زادگان رسول خدا ﷺ هستند، خانه آن‌ها محل نزول جبرئیل بود و چه بسیار ستمکاران گردنکش و تبه کاران طغیان‌گری که خدا آن‌ها را به واسطه آنان از پای درآورد و ستون‌های هدایت را به واسطه آن‌ها برپا داشت و توسط ایشان به مردم راه را از بیراهه نشان داد؛ هیچ‌کس هم چون عباس به خود ندیده است...^(۱)

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۷ ص ۱۶۱.

۳۴. مأمون در دوران خلافت خود به سوی شام رهسپار شد. او در این سفر دستور داد که ندا داده شود که متعه حلال است.

در پی این فرمان ابوالعیناء و محمد بن منصور بر او وارد شدند تا از حقیقت امر جویا شوند.

مأمون با ناراحتی در حالی که مسواک می زد سخن عمر را این گونه بازگفت: «دو متعه در زمان پیامبر خدا ﷺ و ابوبکر وجود داشتند، من آن‌ها را ممنوع می کنم» تو کیستی ای مرد لوچ! مردم را از کاری که پیامبر ﷺ و ابوبکر انجام می داده‌اند، ممنوع می کنی؟^(۱)

۳۵. مهدی بن منصور عباسی به نزد ابی عون عبدالملک بن یزید رفت تا از او عیادت کند، او از آن چه که از او شنید و دید متعجب شد.

ابو جعفر طبری می گوید: او گفت: نیازت را به من بگو، و هر چه می خواهی از من بپرس، و در زندگی و مرگ خویش ثابت قدم باش.

ابو عون تشکر کرد و برای او دعا نمود و گفت: ای امیر مؤمنان! نیاز من این است که از عبدالله بن ابی عون راضی باشی و او را به سوی خود بخوانی، چرا که خیلی وقت است که با او قهر هستی.

مهدی گفت: ای ابا عون! او در راه راست قرار ندارد و بر خلاف نظر من و تو عمل می کند. او در مورد ابوبکر و عمر بددهنی می کند.

ابو عون گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، او بر همان آیینی است که او را به آن دعوت کرده ایم. اگر موضوع خاصی مد نظر شماست بفرمایید تا امر شما را اجابت کنیم.^(۲)

۱. تاریخ بغداد: ج ۴ ص ۱۹۹، طبقات الحنابلة: ج ۱ ص ۴۱۳، تهذیب الکمال: ج ۳۱ ص ۲۱۴، تاریخ

مدینه دمشق: ج ۶۴ ص ۷۱.

۲. تاریخ طبری: ج ۴ ص ۵۸۹، ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۷ ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

البته در این زمینه موارد دیگری وجود دارد که در این جا فرصت پرداختن به آنها نیست.

موضع قرآن مجید در مورد عموم صحابه پیامبر

موارد یاد شده با موضع قرآن کریم نسبت به صحابه همخوانی دارد، زیرا قرآن هیچ‌گاه به آنها تضمین نداده که همواره سالم، نجات یافته و عادل باشند؛ تا چه رسد به آنکه آنها را مقلس شمرده باشد، بلکه قرآن به آنها هشدار داده، موعظه کرده، برحذر ساخته، سرزنش نموده و در مناسبت‌های بسیاری به آنها هشدار داده است که به راحتی می‌توان شواهد و دلایل آنها را در قرآن مجید یافت که عبارتند از:

خداوند در آیه‌ای از سوره مبارکه حدید می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾^(۱)

آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل کرده است خاشع گردد؟! و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلب‌هایشان قساوت پیدا کرد؛ و بسیاری از آنها گنهکارند.

هم‌چنین در آیه دیگری از سوره مبارکه نساء می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ مَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ

۱. سوره حدید آیه ۱۶.

مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿١﴾

آیا ندیدی کسانی را که به آن‌ها گفته شد: همینک دست از جهاد بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بپردازید! ولی هنگامی که فرمان جهاد به آن‌ها داده شد، جمعی از آنان، از مردم می‌ترسیدند، همان گونه که از خدا می‌ترسند، بلکه بیشتر! و گفتند: «پروردگارا! چرا جهاد را بر ما مقرر داشتی؟! چرا این فرمان را تا زمان نزدیکی تأخیر نینداختی؟!» به آن‌ها بگو: «سرمایه زندگی دنیا، ناچیز است و سرای آخرت، برای کسی که پرهیزگار باشد، بهتر است و به اندازه رشته شکاف هسته خرمایی، به شما ستم نخواهد شد.

خداوند سبحان در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾ (۲)

و به یقین شما مرگ را، پیش از آن که با آن روبه رو شوید، آرزو می‌کردید؛ سپس آن را با چشم خود دیدید، در حالی که به آن نگاه می‌کردید.

هم‌چنین خدای سبحان می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ (۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!

۱. سوره نساء آیه ۷۷.

۲. سوره آل عمران آیه ۱۴۳.

۳. سوره صف آیه‌های ۲ و ۳.

حتی در موارد بسیاری نپسندیدن و تقبیح را بر آن چه که از برخی از آنان سرزده به شدت تأکید می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ * وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ * أَفَبِلِ قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ اذْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ * بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتْلِحُونَ﴾^(۱)

و آن‌ها می‌گویند: «به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم!» ولی بعد از این ادعا، گروهی از آنان رویگردان می‌شوند؛ آن‌ها به واقع مؤمن نیستند. و هنگامی که از آنان دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان‌شان داوری کند، ناگاه گروهی از آنان روی‌گردان می‌شوند. ولی اگر حق داشته باشند با سرعت و تسلیم به سوی او می‌آیند. آیا در دل‌های آنان بیماری است، یا شک و تردید دارند، یا می‌ترسند خدا و رسولش بر آنان ستم کنند؟! نه، بلکه آن‌ها خودشان ستم‌گرند. سخن مؤمنان، هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند، تنها این است که می‌گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم» و این‌ها همان رستگاران هستند.

خدای سبحان در بسیاری از آیات، خارج شدن برخی از صحابه را از قلمرو و

موازن ایمان مورد تصریح قرار می دهد و می فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَرُوا وَأُنْفُسِهِمْ تَانِدِينَ * وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ بِنَاقَتُمْ إِبْرَاهِيمَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ إِنَّا مَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَاصْبِرُوا خَاسِرِينَ ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصاری را ولی و دوست خود انتخاب نکنید آن‌ها اولیای یکدیگرند؛ و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آن‌ها هستند؛ خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند. (ولی) کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است می‌بینی که در (دوستی با آنان)، بر یکدیگر پیشی می‌گیرند، و می‌گویند: «می‌ترسیم حادثه‌ای برای ما اتفاق بیفتد شاید خداوند پیروزی یا حادثه دیگری از سوی خود پیش بیاورد؛ و این دسته، از آن‌چه در دل پنهان داشتند، پشیمان گردند. آن‌ها که ایمان آورده‌اند می‌گویند: «آیا اینان همان‌ها هستند که با نهایت تأکید سوگند یاد کردند که با شما هستند؟ اعمال‌شان نابود گشت و زیانکار شدند.

هم‌چنین در سوره توبه که ویژگی بارز آن سرزنش کردن منافقان است از برخوردها و مواضع زشت و ناپسند آن‌ها یاد کرده تا آن‌جا که از این سوره به عنوان

«فاضحه؛ رسواکننده» نام برده شده است.^(۱)

سوره آل عمران نیز به کردار و گفتار آنان در جنگ احد پرداخته است. این سوره هر چند به مورد عفو قرار گرفتن افراد فراری در جنگ احد تصریح کرده، اما در عین حال یادآور شده که برخی از آنان خواهان دنیا هستند و شماری از آنها منافقند که هم چون دوران جاهلی به خداگمان‌های بد دارند.

خدای متعال در این باره در سوره آل عمران می‌فرماید:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا فُشِّتُمُوتَنَا زَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّن بَعْدَ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ
مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ﴾^(۲)

تا این که سست شدید و در کار خود به نزاع پرداختید؛ و بعد از آن که آن چه را دوست می‌داشتید به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما، خواهان دنیا بودند؛ و بعضی خواهان آخرت.

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم ابن مسعود می‌گوید:

فکر نمی‌کردم در میان اصحاب رسول خدا ﷺ فرد دنیا طلب وجود داشته باشد تا این‌که این آیه نازل شد.^(۳)

خدای متعال می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَّا يُبْدُونَ لَكَ

۱. صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۸۵۲، صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۳۲۲، سنن سعید بن منصور: ج ۵ ص ۲۳۲، تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۲۶۸، تفسیر طبری: ج ۱۰ ص ۱۷۱، تفسیر قرطبی: ج ۸ ص ۶۱.
۲. سوره آل عمران آیه ۱۵۲.
۳. تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۴۱۴، ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۶، ص ۲۲۷ و ۲۲۸، تفسیر طبری: ج ۴ ص ۱۲۰، تفسیر قرطبی: ج ۷ ص ۲۳، ج ۴ ص ۲۳۷.

يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قَتَلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ
 لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَيْكُمْ مَضًا جَعَلَهُمْ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ
 وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١﴾

سپس در پی این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد. این آرامش، به صورت خواب سبکی بود که گروهی از شما را فرا گرفت؛ اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند؛ آن‌ها گمان‌های نادرستی هم چون گمان‌های دوران جاهلی درباره خدا داشتند؛ و می‌گفتند: «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟!» بگو: به راستی همه کارها به دست خداست! آن‌ها در دل خود، چیزی را پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند؛ می‌گویند: «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در این جا کشته نمی‌شدیم!» بگو: «اگر هم در خانه‌های خود بودید، آن‌هایی که کشته شدن بر آن‌ها مقرر شده بود، به یقین به سوی آرامگاه‌های خود، بیرون می‌آمدند. و این‌ها برای این است که خداوند، آن‌چه در سینه‌هایتان پنهان دارید، بیازماید؛ و آن‌چه را در دل‌های شماست، خالص گرداند؛ و خداوند از آن‌چه در درون سینه‌هاست، با خبر است.

سوره احزاب نیز که شرایط و اوضاع مسلمانان در جنگ خندق را مورد بررسی قرار داده، چنین رویکردی در پیش گرفته است. خدای متعال در این سوره مسلمانان را به سه گروه تقسیم کرده است:

۱. مسلمانان ثابت قدم و پایدار و با بصیرت، همان کسانی که دچار دگرگونی و

تردید نمی‌شوند.

۲. منافقان که تظاهر به اسلام می‌کنند، ولی در قلب‌هایشان اسلام جایی ندارد.
 ۳. گروهی که دل‌هایشان بیمار است؛ همان کسانی که بسیار سست ایمان هستند، بر سر دوراهی هدایت و گمراهی، سردرگم هستند و به طور کلی باد از هر طرف بوزد به همان سمت می‌روند.

خداوند تعالی در سوره مبارکه احزاب می‌فرماید:

﴿وَكَمَا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا / مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾^(۱)

و آن‌گاه که مؤمنان لشکر احزاب را دیدند گفتند: «این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده، و خدا و رسولش راست گفته‌اند.» و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود. در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.

خدای متعال در آیه‌های دیگری می‌فرماید:

﴿إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا * هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زُلْزَالًا شَدِيدًا * وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾^(۲)

۱. سوره احزاب: آیه‌های ۲۲ و ۲۳.

۲. همان آیه‌های ۱۰ و ۱۲.

زمانی که آن‌ها از طرف بالا و پایین بر شما وارد شدند و زمانی که چشم‌ها از شدت وحشت خیره شده و جان‌ها به لب رسیده بود، و گمان‌های گوناگون بدی به خدا می‌بردید. آن جا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند. و زمانی که منافقان و بیماردلان می‌گفتند: «خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند».

خدای متعال حتی در سوره انفال - که به شرح و بررسی جنگ بدر می‌پردازد که طی آن مسلمانان به پیروزی سرنوشت‌ساز دست یافتند - به جامعه اسلامی یادآور می‌شود که این پیروزی معجزه‌ای از سوی خداوند متعال بوده است؛ چراکه

﴿لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّٰ عُنْبَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛^(۱)

تا آن‌ها که هلاک می‌شوند، از روی اتمام حجت باشد؛ و آن‌ها که (به هدایت) زنده می‌شوند، از روی دلیل روشن باشد؛ و خداوند شنوا و داناست.

اگر خداوند مسلمانان را مشمول عنایت خاص خود قرار نمی‌داد، وضعیت روحی بسیاری از مسلمانان و کوتاهی ایشان در انجام وظایف محوله و اهتمام آنان به تن‌آسایی و مال‌اندوزی به هیچ وجه با پیروزی به دست آمده همخوانی نداشت. خدای تعالی در سوره انفال می‌فرماید:

﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ * يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ

يَنْظُرُونَ * وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ
ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ
الْكَافِرِينَ * لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ * إِذْ
تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِآلِيفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
مُزْدِفِي وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ
اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١﴾

همان گونه که پروردگارت تو را به حق از خانه خود بیرون فرستاد، در حالی که گروهی از مؤمنان ناخشنود بودند. آن‌ها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می‌کردند؛ گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند، و آن را با چشم خود می‌نگرند. و هنگامی که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه نصیب شما خواهد بود؛ و شما دوست می‌داشتید که کاروان برای شما باشد، ولی خداوند می‌خواهد حق را با کلمات خود تقویت، و ریشه کافران را قطع کند؛ تا حق را تثبیت کند، و باطل را از میان بردارد، هر چند مجرمان کراهت داشته باشند. زمانی از پروردگارتان کمک می‌خواستید؛ و او خواسته شما را پذیرفت (و گفت): من شما را با یکهزار از فرشتگان، که پشت سر هم فرود می‌آیند، یاری می‌کنم. ولی خداوند، این را تنها برای شادی و اطمینان قلب شما قرار داد؛ وگرنه، پیروزی جز از طرف خدا نیست؛ خداوند توانا و حکیم است.

خدای تعالی در ادامه سوره انفال می فرماید:

﴿إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَكَلْتَنَازِعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^(۱)

در آن هنگام که خداوند تعداد آن‌ها را در خواب به تو کم نشان داد؛ و اگر فراوان نشان می داد، به یقین سست می شدید؛ و کارتان به اختلاف می کشید؛ ولی خداوند شما را سالم نگه داشت؛ خداوند به آن چه درون سینه هاست، آگاه است.

مسلمانان در جریان این جنگ از رعب و وحشتی که خدای تعالی در دل مشرکان انداخته بود، سود جستند. آنان به جای کشتن و از بین بردن مشرکان بیش تر می کوشیدند آن‌ها را به اسارت بگیرند تا بدین ترتیب بتوانند خون بها و مال به دست آورند تا آن جا که تعداد اسرا هفتاد تن و شمار کشته ها نیز هفتاد تن بود.

از جالب ترین حوادث روی داده در جنگ بدر داستان عبدالرحمان بن عوف است. وی چند زره به عنوان غنیمت به دست آورده بود و پس از آن بر امیه بن خلف و فرزندش علی گذر کرد.

امیه به او گفت: آیا می خواهی مرا داشته باشی؟ من برای تو از این زره هایی که به همراه داری سودمندتر هستم.

عبدالرحمان گفت: آری واقعاً این گونه است.

او می گوید: من زره ها را به زمین انداختم و دست او و پسرش را گرفتم... به خدا سوگند، من آن دورا با خود می بردم که ناگاه بلال آن‌ها را دید. امیه همان فردی بود که بلال را در مکه عذاب می داد تا اسلام را ترک کند و او را بر روی ریگ های داغ بیابان های مکه به پشت می خواباند و دستور می داد سنگ بزرگی بر روی سینه اش

بگذارند، سپس از او می پرسید: آیا هنوز بر دین محمد هستی یا آن را ترک می کنی؟ بلال فریاد می زد: «أحد، أحد؛ خدا یکی است، خدا یکی است».

عبدالرحمان بن عوف می گوید: بلال با دیدن امیه گفت: این امیه بن خلف سردمدار کفر است. اگر او نجات یابد و فرار کند تو نجات نخواهی یافت.

ابن عوف گفت: ای بلال! آیا با اسیر من این گونه برخورد می کنی؟ بلال بار دیگر گفت: اگر او نجات یابد تو نجات نخواهی یافت.

ابن عوف گفت: ای فرزند سیاه! آیا سخنم را نشنیدی؟ بلال بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و گفت: اگر او نجات یابد، تو نجات نخواهی یافت.

سپس هر چه در توان داشت فریاد زد: ای یازان خدا!! این امیه بن خلف سردمدار کفر است. اگر نجات یابد، تو نجات نخواهی یافت.

ابن عوف می گوید: در این هنگام مسلمانان ما را احاطه کردند و هم چون نگینی در میان خود گرفتند در حالی که من از امیه دفاع می کردم مردی شمشیر کشید و ضربه ای بر پای فرزند امیه زد. پسرش نقش زمین شد.

امیه در آن هنگام فریادی برآورد که صدایی به بلندی آن شنیده بودم. به او گفتم: خودت را نجات بده، نجاتی برای تو نیست. به خدا قسم، من نمی توانم از تو دفاع کنم.

ابن عوف گفت: مسلمانان با شمشیرهای خود آن ها را قطعه قطعه کردند تا آن که از کار آنان فارغ شدند.

عبدالرحمان می گفت: خدا بلال را رحمت کند. زره هایم از دستم رفت و بلال با گرفتن اسیر از دستم مرا مصیبت زده کرد.^(۱)

۱. السیرة النبویه، ابن هشام: ج ۲ ص ۱۷۹ - ۱۸۱ و.ر.ک: تاریخ طبری: ج ۲ ص ۲۵، التقات ابن حبان: ج ۱ ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

در این زمینه در «صحیح بخاری» چنین آمده است:

عبدالرحمان بن عوف می‌گوید: زمانی که در جنگ بدر بودیم وقتی همه خواب بودند به سمت کوه رفتم تا امیه را پیدا کنم. بلال او را دید. بلال به راه افتاد و در برابر شماری از انصار قرار گرفت و گفت: اگر امیه فرار کند نجات نخواهی یافت.

گروهی از انصار پشت سر ما به راه افتادند. چون ترسیدم به ما برسند، پسرش را پشت سرها کردم تا به او سرگرم شوند. انصار فوری او را کشتند. هم چنان که ما فرار می‌کردیم، امیه مرد سنگین و چاقی بود، آن‌ها پشت سر ما می‌آمدند وقتی به ما رسیدند، به امیه گفتم: زانو بزن.

او زانو زد. من خود را به یکباره بر روی او افکندم تا از او در برابر شمشیرها محافظت کنم. آن‌ها از زیر به او ضربه زدند و او را کشتند. در این میان یک ضربه هم بر من فرود آمد... (۱)

وقتی مسلمانان در جنگ این‌گونه رفتار کردند؛ به گونه‌ای که پیامبر خدا ﷺ نوعی تنفر از این کار را در چهره سعد بن معاذ دید. حضرت به او فرمود:

لَكَأَنَّكَ تَكْرَهُ مَا يَصْنَعُ النَّاسُ؛

انگار تو از کاری که دیگران می‌کنند، راضی نیستی؟

سعد بن معاذ گفت: آری، ای رسول خدا! این حادثه اولین ضربه‌ای بود که خدا بر مشرکان وارد کرد. زیاده روی در کشتن مشرکان برای من از زنده نگه داشتن آن‌ها خوش آیندتر است. (۲)

خداوند متعال در آیاتی از سوره انفال این موضوع را به مسلمانان گوشزد کرده و

۱. صحیح بخاری: ج ۲ ص ۸۰۷.

۲. الثقات ابن حبان: ج ۱ ص ۱۶۹ ر.ک: السیرة النبویه، ابن هشام: ج ۲ ص ۱۷۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص

می فرماید:

﴿ مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾^(۱)

هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد. شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید؛ ولی خداوند، سرای دیگر را برای شما می خواهد؛ و خداوند قادر و حکیم است. اگر فرمان سابق خدا نبود، به خاطر چیزی که گرفتید، مجازات بزرگی به شما می رسید.

خدای تعالی در این راستا برای صحابه و تمام مسلمانان نمونه هایی ذکر کرده و خدای تعالی از موضع گیری امت های پیشین؛ به ویژه بنی اسرائیل یاد کرده است. آنان با پیامبران خود مخالفت می کردند و آزارشان می دادند. آن ها پس از آگاهی یافتن توسط بسیاری از آیات با یکدیگر اختلاف ورزیدند. نظیر آیه ای که می فرماید:

﴿ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾^(۲)

و در آن اختلاف نکردند؛ تنها کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه های روشن به آن ها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند. خداوند، آن هایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود. و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند.

۱. سوره انفال: آیه های ۶۷ و ۶۸.

۲. سوره بقره آیه ۲۱۳.

آن‌گاه خدای سبحان در آیات دیگری مسلمانان را از پیامدهای عملکردشان بیم می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^(۱)

و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند؛ (آن هم) پس از آن که نشانه‌های روشن به آنان رسید! و آن‌ها عذاب عظیمی دارند. (آن عذاب عظیم) روزی خواهد بود که چهره‌هایی سفید، و چهره‌هایی سیاه می‌گردد، اما آن‌ها که صورت‌هایشان سیاه شده، آیا بعد از ایمان، کافر شدید؟! پس بچشید عذاب را، به سبب آن چه کفر می‌ورزیدید! و اما آن‌ها که چهره‌هایشان سفید شده، در رحمت خداوند خواهند بود؛ و جاودانه در آن می‌مانند.

هم‌چنین خداوند در سوره مبارکه احزاب می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾^(۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند؛ و خداوند او را از آن‌چه در حق او می‌گفتند مبرا ساخت؛ و او نزد خداوند، آبرومند بود.

۱. سوره آل عمران، آیه‌های ۱۰۵-۱۰۷.

۲. سوره احزاب آیه ۶۹.

خدای سبحان در سوره مبارکه احزاب می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِرُوا أَوْجَاهَهُ مِنْ بَعْدِهِ
أَبَدًا﴾؛ (۱)

و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را
بعد از او به همسری خود درآورید.

هم چنین خدای متعال در آیه ای از سوره احزاب می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ
عَذَابًا مُهِينًا﴾؛ (۲)

به راستی آن‌ها که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را
از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آن‌ها عذاب
خوارکننده‌ای آماده کرده است.

خدای سبحان در سوره مبارکه حجرات به گرفتاری و مشکلات پیامبر از دست
آنان اشاره می کند و می فرماید:

﴿يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ
أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ (۳)

آن‌ها بر تو منت می نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: «اسلام آوردن
خود را بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت می نهد که
شما را به سوی ایمان هدایت کرده است، اگر راست‌گو هستید.

۱. همان آیه ۵۳.

۲. همان آیه ۵۷.

۳. سوره حجرات: آیه ۱۷.

خدای تعالی در آیه‌ای دیگر از سوره مبارکه حجرات می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ﴾؛^(۱)

و بدانید رسول خدا در میان شماست؛ هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقت خواهید افتاد.

هم‌چنین خدای بزرگ در سوره مبارکه مجادله می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ عَودُوا وَاذًا جَاءُواكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْأَيْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبُرِّ وَالْتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾؛^(۲)

آیا ندیدی کسانی را که از نجوا (سخنان درگوشی) نهی شدند، سپس به کاری که از آن نهی شده بودند بازمی‌گردند و برای انجام گناه و تعدی و نافرمانی رسول خدا به نجوا می‌پردازند و هنگامی که نزد تو می‌آیند تو را تحیتی و خوشامدی می‌گویند که خدا به تو نگفته است، و در دل می‌گویند: «چرا خدا به آن چه می‌گوییم ما را عذاب کند» دوزخ برای آن‌ها بس است و وارد آن می‌شوند، و چه بد فرجامی است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که نجوا می‌کنید، و به گناه و تعدی و نافرمانی رسول نجوا نکنید، و به کار نیک و تقوا نجوا کنید، و از خدایی که همگی نزد او جمع می‌شوید بپرهیزید.

۱. همان آیه ۷.

۲. سوره مجادله آیه‌های ۸ و ۹.

خدای متعال در قالب آیه‌ای دیگر از سوره مبارکه مائده امر آنان را بر پیامبر آسان گردانیده و او را دل‌داری و تسلائی خاطر می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ... ﴾ (۱)

ای فرستاده (خدا)! آن‌ها که در مسیر کفر شتاب می‌کنند و با زبان می‌گویند: ایمان آوردیم و قلب آن‌ها ایمان نیاورده، تو را اندوهگین نسازند...

همان‌طور خدای تعالی این عده را از فتنه‌انگیزی علیه پیامبر خدا ﷺ و مخالفت با تصمیمات او بر حذر می‌دارد و در سوره مبارکه انفال به آن‌ها می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُخْشَرُونَ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾ (۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد! و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می‌شود، و همه شما (در قیامت) نزد او گردآوری می‌شوید! و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد؛ و بدانید خداوند کیفر شدید دارد.

در روایتی عون بن قتاده می‌گوید:

«زبیر بن عوام به من گفت: پیامبر، ما را از برانگیختن فتنه‌ای برحذر داشت که

۱. سوره مائده آیه ۴۱.

۲. سوره انفال، آیه‌های ۲۴ و ۲۵.

فکر نمی‌کنم ما برای آن بودیم و سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً ﴾؛^(۱)

و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد.

ما مدت‌ها این آیه را تلاوت می‌کردیم در حالی که نمی‌دانستیم منظور آیه خود

ما هستیم.

عون می‌گوید: به او گفتم: اگر این چنین است پس چرا خروج کردید و شورش

نمودید؟

گفت: وای بر تو، ما می‌دانیم ولی صبر نمی‌کنیم.^(۲)

خدای متعال در آیه‌ای از سوره مبارکه نور می‌فرماید:

﴿ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾؛^(۳)

صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار

ندهید؛ خداوند کسانی از شما را که پشت سر دیگران پنهان می‌شوند،

و یکی پس از دیگری فرار می‌کنند می‌داند! پس آنان که فرمان او را

مخالفت می‌کنند، باید بترسند از اینکه فتنه‌ای دامنشان را بگیرد، یا

عذابی دردناک به آن‌ها برسد.

خدای سبحان به این اندازه بسنده نکرده، بلکه آن‌ها را از افتادن در فتنه با خبر

ساخته و در سوره مبارکه عنکبوت می‌فرماید:

﴿ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴾؛^(۴)

۱. همان، آیه ۲۵.

۲. السنن الواردة في الفتن: ج ۱ ص ۲۰۴ و ر. ک: تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۳۰۰.

۳. سوره نور آیه ۶۳.

۴. سوره عنکبوت آیه ۲ و ۳.

آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم»، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟! ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم؛ باید علم خدا درباره کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند روشن شود.

خدای تعالی در آیات دیگری در سوره مبارکه محمد ﷺ می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ * وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرْزَيْنَا كَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَكَتَرْتُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ * وَتَبْلُوْنَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَتَبْلُوْا أَخْبَارَكُمْ﴾^(۱)

آیا کسانی که در دل‌هایشان بیماری است گمان کردند خدا کینه‌هایشان را آشکار نمی‌کند؟ و اگر ما بخواهیم آن‌ها را به تو نشان می‌دهیم تا آنان را با قیافه‌هایشان بشناسی، هر چند می‌توانی آن‌ها را از طرز سخنانشان بشناسی؛ و خداوند اعمال شما را می‌داند. ما همه شما را به یقین می‌آزماییم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند، و اخبار شما را بیازماییم.

خدای سبحان به آن‌ها فهماند که در هنگام امتحان و آزمایش ضعیف و ناتوان هستند و در هنگام بخشیدن مال بخل می‌ورزند؛ چه رسد به موارد دیگر؛ برای مثال خدا به آنان دستور داد که اگر بخواهند با پیامبر ﷺ مناجات و رازگویی کنند باید صدقه دهند و بدین ترتیب آنان - به جز امام امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ - از مناجات با پیامبر ﷺ امتناع ورزیدند^(۲) و به همین دلیل خدا آن‌ها را سرزنش کرد و در آیاتی از

۱. سوره محمد ﷺ آیه‌های ۲۹ - ۳۱.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۲ ص ۵۲۴، تفسیر ابن کثیر: ج ۴ ص ۳۲۸، تفسیر قرطبی: ج ۷ ص

سوره مجادله در همین رابطه فرمود:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * أَلَسْتُمْ أَنْ تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾ (۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید و سخنان درگوشی بگویید، قبل از آن صدقه‌ای بدهید؛ این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر توانایی نداشته باشید، خداوند غفور و رحیم است. آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقات قبل از نجوا خودداری کردید؟! اکنون که این کار را نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت، نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید و خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید و (بدانید) خداوند از آنچه انجام می‌دهید با خبر است.

فراتر این‌که خدای متعال در آیات دیگر به بخل آنان تصریح نمود و به خاطر این

مسئله آنان را تهدید کرد و فرمود:

﴿ إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ * إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَيُخْرِجْ أَضْعَانَكُمْ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعُونَ لِنُفْسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ ﴾ (۲)

➤ ۳۰۲

۱. سوره مجادله آیه‌های ۱۲ و ۱۳.

۲. سوره محمد ﷺ آیه‌های ۳۶-۳۸.

زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است؛ و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید، پاداش‌های شما را می‌دهد و اموال شما را نمی‌طلبد؛ چرا که هر گاه اموال شما را مطالبه کند و حتی اصرار نماید، بخل می‌ورزید؛ و کینه و خشم شما را آشکار می‌سازد. شما همان گروهی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می‌شوید، بعضی از شما بخل می‌ورزند؛ و هر کس بخل ورزد، نسبت به خود بخل کرده است؛ و خداوند بی‌نیاز است و شما همه نیازمندید؛ و هرگاه سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می‌آورد پس آنها مانند شما نخواهند بود.

خدای متعال در آیه دیگری به دگرگونی و ارتداد و سوء برخورد آن‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (۱)

و محمد ﷺ فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد.

خدای سبحان در سوره مبارکه حج می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ (۲)

۱. سوره آل عمران آیه ۱۴۴.

۲. سوره حج آیه ۱۱.

و بعضی از مردم کسی است که خدا بر زبان و به ظاهر می‌پرستند. از این رو هر گاه به خیر و نعمتی رسد اطمینان خاطر پیدا کند و اگر به شر و فقر و آفتی برخورد از دین خدا رو بگرداند چنین کس در دنیا و جهان آخرت زیان کار است و این زیانش بر همه کس آشکار است.

هم چنین در سوره مبارکه محمد ﷺ می‌فرماید:

﴿ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ ﴾؛^(۱)

پس اگر (از این دستورها) روی گردان شوید، جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟! آن‌ها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دور ساخته، گوش‌هایشان را کر و چشم‌هایشان را کور کرده است.

البته خدای تعالی به این اندازه از روشن‌گری اکتفا نمی‌کند؛ بلکه در سوره مبارکه آل عمران به صراحت بیان می‌کند که در میان مسلمانان افراد نیک سرشت و زشت سیرت وجود دارد و روزی فرا خواهد رسید که آن‌ها از یکدیگر باز شناخته خواهند شد و این موضوع تا ابد در نهان باقی نخواهد ماند. خدا در این باره می‌فرماید:

﴿ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ... ﴾؛^(۲)

چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذارد؛ مگر آن که ناپاک را از پاک جدا سازد. و نیز چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند؛ ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد برمی‌گزیند...

۱. سوره محمد ﷺ آیه‌های ۲۲ و ۲۳.

۲. سوره آل عمران آیه ۱۷۹.

طبیعی است منظور این آیه افراد شناخته شده به عنوان منافق نیست؛ زیرا منافقان پیش از نزول این آیه بدین امر شناخته شده بودند. آنگاه خدای سبحان در آیات دیگر به کم بودن شمار افراد صالح و شایسته اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿... وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾؛^(۱)

... و افراد کمی از بندگان من شکرگزارند.

در آیه‌های دیگری می‌خوانیم:

﴿ثُلَّةٌ مِّنَ الْأُولَىٰ * وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ﴾؛^(۲)

گروه زیادی از آنها از امت‌های نخستینند و اندکی از امت آخرین. و آیاتی دیگر در این زمینه آمده است. هم‌چنین خدای سبحان در سوره مبارکه نساء به اندک بودن تعداد افراد ثابت قدم در سختی‌ها در میان مسلمانان اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا﴾؛^(۳)

و اگر به آنان دستور می‌دادیم: «یکدیگر را به قتل برسانید و یا:» از وطن و خانه خود، بیرون روید»، تنها عده کمی از آنها عمل می‌کردند و اگر اندرزهایی را که به آنان داده می‌شد انجام می‌دادند، برای آنها بهتر بود؛ و موجب تقویت ایمان آنها می‌شد.

قرآن مجید در آیات فراوانی سخن از منافقان و بیماردلان به میان می‌آورد و آنها

۱. سوره سبأ آیه ۱۳.

۲. سوره واقعه آیه‌های ۱۳ و ۱۴.

۳. سوره نساء، آیه ۲۶.

را مورد سرزنش، نکوهش، انتقاد، هشدار، بیم و تهدید به عذاب شدید و رسوایی دنیا و کیفر جهان آخرت قرار داده است. روشنی این موضوع ما را از پرداختن به آن بی نیاز می سازد.

موضع گیری پیامبر ﷺ نسبت به عموم صحابه

در همین راستا شمار احادیث ذکر شده از پیامبر اکرم ﷺ از آیات یاد شده کم تر نیست. در روایتی آمده که پیامبر ﷺ صحابه را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

لتتبعن سنن من كان من قبلکم شبر بشبر وذراع بذراع، حتی لو دخلوا جحر ضب تبعتموهم؛

تاریخ پیشینیان برای شما قدم به قدم و وجب به وجب تکرار خواهد شد، حتی اگر وارد سوراخ سوسمار شده باشند شما نیز وارد آن خواهید شد.

گفتیم: ای رسول خدا! آیا منظور شما یهود و نصارا است؟

فرمود:

پس فکر کردید چه کسی است؟^(۱)

در همین زمینه حدیثی می گوید پیامبر ﷺ فرمود:

لترکبن سنه بني اسرائيل حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة، غیر أني لا أدري تعبدون العجل أم لا؛^(۲)

شما سرنوشت بنی اسرائیل را مو به مو به خود خواهید دید. فقط نمی دانم آیا به مانند آن ها گوساله پرست خواهید شد یا نه.

۱. صحیح بخاری: ج ۶ ص ۲۶۶۹ و رک: ج ۳ ص ۱۲۷۴، سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۲۲، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۲۶۱، المستدرک علی الصحیحین: ج ۱۰ ص ۹۳، صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۹۵، مسند احمد: ج ۲، مسند ابوهریره: ج ۳ ص ۸۹، مسند طیاسی: ج ۲ ص ۲۸۹.
۲. المصنف ابن ابی شیبیه: ج ۷ ص ۴۸۱.

در این باره در کتاب «الموطأ» مالک چنین آمده است:

ابی نصر غلام عمر بن عبیدالله می‌گوید: به من این‌گونه رسیده است که پیامبر خدا ﷺ به شهادی احد فرمود:

هؤلاء أشهد عليهم؛

من فقط به اسلام اینان گواهی می‌دهم.

ابوبکر گفت: ای رسول خدا! آیا ما برادران ایشان نیستیم؟ همان‌طور که آنان اسلام آوردند ما نیز اسلام آوردیم و همان‌طور که آن‌ها جهاد کردند ما نیز جهاد کردیم.

رسول خدا ﷺ فرمود:

بلی، ولكن لا أدري ما تحدثون بعدي؛

آری درست است، ولی نمی‌دانم بعد از من چه خواهید کرد.

ابوبکر گریست، باز به گریه خود ادامه داد و سپس گفت: آیا ما بعد از شما خواهیم بود؟^(۱)

در حدیث حسن آمده است:

پیامبر ﷺ در برابر قبور بقیع ایستادند و فرمودند:

السلام علیکم یا أهل القبور من المؤمنین والمسلمین. لو تعلمون ما نجاکم الله منه ممّا هو کائن بعدکم؛

سلام بر شما ای اهل قبور مؤمن و مسلمان! ای کاش می‌دانستید، شما از آن‌چه که پس از شما روی خواهد داد نجات یافتید.

سپس به صحابه نگریست و فرمود: آن‌ها از شما بهترند.

۱. الموطأ، مالک، ج ۲ ص ۴۶۱ و ر.ک: التمهید، ابن عبدالبر: ج ۲۱ ص ۲۲۸.

صحابه گفتند: ای رسول خدا! چه چیز باعث شده آن‌ها بهتر از ما باشند؟ همان‌طور که آنان اسلام آوردند ما نیز اسلام آوردیم. همان‌طور که ایشان هجرت کردند ما نیز هجرت کردیم. آن‌ها انفاق کردند ما نیز به مانند آنان انفاق کردیم. پس چه چیزی باعث شده آن‌ها بهتر از ما باشند؟

پیامبر فرمود:

إِنَّ هَؤُلَاءِ مَضُوا لَمْ يَأْكُلُوا مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئاً وَشَهِدَتْ عَلَيْهِمْ، وَأَنْتُمْ قَدْ أَكَلْتُمْ مِنْ أَجُورِكُمْ بَعْدَهُمْ وَلَا أُدْرِي كَيْفَ تَفْعَلُونَ بَعْدِي؛^(۱)
 آن‌ها رفتند و از اجر و دست‌مایه خود چیزی برنگرفتند، و من بر ایشان شهادت می‌دهم؛ ولی شما از دست‌مایه خود بعد از ایشان بهره بردید، و نمی‌دانم بعد از من چه خواهید کرد.

هم‌چنین روایت شده که پیامبر ﷺ صحابه را از فتنه‌های پیش رو برحذر کرده بود. در حدیث اسامه بن زید آمده است:

پیامبر ﷺ به خانه‌ای از خانه‌های مدینه نگاه کرد و فرمود: آیا آن‌چه را من می‌بینم شما هم می‌بینید؟ من جایگاه‌های فتنه‌ها را در بین خانه‌های شما به وضوح می‌بینم.^(۲)

عبدالله بن عمر می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ از خانه عایشه بیرون آمد و فرمود:

رَأْسُ الْكُفْرِ مِنْ هَاهُنَا، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ؛^(۳)

رأس کفر از این‌جاست، جایی که شاخ شیطان از آن‌جا نمایان می‌شود.

۱. تاریخ المدینه المنوره: ج ۱ ص ۹۴ و ر.ک: الزهد، ابن مبارک، ص ۱۷۱، المصنف عبدالرزاق: ج ۳ ص ۵۷۵، تفسیر ثعالبی: ج ۴ ص ۱۵۴.
 ۲. صحیح بخاری: ج ۲ ص ۸۷۱ و ر.ک: صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۲۱۱، المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۵۵۳، مسند احمد: ج ۵ ص ۲۰۰.
 ۳. مسند احمد: ج ۲ ص ۲۳.

در جای دیگری می‌گوید:

پیامبر ﷺ به اتاق عایشه تکیه داد و دوبار فرمود:

إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا، قَرْنَ الشَّيْطَانَ مِنْ حَيْثُ يَطْلَعُ؛^(۱)

اساس فتنه از این جا سرچشمه می‌گیرد. فتنه از این جااست. جایی که شاخ شیطان از آن جا نمایان می‌شود.

در جای دیگری می‌گوید: من رو به روی منبر بودم، شنیدم که رسول خدا ﷺ

می‌فرمود: هان که فتنه در این جااست.

پیامبر ﷺ دو بار این جمله را تکرار کرد و فرمود: از این جا شاخ شیطان نمایان

می‌شود.^(۲)

نافع از عبدالله روایت می‌کند که گوید:

پیامبر ﷺ خطبه ای ایراد می‌کرد، به سمت خانه عایشه اشاره کرد و فرمود: فتنه

این جااست.

وی سه بار این جمله را تکرار کرد و در ادامه فرمود: جایی که شاخ شیطان نمایان

می‌شود.^(۳)

در حدیثی مشهور پیامبر ﷺ به زنانشان فرمود:

لَيْتَ شَعْرِي أَيْتَكُنْ صَاحِبَةَ الْجَمَلِ الْأَدْبَبِ، تَخْرُجُ فَيَنْبِحُهَا كَلَابُ الْحَوَاطِبِ،

يَقْتُلُ عَنِ يَمِينِهَا وَعَنْ يَسَارِهَا قَتْلِي كَثِيرٌ...^(۴)

۱. السنن الواردة في الفتن: ج ۱ ص ۲۴۵.

۲. فوائد اللیث بن سعد: ص ۷۰ حدیث ۱۱.

۳. صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۱۳.

۴. مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۳۴، فتح الباری: ج ۱۳ ص ۴۵. در این دو منبع آمده: این حدیث را به بزار نقل کرده و راویان آن ثقة و مورد اعتماد هستند. البته این حدیث با متون گوناگون در منابع فراوانی نقل شده است. برای آگاهی بیش تر در این زمینه ر.ک: الغدیر: ج ۳ ص ۱۸۸ - ۱۹۱.

ای کاش می دانستم کدام یک از شما صاحب شتر پر مو هستید که خارج می شود و سگ های حوآب بر او پارس می کنند و در سمت چپ و راست او افراد زیادی کشته می شوند.

ابومویهبه غلام رسول خدا ﷺ می گوید:

رسول خدا ﷺ به سمت بقیع رفتند و زمانی که جلوی بقیع رسیدند ایستادند و

فرمودند:

السلام علیکم یا أهل المقابر! لیهن لکم ما أصبح فیه الناس، لو تعلمون ما نجاکم الله منه. أقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم، یتبع أولها آخرها. الآخرة شرّ من الأولى؛^(۱)

سلام بر شما ای اهل قبور! جایی که شما در آن قرار گرفته اید از جایی که هم اکنون مردم در آن قرار دارند، راحت تر است. ای کاش می دانستید پروردگار شما را از چه چیزی نجات داده است. فتنه ها به مانند شب تار روی آورده اند و آخرین آن ها از اولین آن ها بدتر است.

در حدیثی دیگر کعب بن عجره انصاری می گوید:

روزی ما با عدّه ای که من نهمین نفر آن ها بودم در مسجد بودیم، رسول خدا ﷺ از

کنار ما گذشت. پیامبر سه بار به ما فرمود: آیا می شنوید. آیا می شنوید؟ آن گاه فرمود:

إنّها ستکون علیکم أئمة، فمن دخل علیهم فصدقهم بکذبهم وأعانهم علی ظلمهم فلست منه، ولیس منی، ولا یرد علی الحوض یوم القيامة، ومن

۱. مسند احمد: ج ۳ ص ۴۸۹ و ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۵۷، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۲۴، المعجم الکبیر: ج ۲۲ ص ۲۴۶، سنن دارمی: ج ۱ ص ۵۰، الطیقات الکبری: ج ۲ ص ۲۰۴.

دخل عليهم ولم يصدقهم بكذبهم ولم يعنهم على ظلمهم فهو مني وأنا منه، وسيرد عليّ الحوض يوم القيامة؛^(۱)

شما پیشوایانی خواهید داشت ، هرکس به آن‌ها بپیوندد و دروغ‌های آنان را تصدیق کند و به آنان در ظلمشان کمک کند من از او نیستم و او از من نیست و در روز قیامت در حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد. ولی هرکس آنان را ببیند و دروغ‌های آنان را تصدیق نکند و آنان را در ظلم و ستمشان یاری ننماید، او از من است و من از او هستم و روز قیامت کنار حوض بر من وارد خواهد شد.

البته روایاتی از این قبیل نیز وارد شده است.

ابی مریم در حدیثی می‌گوید: شنیدم که عمار بن یاسر می‌گفت: ای ابو موسی! تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا رسول خدا ﷺ تو را مورد خطاب قرار نداد و نفرمود: *إنها ستكون فتنة في أمتي أنت يا أبا موسى! فيها نأثم خير منك قاعد وقاعد خير منك قائم، وقائم خير منك ماش، فخصك رسول الله ولم يعم الناس؛* در امت من فتنه‌ای روی خواهد داد که تو اگر در آن خواب باشی بهتر از آن است که نشسته باشی، اگر نشسته باشی بهتر از آن است که ایستاده باشی و اگر ایستاده باشی بهتر از آن است که راه رفته باشی.

پیامبر این مطلب را تنها به تو گفت و آن را تعمیم نداد. ابو موسی بیرون رفت و پاسخ عمار را نداد.^(۲)

۱. السنن الکبری، بیهقی: ج ۸ ص ۱۶۵، مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۲۴۷، المعجم الکبیر: ج ۱۹ ص ۱۴۱،

شعب الایمان: ج ۷ ص ۴۶.

۲. مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۴۶، ر.ک: الکامل فی الضعفاء: ج ۵ ص ۱۸۶، تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۲ ص

۹۲.

حذیفه می گوید: با پیامبر ﷺ بودیم که فرمود:

احصوا کل من تلفظ بالاسلام؛

تمام کسانی را که اسلام آورده اند بشمارید.

به ایشان گفتیم: ای رسول خدا! نسبت به ما بیمناک هستی با آن که تعدادمان

ششصد تا هفتصد نفر است؟

فرمودند:

إنکم لا تدرن لعکم أن تبتلوا؛

شما نمی دانید شاید برخی از شما دچار لغزش شوند.

او می گوید: همه ما مورد آزمون قرار گرفتیم تا جایی که هر یک از ما مخفیانه نماز

می خواندیم. (۱)

به طور حتم منظور وی نماز خواندن در نهران بوده است در حالی که در زمان

رسول خدا ﷺ به جماعت و علنی به جا آورده می شد.

در همین راستا پیش تر به نقل از انس گفتیم که اصحاب، نماز را آن گونه تباہ

کردند. در روایت دیگری ابو موسی اشعری می گوید: آن ها نمازی را که با پیامبر به

جا می آوردند از روی فراموشی و یا عمد ترک کردند.

پیامبر ﷺ به طور واضح و با صراحت کامل به هلاکت و یا نفاق و یا خارج شدن

برخی از اصحاب از صراط مستقیم بیان کرده اند. برای مثال در مورد عمار فرمود:

قاتل عمار و سالبه فی النار؛ (۲)

کشنده عمار و تاراج کننده او در آتش خواهد بود.

۱. المصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷ ص ۴۶۸، ر.ک: صحیح ابن حبان: ج ۱۴ ص ۱۷۱، السنن الکبری، نسائی: ج

۵ ص ۲۷۶، الایمان ابن منده: ج ۱ ص ۵۳۶.

۲. الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۲۶۱، المستدرک علی الصحیحین: ج ۲ ص ۳۷، سیر اعلام النبلاء: ج ۱ ص

۴۲۵ و ۴۲۶، الاصابه: ج ۷ ص ۳۱۲، مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۴۴، مسند احمد: ج ۴ ص ۱۹۸.

یا در جای دیگری فرمود:

تقتله الفئة الباغية؛^(۱)

عمار را گروه طغیان‌گر خواهند کشت.

و در جای دیگری فرمود: عمار آنان را به بهشت می‌خواند و آنها او را به سمت آتش فرا می‌خوانند.^(۲)

پیامبر ﷺ دستور داد که هر کس معاویه را بر منبر وی ببیند، او را به قتل برساند.^(۳)

پیامبر ﷺ خبر داد که مردی از بزرگان قریش در مکه ملحد خواهد شد که نامش عبدالله است و گناهی معادل نصف گناهان تمام مردم را به دوش می‌کشد و یا فردی از مردان قریش جای او را می‌گیرد که اگر گناهانش را وزن کنند هم وزن گناهان تمام مردم جهان خواهد شد و از این قبیل سخنان.^(۴)

پیامبر ﷺ دستور کشتن ناکثان، قاسطان و مارقان را صادر کرد.^(۵)

در همین رابطه محنف بن سلیم می‌گوید:

ابو ایوب انصاری که اسبانش را در صنعا می‌چراند نزد ما آمد و گفت: ای ابا ایوب! تو علیه مشرکان با پیامبر خدا ﷺ جنگیدی، سپس با مسلمانان جنگیدی.

۱. صحیح بخاری: ج ۱ ص ۱۷۲ و ج ۲ ص ۱۰۳۵، صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۲۳۶ و...

۲. مسند احمد: ج ۳ ص ۹۱ و ر.ک: صحیح بخاری: ج ۳ ص ۲۰۷، صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۵۵۴...

۳. سیر اعلام النبلاء: ج ۳ ص ۱۴۹ و ج ۶ ص ۱۰۵، تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۲۶۸ و ح ۵ ص ۹۵ و ج ۸

ص ۶۴ و ج ۷ ص ۲۸۴، الکامل فی الضعفاء: ج ۲ ص ۱۴۶ و ص ۲۰۹ و ح ۵ ص ۱۰۱، ۹۸، ۱۰۳ و ج ۵

ص ۲۰۰ و ص ۳۱۴، ج ۶ ص ۴۲۲ و ج ۷ ص ۸۲، المجروحین، ابن حبان: ج ۱ ص ۱۶۲ و ص ۲۵۰ و

ج ۲ ص ۱۷۲، الضعفاء، عقیلی: ج ۳ ص ۲۸۰، الملل و معرفة الرجال: ج ۱ ص ۴۰۶، تاریخ مدینه دمشق:

ج ۵۹ ص ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷.

۴. مجمع الزوائد: ج ۳ ص ۲۸۴، ۲۸۵ و ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ج ۲۸ ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۵. السمندرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۵۰، مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۱۸۶ و ج ۷ ص ۲۳۸، مسند

ابو یعلی: ج ۱ ص ۳۷۹، مسند بزار: ج ۲ ص ۲۱۵ و ج ۳ ص ۲۷، مسند الشاشی: ج ۲ ص ۳۴۲، المعجم

الکبیر: ج ۱۰ ص ۹۱.

او گفت: پیامبر خدا ﷺ به من دستور داد با ناکثان، قاسطان و مارقان بجنگم. من با قاسطان و ناکثان جنگیدم و ان شاء الله با مارقان نیز در محلی که دارای درختان خرما است و رودی جریان دارد خواهم جنگید. (۱)

جبیر بن مطعم می گوید: گفتم: ای رسول خدا! ایشان ادعا می کنند که ما در مکه اجری نداریم.

پیامبر ﷺ فرمود:

لتأتينكم اجوركم ولو كنتم في جحر ثعلب؛

اجر و پاداش شما به سوی شما خواهد آمد حتی اگر در لانه روباه باشید.

جبیر می گوید: پیامبر خدا ﷺ به سخنانم گوش فرا داد، سپس فرمود:

إنّ في أصحابي منافقين؛ (۲)

به راستی در میان اصحاب من منافقانی وجود دارد.

ابن مسعود می گوید: پیامبر خدا ﷺ برای ما خطبه ای ایراد کرد. بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

إنّ فيكم منافقين فمن سميت فليقم؛

در میان شما منافقانی وجود دارد. هر کس را که نام بردم بلند شود. سپس فرمودند: فلانی بایست، فلانی بایست تا این که پیامبر نام ۳۶ تن را ذکر کرد. سپس فرمود:

إنّ فيكم - أو منكم - فاتقوا الله...؛

در میان شما - یا از نسل شما - منافقانی وجود دارد. پس تقوای الهی پیشه کنید... (۳)

۱. مجمع الزوائد: ج ۶ ص ۲۳۵ و ر. ک: المعجم الكبير: ج ۴ ص ۱۷۲، الكامل في الضعفاء: ج ۲ ص ۱۸۷.
 ۲. همان: ج ۵ ص ۲۵۲ و ر. ک: مسند احمد: ج ۴ ص ۸۳، مسند طیبی: ج ۲ ص ۱۲۸.
 ۳. مسند احمد: ج ۵ ص ۳۷۲ و ر. ک: مسند عبد بن حمید: ص ۱۰۶، المعجم الكبير: ج ۱۷ ص ۲۴۶.

مسلم نیز با سند خود از حدیفه نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

في أصحابي إثناعشر منافقاً، فيهم ثمانية لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط...^(۱)

در میان صحابه من دوازده تن منافق وجود دارد، هشت تن از ایشان هرگز به بهشت نمی‌روند؛ آن‌سان که شتر از سوراخ سوزن خیاطی وارد نمی‌شود...

هم‌چنین مسلم روایت می‌کند که پیامبر خدا ﷺ فرمود:

من هم‌چون مردی هستم که وقتی آتش اطرافش را روشن کرد، پروانه‌ها و شب‌پره‌های در اطراف آتش گرد آمدند و خود را درون آتش افکندند. آن مرد سعی کرد مانع از این کار آن‌ها شود تا خود را در آتش نیفکنند. اما آن‌ها بر او چیره شدند و خود را در دل آتش افکندند.

پیامبر فرمود: این امر درست شبیه داستان من و شماست. من شما را از آتش دور می‌دارم و می‌گویم: از آتش دور باشید، از آتش دور باشید، اما شما بر من غلبه می‌کنید و خود را به یک باره درون آن می‌افکنید.^(۲)

جابر نیز روایتی همانند روایت یاد شده را نقل می‌کند و می‌گوید:
رسول خدا ﷺ فرمود:

مثلي ومثلکم کمثل رجل أوقد ناراً فجعل الجنادب والفراس يقعن فيها وهو يذبهن عنها، وأنا أخذ بحجزكم عن النار، وأنتم تفلتون من يدي؛^(۳)

۱. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۷۸۹ و.ر.ک: السنن الکبری، بیهقی: ج ۸ ص ۱۹۸، مسند احمد: ج ۵ ص ۲۹۰ و منابع دیگر.

۲. همان: ج ۴ ص ۱۷۸۹ و.ر.ک: صحیح بخاری: ج ۵ ص ۲۳۷۹، مسند احمد: ج ۲ ص ۳۱۲.

۳. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۷۹۰، تفسیر قرطبی: ج ۲۰ ص ۱۶۵، الترغیب والترهیب: ج ۴ ص ۲۴۵.

مَثَل من و شما هم چون مردی است که آتشی روشن کرده و ملخ‌ها و پروانه‌ها خود را در آن می‌افکنند. آن مرد سعی می‌کند آن‌ها را دور نگه دارد. من نیز شما را از آتش دور نگه می‌دارم، ولی شما از دست من فرار می‌کنید.

در حدیث دیگری زبیر بن عوام می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

ثُمَّ دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ: الْحَسَدُ وَالْبَغْضَاءُ، وَالْبَغْضَاءُ هِيَ الْحَالِقَةُ، حَالِقَةُ الدِّينِ لَا حَالِقَةَ الشَّعْرِ وَالَّذِي نَفَسَ، مُحَمَّدٌ بَيْدَهُ، لَا تَوَمَّنُوا حَتَّى تَحَابُّوا... (۱)

بیماری ملت‌های پیشین به شما نیز سرایت خواهد کرد: حسادت و کینه توزی. کینه توزی از میان برنده است. البته از میان برنده دین است، نه مو. سوگند به آن کس که جان محمد در دستان اوست، شما ایمان نخواهید آورد مگر آن‌که با هم دوست شوید...

ام سلمه در حدیثی می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

مَنْ أَصْحَابِي مَنْ لَا أَرَاهُ وَلَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ أَمُوتَ أَبَدًا؛ (۲)

در میان صحابه من کسانی هستند که بعد از مرگم او را نمی‌بینم و او هرگز مرا نمی‌بیند.

عقبه در حدیثی می‌گوید:

روزی پیامبر ﷺ بیرون رفتند و برای شهدای احد نماز میت خواندند. سپس به

۱. مسند احمد: ج ۱ ص ۱۶۴، و.ر.ک: سنن ترمذی: ج ۴ ص ۶۶۲، ۶۶۴، مجمع الزوائد: ج ۸ ص ۳۰، السنن الکبری، بیهقی: ج ۱۰ ص ۲۳۲، مسند البزار: ج ۶ ص ۱۹۲، مسند الشاشی: ج ۱ ص ۱۱۴، مسند طیالسی: ج ۱ ص ۳۷ و...
۲. مسند احمد: ج ۶ ص ۲۹۸، ۳۱۲ و.ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۱۲، المعجم الکبیر: ج ۲۳ ص ۲۱۷، الاستیعاب: ج ۲ ص ۳۹۰.

سمت منبر رفتند و فرمودند:

من به شدت نگران شما هستم و من بر شما گواه هستم. به خدا سوگند، هم‌اکنون به حوض خویش می‌نگرم. به من کلیدهای گنجینه‌های زمین داده شده است. به خدا سوگند، از این بیم ندارم که بعد از من مشرک شوید، بلکه بیم آن دارم که با یکدیگر بر سر شرک ورزیدنتان رقابت کنید.^(۱)

انس در حدیثی می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

در میان صحابه من دو تن از آنها در حوض کوثر بر من وارد می‌شوند. همین که چشم من به آنها می‌افتد، بدن آنها شروع به لرزیدن می‌کند.^(۲)

ایاس در حدیثی به نقل از پدرش می‌گوید:

بارسول خدا ﷺ به عیادت مردی بیمار که تب شدیدی داشت رفتیم. من دستم را بر روی پیشانی او گذاشتم و گفتم: به خدا سوگند، تا امروز مردی تب‌دارتر از این فرد ندیده‌ام.

پیامبر ﷺ فرمود:

أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشَدِّ حَرًّا أَمَنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟

آیا به شما خبر دهم که در روز قیامت چه کسی از او تب‌دارتر است؟

پیامبر به دو مرد سواره که پشت سر هم حرکت می‌کردند، اشاره نمودند. آن دو مرد از صحابه ایشان بودند.^(۳)

۱. صحیح بخاری: ج ۵ ص ۲۴۰۸ و ر.ک: صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۷۹۵، السنن الکبری، بیهقی: ج ۴ ص ۱۴، مسند احمد: ج ۴ ص ۱۴۹، صحیح ابن حبان: ج ۸ ص ۱۸، مسند الرویانی: ج ۱ ص ۱۵۷، سیر اعلام النبلاء: ج ۶ ص ۳۳.
۲. مسند احمد: ج ۳ ص ۱۴۰.
۳. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۱۴۶، و ر.ک: المستدرک عل الصحیحین: ج ۴ ص ۶۵۱، السنن الکبری، بیهقی:

در حدیث دیگری ابی سعید خدری می‌گوید:

از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

ما بال رجال يقولون: إنَّ رحم رسول الله من لا ينفع قومه؟! بلى والله، إنَّ رحمي موصولة في الدنيا والآخرة، وإني أيتها الناس! فرطم على الحوض، فإذا جئتم قال رجل: يا رسول الله! أنا فلان بن فلان
وقال الآخر: أنا فلان بن فلان،

فأقول: فأما النسب فقد عرفته، ولكنكم أحدثتم بعدي وارتددتم القهقري؛^(۱)

این افرادی را که می‌گویند: پیوند رسول خدا سودی به حال قومش ندارد، چه می‌شود؟ این گونه نیست! به خدا پیوند من در دنیا و جهان آخرت ادامه دارد.

ای مردم! من زودتر از شما بر حوض کوثر وارد می‌شوم. وقتی شما می‌آیید مردی می‌گوید: ای رسول خدا! من فلانی فرزند فلانی هستم و دیگری می‌گوید: ای رسول خدا! من فلانی فرزند فلانی هستم. من به شما می‌گویم: نَسَب های شما را خوب شناخته‌ام، ولی شما در دنیا بعد از من به بیراهه رفتید و خود را در قهقرای گمراهی انداختید.

در حدیثی ابو هریره می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

يرد علي يوم القيامة رهط من أصحابي فيجلون على الحوض، فأقول: يا رب! أصحابي، فيقول: إنك لا علم لك بما أحدثوا بعدك، إنهم ارتدوا على أديبارهم القهقري؛

➤ ج ۸ ص ۱۹۸، المعجم الكبير: ج ۷ ص ۱۹.

۱. مجمع الزوائد: ج ۱۰ ص ۲۶۴ و ر.ک: مسند ابویعلی: ج ۲ ص ۴۳، مسند عبد بن حمید: ج ۱ ص ۳۰۴، فتح الباری: ج ۱۱ ص ۳۸۶.

در روز قیامت گروهی از صحابه من نزد من می آیند، اما از حوض بیرون رانده می شوند.
 من می گویم: پروردگارا! اینها اصحاب من هستند.
 ندا می آید: تو از کارهایی که بعد از تو انجام داده اند آگاه نیستی.
 ایشان به گذشته های خود برگشتند و در قهقرای گمراهی غوطه ور شدند.

وی در حدیث دیگری می گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

در حالی که من ایستاده ام ناگاه گروهی می آیند و من آنان را می شناسم. مردی در میان ما ظاهر می شود و به آنها می گوید: به دنبال من بیایید!
 من می گویم: به کجا؟ به خدا سوگند، به سمت آتش می روند.
 من می گویم: دلیل آن چیست؟ چه کرده اند؟
 او می گوید: ایشان بعد از تو، به گذشته خود برگشتند و مرتد شده و در قهقرای گمراهی افتاده اند.^(۱)

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: پیامبر خدا ﷺ گروهی از مردم را از مسجد بیرون کرد و فرمود:

لا ترقدوا في مسجدي هذا؛

در این مسجد من نخوابید.

مردم خارج شدند. علی عليه السلام نیز خارج شد. پیامبر به علی عليه السلام فرمود:

ارجع! فقد أحلّ لك فيه ما أحلّ لي، كأنني بك تذودهم على الحوض، وفي

يدك عصي عوسج؛^(۲)

۱. صحیح بخاری: ج ۵ ص ۲۴۰۴، ج ۶ ص ۲۴۰، ج ۸ ص ۲۴۰.

۲. تاریخ المدینه المنوره: ج ۱ ص ۳۸ و ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۱۴۰.

برای تو خواب در مسجد حلال شده هم چنان که برای من حلال شده است. تو را می بینم که آن ها را از حوض کوثر دور می کنی در حالی که چوبی از درخت عوسجه در اختیار داری.

البته در این باره احادیث معتبر بسیاری در منابع حدیثی معروف وجود دارد. موارد یاد شده بخش اندکی از احادیث موجود در این زمینه است که در این فرصت کوتاه پرداختن به همه آن ها وجود ندارد.

ما در این جا قصد نداریم دلایل و مستندات ارائه داده شده از سوی شیعه، جهت اثبات ادعاهایشان را ذکر کنیم. هر مسلمانی که در پی کسب رضای الهی است و از خشم و عذاب دردناک خدا بیم دارد باید تحقیق خود را کامل نماید و به فطرت خود مراجعه کند؛ اگر بخواهد که جان خود را در برابر آتش در امان نگه دارد که قرآن کریم می فرماید:

﴿وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^(۱)

و کسی که جهاد و تلاش کند، فقط برای خود جهاد می کند؛ چرا که به راستی خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.

و اگر خدای تعالی در درونش تلاش و اخلاص واقعی ببیند به یقین او را یاری خواهد داد و او را به راه راست هدایت خواهد کرد که:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^(۲)

و آن ها که در راه ما جهاد کنند، به یقین به راه های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و به راستی خداوند با نیکوکاران است.

۱. سوره عنکبوت آیه ۶.

۲. همان آیه ۶۹.

توجه داشتن به سرشت طبیعی بشر در میان صحابه

سرشت طبیعی اصحاب پیامبر ﷺ به عنوان انسان، اقتضا می‌کند که تحت تأثیر انگیزه‌ها و عوامل درونی به سمت خیر و شر سوق پیدا نمایند. آن‌ها هم چنین بخش عمده‌ای از زندگی خود را در دوران جاهلی سپری کرده بودند و به همین دلیل مفاهیم، آداب و رسوم آن در میان آنان ریشه گرفته بود. از آیین اسلام نیز - هم چون دیگر فراهوانان و اصلاح طلبان - انتظار نمی‌رود که به طور حتم ماهیت آنان را عوض کند و جان شان را پالایش نماید. به ویژه آن‌که بسیاری از آن‌ها از روی اکراه و ترس و وحشت به اسلام گرویده بودند و پیش از آن، متقاعد نشده و با بصیرت کامل مسلمان نشده بودند تا جایی که پیامبر خدا ﷺ مجبور شد با مال، حسن خلق، برخورد نیکو و چشم پوشی از گناهان شان آنان را جذب نماید و دل شان را به دست آورد. همان‌طور که خدای متعال در آیه‌ای از سوره مبارکه آل عمران می‌فرماید:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^(۱)

پس به برکت رحمتی از جانب خدا، در برابر آنان نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آن‌ها را ببخش و برای آن‌ها آمرزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن!

فراتر این‌که در مورد کسانی که با آگاهی و بینش و رضایت خاطر مسلمان شده

۱. سوره آل عمران آیه ۱۵۹.

بودند نمی توان انتظار داشت که در برابر بسیاری از مسائل و سوسه برانگیز، نفس اماره و اقدامات تحریک برانگیز شیطان، ثبات قدم و پایداری از خود نشان دهند. در این زمینه برای ما رفتار سامری که از یاران حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام بود، درس بزرگی است که خداوند در جایگاه و منزلت او می فرماید:

﴿ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ﴾^(۱)

گفت: «من چیزی دیدم که آن‌ها ندیدند؛ من قسمتی از آثار رسول و فرستاده را گرفتم، سپس آن را افکندم، و این چنین هوای نفس من این کار را در نظرم جلوه داد!»

بلعم بن باعور نیز از کسانی است که می توان از او عبرت گرفت. خدای تعالی در مورد او چنین می فرماید:

﴿ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهَا خُلِدَ الْإِلْيَازُ ضِوَاءً تَبِعَهُوْا هُمْ مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتَرَّكُهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلِ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴾^(۲)

و بر آن‌ها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم؛ ولی او خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد. و اگر می خواستیم، او را با این آیات بالا می بردیم؛ و او به پستی گرایید، و از هوای نفس پیروی کرد. مَثَلِ او هم چون سگی است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را برون

۱. سوره طه آیه ۹۶.

۲. سوره اعراف آیه‌های ۱۷۵-۱۷۶.

می آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند؛ این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستانها را بازگو کن، شاید بیندیشند.

البته سنت و منش خدای تعالی درباره آفریدگانش یکی بوده است؛ چراکه قرآن کریم می فرماید:

﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^(۱)

این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است؛ و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.

ما از شرگمراهی های نهفته در فتنه ها و عقب رفت، به خدا پناه می بریم که پناهگاهی جز خدا وجود ندارد و او مهربان ترین مهربانان است. گروه های بسیاری از شیعیان و اهل تسنن در این خصوص به بحث و گفت و گو پرداخته اند. ما در این جا فرصت نداریم تا به همه مسائل ذکر شده از سوی آنان بپردازیم. اما اشکالی نیز ندارد که در جریان مطالب ذکر شده توسط ابن ابی الحدید معتزلی در مورد سخنان بزرگان قرن هفتم قرار بگیریم که خالی از لطف نیست.^(۲) البته ما تعهد نمی دهیم که تمام موارد یاد شده را در این جا ذکر کنیم.

موضوع گیری شیعه نسبت به صحابه با توجه به مطالب یاد شده

با توجه به موارد یاد شده و موارد دیگر، شیعه به تمام صحابه قداست نمی بخشد، به گونه ای که نتوان گفتار و رفتارشان را مورد نقد و بررسی قرار داد. بلکه شیعه، اصحاب را بر اساس عملکرد و رفتارشان مورد توجه قرار داده و بر اساس اصول و ضوابط شرعی و عقلی - که به آنها رسید و برهان را تمام کرده - صحابه را مورد تحلیل و بررسی قرار داده است.

۱. سوره فتح آیه ۲۳.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۲۰ ص ۱۰ و...

از این روز سویی، هرکس به عهد و پیمان خود پایبند باشد، حق و حقیقت را در پیش بگیرد، در راه عقیده و منش خود استقامت نشان دهد و از دستورهای پروردگارش عدول نکند، شایسته تکریم و بزرگداشت؛ بلکه پیروی و قداست خواهد شد؛ چرا که اینان کسانی هستند که اسلام با آنان شکل گرفت و توسط آنان ستون‌های دین بر پا داشته شد و در واقع، آن‌ها اولیای بر حق خدای تعالی هستند. آن‌سان که خدای سبحان می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا
وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا
تَدْعُونَ * نَزَّلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ﴾^(۱)

به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است. ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم؛ و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است، و هر چه طلب کنید به شما داده می‌شود. اینها وسیله پذیرایی از سوی خداوند غفور و رحیم است.

و از سوی دیگر، هرکس عهد و پیمان خویش را بشکند، از حق و عدالت کناره‌گیری کند و به گذشته سیاه و گمراه خود برگردد، مستحق تنبیه، پایان بد، برائت و

۱. سوره فصلت آیه‌های ۳۰-۳۲.

نفرین است. همان طور که خدای تعالی می فرماید:

﴿فَمَنْ نَكَتْ فَاِنَّمَا يَنْكُتُ عَلٰى نَفْسِهِ وَمَنْ اَوْفٰى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللّٰهُ فَمِيسِرٌ تِيهٖ اَجْرًا عَظِيْمًا﴾؛ (۱)

کسانی که با تو بیعت می کنند تنها با خدا بیعت می نمایند، و دست خدا بالای دست آن هاست؛ پس هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است؛ و آن کس که نسبت به عهدهی که با خدا بسته وفا کند، به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.

هم چنین خدای سبحان در آیه ای دیگر می فرماید:

﴿وَالَّذِيْنَ يَنْقُضُوْنَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْۢ بَعْدِ مِيْثَاقِهٖ وَيَقْطَعُوْنَ مَاۤ اَمَرَ اللّٰهُ بِهٖ اَنْ يُّوْصَلَ وَيُفْسِدُوْنَ فِي الْاَرْضِ اُولٰٓئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾؛ (۲)

آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن می شکنند، و پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده قطع می کنند، و در روی زمین فساد می نمایند، لعنت برای آنهاست؛ و بدی سرای آخرت.

دوستی و دشمنی به خاطر خدای متعال

قرآن کریم و احادیث پیامبر ﷺ و اهل بیت ایشان علیهم السلام بر دوستی و موالات دوست دار خدا و دشمنی با دشمن خدا تأکید می کنند.

خدای تعالی در سوره مبارکه مجادله می فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ يُوَادُّوْنَ مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَلَوْ كَانُوْا اٰبَاءَهُمْ اَوْ اَبْنَاءَهُمْ اَوْ اِخْوَانَهُمْ اَوْ عَشِيْرَتَهُمْ اُولٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوْبِهِمُ الْاِيْمَانَ وَاَيَّدَهُمْ بِرُوْحٍ مِنْهُ﴾؛ (۳)

۱. سوره فتح آیه ۱۰.

۲. سوره رعد آیه ۲۵.

۳. سوره مجادله آیه ۲۲.

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌بایی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آن‌ها را تقویت فرموده.

خدای سبحان در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * وَلَا تَزْكُتُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾ (۱)

پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن؛ و همچنین کسانی که با تو بسوی خدا آمده‌اند (باید استقامت کنند!) و طغیان نکنید، که خداوند آنچه را انجام می‌دهید می‌بیند. و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فراگیرد؛ و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت؛ و یاری نمی‌شوید.

در روایتی آمده: عمرو بن مدرک طائی می‌گوید:

امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اصحاب خود فرمود:

أَيُّ عَرَى الْإِيمَانَ أَوْثَقُ؟

کدام یک از ریسمان‌های ایمان محکم‌تر است؟

گفتند: خدا و پیامبرش داناترند.

برخی گفتند: نماز،

برخی گفتند: زکات،

برخی گفتند: روزه،

برخی گفتند: حج و عمره،

و برخی دیگر گفتند: جهاد.

پیامبر خدا ﷺ فرمود:

لكلّ ما قلتم فضل، وليس به، ولكن أوثق عرى الإيمان الحبّ والبغض في الله وتوالي [وتولى خ. ل.] أولياء الله، والتبري من أعداء الله؛^(۱)
تمام چیزهایی که شما گفتید دارای فضیلت و جایگاهی والاست و شکی در آن نیست، ولی محکم ترین پیوندها و ریسمان‌های ایمان، دوست داشتن در راه خدا و بیزاری و دشمنی به خاطر خدا و دوستی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خداست.

در حدیثی دیگر عبدالله بن مسعود می‌گوید:

پیامبر خدا ﷺ فرمود:

يا عبدالله! أي عرى الإسلام أوثق؟

ای عبدالله! کدام یک از ریسمان‌های الهی محکم‌تر است؟

گفتم: خدا و رسول او داناترند.

پیامبر فرمود:

الولاية في الله، الحبّ في الله، والبغض في الله؛^(۲)

بهره‌مند بودن از ولایت الهی و مهرورزی به خاطر خدا و دشمنی به خاطر خدا است.

۱. الکافی: ج ۲ ص ۱۲۵ و ۱۲۶ حدیث ۶.

۲. السنن الکبری، بیهقی: ج ۱۰ ص ۲۳۳ ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۶۲، المعجم الأوسط: ج ۴ ص ۳۷۶ و...

ابن عمر در حدیثی نقل می‌کند:

در راه خدا دوست بدار، در راه خدا کینه بورز. در راه خدا ولایت بپذیر و در راه خدا دشمنی کن، زیرا دستیابی به ولایت خدا تنها از این راه امکان پذیر است و هیچ مردی بدون آن، طعم واقعی ایمان را نمی‌چشد؛ هر چند که زیاد نماز بخواند و روزه بگیرد... (۱)

اسحاق بن عمّار حدیثی را از امام صادق علیه السلام این‌گونه نقل می‌کند:
امام می‌فرماید:

كُلٌّ مَنْ لَمْ يَحِبَّ عَلِيَّ الدِّينِ وَلَمْ يَبْغُضْ عَلِيَّ الدِّينِ فَلَا دِينَ لَهُ؛ (۲)

هرکس بر اساس دین دوستی و دشمنی نورزد، بی دین است.

در این راستا شیعیان و اهل تسنن جداً احادیث بسیاری ذکر کرده‌اند. (۳)

با توجه به موارد یاد شده، شیعه باید به دعوت خدا لبیک گوید و دنباله رو اوامر

الهی باشد و در برابر احکام الهی خاضع و خاشع باشد که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمْ

الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾؛ (۴)

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری

۱. مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۹۰.

۲. ر.ک: الکافی: ج ۲ ص ۱۲۷ حدیث ۱۶.

۳. ر.ک: همان: ج ۲ ص ۱۲۴ باب «الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبَغْضُ فِي اللَّهِ»، وسائل الشیعه: ج ۱۱ ص ۴۳۱ باب و ۱۵ ج ۲ ص ۴۳۸ باب ۱۷ و ص ۴۴۰ باب ۱۸.

البته در این باره منابع دیگری از شیعی نیز وجود دارد و از منابع اهل تسنن ر.ک: السنن الکبری، نسائی: ج ۶ ص ۵۲۷، السنن الکبری، بیهقی: ج ۱۰ ص ۲۳۳، المصنف، ابن ابی شیبه: ج ۶ ص ۱۶۴ باب ۶ ج ۷ ص ۱۳۴، سنن ابی داود: ج ۴ ص ۱۹۸، مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۸۹ و ۹۰، التمهید: ج ۱۷ ص ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱.

۴. سوره احزاب آیه ۳۶.

را لازم بدانند، اختیاری داشته باشد؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

اثر مصاحبت و هم‌نشینی با پیامبر و اهمیت آن

مصاحبت و هم‌نشینی با رسول خدا ﷺ در مورد گروه نخست باعث ارتقا یافتن شأن و مقام و ابهت و قداست آن‌ها می‌گردد، زیرا آنان حرمت رسول خدا ﷺ را نگه داشتند، حق هم‌صحبتی با آن حضرت را به جا آوردند و شکرگزار این نعمت الهی بودند.

هم‌چنین آنان بر مؤمنان پس از خود، حقی خواهند یافت، زیرا در ایمان آوردن به خدا بر آنان پیشی گرفتند و حاملان دعوت الهی برای آنان بودند و عامل هدایت و نجات ایشان بودند.

خدای متعال در سوره مبارکه حشر می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾؛^(۱)

و کسانی که بعد از آنها آمدند و می‌گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، به راستی تو مهربان و رحیم هستی».

همین‌طور خدای سبحان آنان را با این امتیاز معرفی کرده و در قرآن کریم از زبان پیامبر گرامی خود و خاندان پاک او آنان را مورد مدح و ستایش قرار داده است. در

۱. سوره حشر آیه ۱۰.

این باره آیات و احادیث بسیاری از پیامبر ﷺ و خاندان گرامی او ﺍﻭ ﺍﻟﻤﺎﺟِﺪِ ذکر شده که ما نمی توانیم به همه آنها پردازیم و موضوع آن قدر روشن است که نیازی به این موضوع احساس نمی شود.

اما مصاحبت و هم نشینی با پیامبر ﷺ در مورد گروه دوم بر جرم و نکبت و عذاب آنها می افزاید. زیرا حجّت در مورد آنان روشن تر است و به همین دلیل مسؤولیت آنان بیشتر است و آنان باعث گمراهی افراد پس از خود و از بین رفتن حق شدند.

خدای متعال در سوره مبارکه ابراهیم می فرماید:

﴿ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا وَّ اَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ *
 جَهَنَّمَ يَصْلُوْنَهَا وِ بَشَسِ الْقَرَارِ ﴾؛ ^(۱)

آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند، و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟! جهنم است که آنها در آتش آن وارد می شوند؛ و بد قرارگاهی است.

هم چنین خدای سبحان در از سوره مبارکه بقره می فرماید:

﴿ اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْتُمُوْنَ مَا اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَّ الْهُدٰى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ اُولٰٓئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَّ يَلْعَنُهُمُ اللّٰعِنُوْنَ ﴾؛ ^(۲)

کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می کند؛ و همه لعن کنندگان نیز، آنها را لعن می کنند.

گویا آیه ای از سوره مبارکه احزاب نیز بیانگر این مسأله است. آن جا که

۱. سوره ابراهیم آیه ۲۸ و ۲۹.

۲. سوره بقره آیه ۱۵۹.

می فرماید:

﴿ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ
ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ
وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴾؛ (۱)(۲)

ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوجندان خواهد بود؛ و این برای خدا آسان است. و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت، و روزی پرارزشی برای او آماده کرده ایم.

ابن ابی الحدید معتزلی در مورد امام صادق علیه السلام می گوید:

در روزگار خلافت منصور، عطایا و هدایا از کاخ او سرازیر بود. اما از این عطا و بخشش به شقرانی - از نوادگان شقران خدمتکار رسول خدا صلی الله علیه و آله - نرسید، او برای این کار چند روزی بر در منصور بود. جعفر بن محمد علیه السلام از نزد منصور بیرون آمد. شقرانی پیش پای او برخاست و خواسته خود را برای او گفت. جعفر بن محمد علیه السلام او را گرامی داشت و برای این که کاری به او انجام دهد دوباره به نزد منصور بازگشت. وقتی بازگشت عطای شقرانی را در آستین خود برایش آورد و در آستین او ریخت. سپس فرمود:

يا شقران! إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ لِمَكَانِكَ مِنَّا،

وَإِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَهُوَ مِنْكَ أَقْبَحُ لِمَكَانِكَ مِنَّا؛

۱. سوره احزاب آیه های ۳۰ و ۳۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۸ ص ۲۰۵ و ر.ک: بحار الانوار: ج ۴۷ ص ۳۴۹، العدد القویه، علامه حلی: ص ۱۵۲.

ای شقران! به دلیل جایگاهی که نسبت به ما داری، نیکی از هر کسی نیکوست، اما اگر از جانب تو باشد بهتر و پسندیده‌تر است و بدی و پلیدی از هر کسی که باشد بد و ناپسندیده است، اما برای جایگاه تو نسبت به ما اگر از جانب تو باشد، زشت تر و ناپسندیده‌تر است. مردم از شنیدن این گفته امام صادق ع خوشنود شدند، زیرا شقرانی شرابخوار بود. (۱)

اگر بخواهیم دو مورد یاد شده را بیش از پیش توضیح دهیم، باید دو نکته ذیل را مورد توجه قرار دهیم:

نخست آنکه باید معیارهای استقامت بر اساس دلایل عقلی و شرعی در مسیری آرام و به طور کاملاً عینی به دور از عواطف و انباشت‌های ذهنی مشخص گردد. **دوم آنکه** باید رویکرد و مواضع آن‌ها را بر معیارهای یاد شده، عرضه کرد. پس از آن باید با عزم و شجاعت مواضع مناسب اتخاذ کرد، صرف نظر از پیامدهایی که به دنبال دارند، زیرا بالاتر از حق چیزی وجود ندارد و این خداوند است که در ورای تمامی اهداف و مقاصد قرار دارد. **«وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ»**؛ (۲) «و همو به راه هدایت می‌کند».

موضع شیعه از همان ابتدا نسبت به صحابه و دیگران این‌گونه بوده است و از آن منحرف نشده‌اند و - ان شاء الله تعالی - منحرف نخواهند شد. شیعیان برای این موضع خود بهای بسیار گزافی پرداخته‌اند و در نتیجه آن، سخت‌ترین دردها، رنج‌ها و گرفتاری‌ها را به جان خریده‌اند و همین دیدگاه آن‌ها را در معرض هولناک‌ترین مصائب و محنت‌ها قرار داد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۱۸ ص ۲۰۵ و ر.ک: بحارالانوار: ج ۴۷ ص ۳۴۹، العدد القویه، علامه حلی: ص ۱۵۲.
۲. سوره احزاب آیه ۴.

شیعه همه آن‌ها را با رضایت خاطر تحمل کرد، زیرا همه حوادث یاد شده که در منظر الهی روی می‌دهند و تجلی‌گر خواست و اراده زیبای خدا و آزمون نیکوی اوست، برای آن‌ها آسان است.^(۱)

مقایسه‌ای بین موضع شیعه با موضع اهل سنت نسبت به صحابه

به نظر شما آیا این موضوع برای حفظ کرامت صحابه و مراعات حرمت هم صحبتی آنان با پیامبر ﷺ مناسب‌تر است یا آن‌که همه چیز را در هم بریزیم، معیارها را نادیده بگیریم، خوب و بد و شایسته و ناشایسته را در هم آمیزیم و همه را تحت عنوان مصاحبت گرد هم جمع کنیم و از واقعیت بسیاری از صحابه چشم‌پوشیم که زشتی کردار آنان آن قدر روشن و آشکار است که نمی‌توان آن را انکار نمود و نادیده گرفت؛

برخی از آنان آن قدر از دین و اخلاق فاصله گرفتند که به لایبالی‌گری و تمسخر دین پرداختند. این واقعیت از درخشش هم صحبتی با پیامبر می‌کاهد، قداست آن را سلب می‌نماید و چهره همه صحابه را مخدوش می‌کند و اعتماد مسلمانان؛ به ویژه طبقه تحصیل کرده مسلمان آگاه نسبت به واقعیت‌های تاریخی را نسبت به صحابه و عملکرد آنان و اختلافاتی که بین آن‌ها رایج بود، از بین می‌برد و بدین ترتیب حق آن دسته از صحابه بزرگوار پیامبر ﷺ که استقامت ورزیدند و دارای مقام والایی در اخلاص و عمل هستند، نادیده گرفته خواهد شد؛ صحابه ای که خدا از آن‌ها راضی گشت و ابراز رضایت نمود.

۱. گفتنی است که در پاسخ پرسش چهارم از بخش دوم پرسش‌ها بحث مفصلی خواهد آمد که پیرامون موضع و دیدگاه صحابه درباره نص و سخن آشکاری درباره امیرمؤمنان علی علیه السلام است و نیز دیدگاه پیروان آن‌ها مطرح و نتیجه‌گیری خواهد شد.

نکته جالب توجه این جاست که ابوتوبه ربیع بن نافع حلبی می‌گوید:
 معاویه پرده‌ای بر روی عملکرد صحابه محمد ﷺ افکنده است. هر کس این
 پوشش را کنار بزند نسبت به آنچه که در ورای آن قرار دارد، جرأت می‌یابد.^(۱)
 بسیاری این نقطه نظر ابوتوبه را تأیید کرده‌اند.
 ای کاش می‌دانستم این چه پرده‌ای است؟!
 آیا این سخن چیزی جز اعتراف ضمنی و پنهانی به واقعیتی پوچ و حقیقتی
 خنده دار و مسخره است؟!
 چه توهینی از این بالاتر که معاویه با آن واقعیت رسوا شده‌اش پرده‌ای برای
 صحابه باشد.

از آن جالب‌تر، نکته ذکر شده توسط سعدالدین تفتازانی است. وی پس از اذعان
 به موارد پیش آمده در میان صحابه که از شأن و مقام آن‌ها می‌کاهد اقدامات آن‌ها را
 به گونه‌ای توجیه می‌نماید که با حُسن ظن نسبت به آنان منافات نداشته باشد.
 بیش‌تر اهل تسنن نیز چنین رویکردی در پیش گرفتند.

تفتازانی در مورد عملکرد صحابه نسبت به اهل بیت ﷺ می‌گوید:
 در باره ظلم و ستم روا داشته شده بر اهل بیت پیامبر ﷺ از سوی صحابه باید
 گفت که ظلم و ستم یاد شده آن قدر روشن و آشکار است که نمی‌توان آن را پنهان
 کرد و آن قدر زشت و ناپسند است که هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست، به گونه‌ای
 که نزدیک است جمادات و گنگ‌ها نیز به آن شهادت دهند، آسمانیان و زمینیان
 برای آن بگریند، کوه‌ها از سنگینی آن کمر خم کنند و صخره‌ها از هم متلاشی شود
 و تأثیر منفی آن باگذشت سال‌ها و روزگاران باقی خواهد ماند. بنابراین، لعنت

۱. البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۱۳۹ و ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ج ۵۹ ص ۲۰۹، تاریخ بغداد: ج ۹ ص ۲۰۹.

خدا بر کسی که به اهل بیت پیامبر علیهم السلام ظلم و ستم روا داشت، به آن راضی گشت و در راه آن تلاش نمود و به راستی که عذاب جهان آخرت سخت تر و ماندگارتر است. پس اگر گفته شود: برخی از علمای مذهب، لعنت فرستادن به یزید را جایز نمی دانند با آن که او شایسته بیش از این هاست؛

ما می گوئیم: آنان برای این از این موضوع خودداری می کنند که بیش از پیش اوج نگیرد؛ همان گونه که این موضوع، شعار رافضی هاست، همان طور که در دعاهای آن ها روایت شده و در مجالس شان ساری و جاری است. از این رو آن دسته از کسانی که به امر دین اهتمام دارند معتقدند که باید عوام را از لجام گسیختگی نجات داد و شیوه میانه رویی در اعتقادات در پیش گرفت، به گونه ای که قدم ها در راه راست نلغزد و افکار در نتیجه هوی و هوس گمراه نشود، زیرا در غیر این صورت چگونه می توان مجاز بودن لعنت فرستادن به یزید را در نهان، نگه داشت و بر سر آن به توافق نظر دست نیافت؟^(۱)

بنگر او چگونه راضی گشت تا در عقیده خود نسبت به صحابه در امان بماند با آن که حقی که در آن هیچ شک و شبهه ای وجود ندارد، انکار شود و جاهلانه از ظلم و ستم روا داشته شده محافظت کرد؛ ظلم و ستمی که زشتی آن همان طور که خود بیان داشت، به طور کامل روشن و آشکار است.

آیا به نظر شما چنین عقیده ای می تواند در برابر یک تحقیق زنده و بررسی منطقی منصفانه استقامت نماید و یا در درگاه الهی می توان آن را به عنوان یک عذر قابل قبول ارائه داد؟ همان روزی که قرآن می فرماید:

﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾؛^(۲)

۱. شرح المقاصد: ج ۵ ص ۳۱۰ و ۳۱۱.

۲. سوره نحل آیه ۱۱۱.

روزی که هر کس برای دفاع از خود برمی‌خیزد و نتیجه اعمال هر کسی به طور کامل به او داده می‌شود و به آن‌ها ستم نمی‌گردد. عجیب‌تر از همه این‌ها این‌که برخی از علمای اهل تسنن معتقدند که صحابه هم چون دیگران دچار فسق و فجور نمی‌شوند.^(۱) شروانی می‌گوید:

عالمان اهل تسنن به صراحت اعلام کرده‌اند که منظور از عدالت صحابه آن است که هرکس از آنان حدیثی نقل کند و یا به چیزی شهادت دهد نباید در مورد عدالت او بحث کرد و باید بدون چون و چرا روایت و شهادت آن فرد را پذیرفت. اگر شخصی از فرد ناشناسی در میان صحابه روایتی نقل کند و بگوید: «مردی از صحابه از رسول خدا ﷺ شنیده که این‌گونه فرموده است...» باید حدیث او را قبول کرد. اگر در میان صحابه شخصی مرتکب جرم و جنایتی شود که بر اساس آن باید حد بر او جاری شود و مورد تعزیر قرارگیرد در این صورت با انجام این کار هم چون دیگران، فاسق شمرده نخواهد شد؛ همان‌طور که کتاب «المحلی» در «شرح جمع الجوامع» به این امر تصریح کرده است.^(۲)

ای کاش می‌دانستم چگونه این موضوع با موارد ذکر شده در مورد این‌که صحابه یکدیگر را مورد طعن قرار داده‌اند، در یک جا جمع می‌شود؟
با آیات و احادیث شریف ذکر شده هم‌خوانی دارد؟
در این رابطه چه دلیلی وجود دارد؟

۱. عون‌المعبود، عظیم‌آبادی: ج ۱۲ ص ۱۲۰، السیره‌الحلبیه: ج ۲ ص ۴۶۸.

۲. حواشی شروانی و عبادی: ج ۹ ص ۱۷.

چگونه می توان بر پایه موضوع یاد شده، استدلال کرد در حالی که آیات شهادت هنگامی نازل شده که آنان نخستین مخاطبان آن‌ها بودند؟
خداى تعالى در سوره مبارکه مائده مى فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ
اِثْنَانٍ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ... ﴾؛^(۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد،
در موقع وصیت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت
بطلبید ...

هم چنین در آیه‌ای از سوره مبارکه طلاق می فرماید:

﴿...وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ... ﴾؛^(۲)

... و دو مرد عادل از خودتان را گواه بگیرید ...

بنابراین، اگر همه صحابه عادل بوده‌اند پس چرا در این آیه قید عدالت ذکر
شده است؟

خداى سبحان در آیه‌ای از سوره مبارکه نور می فرماید:

﴿ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ
تَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾؛^(۳)

و کسانی که افراد پاکدامن را متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد

۱. سوره مائده آیه ۱۰۶.

۲. سوره طلاق آیه ۲.

۳. سوره نور آیه ۴.

نمی‌آورند، آن‌ها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید؛ و آن‌ها همان فاسقان هستند.

هم‌چنین در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿...وَأَشْتَشْهَدُوا شَهِيدِينَ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ
وَأَمْرًا تَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ...﴾؛^(۱)

... و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حق) شاهد بگیرید! و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید ...

فراتر این که خدای تعالی در آیه‌های دیگری از سوره مبارکه نور می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ... لَوْلَا جَاءُوا
عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ
الْكَاذِبُونَ﴾؛^(۲)

به راستی کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی از شما بودند؛ اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است... چهار شاهد برای آن نیاوردند؟! اکنون که این گواهان را نیاوردند، آنان در پیشگاه خدا دروغ‌گویانند.

ولی باید گفت: هرکس عاشق چیزی شد، چشم او بسته و کور می‌گردد که مردم به چیزهایی که عشق می‌ورزند رویکردهای مختلف در پیش می‌گیرند. از خدای متعال دوری از لغزش‌ها و پایداری در حق مسألت داریم.

۱. سوره بقره آیه ۲۸۲.

۲. سوره نور آیه‌های ۱۱-۱۳.

موضع مناسب غیر شیعه نسبت به شیعیان

به هر حال، ما شما را در جریان موضع شیعه نسبت به صحابه با صراحت و بدون هیچ شک و شبهه و ابهامی قرار دادیم.

اگر شما و برادران تان از مسائل یاد شده، خوشتان آمد در این صورت به خاطر ائتلاف و همبستگی باید از خدا شکرگزار شد. اما اگر از این خوشتان نیامد دست کم از این پس به شیعه با نگاه احترام آمیز خواهید نگریست و آن‌ها را معذور خواهید داشت، زیرا موضع آنان بر دلیل و برهان و استدلال مبتنی است که صاحب آن حتی اگر اشتباه کند، معذور است؛ چراکه موضع آنان بی پایه و اساس و از سر لجبازی و سرسختی و دشمنی با حق و تعصب کورکورانه نیست و به همین دلیل حرمت آن‌ها محفوظ است و بهانه‌ای برای انگ زدن به شیعه وجود ندارد.

البته صرف مخالفت برخی با اعتقادات شیعه - که نمی‌دانیم کی و چگونه حاصل شد - اقتضا نمی‌کند که آنان اعتقادات خود را بر شیعه تحمیل نمایند و مستلزم آن نیست که شیعه دنباله رو آن‌ها باشد و در غیر این صورت، حرمت شان ساقط شود و می‌توان آن‌ها را مورد تعرض و طعن قرار داد و کارشان را زشت و ناپسند جلوه داد.

تعالیم شیعه اقتضا می‌کند که با دیگران به نیکی رفتار کنند

روش شیعه بر اساس تعالیم و آموزه‌های پیامبر ﷺ و ائمه از اهل بیت علیهم السلام بر حفظ اعتقاداتشان و عمل بر پایه آن‌هاست، بدون آن‌که عواطف دیگران را خدشه دار و تحریک نمایند. بلکه آنان به داشتن روابط نیکو با دیگران و ادای حقوق آنان اهتمام می‌ورزند تا بدین ترتیب با دیگر مسلمانان به وحدت کلمه دست یافته و از رو به وخامت گذاشتن شر، جلوگیری شود.

در حدیثی سکونی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ثلاث من لم یکن فیہ لم یتم له عمل:

ورع یحجزه عن معاصی الله،

وخلق یداری به الناس،

وحلم یرد به جهل الجاهل؛^(۱)

سه ویژگی است که اگر در فردی نباشد اعمال او به درجه کمال نخواهد رسید :

پارسایی ای که فرد را از گناهان به دور نگه دارد.

خلق و خویی که با مردم مدارا کند

و بردباری که با آن بتواند پاسخ فرد نادان را بدهد.

مرازم نیز حدیثی را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

علیکم بالصلاة فی المساجد وحسن الجوار للناس، وإقامة الشهادة
وحضور الجنائز. إنه لا بدّ لکم من الناس. إنّ أحداً لا یستغنی عن الناس
حیاته والناس لا بدّ لبعضهم من بعض؛^(۲)

شما را به نماز خواندن در مساجد، خوش برخوردی با همسایه،
شهادت به حق دادن و حضور در تشییع جنازه مسلمان سفارش
می‌کنم. شما به مردم نیازمند هستید و هیچ کس نمی‌تواند زندگی
خود را به دور از دیگران ادامه دهد و مردم به یکدیگر نیازمند
هستند.

۱. الکافی: ج ۲ ص ۱۱۶، باب «المدارة» حدیث ۱.

۲. همان: ص ۶۲۵ و ۶۲۶، باب «یجب من المعاشرة» حدیث ۱.

در روایتی دیگر معاویه بن وهب می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چگونه باید با هم مسلکان و سایر مردم که هم مذهب ما نیستند، رفتار کنم؟ فرمود:

تنظرون إلى أئمتكم الذين تقتدون بهم فتصنعون ما يصنعون، فوالله إنهم ليعودون مرضاهم ويشهدون جنائزهم ويقيمون الشهادة لهم وعليهم ويؤدون الأمانة إليه؛^(۱)

باید پیشوایان خود را الگوی خویش قرار دهید و هر کاری که آن‌ها می‌کنند شما نیز انجام دهید. به خدا سوگند، امامان شما از بیماران دیگر مسلمانان عیادت می‌نمایند، در تشییع جنازه آن‌ها شرکت می‌کنند و در حق آن‌ها شهادت می‌دهند و امانت را بازمی‌گردانند.

البته در این زمینه احادیث دیگری نیز وجود دارد که در این جا فرصت پرداختن به همه آن‌ها وجود ندارد.

ای کاش مسلمانان همگی در این چارچوب حرکت می‌کردند و هر یک از آن‌ها عقیده اش را فقط برای خود نگه می‌داشت و در صورت دعوت دیگران به مذهب خود بهترین روش را در پیش می‌گرفت و با دیگران به خوبی برخورد می‌کردند و معاشرت نیکویی در پیش می‌گرفتند و آنان را دوست می‌داشتند و به آن‌ها عشق می‌ورزیدند و هم زمان در جهت متحد کردن مسلمانان با یکدیگر تلاش می‌کردند تا همگی در راستای فراخواندن دیگران به اسلام عظیم، گوش جان دادن به گفته‌ها و رهنمودهای آن، اعتلا بخشیدن به کلمه الهی و بازگرداندن حیل‌های دشمن به خودش و دست یافتن به اهداف مشترک بین مسلمانان گام برمی‌داشتند.

۱. همان: حدیث ۴.

ما در پاسخ پرسش نهم به این موضوع آن گونه که در خور بحث است ، خواهیم پرداخت.

در این باره این نکته باقی مانده که اعتقاد به عدالت صحابه و احترام گذاشتن به آن‌ها آن گونه که اهل تسنن می‌پندارند، از اصول اسلام نیست و به همین دلیل خارج شدن از قلمرو آن مستوجب کفر نمی‌شود. تنها نکته موجود در این رابطه آن است که اهل تسنن بر اساس دلایل خود به چنین نتیجه‌ای دست یافته‌اند که شیعه به آن اعتقاد ندارد.

همان‌طور که اهل تسنن به این مسائل اعتقاد دارند ، شیعیان نیز بر اساس دلایل موجود در نزد خود گروهی را مقدس و دارای مقام والا می‌دانند. مانند پدر و مادر پیامبر ﷺ عبدالله و آمنه دختر وهب، پدر بزرگ آن حضرت عبدالمطلب و همه کسانی که در سلسله نسب شریف آن بزرگوار هستند.

و هم‌چون ابوطالب که پیامبر را در پناه خود قرار داد و در مواردی که معروف است از ایشان دفاع کرد و به مدح مقام والای پیامبر پرداخت و جایگاه رفیع آن حضرت را تمجید کرد و در اشعار خود به مدح و ستایش مقام والای پیامبر پرداخت و به دعوت پیامبر و حقیقت دین اسلام تأکید می‌کرد.

قداست این افراد از نظر شیعه و پیوند روحی و عاطفی شیعیان با آن‌ها از قداست صحابه در نزد اهل تسنن و پیوندشان با اصحاب، بسیار قوی‌تر است.

اما تمام اهل تسنن و یا اکثریت آن‌ها نه تنها این شخصیت‌ها را مقدس نمی‌شمارند و به مقام والای آن‌ها اعتراف نمی‌کنند و آن‌ها را عادل نمی‌دانند، بلکه با صراحت اصرار دارند که آن‌ها را تکفیر کنند و آنان را جاودانه در آتش جهنم تلقی نمایند؛

زیرا آنان از دلایل شیعه روی گردانده‌اند، یا نسبت به آن‌ها متقاعد نشده‌اند و تنها بر روایاتی تکیه کرده‌اند که شیعیان به آن‌ها اعتقادی ندارند.

بنابراین، اگر قرار است هر گروهی اعتقادات خود را بر گروه‌های دیگر تحمیل کند پس چرا شیعه حق ندارد اعتقاداتش را بر اهل تسنن تحمیل نماید؟ هم‌چنین اگر قرار است از هر گروهی به اندازه قبول داشتن موارد مشترک؛ یعنی اسلام با قلمرو کلی آن اکتفا شود و موارد اضافی هر گروهی را که به آن‌ها اعتقاد دارد به خودش موکول کنیم پس چرا علیه شیعه این قدر ناسزاگفته می‌شود و حرمتشان درهم شکسته می‌شود و سیاه‌نمایی می‌گردد؟

به راستی افراد عاقل و صاحب نفوذ در میان مسلمانان کی باید به پیامدهای خطرناک و منفی بدگویی‌ها و ناسزاگویی‌ها پی ببرند که باعث تفرقه و اختلاف در میان امت مسلمان می‌شود و به جای آن‌که خواستار انجام گفت‌وگوی آرام شوند تا بدین ترتیب در جریان دیدگاه‌های یکدیگر قرار گیرند و دلایل همدیگر را درک کنند و به طور کامل واقعی و عینی با آن‌ها آشنایی پیدا کنند سپس آن‌ها را بپذیرند و یا به طور سازنده به دور از تعصب و تنش آن‌ها را مورد نقد و بررسی قرار دهند. درست همان گونه که خدای متعال در سوره مبارکه نحل می‌فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛^(۱)

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آن‌ها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.

هم‌چنین پیامبر ﷺ می‌فرماید:

إِنَّ الرِّفْقَ لَمْ يَوْضِعْ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ، وَلَا نَزَعَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ؛^(۲)

۱. سوره نحل آیه ۱۲۵.

۲. وسائل الشیعه: ج ۱۱ باب ۲۷، از باب‌های «جهاد النفس» حدیث ۹.

رفق و مدارا بر چیزی افزوده نشد مگر آن‌که به آن زینت بخشید و از چیزی برداشته نشد مگر آن‌که آن را زشت و ناپسند کرد.

ما در پایان پاسخ پرسش سوم به گونه‌ای که در خور بحث باشد به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت.

اینک از خدای متعال یاری و توفیق مسئلت داریم؛ چرا که او مهربان‌ترین مهربانان، سرپرست مؤمنان است، همو برای ما کافی و بهترین تکیه‌گاه است و حمد و ستایش فقط مخصوص ذات خدا؛ پروردگار جهانیان است.

✓ سخنی در عدم تحریف قرآن

س ۳: آیا مسأله تحریف قرآن که برخی از اهل سنت به شیعیان نسبت

می دهند نسبت آن به شیعیان درست است؟

البته من شخصاً در کتاب «الامام الصادق علیه السلام» نوشته شیخ محمد ابی

زهره به نقل از محقق طوسی مطلبی را خوانده ام که بیان گر دروغ بودن

این ادعاست. خدا به شما طول عمر بدهد، نظر شما در این مورد

چیست؟

پاسخ: در پاسخ به این پرسش باید به نکات ذیل توجه داشت:

۱- لازم به یادآوری است که متهم شدن شیعه به مسأله تحریف قرآن مجید در

میان اهل تسنن، امری رایج نیست؛ بلکه عدّه‌ای از بزرگان اهل تسنن، اکثریت

شیعیان، یعنی شیعیان امامیه عدلیه را از این موضوع مبرا دانسته‌اند.

ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری متوفای سال ۳۲۴ هجری می‌گوید:

در مورد تحریف در قرآن در میان رافضی‌ها اختلاف نظر وجود دارد. آیا چیزی به

قرآن اضافه و یا از آن کم شده است؟

رافضی‌ها در این زمینه به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول مدّعی هستند که چیزی از قرآن کم شده است و از نظر آن‌ها افزوده

شدن چیزی به قرآن جایز نیست. هم‌چنین معتقدند که جایز نیست چیزی در قرآن

تغییر کرده باشد، اما این‌که، بخش زیادی از آن از بین رفته است؛ سخن بیش‌تر

شیعیان است، در حالی که امام در جریان این امر قرار دارد...^(۱)

۱. گفتنی است که به گروه دوم اشاره‌ای نشده است.

گروه سوم کسانی که به اعتزال و امامت قائل اند و مدعی هستند که چیزی از قرآن کم نشده و چیزی بر آن اضافه نشده است و قرآن همان گونه که خدای متعال بر پیامبر خود نازل کرد هم چنان بر همان شکل باقی مانده است.^(۱)

شیخ رحمت الله هندی در کتاب «اظهار الحق» می نویسد:

قرآن مجید در نزد تمام علمای شیعه دوازده امامی از هرگونه تغییر و تبدیل مصون بوده است و هر کس بگوید که چیزی از قرآن کم شده سخن مردود و پیش شیعیان پذیرفته نیست.^(۲)

وی پس از آن در این باره به سخنان علمای بزرگ طائفه خود رضی الله عنهم استناد جسته و موضوع یاد شده را شرح و بسط داده است.

بلی، برخی از اهل تسنن به شیعه نسبت تحریف قرآن داده اند. در همین رابطه می توان ابن حزم ظاهری به کتاب «الفصل فی الملل والنحل» و گروهی از متأخران اشاره کرد. آن ها قلم های خود را فقط برای مورد طعن قرار دادن شیعه به کار گرفته اند و مسائل زیادی را به عنوان واقعیت به شیعه بهتان زده اند. حساب آن ها با خدای تعالی، تاریخ و پژوهش گران منصف است.

اجماع عملی شیعه و سنی در مورد عدم تحریف قرآن

۲. مسلمانان؛ چه شیعه و چه سنی بر این مسأله که آیات و سوره های فعلی قرآن دچار هیچ گونه تحریفی نشده اند به طور عملی اتفاق نظر دارند. شاهد این مدعا نیز قرآن های منتشر شده در تمامی کشورهای اسلامی و متداول بین مسلمانان است. آن ها در پایان قرآن های مختلف هیچ تغییر و تبدیلی نمی بینند؛ نه کلمه ای از آن کم

۱. مقالات الاسلامیین: ج ۱ ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۲. اظهار الحق: ص ۳۴۵، فصل چهارم.

شده و نه چیزی بدان اضافه شده است و این مسأله کاملاً از سیره و گفتار فقهای آن‌ها نیز معلوم و آشکار است.

وقتی فقها خواندن برخی از سوره‌ها را در نماز یا موارد دیگر مستحب می‌دانند در واقع منظور آن‌ها خواندن سوره به همان شکل ذکر شده در قرآن است بدون این‌که دچار کمی و کاستی شود. به همین دلیل هیچ‌گاه خواستار افزودن و یا کم کردن کلمه‌ای از سوره‌ها نمی‌شوند، زیرا اگر در سوره، موردی وجود داشت که جزو قرآن نیست آن‌ها هشدار می‌دادند که باید در نماز آن را حذف کرد؛ چرا که سخن انسان - به جز ذکر و قرآن - باطل‌کننده نماز است و اگر موردی از سوره کم شده باشد آن‌ها باید هشدار می‌دادند تا نمازگزار در هنگام نماز - به ویژه نمازهای پنج‌گانه شیعه امامیه - آن را ذکر کند، زیرا از نظر امامیه نمازگزار باید یک سوره کامل به همراه سوره حمد در نماز بخواند.

پس سکوت فقها بیان‌گر آن است که آنان کامل بودن سوره‌های قرآن را تأیید می‌کنند. آری، اختلاف شیعیان و اهل تسنن در مورد قرآن فقط در مورد «بسم الله الرحمن الرحیم» است. شیعیان معتقدند که «بسم الله الرحمن الرحیم» جزئی از تمام سوره‌های قرآن به جز سوره توبه است و بر همین اساس در هنگام تلاوت قرآن و خواندن نماز آن را ذکر می‌کنند.

اما نظر اهل تسنن در این باره فرق می‌کند. به همین دلیل مشاهده می‌کنیم که برخی از اهل تسنن به هنگام تلاوت قرآن «بسم الله الرحمن الرحیم» را ذکر نمی‌کنند. اما به جز «بسم الله الرحمن الرحیم» در موارد دیگری از آیات قرآن عملاً هیچ اختلاف نظری در میان اهل تسنن و شیعه وجود ندارد.

این اجماع عملی قوی‌ترین سند موجود در مورد موضع مسلمانان شیعه و سنی نسبت به قرآن مجید است و هیچ مطلبی را یارای مقابله و ایستادگی در برابر آن

نیست و بیان‌گر آن است که قرآن موجود همان قرآن واقعی بی هیچ کم و کاستی است و این واقعیت به دلیل وضوح و قدرت کامل خود جا افتاده است و مسلمانان آن را به رسمیت شناخته‌اند و بر اساس آن، عمل می‌کنند و شبهه‌های مطرح شده نتوانسته‌اند آن را متزلزل نموده و در آن شک و تردید ایجاد نمایند.

علمایی از شیعه که به عدم تحریف قرآن اعتقاد دارند

۳. آن گروه از علمای شیعه که معتقدند هیچ‌گونه تحریفی در قرآن صورت نگرفته، در واقع از بزرگ‌ترین علمای شیعه به شمار می‌روند و این موضوع فقط به شیخ طوسی رحمته‌الله منحصر نمی‌شود؛ بلکه پیش از او نیز بسیاری به این مسأله اذعان داشته‌اند.

از آن جمله می‌توان به افراد ذیل اشاره کرد:

الف) شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی رحمته‌الله که قبلاً در مورد او سخن به میان آوردیم. وی از قدیمی‌ترین علمای شیعه به حساب می‌آید و به عنوان رهبر مکتب و مدرسه قم و شیخ اهل حدیث شناخته شده است.

او در کتاب «الاعتقادات» به هنگام بیان منابع شیعه می‌گوید:

اعتقاد ما این است که قرآنی که خداوند متعال در میان دو پاره جلد بر پیامبر خود حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل کرده بیشتر از قرآن موجود در دست مردم، نبوده است.

تعداد سوره‌های قرآنی موجود در دست مردم یکصد و چهارده سوره است. ما «الضحی» و «الم نشرح» را یک سوره به حساب می‌آوریم و «ایلاف» و «الم ترکیف» نیز یک سوره هستند و آنچه که به ما نسبت می‌دهند که ما سوره‌ها را بیش از این می‌دانیم، دروغی بیش نیست.

و آنچه که در مورد ثواب قرائت هریک از سوره‌های قرآن و ثواب ختم کل قرآن و جایز بودن خواندن دو سوره در رکعت نافله و نهی از خواندن قرآن بین دو سوره

در نمازهای شبانه روز ذکر شده، حکایت از آن دارد که قرآن واقعی همان کتاب موجود در دست مردم است.

هم چنین نهی از قرائت قرآن در یک شب و این که جایز نیست قرآن در کم تر از سی روز ختم شود بیانگر صحت مدّعی ماست.

فرا تر این که می‌گوییم: آیاتی بر پیامبر - غیر از قرآن - نازل شده که همگی آنها جمع آوری نشده است، اگر تمام آن آیات در قالب قرآن جمع می‌شدند به طور حتم شمار آیات به هفده هزار آیه می‌رسید.

این موضوع نظیر گفتار جبرئیل به پیامبر ﷺ است که به آن حضرت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لَكَ: يَا مُحَمَّدُ! دَارْ خَلْقِي؛

خداوند به تو می‌گوید: ای محمد! با خلق من مدارا کن.

و این که خدا می‌فرماید:

اتق شحناء الناس و عداوتهم؛

از افراد کینه توزی و دشمنی مردم بپرهیز.

و یا این که می‌فرماید:

عش ما شئت فإتک میّت واحبب ما شئت فإتک مفارقه، و اعمل ما شئت فإتک ملاقیه، و شرف المؤمن صلاته باللیل، و عزّه كفّ الأذى عن الناس؛ هر چقدر می‌خواهی زندگی کن، زیرا در نهایت خواهی مرد. هر چه را می‌خواهی دوست بدار، زیرا در نهایت از آن جدا خواهی شد و هر کاری می‌خواهی انجام بده، زیرا در نهایت با آن روبه‌رو خواهی شد. شرافت مؤمن نماز شب او و عزت او آزار نرساندن به مردم است.

هم چنین پیامبر ﷺ می‌فرماید:

ما زال جبرئیل یوصینی بالسواک حتی خفت أن أدرد وأحفر، وما زال یوصینی بالجار حتی ظننت أنه سیورثه،



وما زال یوصینی بالمرأة حتی ظننت أنه لا ینبغی طلاقها،
وما زال یوصینی بالمملوک حتی ظننت أنه سیضرب له أجلاً یعتقد به؛
جبرئیل همواره مرا به مسواک زدن سفارش می‌کرد تا آن‌جا که
ترسیدم که دندان‌هایم از بین بروند و سوراخ شوند.
او همیشه مرا به همسایه سفارش می‌کرد تا جایی که گمان کردم
همسایه را میراث دار خواهد کرد.
او همیشه مرا به زن سفارش می‌کرد تا جایی که پنداشتم که نباید زن
را طلاق داد.
او همیشه مرا به بردگان و زیر دست‌ها سفارش می‌کرد تا جایی که
گمان کردم که به زودی زمان مشخصی برای آزادی آن‌ها تعیین
خواهد کرد.

هم‌چنین جبرئیل به پیامبر ﷺ بعد از جنگ خندق گفت:
یا محمد! إن الله یأمرك أن لا تصلی العصر إلا ببنی قریظة؛
ای محمد! خداوند به تو دستور می‌دهد که نماز عصر را فقط با بنی
قریظه به جا آوری.

هم‌چنین پیامبر ﷺ فرمود:

أمرني ربي بمدارة الناس - كما أمرني بأداء الفرائض - بمقدار عقولهم؛
پروردگارم مرا به مدارا کردن با مردم - آن‌سان که به انجام واجبات -
به اندازه خردشان امر کرده است.

هم‌چنین نظیر این سخن پیامبر ﷺ که فرمود:

إن جبرئیل أتاني من قبل ربي بأمر قرت به عيني، وفرح به صدري وقلبي،
يقول: إن علياً أمير المؤمنين، وقائد الغر المحجلين؛

جبرئیل از سوی پروردگارم فرمانی برایم آورده که چشمانم به آن درخشید و بسیار شاد شدم که می‌گفت: به راستی علی، امیر مؤمنان و رهبر روسفیدان است.

هم‌چنین پیامبر ﷺ می‌فرماید:

نزل علیّ جبرئیل فقال: یا محمد! إنّ الله تعالی قد زوج فاطمة علیاً من فوق عرشه، وأشهد علی ذلك خیار ملائکته. فزوجها منه فی الأرض، وأشهد علی ذلك خیار أمتک؛

جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند، فاطمه را در عرش خود به عقد علی درآورده است و فرشتگان مقرب او نیز بر این مسأله شاهد و گواه هستند. پس تو نیز بر روی زمین آن دو را به ازدواج هم درآور و بهترین افراد امت را بر آن شاهد بگیر.

البته سخنان و احادیثی از این دست بسیار است که همگی آنها بر پیامبر وحی شده‌اند، ولی در قرآن موجود نیستند و اگر همه آنها در قرآن ذکر می‌شدند در آن صورت قرآن با آنچه که هم اکنون داریم تفاوت زیادی می‌کرد. به مانند قرآنی که امیر مؤمنان علی علیه السلام جمع کرده بود، و زمانی که آن را نزد آنها برد، فرمود:

هذا کتاب ربکم كما أنزل علی نبیکم، لم یزد فیہ حرف، ولم ینقص منه حرف؛

این کتاب پروردگار شماست. درست همان طور که بر پیامبران نازل شده؛ نه حرفی به آن اضافه شده و نه حرفی از آن کم شده است.

آنها گفتند: ما بدان نیازی نداریم. ما نیز کتابی به مانند آنچه که در دست توست، آماده کرده‌ایم.

علی علیه السلام از نزد آنها رفت؛ در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

﴿فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئِسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾؛^(۱)

آن را پشت سر انداختند و آن را به قیمتی ناچیز خریدند و چه بد کالایی است آن چه که خریده اند.^(۲)

ما این گفته ها و این متن را به رغم طولانی بودنش به دو دلیل ذکر کردیم: نخست آن که در بردارنده مسائلی است که با موارد ذکر شده در مورد اجماع عملی مسلمانان در مورد عدم تحریف سنخیت و مطابقت دارد. مطلبی که ذکر کردیم در واقع بیانگر دیدگاه شیعیان نسبت به قرآن، ختم آن و خواندن سوره ها و آیات آن... است.

دوم آن که ما مطالب موهوم مربوط به وجود تحریف و نقص در قرآن را تأویل و بررسی نماییم به این که منظور از آنها همان وحیی است که از قرآن نیست. ارائه چنین تفسیری از سوی شخصی هم چون شیخ صدوق رحمته الله علیه بسیار حائز اهمیت است، زیرا - همان طوری که گذشت - ایشان از قدیمی ترین افراد نزدیک به عصر ائمه - صلوات الله علیهم - و از بزرگان اهل حدیث بوده است.

این تأویل و بررسی در میان شیعیان؛ به ویژه اهل حدیث، در دوره های اول شناخته شده و مورد پذیرش بوده است و ساخته و پرداخته متأخرین نیست و قدما نیز دارای چنین رویکردی بودند بدون این که به تحریف و یا نقص قرآن قائل باشند. ب) شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان قدس سره نیز - که قبلاً از وی سخن به میان آوردیم - از قدیمی ترین اصحاب و رئیس مدرسه بغداد و شیخ اهل اجتهاد و نظر بوده است. وی در کتاب «اوائل المقالات» می گوید:

۱. سوره آل عمران آیه ۱۸۷.

۲. الاعتقادات: ص ۸۶ - ۸۲.

گروهی از امامیه می‌گویند: از قرآن مجید هیچ کلمه، آیه و سوره‌ای حذف نشده است، اما حذف آن چه در قرآن امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده، همان تأویل قرآن و تفسیر معانی آن طبق حقیقت نزول آن است...

به نظر من این گفتار به گفتار کسی شبیه‌تر است که ادعا کند که چیزی از خود قرآن کم شده است؛ نه تأویل آن، من نیز چنین اعتقادی دارم. از خداوند می‌خواهم تا ما را به آن چه که صحیح است، رهنمون شود.

اما در مورد این که به قرآن چیزی اضافه شده می‌توان از یک نظر آن را نادرست دانست و از سوی دیگر جایز بدانیم.

اما آن بُعدی که بر اساس آن می‌توان حکم به نادرست بودن آن صادر کرد این که کسی بتواند سوره ای به آن بیفزاید؛ به گونه ای که امر بر کارشناس توانمند زبان مشتبه شود.

اما موردی که جایز به شمار می‌رود آن است که یک و دو کلمه و یک و دو حرف به قرآن افزوده شده باشد؛ به گونه ای که به مرز اعجاز نرسد و در میان بسیاری از کارشناسان زبان به عنوان قرآن جا افتاده باشد.

البته در این صورت خداوند می‌بایستی به بندگانش واقعیت را نشان می‌داد. من در این خصوص نمی‌توانم به طور حتم حکم صادر نمایم و تصور می‌کنم که چنین موردی به قرآن افزوده نشده و کتاب الهی از وجود چنین چیزی در امان مانده است. وی در ادامه می‌گوید: «من در این مورد حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام در اختیار دارم.»^(۱)

وی مطالب دیگری نیز در دیگر کتاب‌ها ذکر کرده است.

۱. اوائل المقالات: ص ۸۱ و ۸۲ بحث تألیف قرآن.

ج) سید مرتضی علی بن حسین موسوی قدس سره نیز - که پیش تر از او سخن به میان آوردیم - به مانند شیخ مفید^{رحمته} ریاست مدرسه بغداد را برعهده داشت و به عنوان شیخ اجتهاد و نظر شناخته شده است.

شیخ طبرسی^{رحمته} در کتاب «مجمع البیان» بعد از سخن در مورد نفی تحریف می گوید: این نظریه همان سخنی است که مرتضی قدس سره آن را تأیید کرده و در پرسش های طرابلسیات به طور شافی و وافی آن را پاسخ داده است. وی در برخی از موارد خاطر نشان کرده که علم به صحت نقل قرآن همانند علم به کشورها، حوادث بزرگ، وقایع شگفت، کتاب های مشهور و اشعار نوشته شده عرب هاست.

قرآن با توجه و انگیزه بسیار شدید و والا نقل شده و از آن محافظت به عمل آمده است، به گونه ای که با عمل به موارد یاد شده اصلاً قابل مقایسه نیست، زیرا قرآن، معجزه پیامبر و منبع علوم شرعی و احکام دینی است.

علمای مسلمان نیز در راستای حفظ آن بسیار کوشیده اند تا جایی که تمام نکات موجود در آن از نظر اعراب، قرائت، حروف و آیاتش را دریافته اند. قرآن با وجود چنین عنایت و اهتمام صادقانه و نگهداری کامل چگونه می تواند دچار تغییر و نقصان شود؟ وی هم چنین می گوید:

علم تفسیر قرآن و انواع آن و نیز علم به صحت نقل آیات آن به مانند علم به تمام قرآن است و علوم مربوط به قرآن در کتاب هایی همانند کتاب سیبویه و مزنی مورد عنایت و توجه قرار گرفته است. چراکه افراد دست اندرکار جزئیات قرآن را به طور کامل مورد کنکاش و دقت نظر قرار داده اند. حتی اگر کسی بیاید و بابی از ابواب نحو را به کتاب سیبویه بیفزاید، نویسندگان می توانند آن را تمیز داده و شناسایی کنند و متوجه می شوند که مورد یاد شده به اصل کتاب اضافه شده است. در مورد کتاب مزنی نیز چنین است.

بدیهی است اهتمام مسلمانان به حفظ نقل و ثبت و ضبط قرآن بسیار بیش از ثبت و ضبط کتاب سیبویه و دیوان‌های شعری است.

وی هم چنین می‌گوید:

قرآن در زمان رسول خدا ﷺ مانند کتاب فعلی بوده است و به عنوان دلیل می‌توان گفت که قرآن در آن روزگار درس داده می‌شد و به طور کامل حفظ می‌شده است؛ تا جایی که کار تعدادی از صحابه حفظ قرآن بوده است و آنان نزد پیامبر می‌آمدند و آن را بر حضرتش می‌خواندند.

شماری از صحابه مثل عبدالله بن مسعود، و اُبی بن کعب و دیگران چندین بار قرآن را در محضر رسول خدا ﷺ ختم کرده‌اند.

همه این نقل قول‌ها بیان‌گر این است که قرآن در آن روزها نیز به طور کامل مرتب و ثبت و ضبط شده و به صورت پراکنده نبوده است.

اختلاف امامیه و حشویه در این مورد اهمیت ندارد، زیرا این اختلاف نظر از روایات ضعیف نشأت گرفته که توسط اهل حدیث نقل شده، چرا که آن‌ها فکر می‌کردند آن روایات صحیح هستند و با وجود آن‌ها نمی‌توان در صحت علوم مورد تأیید قرار گرفته، شک و تردید کرد.^(۱)

ابن حزم نیز به این مسأله اعتراف می‌کند و می‌گوید:

«همه علمای امامیه؛ چه قداماء چه متأخرین قائل هستند که موارد بسیاری به قرآن اضافه شده و یا از آن کم شده و یا در آن تغییر یافته است؛ به جز علی بن حسن^(۲) بن موسی بن محمد بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵.

۲. گفتنی است که در متن، علی بن حسن آمده که به نظر می‌رسد صحیح آن: علی بن حسین است.

ابی طالب. وی امامی مذهب بود، اما تظاهر به اعتزال می‌کرد. او این موضوع را نفی می‌کرد و افراد معتقد به آن را تکفیر می‌نمود. دو دوست وی؛ یعنی ابویعلی بن میلاد بن طوسی و ابو القاسم رازی نیز با وی هم رأی و هم نظر بوده‌اند.^(۱)

از جمله نکات جالب توجه، موضوعی است که ابن حزم به سید مرتضی رحمته الله نسبت داده مبنی بر این‌که وی افراد معتقد به تحریف قرآن را تکفیر می‌کرده است؛ چرا که معقول نیست ابن حزم معتقد باشد که تمام شیعیان به تحریف قرآن قائل هستند و در عین حال بگویند که سید مرتضی رحمته الله به عنوان یکی از بزرگان شیعه افراد قائل به تحریف قرآن را تکفیر می‌کند.

د) شیخ ابو جعفر طوسی رحمته الله که پیش‌تر از او سخن به میان آوردیم در زمان خویش به طور هم‌زمان رهبری اهل حدیث و اجتهاد و نظر را بر عهده داشت. او در مقدمه تفسیر ارزشمند «التبیان» به صراحت از نظریه عدم تحریف قرآن جانبداری کرده است.

وی می‌گوید: «سخن گفتن در مورد کم و زیاد شدن قرآن شایسته بیان در کتاب «التبیان» نیست. زیرا همه علما در مورد باطل بودن مورد اضافی در قرآن اتفاق نظر دارند و وجود نقصان در قرآن - آن‌گونه که از مذهب مسلمانان برمی‌آید - به نظر صحیح نمی‌رسد. مذهب ما به صحیح بودن قرآن گرایش دارد.

سید مرتضی رحمته الله نیز در این رابطه از او حمایت کرده است که ظاهر روایات نیز بیان‌گر این موضوع است.

البته روایات بسیاری از سوی خاصه و عامه ذکر شده مبنی بر این‌که در بسیاری از آیات قرآن، نقصان وجود دارد. در برخی کتاب‌ها، شماری از آن‌ها ذکر شده است

۱. الفصل فی الملل و النحل: ج ۴ ص ۱۸۲.

که به شکل احادیث واحد به دست ما رسیده که هیچ‌یک از علما را متقاعد نمی‌سازد و بهتر آن است که از آن‌ها اعراض نمود و خود را مشغول آن‌ها نکرد؛ زیرا می‌توان آن‌ها را تأویل نمود...

از طرفی، روایت ما به خواندن قرآن و تمسک جستن به آن‌چه که درون آن است، تشویق کرده و اختلاف موجود در اخبار ذکر شده در مورد مسائل فرعی قرآن مردود دانسته شده است.

در این زمینه روایتی از پیامبر ﷺ نقل شده که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را رد کند. پیامبر ﷺ فرمود:

إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترتي
أهل بيتي و إنَّهما لَنْ يفترقا حتَّى يردا علي الحوض؛
من در میان شما دو چیز گرانبه‌تر به یادگار می‌گذارم که اگر به آن دو
تمسک جوید گمراه نخواهید شد. یکی قرآن و دیگری عترت من؛
یعنی اهل بیتم هستند. این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا این‌که
در کنار حوض بر من وارد شوند.

این حدیث بیان‌گر آن است که هر دوی این‌ها در تمامی دوران‌ها وجود دارند. چون جایز نیست پیامبر به امری دستور دهد که ما را یارای رسیدن به آن نباشد...^(۱)
هـ) شیخ ابو علی فضل بن حسن طبرسی رحمته الله متوفای سال ۵۴۸ هجری در مقدمه تفسیر مشهورش؛ یعنی «مجمع البیان» می‌گوید:

سخن گفتن از وجود موارد کم و زیاد در قرآن در تفسیر مناسبی ندارد. اما درباره وجود مورد اضافی در قرآن همگی بر باطل بودن آن اتفاق نظر دارند. در مورد وجود

۱. تفسیر التبیان: ج ۱ ص ۳ و ۴.

نقصان، گروهی از یاران ما و جمعی از خشوی مذهب‌های اهل تسنن به وجود تغییر یا نقصان در قرآن اعتقاد دارند.

اما سخن صحیح در مذهب یاران ما خلاف این موضوع ذکر شده است. سید مرتضی رحمته الله علیه نیز دارای چنین نقطه نظری است. وی در پاسخ مسائل طرابلسیات به طور مشروح به این موضوع پرداخته است...^(۱)

آن‌گاه شیخ طبرسی رحمته الله علیه سخن سید مرتضی رحمته الله علیه را - که پیش‌تر از آن یاد کردیم - به میان آورده است.

(و) علامه حلی جمال الدین حسن بن علی بن مطهر رحمته الله علیه که پیش‌تر از او سخن به میان آوردیم، رهبر شیعیان زمان خود بوده است و به همین دلیل سید مهنا از او می‌پرسد: آیا آن‌چه که سالار ما درباره قرآن کریم می‌گوید که در آن موارد اضافه، نقصان و یا تغییر وجود دارد از نظر دوستان ما نیز صحیح است؟

ما را مستفیض فرمایید. امیدوارم خداوند با شما به گونه‌ای که درخور اوست، رفتار نماید.

علامه حلی در پاسخ وی گفت: حق آن است که هیچ تبدیل و تأخیر و تقدیمی در قرآن صورت نگرفته است. هیچ چیز بدان افزوده نشده و چیزی از آن نیز کم نگردیده است.

به خدا پناه می‌بریم از این‌که چنین اعتقاداتی داشته باشیم. چراکه لازمه این امر، زیر سؤال بردن معجزه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به تواتر نقل شده است.^(۲)

افراد زیادی از علما و بزرگان این مذهب بعد از آن‌ها پا به عرصه گذاشتند و

۱. مجمع البیان: ج ۱ ص ۱۵.

۲. اجوبة المسائل المهناية: ص ۱۲۱ مسأله ۱۳، به نقل از کتاب التحقیق فی نفی التحریف عن القرآن الشریف: ص ۱۵.

همگی آن‌ها این حقیقت؛ یعنی عدم تحریف قرآن را مورد تأکید قرار دادند. در این میان می‌توان از محقق کرکی نویسنده کتاب «جامع المقاصد» یاد کرد که در قسمت منابع شیعه در مورد او سخن گفتیم.

هم‌چنین می‌توان به محقق اردبیلی متوفای سال ۹۹۳ هجری، شیخ بهایی متوفای سال ۱۰۳۱ هجری، فیض کاشانی متوفای سال ۱۰۹۰ هجری و محدث حر عاملی متوفای سال ۱۱۰۴ هجری اشاره کرد. وی نگارنده کتاب «وسائل الشیعه» است که چندی پیش در مورد آن سخن به میان رفت.

هم‌چنین باید به کاشف الغطاء متوفای سال ۱۲۲۸ هجری و جمع دیگری از علما اشاره کرد که این اثر به ما اجازه ذکر همه آن‌ها را نمی‌دهد؛ به خصوص که عده‌ای از آن‌ها در عصر معاصر زیسته‌اند.

استاد ما مرجع محترم سید ابوالقاسم خویی رحمته الله در مورد نفی ادّعی تحریف قرآن مطالب زیادی در مقدمه کتاب خود «البيان في تفسير القرآن» ذکر کرده است. عده دیگری نیز در مورد عدم تحریف قرآن، مطالبی را به رشته تحریر درآورده‌اند و طی آن شواهد و دلایل و مباحث انجام گرفته در این خصوص را مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌اند که مجال پرداختن به آن‌ها را نداریم. از این رو به آنچه که از بزرگان شیعه ذکر کردیم، اکتفا می‌کنیم.

شاید در میان علمای اهل تسنن نتوان کسانی یافت که با این صراحت و با این تعداد به موضوع عدم تحریف قرآن پرداخته باشند و هیچ‌کس از آنان هم‌چون علمای شیعه به طور مستدل و مشروح با بحث و استدلال به نفی تحریف قرآن نپرداخته است و دیدگاه آن‌ها فقط از راه اجماع عملی که با شیعیان در مورد نفی تحریف دارند، به دست می‌آید.

۴. همه منابع شیعه و بسیار بیش‌تر از آن‌ها، منابع اهل تسنن روایاتی در این رابطه ذکر کرده‌اند که باید در هنگام تحقیق به هر دو مورد مراجعه کرد. روایات یاد شده

نمی‌تواند در واقعیت قرآن شریف تزلزل ایجاد کنند و در آن‌ها شک و تردید به وجود آورند و همان‌طور که پیش‌تر گفتیم یا باید آن‌ها را تفسیر نمود و یا آن‌که در مورد آن‌ها توقف نمود، زیرا با بدیهیات در تضاد هستند.

از طرفی، همه کسانی که روایات یاد شده و یا بخشی از آن‌ها را نقل کرده‌اند، قائل به تحریف نیستند، زیرا شاید فقط برای جمع‌آوری اخبار به این کار اقدام کرده باشند با آن‌که معتقدند که روایات یاد شده ثابت‌کننده وجود تحریف در قرآن نیستند و یا آن‌که باید آن‌ها را تفسیر کرد، زیرا به گفته صدوق علیه السلام روایات یاد شده با امور بدیهی تضاد دارند و یا با روایات دیگری در تعارض هستند.

البته برخی از علمای شیعه و اهل تسنن بر اساس روایات یاد شده قائل به تحریف هستند و برخی از آن‌ها بر این امر تصریح نموده‌اند. همان‌طور که پیش‌تر خاطر نشان کردیم سید مرتضی علیه السلام به این موضوع اشاره داشته است، زیرا آن‌ها گمان کردند که روایات یاد شده صحیح است و غافل از آن بودند که بر اساس آن‌ها نمی‌توان از بدیهی بودن عدم تحریف قرآن چشم پوشید.

در میان شیعیان این عده بسیار اندک هستند و شیعیان از ایشان الگو نگرفته‌اند؛ به ویژه آن‌که علمای شیعه در مورد عدم تحریف قرآن اجماع و اتفاق نظر عملی دارند و علمای بزرگ شیعه که چهره عمومی دارند و مرجع برای عموم بودند، بر این موضوع، تصریح و تأکید کرده‌اند.

موضع‌گیری مناسب نسبت به کسانی که قائل به تحریف قرآن هستند

آری، درست نیست در مورد هر کسی که قائل به تحریف است زیاد اغراق کرد؛ حتی اگر دچار اشتباه فاحشی شده باشد. زیرا اشتباه چنین افرادی یک اشتباه علمی مبتنی بر غفلت است و باعث ساقط شدن حرمت نمی‌شود و موجب کفر نمی‌گردد.

به ویژه آن‌که آنان هم چون عموم مسلمانان اعتقاد دارند که در قرآن مورد اضافی و یا تحریفی وجود ندارد، زیرا این موضوع به حد تواتر رسیده است و در سطح اعجاز قرار دارد و علما در مورد نبود مورد اضافی در قرآن با یکدیگر اتفاق نظر دارند.

از این رو، اختلاف شیعه و گروهی از اهل تسنن از یک سو با گروه دیگری از اهل تسنن در مورد این‌که «بسم الله الرحمن الرحيم» بخشی از سوره‌ها را تشکیل می‌دهد مستوجب طعن نمی‌شود؛ تا چه رسد به تکفیر و ساقط دانستن حرمت کسی که قائل است «بسم الله الرحمن الرحيم» جزئی از قرآن است و از سوی دیگر کسی که «بسم الله الرحمن الرحيم» را جزئی از قرآن می‌داند کسی را که چنین نیست، تکفیر نمی‌کند؛ به اعتبار این‌که او در قرآن نقصان ایجاد کرده است و برعکس کسی که قائل به عدم جزء بودن «بسم الله الرحمن الرحيم» است نیز کسی را که قائل به جزء بودن است تکفیر نمی‌کند به اعتبار این‌که بر قرآن چیزی افزوده است.

هم‌چنین این سخن به ابن مسعود نسبت داده شده که او گفته: دو سوره فلق و ناس جزو قرآن کریم نیستند، اما به یاد نداریم کسی او را تقبیح کرده باشد و حکم به کفر و ارتداد او داده باشد. البته اگر نسبت داده شده به ابن مسعود، درست باشد. زیرا چنین اختلافاتی باعث از بین رفتن حرمت و مستوجب کفر نمی‌شود. تنها باید در کمال ایستادگی و پرهیزکاری، شبهه چنین افرادی را دفع نمود و اشتباه آنان را توضیح داد از بیم این‌که مبادا دیگران در آن بیفتند؛ چرا که اسلام، دینی است که خدای متعال برای بندگانش وضع نمود، به همین دلیل باید قلمرو آن و قلمرو کفر نسبت به آن در نظر گرفته شود و جایز نیست کسی به صرف این‌که دیگران در اعتقادات با او اختلاف نظر دارند بیهوده شتاب کند و به آنان نسبت کفر دهد مگر آن‌که کسی اصول اسلام و مرزهای الهی آن را انکار نماید.

خدای سبحان و متعال، ولی و سرپرست عصمت و استواری است.

تأکید بر عدم تحریف

۵. به طور کامل آشکار و روشن است که قرآن مجید خودش، خودش را اثبات می‌کند و ساخته و پرداخته بشر نیست. همان طوری که خدای تعالی در سوره مبارکه یونس می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾؛^(۱)

شایسته نبود که این قرآن، بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شود ...

از این رو قرآن نیازی به تواتر ندارد؛ هر چند که متواتر است و به همین دلیل معجزه پیامبر و شاهدی بر راستی او گردید.

از طرفی قرآن تنها گفتار خدای متعال است که پیامبر به تنهایی آن را به خدا نسبت داده و هیچ فردی را بر این امر گواه نگرفته است. به راستی اگر قرآن این‌گونه نبوده شایسته چنین جایگاهی نبود و هیچ‌کس یارای آوردن همانند آن را ندارد و تمام آیاتی که انسان‌ها را به مبارزه طلبیده‌اند، گواهی بر این مدعا هستند. برای مثال خدای تعالی در سوره مبارکه اسراء می‌فرماید:

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَأَيَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾؛^(۲)

بگو: اگر انسان‌ها و پریان اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را کمک کنند.

بنابراین، اگر خبرهای مبهم و وهم‌انگیز در مورد تحریف قرآن از وجود موارد اضافی در قرآن و یا تغییر در آن حکایت کند و این‌گونه وانمود شود که برخی از

۱. سوره یونس، آیه ۳۷.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۸.

موارد موجود در قرآن جزو قرآن واقعی نیست در واقع آیات خود قرآن این موضوع را رد می‌نمایند و اعلام می‌کنند که نمی‌توان همتایی برای قرآن آورد؛ به گونه‌ای که یقین حاصل شود که موارد اضافه شده، کلام الهی است و ساخته و پرداخته انسان‌ها نیست.

افزون بر این هم چنان که پیش‌تر یادآور شدیم حتی افراد قائل به تحریف قرآن نیز معتقدند که به قرآن، چیزی افزوده نشده است.

از سوی دیگر، اخبار مربوط به وجود نقصان در آیات، شامل تمام قرآن نمی‌شود. اگر گفته شود بخشی از قرآن از دست رفته است همان‌طور که گفتیم، سید مرتضی رحمته‌الله در پاسخ به این ادعا می‌گوید: با توجه به اهتمام مسلمانان به حفظ و ثبت و ضبط قرآن محال است بخشی از آن از بین رفته باشد.

واقعیت نیز این مسأله را تأکید می‌کند که هیچ‌گاه چیزی حتی به طور استثنایی نقل نشده که بتواند قرآن باشد. مسلمانان صدر اسلام در موارد بسیاری به قرآن استناد می‌جستند و به آن احتجاج می‌کردند. آنان هیچ‌گاه در استدلال و یا استشهاد خود حتی به طور تصادفی نکته‌ای ذکر نکردند که بتواند جزو قرآن کریم باشد.

برای مثال حضرت فاطمه زهرا رضی‌الله‌عنها دو خطبه ایراد کردند و آیات قرآن کریم را زینت بخش خطبه‌های خود قرار دادند، ولی در هیچ یک از این آیات چیزی علاوه بر آیات فعلی قرآن ذکر نشده است با آن‌که آن حضرت این دو خطبه را چند روز پس از وفات حضرت رسول صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم ایراد کردند؛ قبل از آن‌که علل ادعایی در مورد از بین رفتن و ناپدید شدن قرآن مطرح گردد.

اما روایات ذکر شده در مورد تحریف برخی از عبارات و کلمات قرآن باید گفت: این عبارات و کلمات در سطح پایین‌تری از نظر شیوایی و بلاغت و رسایی نسبت به قرآن قرار دارند و ضعیف و رکیک هستند. این موضوع خود دلیل دیگری بر عدم

تحریف قرآن است و بدین ترتیب خدای متعال معجزه بودن قرآن کریم و حجت بودن آن را به اتمام رساند.

بر همین اساس باید روایات یاد شده را تأویل نمود و اگر نتوان برخی از آن‌ها را تأویل کرد باید آن‌ها را کنار گذاشت، زیرا این روایات تاب مقاومت در برابر روایات مخالف خود را ندارند.

البته این به معنای دروغ بودن روایات یاد شده به طور حتم و یقین نیست؛ بلکه باید آن‌ها را به خدای تعالی و گوینده‌شان ارجاع داد؛ زیرا گاهی شرایط پیرامون باعث می‌شود که انسان به اکراه مطالبی برخلاف میل خود بگوید. همان طوری که شاید مطالب یاد شده به دروغ به گوینده آن نسبت داده شده باشد که فقط خداوند متعال از این موضوع آگاه است.

اهمیت حدیث در تحریف قرآن شریف

۶. ما معتقدیم که مسلمانان باید به جای انجام اقدامات تحریک آمیز علیه یکدیگر و مورد طعن و تهمت قرار دادن همدیگر بهتر است به موارد ذیل اهتمام بورزند:

نخست آنکه تحقیق در مورد واقعیت‌های دینی به طور کامل واقع‌گرایانه و به دور از انباشت‌های ذهنی و تعصبات به منظور انجام وظیفه در پیشگاه خدای متعال و در امان ماندن از رسوایی در دنیا و کیفر در جهان آخرت انجام گیرد.

دوم آنکه بر وحدت مسلمانان زیر پرچم عظیم اسلام و مفاهیم مشترک و همکاری جهت اعتلای قدر و منزلت واقعی جایگاه اسلام و خدمت در راستای اهداف مشترک تأکید گردد.

بنابراین، ما با تأکید بر این موضوع به کسانی که به شیعیان تهمت‌های ناروا می‌زنند، می‌گوییم: باید تهمت‌هایی را انتخاب کنید که فقط به شیعیان آسیب برساند؛ نه به کل اسلام و مشترکات و مفاهیم مشترک مسلمانان. برای مثال اتهام شیعیان به غلو، اتهامی کاملاً ظالمانه است، ولی به هر حال فقط به شیعیان مربوط می‌شود و اگر ضرری برساند به کل مسلمانان ضرری نمی‌رساند؛ حال یا خود را از زیر بار این اتهام، رهایی می‌بخشند و یا این‌که به دلیل ضعف رسانه‌ای خود نمی‌توانند این چنین کنند که آن‌گاه شما به هدف خود دست یافته‌اید و خشم خود را شفا بخشیده‌اید.

اما این‌که شیعیان را به تحریف قرآن مجید متهم می‌کنند؛ نه تنها به خود شیعیان آسیب می‌رساند؛ بلکه به قرآن کریم که کتاب آسمانی همه مسلمانان و معجزه جاودان اسلام است، ضرر می‌رساند و همین نقطه ضعفی در برابر دشمنان خواهد بود. در ضمن این مسأله آن قدر آشکار و قطعی نیست که همه مسلمانان در مورد آن به اجماع و اتفاق نظر رسیده باشند.

فراتر این‌که تعداد بسیاری از مسلمانان هستند که تا کنون هیچ نگاهی به قرآن نینداخته‌اند در عین حال معتقد خواهند شد که قرآن تحریف شده؛ همان‌گونه که سایر کتاب‌های آسمانی را تحریف کرده‌اند؛ از این موضوع دشمنان اسلام و قرآن که در کمین نشسته‌اند، سوء استفاده خواهند کرد.

اگر گروهی بخواهند با این اتهام از شأن و مقام شیعه کاسته و آن‌ها را از قلمرو اسلام خارج نمایند واقعیت موجود جهان اسلام به آن‌ها اجازه انجام چنین کاری را نخواهد داد. زیرا جایگاه و اهمیت شیعه در جهان اسلام به گونه‌ای است که این

زورگویی‌ها، گزافه‌گویی‌ها و مغالطه‌گویی‌ها در آن کارگر نیست.

در واقع اگر شیعه دارای چنین موقعیتی نبود ما شاهد چنین حمله تبلیغاتی گسترده‌ای علیه شیعه نبودیم و این همه فشاری که امروز علیه شیعه شاهد آن هستیم، روی نمی‌داد.

البته دشمنان اسلام که دوست دارند دیر یا زود از این اتهام علیه قرآن مجید و اسلام عظیم سوء استفاده کنند، تلاش گروه‌یاد شده را نادیده می‌گیرند تا هر چه بتوانند به این نقطه ضعف علیه اسلام و قرآن توسعه ببخشند.

حتی اگر شیعیان در برابر این اتهام از خود دفاع کنند و حقانیت خود را ثابت نمایند، و دروغ بودن این اتهامات را به همگان نشان دهند باز هم دشمن دست از کار نخواهد کشید و سعی خواهد کرد راهی برای اثبات آن درست کند و آن را بزرگ جلوه دهد.

اما اگر برخی از شیعیان بخواهند مقابله به مثل کنند و نشان دهند که برخی از اهل تسنن نیز به تحریف قرآن معتقد هستند در این صورت، خطر بزرگ‌تر خواهد شد. زیرا در این صورت دشمنان از اجماع و اتفاق نظر شیعه و اهل سنت مبنی بر تحریف قرآن سوء استفاده خواهند کرد و متعرض کرامت قرآن و عظمت اسلام و اجماع عملی مسلمانان مبنی بر تحریف قرآن خواهند شد و در این راستا اجماع عملی - که پیش‌تر اشاره کردیم - بیانات بزرگان مسلمانان و تمام شواهد دال بر عدم تحریف قرآن را نیز نادیده خواهند گرفت تا بتوانند مقاصد شوم و توطئه‌هایشان را عملی کنند.

اگر در گذشته تهمت‌های متبادل بین طوائف و مذاهب مسلمانان در یک چهار چوب تنگ و مشخص صورت می‌گرفت و از حد و حدود خود خارج نمی‌شد باید گفت: امروزه به دلیل رسانه‌های پیشرفته این اختلافات و تهمت‌های برخی از

مسلمانان علیه همدیگر نه تنها بین دشمنان اسلام؛ بلکه بین مسلمانان دیگر نقاط جهان نیز پخش می شود و حالت حاد و اپیدمی به خود می گیرد و این مسأله کار را برای دشمن در زمینه به کارگیری نقاط ضعف مسلمانان و اسلام آسان می کند و آن‌ها به راحتی به اهداف خود خواهند رسید.

باید کسانی که قلم‌های خود را مانند نیزه ای در چنین حوادث و رویدادهای حساسی علیه شیعه به کار گرفته اند، بدانند که این مسأله به مقدسات همه مسلمانان ضرر می رساند و باید از ایشان پرسید: از این مسائل چه چیزی عاید می شود؟ آنان باید به خطر تمرکز یافته بر مسلمانان و اسلام و مقدساتشان پی ببرند و رفتارهای خود را اصلاح کنند و مسئولیت خود در قبال این مسائل را به خوبی درک نمایند.

حدود هفت سال پیش شبیه چنین مشکلی برای ما پیش آمد. عده‌ای از جوانان تحصیل کرده شیعه از یاوه‌گویی‌های به راه افتاده علیه شیعه در خصوص تحریف قرآن کریم به ستوه آمدند و در صدد یافتن موضوع تحریف قرآن در میان اهل تسنن برآمدند. آن‌ها بیش‌ترین تعداد ممکن را گردآوردند تا بتوانند مقابله به مثل نمایند و به طور عملی به احادیث و دیدگاه‌های عجیب و مطالب وحشتناکی دست یافتند. ولی ما سعی کردیم که از این شور و شرر آن‌ها بکاهیم و آن‌ها را مهار نماییم و نسبت به واقعیت مشکل، آگاه سازیم.

ما به آنان گفتیم: شواهد به دست آمده را در سطح گسترده چاپ و منتشر نکنید و فقط افراد مهاجم و متعرض را به طور انفرادی نسبت به اشتباهشان آگاه کنید و آن‌ها را از مبادله اتهامات و طعن وارد کردن و جمع آوری مطالب استثنایی و انتشار در سطح گسترده در خصوص این موضوع حساس، برحذر داشتیم. زیرا این اقدام

خواسته یا ناخواسته به کرامت قرآن کریم لطمه وارد می‌کند.
 به آنان گفتیم: ظلم به شیعه و مورد تهمت قرار گرفتن شیعیان از مورد طعن قرار
 گرفتن قرآن مجید و لطمه وارد آمدن به مقام والای آن، قابل تحمل تر است. پس بر
 این گرفتاری صبر کنید. و حمد و سپاس خدایی را که جز او بر امر مکروهی مورد
 سپاس قرار نمی‌گیرد. ما از خدا هستیم و بازگشت ما به سوی اوست. ﴿وَالْعَاقِبَةُ
 لِلْمُتَّقِينَ﴾؛^(۱) «و سرانجام از آن پرهیزگاران است».

۱. سوره قصص، آیه ۸۲.

✓ سخنی درباره امام مهدی موعود

س ۴: امام مهدی موعود نزد اهل سنت با امام مهدی موعود نزد شیعیان فرق می‌کند آیا می‌توان گفت که نظر هر دو طرف درست است یا نه؟
بهترین نظر کدام است؟ آنچه که اهل سنت می‌گویند؟ یا آنچه که شیعیان می‌گویند؟

پاسخ: بهتر است برای پاسخگویی به این پرسش به چند مسأله توجه کرد...

۱. امام مهدی موعود بین تمام مسلمانان موضوع مشترکی است و او همان فردی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام به آمدنش وعده داده‌اند و مسلمانان در موارد ذیل با یکدیگر اختلاف نظر دارند:

نخست: در نسب او.

شیعیان به اتفاق آرا او را از نسل امام اباعبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَام نواده شهید پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نهمین امام از فرزندان وی و دوازدهمین و آخرین امام از پیشوایان دوازده‌گانه می‌دانند.

جمعی از علمای اهل تسنن نیز با آنان در این مورد هم قول و هم رأی هستند و احادیث زیادی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام گواه این موضوع است که یا به نص و

سخن آشکاری بیان‌گر آن است و یا به ضمیمه دلیل‌های دیگر، این موضوع از آن استفاده می‌شود.

عده ای دیگر از علمای اهل تسنن معتقدند که ایشان از فرزندان امام ابامحمد الحسن علیه السلام نواده پاک پیامبر صلی الله علیه و آله است و روایاتی نیز در این رابطه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند.

دوم: در این‌که آیا او هم اکنون به دنیا آمده و وجود دارد و یا این‌که در دوران قیام خود، به دنیا خواهد آمد؟

شیعیان امامیه نظر اول را قبول دارند و بر آن اتفاق نظر دارند و معتقدند که او همان امام غایبی است که برای ظهور در انتظار اذن الهی است و گروهی از اهل تسنن نیز با شیعه در این خصوص هم رأی و هم نظر هستند.

گروه زیادی از علمای اهل تسنن نیز نظر دوم را پذیرفته‌اند.

امامیه و موافقان آن‌ها برای اثبات ادعای خود روایات و دلایلی برای اثبات ولادت او ذکر می‌کنند.

به نظر می‌رسد گروه دوم دلایلی بر نفی ولادت او ندارند؛ بلکه به دلایل امامیه در مورد تولد او توجه نکرده‌اند و یا آن‌که با دلایل یاد شده، قانع نشده است. با توجه به آن‌که ولادت امام در نزد ایشان ثابت نشده و باقی ماندن وی را در طی این مدت طولانی بعید دانسته‌اند. از این رو به متولد نشدن او حکم صادر نموده‌اند و این‌گونه فرض کرده‌اند که وی در هنگام قیام خود، متولد خواهد شد.

۲. اما این‌که بخواهیم هر دو نظر را درست بدانیم امکان آن وجود ندارد، زیرا مهدی یک شخص است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او مژده داده است؛ چراکه در یک شخص

دو حالت متفاوت متضاد صدق نمی‌کند. بنابراین باید یکی از این دو نظر را پذیرفت. اگر حجت بودن یکی از این دو نظر ثابت شود در این صورت باطل بودن نظر بعدی ثابت خواهد شد.

۳. اما در مورد این‌که کدام یک از این دو گفته صحیح است طبیعتاً ما به خاطر قوی‌تر بودن ادله شیعیان رأی به صحت گفته و نظر شیعیان خواهیم داد. به نظر می‌رسد برای شما پی بردن به دلایل ما بیش از نظر شخصی مان اهمیت دارد. امام غایب حضرت مهدی عجل الله فرجه هر جا که باشد او آخرین امام از پیشوایان دوازده‌گانه است. از این رو سخن گفتن در مورد او و امامتش مبتنی بر دیدگاه شیعه نسبت به امامت و خلافت است که نقطه مقابل دیدگاه اهل تسنن در مورد امامت و خلافت به شمار می‌رود.

البته بحث در این زمینه بسیار طولانی و گوناگون خواهد بود و در این مجال تنگ امکان شرح و بررسی کامل آن وجود ندارد و طالب حقیقت باید خود به دنبال آن تلاش کند.

لزوم مشخص کردن نظام حکومت در نزد شیعه و اهل سنت

آری، در این جا ذکر این نکته لازم و ضروری است که مقایسه میان مذهب شیعه امامیه و مذهب اهل تسنن در ارتباط با نظام حکومت نباید بر اساس مقایسه میان دو شخص و یا اشخاص خاصی هم‌چون امام علی ع و ابوبکر و یا اهل بیت ع از یک سو و صحابه و مهاجران و قریش از سوی دیگر انجام گیرد.

زیرا اسلام پایان بخش ادیان است و تا پایان عمر زمین در زمین باقی است و می‌بایست اسلام در زمین حکومت کند و به همین دلیل اسلام می‌بایست نظام حکومت را تبیین کرده باشد؛ به گونه‌ای که شایستگی حکومت در زمین به طور مستمر را داشته باشد و نباید در افراد و یا گروه خاصی منحصر شود و با پایان یافتن

آن‌ها پایان یابد.

بر همین اساس باید مقایسه‌ای میان مذهب شیعه امامیه با مذهب اهل تسنن به عنوان دو نظام شایسته تحقق یافتن شرع مبین اسلام در زمین، صورت گیرد تا زمانی که خدای متعال اراده نماید که در زمین مسلمانی باقی بماند.

و آن‌گاه پس از تعیین نظام حکومت در اسلام و اقامه دلایل شرعی برای آن، حکومت و امامت حاکم بر اساس آن، مشروعیت می‌یابد و خروج کننده علیه این حکومت در هر جایگاهی که باشد، مشروعیت خود را از دست خواهد داد. بر همین اساس امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

اعرف الحق تعرف أهله؛^(۱)

حق را بشناس تا صاحبان حق را بشناسی.

در صورت عدم تعیین نظام حکومتی مشروع در اسلام، سخن گفتن از مشروعیت حکومت حاکم و امامت وی و مشروع نبودن دیگران در هر جایگاهی که هستند، بی‌معناست.

پس از این مقدمه، می‌گوییم:

نظام حاکمیت در اسلام از نظر شیعه با تعیین امام از سوی خدای متعال انجام می‌گیرد بدون آن‌که به مشورت با شخص خاص و یا بیعت و اذعان نیازی باشد. خدای سبحان می‌بایست توسط پیامبرگرامش به عنوان سخن‌گو و تبلیغ‌گر شرع و یا به وسیله امام منصوب از سوی پیامبر به عنوان سخن‌گوی پیامبر، شخص امام را به مردم بشناساند تا به طور واضح و کافی حجت بر مردم تمام شود.

شیعه بر همین اساس معتقد است امامان تعیین شده از سوی خدای متعال پس از

۱. تفسیر قرطبی: ج ۱ ص ۳۴۰، در تفسیر آیه ۴۲ سوره بقره، فیض القدر، شرح الجامع الصغیر: ج ۱ ص ۲۷۲-۲۸۰، شرح حدیث ۲۸۸ و ج ۴ ص ۲۳ شرح حدیث ۴۴۰۹، ابجد العلوم: ج ۱ ص ۱۲۶.

پیامبر خدا ﷺ، دوازده تن از اهل بیت او هستند که نخستین آن‌ها امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، سپس حسن نواده زکی پیامبر، سپس حسین نواده شهید و آن‌گاه نه تن از نسل حسین علیه السلام که نهمین آن‌ها قائم آل محمد امام محمد بن الحسن المهدی غائب منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف است و تنها آن‌ها برای امامت و خلافت مشروعیت دارند و دیگران در هر جایگاهی که باشند، فاقد چنین مقامی هستند.

البته شیعه در این خصوص دلایل خاص خود را دارد که آنان بر اساس آن با دیگران احتجاج می‌ورزند و سعی دارند آن‌ها را در این خصوص متقاعد نمایند. اما مذهب اهل تسنن در این مورد، خالی از ابهام نیست و نمی‌توانیم آن را مشخص کنیم تا بتواند به عنوان طرف مقایسه با شیعه قرار گیرد. همان‌طور که از واقعیت خلافت آن‌ها نیز این‌گونه برمی‌آید که در هر صورت، به آن مشروعیت بخشیدند. هر چند برخی از آنان سعی دارند نظام خلافت را بر اساس انتخاب امت مبتنی بدانند. اگر این چنین شود نظام یاد شده برای آن‌که یک ساختار تکامل یافته شایسته باشد باید دارای ویژگی‌های ذیل باشد:

اول: چه کسی از لحاظ نسب، سن و سال و مقام دینی و اجتماعی صلاحیت نامزد شدن برای امامت و خلافت را داراست؟

دوم: چه زمان شایستگی فرد برای ادامه دادن خلافت از بین می‌رود؟ هم چنین باید عواملی که باعث برکناری فرد از خلافت می‌شود به دقت تبیین گردد. هم چون جور و ستم در حکومت، فسق و فجور، بیماری یا دیوانگی، ناتوانی مطلق یا ضعف و...

همه این موارد باید با دقتی فوق العاده بالا و به طور جداگانه مشخص گردند تا از مسائلی مثل قضیه عثمان جلوگیری به عمل آید. زمانی که مردم خواهان کشتن و خلع او از خلافت به خاطر عدم شایستگی اش برآمدند با مخالفت عثمان روبه‌رو

شدند، زیرا او معتقد بود لباسی را که خدای متعال به او پوشانده از تن در نمی آورد و همین موضوع در دوران اموی‌ها، عباسی‌ها و عثمانی‌ها رخ داد.

سوم: چه کسی در این میان از نظر نسب، سن و مقام دینی و اجتماعی و مرد یازن بودن و موارد دیگر حق انتخاب دارد؟

چهارم: موارد یاد شده که تحقق بخش شرایط نامزدی و یا انتخاب در افراد است، چگونه احراز می‌شود که بر اساس آن، شایستگی خلیفه ادامه می‌یابد و یا از بین می‌رود؟

ما برای اثبات موارد یاد شده باید بر اساس چه شیوه‌ای تکیه کنیم؟
پنجم: با توجه به این‌که اهل تسنن برخلاف شیعه به عدم عصمت خلیفه اعتقاد دارند و این‌که او بر اساس اجتهاد خود و نه بر اساس عهدی که با خدا و رسولش بسته است، عمل می‌کند؛ می‌بایست چارچوب اختیارات خلیفه مشخص گردد. چراکه واقعیت عملی خلفا در میان اهل تسنن بسیار ناموزون و آشفته است.
 اهل تسنن اصرار دارند که پیامبر ﷺ شخص خاصی را به عنوان خلیفه پس از خود انتخاب نکرده و انتخاب را برعهده مسلمانان گذاشته است، اما در عین حال مشاهده می‌کنیم ابوبکر، عمر را به عنوان خلیفه پس از خود برگزید، سپس عمر برای انتخاب خلیفه ضوابط خاصی تعیین کرد و انتخاب نامزدها را به یک شخص خاص محدود کرد و پس از آن، بزرگان مهاجر و انصار و عامه مسلمانان با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت کردند بدون آن‌که عثمان در این خصوص نظر داشته باشد.

پس از آن به دستور امیر مؤمنان علی علیه السلام با امام حسن علیه السلام بیعت شد. آن‌گاه معاویه از داستان نیرنگ عمرو بن العاص به ابوموسی اشعری سوء استفاده کرد و خود را خلیفه شرعی اعلام کرد.

پس از آن خلافت به دستور خلیفه قبلی به خلیفه بعدی می‌رسید مگر آن‌که

گروهی با استفاده از قوه قهریه خلیفه‌ای را که در مورد وی دستوری نرسیده، انتخاب کنند. در مواردی حاکم سابق چندین نفر را پس از خود به عنوان خلیفه انتخاب می‌کرد. همچنان که این داستان در مورد مروان بن حکم، عبدالملک بن مروان و دیگران در تمامی کشورهای اسلامی انجام گرفت.

در مواردی نیز خلیفه و یا ولی عهد به زور از خلافت خلع شدند که شرح آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد و مورخان به آن‌ها پرداخته‌اند.

چه بسا موضوع از این نیز فراتر رفت و خلیفه، نه تنها خلیفه پس از خود را تعیین کرد؛ بلکه برای گروه خاصی در حکومت سهم ویژه‌ای قرار داد. برای مثال ابوبکر سعی کرد تا طرف امیرمؤمنان علی علیه السلام را تضعیف کند و طرف عباس بن عبدالمطلب را تقویت کند و او را جذب خود نماید و به او پیشنهاد داد تا به او و فرزندان او در خلافت سهم ببخشد.

اما عباس این پیشنهاد را نپذیرفت و به او گفت: اگر آن‌چه را که به ما بخشیدی حق توست پس بهتر است در نزد خود نگه داری. اما اگر حق مؤمنان است پس تو حق نداری در مورد آن حکم برانی و اما اگر حق ماست پس ما به بخشی از آن رضایت نمی‌دهیم و همه آن را می‌خواهیم...^(۱)

همه این‌ها در ارتباط با امر خلافت بود، اما در مورد دیگر امور دین و شریعت خلفا نیز دخالت کردند. ما در پاسخ پرسش هفتم به این موضوع خواهیم پرداخت و شرح خواهیم داد که چگونه سنت پیامبر در دوران ابوبکر، عمر و عثمان را کد گذاشته شد و از ذکر احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله به استثنای یک چارچوب بسیار تنگ، ممانعت به عمل آمد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۲۲۱ و ر.ک: الامامه و السیاسه: ج ۱ ص ۱۸، تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

البته وضع در دوران معاویه نیز بدین منوال بود. او گفت: ای مردم! از ذکر روایت از رسول خدا ﷺ بکاهید و اگر می خواهید سخن بگویید در مورد دوران عمر سخن بگویید...^(۱)

عمر دیدگاه‌های خود را در دین بر مسلمانان تحمیل کرد که برای مثال می توان به حرام دانستن دو متعه حج و زنان اشاره کرد و طلاق سه تایی را مورد تأیید قرار داد و دیگر اموری که به رشته تحریر درآمده و مشهور است.

رویکرد حکمرانان در شکل بخشیدن به دیدگاه توده مردم نسبت به حدیث و اعتقادات و فقه تأثیر به سزایی داشت. منصور عباسی از مالک بن انس خواست تا در زمینه فقه، کتابی بنویسد و مردم را به انجام آن وادار نماید.^(۲)

هم چنین مأمون «متعه؛ ازدواج موقت» را حلال اعلام کرد، سپس از این کار خود منصرف شد.^(۳) او مردم را وادار کرد تا مخلوق بودن قرآن و عدم امکان مشاهده خدای متعال در قیامت را بپذیرند و افکار معتزله را رواج داد.

اوضاع بدین منوال باقی ماند تا آن که متوکل عباسی آن را تغییر داد و دستور داد احادیث مربوط به رؤیت خدا و مخلوق نبودن قرآن را انتشار دهند و رویکرد مخالف معتزله را در پیش گرفت.

حاکم دیگر عباسی «القادر بالله» در سال ۴۸۰ هجری علیه حنفیه، معتزله، شیعه و دیگر گرایش‌های مخالف مذهب خود موضع گرفت و سخن گفتن در باره آن‌ها را ممنوع اعلام کرد.^(۴)

۱. کنز العمال: ج ۱۰ ص ۲۹۱، حدیث ۲۹۴۷۳ و ر.ک: المعجم الکبیر: ج ۱۹ ص ۳۷۰.
۲. الدیباچ المذهب: ج ۱ ص ۲۵. در روایت دیگری آمده: منصور عباسی به مالک دستور داد که کتاب الموطأ را بنویسد و مردم را به خواندن آن وادار کند. ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ج ۸ ص ۷۸، کشف الظنون: ج ۲ ص ۱۹۰۸ و منابع دیگر.
۳. ر.ک: تاریخ بغداد: ج ۴ ص ۱۹۹، طبقات الحنابلة: ج ۱ ص ۴۱۳، تهذیب الکمال: ج ۳۱ ص ۳۱۴، تاریخ مدینه دمشق: ج ۶۴ ص ۷۱.
۴. ر.ک: الکامل فی التاریخ: ج ۸ ص ۱۲۱ حوادث سال ۴۰۸ هـ البدایة و النهایة: ج ۱۲ ص ۶، حوادث

پس از او مستنصر عباسی تدریس در مدرسه مستنصریه را به مذاهب چهارگانه اهل تسنن منحصر کرد؛ همان مذاهبی که فقه اهل تسنن تا امروز به مدار آن می چرخد.^(۱) سپس عثمانی‌ها، مذهب حنفی را به عنوان مذهب رسمی دولت خود برگزیدند... و دیگر مواردی که هیچ قاعده و ضابطه‌ای نداشت و در نتیجه آن، مواضع ضد و نقیض دینی پدیدارگشت و مردم می‌بایست از آن‌ها پیروی می‌کردند. روشن است که این موضوع مشروعیت ندارد، زیرا دین نباید با حکومت تغییر نماید. بدیهی است که همه این‌ها نشأت گرفته از آن بود که اختیارات و صلاحیت‌های خلیفه مشخص نگردید و نظام خلافت تنها با تبیین اختیارات خلیفه و حدودی که گذشت، کامل می‌شود.

هم اکنون امکان شناخت دیدگاه اهل تسنن در این خصوص برای ما امکان پذیر نیست و ما ارائه توضیح در این خصوص را به آن‌ها واگذار می‌کنیم. اگر آن‌ها بتوانند دلایل شرعی نظام حاکم را تبیین نمایند تا بتوان بر اساس آن به امامت و خلافت مشروعیت بخشید در این صورت می‌توان نظام حاکم از نظر شیعه را با نظام حاکم از نظر اهل تسنن مقایسه کرد و با توجه به دلایل ارائه شده از سوی آن‌ها در میان‌شان موازنه ایجاد کرد و با مقایسه دلایل ارائه شده از سوی هر دو طرف، دلایل قوی‌تر را مدنظر قرار داد که می‌تواند در روز قیامت در برابر خدای متعال حجت قرار گیرد؛ همان روزی که خدای سبحان می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا

➔ سال ۴۰۸ هـ المنتظم: ج ۷ ص ۲۸۷، حوادث سال ۴۰۸ هـ العبر فی خبر من غیر: ج ۳ ص ۱۰۰، حوادث سال ۴۰۸ هـ و منابع دیگر.

۱. ر.ک: تاریخ الخلفاء، ص ۴۶۱، البدایة و النهایة: ج ۱۳، ص ۱۳۹ حوادث سال ۶۳۱، رحلة ابن بطوطه: ج ۱ ص ۲۴۴ در بحث شهر بغداد، العبر فی خبر من غیر: ج ۵ ص ۱۲۳، حوادث سال ۶۳۱ و مصادر دیگر.

يُظَلَّمُونَ ﴿١﴾؛

روزی که هر کس به دفاع از خود برمی‌خیزد و نتیجه اعمال هر کس بی‌کم و کاست به او داده می‌شود و به آن‌ها ظلم نخواهد شد. اما در صورت عدم تبیین و مرزبندی شرعی موارد یاد شده، نظام ناقص خواهد بود و نمی‌تواند طرف مقایسه با مذهب شیعه قرار گیرد و نمی‌توان میان آن‌ها موازنه ایجاد کرد و مشروعیت بخشیدن به آن از نظر اسلام به دلایل ذیل، ممنوع خواهد بود. نخست: زیرا این امر مستلزم نقص در دین است و نشان می‌دهد که شارع مقدس حکم شرعی آن را تبیین نکرده و مرز آن را مشخص ننموده است، چرا که امامت دارای احکام شرعی خاص خود است. از جمله احکام یاد شده می‌توان به وجوب وجود امام و وجوب اطاعت او و وجوب جنگ با افراد نافرمان علیه وی اشاره کرد. اگر نظام امامت به دقت مشخص نشود بدان معناست که شارع، احکام امامت را بدون تبیین موضوع آن‌ها وضع کرده که همین، نقص در دین و تشریح به شمار می‌رود که اسلام عظیم از این نقیصه و کاستی منزّه و به دور است.

در واقع این موضوع با این گفتار خداوند منافات دارد که می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دِينًا﴾؛ (۲)

امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

هم‌چنین با آیات دیگری از این دست که از کامل بودن دین اسلام، حکایت دارند

منافات دارد.

۱. سوره نحل، آیه ۱۱۱.

۲. سوره مائده، آیه ۳.

دوم: خلاء قانون گذاری در نظام حاکم باعث ایجاد مشکلات و فتنه و اختلال در نظام خواهد شد و زمینه برای ارائه دلایل متناقض و گرایش های نفسانی متضاد فراهم خواهد شد که در نتیجه آن، حرمت ها شکسته می شود، فساد گسترش می یابد و اموال و جانها از بین می رود. هر چند همه موارد یاد شده متأسفانه در بدترین شکل ممکن آن در جهان اسلام روی داده است.

مگر می شود خدای متعال و پیامبرش ﷺ نظام حاکم را تبیین نمایند و منصب خلافت را در آن قرار دهند، اما اصول لازم برای تعیین خلیفه را مشخص نکنند؟ ما شاهد آن هستیم که دست اندرکاران امر قانون گذاری تمام تلاش خود را به کار می برند تا قوانین وضع شده به دور از پیامدهای منفی ناشی از خلاء قانونی در خود باشند.

بنابراین چگونه ممکن است خدای متعال و پیامبرش ﷺ از این امر غافل باشند؛ در حالی که آن ها به پرهیز از موارد منفی یاد شده، اولی و شایسته تر هستند؟ به ویژه آن که حاکمیت و خلافت در شرع اسلام دارای جایگاه والا و قداست خاصی است تا آن جا که مسلمانان بر وجوب شناخت امام و بیعت با او، اتفاق نظر دارند و معتقدند که هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ دوران جاهلی از دنیا رفته است.

هم چنین در اسلام اطاعت از امام واجب و خروج بر او حرام است و هر کس علیه او خروج نماید، طغیانگر است و حرمتی ندارد و مسلمانان باید با او بجنگند.

برخی از ادله در صحت برهان های مذهب شیعه در مورد امام مهدی (عج)

دوباره بحث را پی می گیریم و می گوئیم:

امامت حضرت مهدی منتظر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - که بر پایه آن، لزوم وجود آن حضرت شکل گرفت آخرین خشت در ساختار امامت در نزد شیعه و حسن ختام آن به شمار می رود.

هم چنان که پیش‌تر گفتیم استدلال در مورد نظام امامت بسیار طولانی و دارای شاخه‌های بسیاری است، ولی دو نکته مهم وجود دارد که بر اساس می‌توان وجود و امامت حضرت مهدی علیه السلام را به اثبات رساند.

وجوب شناخت امام و تسلیم امر او شدن

اول: حدیث‌های فراوانی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله توسط افراد مختلف با متون گوناگونی نقل شده که همگی حکایت از یک معنا دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلیة؛^(۱)

هرکس بمیرد و امام عصر خود را نشناسد به مرگ جاهلی مرده است.

در سخن دیگری آمده:

من مات بغير إمام مات ميتة جاهلیة؛^(۲)

هرکس بدون امام بمیرد به مرگ جاهلی مرده است.

در سخن دیگری آمده:

من مات وليس عليه إمام مات ميتة جاهلیة؛^(۳)

هرکس بمیرد و امامی بر او نباشد به مرگ جاهلی مرده است.

در سخن دیگری آمده:

من مات وليس عليه إمام فميتته ميتة جاهلیة؛^(۴)

۱. ینابیع الموده: ج ۳ ص ۳۷۲، طبقات الحنفیه: ص ۴۵۷.
 ۲. مسند احمد: ج ۴ ص ۹۶، حلیة الاولیاء: ج ۳ ص ۲۲۴؛ المعجم الکبیر: ج ۱۹ ص ۳۸۸، مسند الشامیین ج ۲ ص ۴۳۷، مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۲۱۸.
 ۳. السنه، ابن ابی عاصم: ج ۲ ص ۵۰۳؛ مسند ابویعلی: ج ۱۳ ص ۲۶۶.
 ۴. مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۲۲۴، المجروحین: ج ۱ ص ۲۸۶.

هرکس بمیرد و امامی بر او نباشد پس مرگش مرگ جاهلی بوده است.

در سخن دیگری آمده:

من مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية؛^(۱)

هرکس بمیرد و به گردن او بیعت امامی نباشد به مرگ جاهلی مرده است.

و نظیر این‌ها، احادیث دیگری وجود دارد که نشان می‌دهند هیچ عصری از وجود امام خالی نیست و مردم باید از او امر و اطاعت کنند. چون امامت شرعی و مورد قبول است.^(۲)

همین روایات با سخن خدای سبحان مناسب است که در این رابطه در سوره اسرا می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾؛^(۳)

روزی که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم.

۱. صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۴۷۸، السنن الکبری، بیهقی: ج ۸ ص ۱۵۶، تفسیر ابن کثیر: ج ۱ ص ۵۱۸، مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۲۱۸، الکبائر ذهبی: ص ۱۶۹، السنه، ابن ابی عاصم: ج ۲ ص ۵۱۴، المعجم الکبیر: ج ۱۹ ص ۳۳۴.
گفتنی است که این حدیث با همین متن و متن مشابه در منابع شیعی نیز آمده است؛ برای نمونه ر.ک: الکافی: ج ۱ ص ۳۷۶. حدیث‌های ۱-۳ و ص ۳۷۸ حدیث ۲ و ص ۱۸۰ و ۳۷۴، بحارالانوار، ج ۲۳ ص ۷۶-۹۵.

۲. گفتنی است که روایات فراوانی در منابع شیعی از پیشوایان اهل بیت علیهم‌السلام در این زمینه نقل شده است برای آگاهی از آن‌ها ر.ک: الکافی: ج ۱ ص ۱۷۸، باب أن الأرض لا تخلو من حجة و ص ۱۷۹ باب أنه لو لم يبق في الأرض الا رجلان لكان أحدهما الحجة، و ص ۱۶۸ باب الاضطرار الى الحجة و ص ۱۷۷ باب أن الحجة لا تقوم لله على خلقه إلا بإمام و بحارالانوار: ج ۲۳ ص ۱-۵۶ باب الاضطرار إلى الحجة و ص ۵۷-۶۵ باب آخر في اتصال الوصية و ذكر الاوصياء من لدن آدم إلى آخر الدهر.

۳. سوره اسراء، آیه ۷۱.

این آیه نشان می‌دهد که هر انسانی امامی دارد که به واسطه آن در روز رستاخیز فراخوانده می‌شود.

اما برخی از افراد سعی دارند امام در این آیه کریمه را به پیامبر تأویل نمایند و این‌که امت هر پیامبری با او فراخوانده می‌شود.

اما این تأویل به هیچ وجه با ظاهر آیه نمی‌خواند؛ چرا که امام، در عرف مسلمانان انسانی است که مسلمانان در امر دین و دنیای خود از او اطاعت کنند؛ در حالی که پیامبر، امام امت دوران خود است، اما پس از درگذشت وی آن‌ها می‌بایست امامی داشته باشند که از او اطاعت کنند.

در این صورت این آیه با احادیث ذکر شده همخوانی بیشتری دارد و بدین ترتیب احادیث یاد شده شرح دهنده و تفسیرکننده این آیه خواهند بود.

به هر حال، احادیث یاد شده به تنهایی می‌توانند ثابت کنند که هیچ عصری از وجود امام که طاعتش بر مردم واجب و امامتش مشروع است، خالی نیست.

این موضوع با دیدگاه مذهب امامیه در مورد امامت همخوانی دارد و بر اساس یک «نص؛ سخن آشکار» الهی است و نیازمند آن نیست که مردم امام را انتخاب کنند و با او بیعت نمایند؛ بلکه بیعت با امام و اطاعت از او بر مردم واجب است؛ آن هم پس از این‌که خدای متعال امام را به امامت نصب کردند.

این موضوع در دوران‌های ماکاملاً روشن و آشکار است، زیرا اهل تسنن انتخاب امام و بیعت با او را پس از لغو خلافت عثمانی در ترکیه در سال ۱۳۴۲ هجری کنار گذاشتند در حالی که این احادیث اقتضا می‌کنند که در این دوران هم چون سایر دوران‌ها برای مسلمانان امامی وجود داشته باشد.

بنابراین متعین می‌شود که مهدی منتظر و امامت او وجود داشته باشد؛ زیرا جز او در این دوران‌ها شخص دیگری نمی‌تواند امام بر ما و آن‌ها باشد.

دوازده امام از قریش

دوم: در بسیاری از احادیث از پیامبر ﷺ نقل شده که تعداد امامان دوازده امام است که همگی از قریش هستند. این موضوع به شکل‌های مختلفی از سوی پیامبر ﷺ نقل شده است و اهل حدیث بسیاری از احادیث ذکر شده در این رابطه را صحیح شمرده‌اند. بلکه بغوی در این باره می‌گوید: «این، حدیثی است که بر صحت آن اتفاق نظر وجود دارد».^(۱)

این احادیث با رویکرد مذهب امامیه در مورد امامت همخوانی دارد. بنابراین، امامان، دوازده تن هستند که نخستین آن‌ها امیرمؤمنان علی ع و آخرین آن‌ها حضرت امام مهدی همان امام غایب و منتظر عجل الله فرجه است.

بنابراین، تنها عاملی که باعث شده اهل تسنن از احادیث ائمه اثنا عشر اهل بیت ع رویگردان شوند، اعتقاد آن‌ها نسبت به رویکرد در پیش گرفته شده در مورد خلافت در صدر اسلام است. آن‌ها به همین دلیل مجبور شدند دلایل خود را بر اساس خلافت یاد شده، ترسیم نمایند.

از آنجایی که این واقعیت با این احادیث همخوانی ندارد به همین دلیل آن‌ها مجبور شدند در سخنان خود آن را توجیه نمایند. برخی نیز به گونه‌ای بسیار سخت و دشوار و با ظاهری وهن‌انگیز سعی کردند واقعیت یاد شده را توجیه نمایند.^(۲) در حالی که منطق حکم می‌کند که ما واقعیت‌ها را بر دلایل عرضه نماییم و پس از آن،

۱. شرح السنه: ج ۱۵ ص ۳۰ و ۳۱ به نقل از دلیل المتحیرین فی بیان الناجین: ص ۲۲۶.

۲. ر.ک: فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۱-۲۱۵.

در مورد مشروعیت و یا عدم مشروعیت آن قضاوت نماییم. هم چنان که در گفتار امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است :

اعرف الحق تعرف أهله؛

حق را بشناس تا صاحبان حق را بشناسی.

از این رو عرضه دلایل بر واقعیتها و صادر کردن حکم بر اساس آنها بی معناست.

ما به همین اندازه از استدلال در مورد صحّت مذهب شیعه در مورد مهدی منتظر علیه السلام بسنده می‌کنیم و بقیه بحث را به مباحث مربوط به امامت و دلایل امامت موکول می‌کنیم؛ به ویژه آن چه که اهل تسنن در مورد مهدی منتظر گفته‌اند. آنها در این باب بسیار سخن گفته‌اند و کتاب‌های بسیاری در همین رابطه تألیف نموده‌اند. هر کس که به دنبال واقعیت است و می‌خواهد به مسئولیت خود در برابر خدای متعال عمل نماید، می‌تواند به کتاب‌های یاد شده مراجعه نماید.

ما از خدای سبحان توفیق و استواری مسألت داریم.

✓ سخنی در قاعده لطف

س ۵: استدلال شیعیان در مورد نصب امام، استدلالی به لطف الهی است و آن‌ها معتقدند که خدا عدل خویش را از طریق امام به مردم عرضه می‌دارد. ولی آیا نبودن امام عادل در بین مردم استدلال در مورد لطف الهی را دچار خدشه می‌کند و باعث سقوط آن می‌گردد؟

پاسخ: در پاسخ به این پرسش نخست باید قاعده لطف الهی را شرح داد که شیعه بر اساس آن بر وجوب نصب امام از سوی خدای متعال استناد می‌جوید و باید بگوییم که منظور از این قاعده چیست و پیامدهای ناشی از آن را بررسی کنیم.

شرح و توضیح قاعده لطف الهی و مرزبندی آن

پایه و اساس قاعده لطف از آن‌جا نشأت می‌گیرد که تمام بشر ذاتاً دچار نقصان هستند، مصلحت خود را تشخیص نمی‌دهند، از فساد و شر و ظلم معصوم نیستند و گرایش به صلاح و فساد، خیر و شر و ستم و عدل آن‌ها را به این سو و آن سو می‌کشد. از همین رو آنان نیازمند امام معصومی هستند که آن‌ها را بر خیر، صلاح و عدالت گردهم آورد و آن‌ها را از فساد، شر و ستم دور نماید.

بنابراین، حکمت و رحمت الهی اقتضا می‌کند که نسبت به بندگان لطف نماید، نقصان را از آن‌ها برطرف نماید، برای آنان امام معصومی برگزیند و با حجت کافی و دلیل روشن او را به آنان بشناساند.

شاید خدای تعالی در سوره مبارکه انعام به این موضوع اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا مِنْ شَيْءٍ﴾؛^(۱)

آنها خدا را درست نشناختند که گفتند: «خدا، هیچ چیز بر هیچ انسانی، نفرستاده است».

از آنجایی که انسان‌ها به دلیل نقصان و نیاز ذاتی همواره نیازمند امام هستند؛ به همین دلیل در هر دوره‌ای باید امامی وجود داشته باشد که این نقیصه آن‌ها را جبران کند.

روشن است که ارسال پیامبر به تنهایی کافی نیست، زیرا او دارای زندگی جاودانه نیست و در واقع او، امام دوران خود است و پس از او گرفتاری‌ها و مشکلات برطرف نمی‌شود؛ چرا که به طور حتم پس از پیامبر، در هر امتی اختلاف پیش می‌آید و شر و فساد گسترش می‌یابد و امت هر چند برخی از اقشار آن‌ها از دامنه اطاعت الهی بیرون می‌روند و نشانه‌های حق از بین می‌رود.

این، همان مضمون و محتوای قاعده لطف الهی است. این قاعده در عمل، تنها با مسلط کردن امام بر زمام امور و وادار کردن مردم به پیروی از فرمان و حکم وی تحقق خواهد یافت، زیرا این موضوع ممکن است در مدت زمان کوتاهی جواب بدهد و چه بسا این امر به طور فراگیر نیز صورت نگیرد.

البته هدف از قاعده لطف الهی آن است که با منصوب کردن امامی از جانب خدای تعالی برای مردم نقص موجود در آن‌ها توسط خدای متعال برطرف شود و امام به آن‌ها شناسانده شود؛ به گونه‌ای که حجت بر آن‌ها تمام شود. خدای سبحان

۱. سوره انعام، آیه ۹۱.

در سوره مبارکه انفال می فرماید:

﴿لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَتِهِ وَيُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَتِهِ﴾؛^(۱)

تا آن‌ها که هلاک می‌شوند، از روی اتمام حجت باشد؛ و آن‌ها که زنده می‌شوند از روی دلیل روشن باشد.

سپس مردم پس از آن، خود می‌توانند راه خود را انتخاب کنند.

اگر بندگان شکرگزار نعمت الهی شدند و از او اطاعت کردند امرشان اصلاح خواهد شد و خیر و عدالت در آن‌ها گسترش خواهد یافت. همان‌گونه که خدای تعالی در سوره مبارکه مائده می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ * وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِن رَّبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ﴾؛^(۲)

و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، گناهان آنها را می‌بخشیم؛ و آنها را در باغ‌های پر نعمت بهشت، وارد می‌سازیم. و اگر آنان، تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده برپا دارند، از آسمان و زمین، روزی خواهند خورد؛ جمعی از آنها، معتدل و میانه رو هستند، ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می‌دهند.

ولی اگر به نعمت‌های الهی کفر بورزند و با امام به مخالفت برخیزند خدای متعال نتیجه کردار زشت شان را به آن‌ها خواهد چشاند. خدای سبحان در این باره

۱. سوره انفال، آیه ۴۲.

۲. سوره مائده آیه‌های ۶۵ و ۶۶.

می فرماید:

﴿ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ... ﴾؛^(۱)

آن چه از نیکی‌ها به تو می‌رسد، از طرف خداست؛ و آن چه از بدی به تو می‌رسد، از سوی خود توست ...

انسان‌ها پس از آن‌که مشمول لطف الهی شدند و توسط وی به راه راست هدایت یافتند هیچ حجتی بر خدا ندارند و خود به تنهایی مسئولیت انحراف خود را از اوامر الهی برعهده خواهند گرفت، زیرا آنان از امامی که خداوند برایشان منصوب کرد دوری گزیدند و از وی اعراض نمودند.

اگر خدای تعالی آن‌ها را در این وضع به حال خود رها کند و آن‌ها را عهده دار امر خودشان قرار دهد بدون آن‌که امامی داشته باشند که بتواند هدایت‌گر آنان باشد و به اداره امور آن‌ها بپردازد در این صورت در حق آنان کوتاهی کرده و آن‌ها را مشمول لطف خود قرار نداده و تشریح او برای صلاح و هدایت آن‌ها کافی نبوده و در این صورت می‌توانستند در برابر او - که بلند مرتبه و دارای جایگاه والایی است - احتجاج کنند.

خدای تعالی در همین رابطه در سوره مبارکه انعام این موضوع را تضمین می‌کند و می‌فرماید:

﴿ وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَيَّ طَائِفَتَانِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ * وَ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْنَا الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةٌ... ﴾؛^(۲)

۱. سوره نساء، آیه ۷۹.

۲. سوره انعام، آیه‌های ۱۵۵ - ۱۵۷.

و این کتابی است پر برکت، که ما نازل کردیم؛ از آن پیروی کنید، و پرهیزگاری پیشه نمایید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید، تا نگویند: «کتاب آسمانی تنها بر دو طایفه پیش از ما نازل شده بود؛ و ما از بحث و بررسی آنها بی خبر بودیم» و نگویند: «اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می‌شد، از آنها هدایت یافته تر بودیم» اینک به یقین آیات و دلایل روشن از جانب پروردگارتان، و هدایت و رحمت برای شما آمد ...

بنابراین، قاعده لطف شامل امامت به علاوه تشریح احکام مردم از واجبات، محرمات و آداب می‌شود. این قاعده اقتضا می‌کند از آن جایی که مردم به دلیل نادانی و فقر خود، نقص دارند پس بر خدای متعال به مقتضای حکمتش واجب است که به آنان لطف نموده و احکام مربوط به معاش و معاد آنان، ارتباط با خدای متعال و معاشرت آنان با یکدیگر را تبیین نماید.

البته لازمه این سخن این نیست که شرایط مناسب برای تحقق یافتن احکام یاد شده را فراهم آورد و آنها را وادار نماید تا پیرو امام باشند و بدین ترتیب به خیر و صلاح دست یابند و از شر و فساد دوری گزینند.

بلکه تنها وظیفه خدای سبحان تشریح احکام به سود مردم و دادن حق انتخاب به آنهاست. همان طور که خدای تعالی در سوره مبارکه انسان می‌فرماید:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^(۱)

ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد یا ناسپاس.

بنابراین، هر کس از خدای متعال اطاعت نماید و به احکام یاد شده عمل کند رستگار و سعادت‌مند خواهد شد و هر کس از خدا نافرمانی کند و از احکام یاد شده

۱. سوره انسان، آیه ۳.

اعراض نماید بدبخت خواهد شد و از افراد زیانبار خواهد بود و او بر خدای متعال حجتی در این رابطه ندارد.

ناگسستگی پیوند قاعده لطف با مذهب امامیه

همینک که منظور از قاعده لطف مشخص شد روشن گردید که در همین زمان حاضر نیز پیوند قاعده لطف با باور شیعه از هم گسسته نمی شود؛ زیرا آنان به امامت امام دوازدهم اعتقاد دارند که همو حجت بن الحسن العسکری - که درود و صلوات خدا بر او و بر نیاکان او باد - است و او هم اکنون وجود دارد و عملاً با توجه به شرایط و وسعت قدرت خود به وظیفه خویش عمل می کند.

فرا تر این که شیعه قاعده لطف را یکی از دلایل وجود امام برمی شمارد.

البته امامت امام دوازدهم با در دست نداشتن حکومت و اداره امور مردم توسط وی و انتشار نیافتن عدالت توسط او در زمین هیچ منافاتی ندارد؛ زیرا این وضعیت نتیجه رفتار مردم است و در او و امامتش و تشریح خدای تعالی هیچ کوتاهی وجود ندارد. وضع او هم چون وضع پدران بزرگوارش است که ستمکاران و پیروانشان مانع از دستیابی آن ها به قدرت و در اختیار گرفتن زمام امور و انتشار عدالت در میان مردم توسط آنان شدند که بسیاری از پیامبران الهی علیهم السلام و حتی پیامبر گرامی ما صلی الله علیه و آله این گونه بوده اند. آن ها نتوانستند عدالت را به گونه ای گسترش دهند که شامل تمام مردم شود.

از طرفی غیبت امام مهدی علیه السلام و برکنار بودن او از قدرت، نشأت گرفته از امامت او نیست و به همین دلیل نشانه آن نیست که امام در انجام وظیفه خود کوتاهی کرده باشد که لازمه قاعده لطف است که به شرح آن پرداختیم. بلکه یک حالت استثنایی است که شرایط پیرامون امامت امام در نتیجه فساد جامعه و اقدامات حکومت های جائر و کوتاهی مردم در انجام وظایف الهی شان باعث به وجود آمدن چنین وضعی شده است.

بنابراین وضع امام مهدی علیه السلام شبیه وضع پدران بزرگوارش از امامان؛ هم چون امام موسی بن جعفر، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام است که به زندان افتادند.

تنها تفاوت میان امام مهدی علیه السلام و آن بزرگواران در این است که آن‌ها به زور از سوی ستمکاران زندانی شدند، اما او به اختیار خود از ترس ستمکاران فرار کرده است و این‌که شرایط عمومی برای ظهور وی مناسب نیست و دیگر مصالحی که فقط خداوند از آن‌ها آگاه است. بدون این‌که این موضوع بیان‌گر کوتاهی او در امامتش باشد.

بر این اساس، اگر علل و عوامل یاد شده برطرف گردد، امام مهدی علیه السلام ظهور خواهد کرد، بر مردم در نشان دادن خود بخل نخواهد ورزید و در امامت و وظیفه‌ای که خدای تعالی بر عهده وی گذاشته که زمام حکومت بر مردم را بر عهده بگیرد، امور آنان را اداره کند و عدالت را در میان مردم منتشر نماید، کوتاهی نخواهد کرد.

نتیجه این‌که: با توجه به قاعده لطف در تشریح امامت امام مهدی علیه السلام و امامت پدران گرامی ایشان علیهم السلام هیچ کوتاهی و تقصیری وجود ندارد و علت عدم انتشار عدالت، عدم اجرای تشریح یاد شده در جامعه و پیدایش موانع بر سر راه آن در نتیجه کوتاهی مردم و ممانعت آن‌ها از تحقق یافتن آن بوده است و همان‌طور که پیش‌تر گفتیم لازمه قاعده لطف برطرف کردن موانع یاد شده نیست.

حال‌ا‌که به این موضوع آگاهی یافتید باید درباره سخن شما که «نبود امام عادل در میان مردم با قاعده لطف الهی در تعارض نیست» بگوییم:

اگر منظور شما نبود امام هم اکنون از جانب خدای متعال باشد، پس امام به گفته امامیه وجود دارد و روزگار ما از وجود او بی بهره نیست و تمام دوران‌ها از وجود آن حضرت متنعم بودند و به همین دلیل قاعده لطف الهی گسسته نمی‌شود و باطل نمی‌گردد.

و اگر منظور شما عدم ظهور امام و در اختیار نگرفتن حکومت و برپایی عدالت است، این موضوع همان طور که پیش تر گفتیم با قاعده لطف منافات ندارد، زیرا لازمه این قاعده امامت امام صالح برای برپایی عدالت است، نه آنکه حکومت را در اختیار بگیرد و عدالت را هم اکنون برپا دارد.

بر همین اساس استدلال شیعه در مورد امامت با قاعده لطف باطل نمی شود.

✓ حدیث عترت و لزوم امامت علی ع

س ۶: بر چه اساسی حدیث عترت بر وجود انتخاب سرورمان علی ع به عنوان امام دلالت دارد؟
 آیا این حدیث به معنای آن نیست که پیامبر ص به صحابه سفارش کرده تا با اهل بیت او به خوبی رفتار کنند و آنان را مورد توجه قرار دهند، نه این که به خلافت آن‌ها فرمان داده و در این باره سخنی آشکار گفته است؟

پاسخ: برای پاسخ‌گویی به این پرسش بهتر است به امور دیگری پردازیم که همگی با یکدیگر در ارتباط هستند.
 ۱. حدیث عترت به شیوه‌های بسیار و با زبانی نزدیک به هم ذکر شده است. رسول خدا ص آن را در مناسبت‌های مختلف یادآور شده است. در این جا مناسبت دارد برخی از متونی را که حدیث یاد شده در آن آمده و متونی را که این حدیث را به شکل‌های مختلف در خود جای داده‌اند، بررسی کنیم تا در بیان مقصود آسان‌تر جلوه نماید.

برخی از متون حدیث ثقلین

برای مثال در روایتی آمده: جابر بن عبدالله می‌گوید:
 رسول خدا ص را در سفر حج و در روز عرفه دیدم که بر ماده شتر راهوار خود

سوار است و خطبه‌ای ایراد می‌کرد، شنیدم که می‌فرمود:

يا ايها الناس! اني قد تركت فيكم ما ان اخذتم به لن تضلوا: كتاب الله و
عترتي اهل بيتي؛^(۱)

ای مردم! من در میان شما چیزی به یادگار گذاشته‌ام که اگر به آن
تمسک جویند هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم.

در روایت دیگری زید بن ارقم و ابوسعید می‌گویند: رسول خدا ﷺ فرمود:

انني تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدي احدهما اعظم من الآخر:
كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض و عترتي اهل بيتي و لن
يتفرقا حتى يردا علي الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما؛^(۲)

من در میان شما چیزی به یادگار می‌گذارم که اگر به آن چنگ بزنید
هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد، یکی از آنها از دیگری بزرگ‌تر
است.

یکی از آنها قرآن مجید است که ریسمان امتداد یافته از آسمان تا
زمین است.

و دیگری عترتم اهل بیتم هستند.

این دو هرگز از هم دیگر جدا نخواهند شد تا این‌که در کنار حوض بر
من وارد شوند. پس مواظب باشید که پس از من چگونه با آنها
رفتار خواهید کرد.

در نمونه دیگر، زید ابن ارقم می‌گوید:

پیامبر خدا ﷺ بین مکه و مدینه کنار پنج درخت بسیار بزرگ توقف کردند. مردم
نیز در زیر درختان مأوی گزیدند. سپس رسول خدا ﷺ نماز خواندند، آن‌گاه

۱. سنن ترمذی: ج ۵ ص ۶۶۲ و ۶۶۳ کتاب المناقب، باب «مناقب اهل بیت النبی ﷺ».

۲. همان.

برخاستند و به ایراد خطبه پرداختند. اول حمد و ثنای الهی را به جا آوردند و موعظه و اندرز گفتند و هر آن چه را که خدا خواسته بود، فرمودند. سپس فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا، وَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ وَ أَهْلُ بَيْتِي عِترتي...^(۱)

ای مردم! من در میان شما دو چیز به ودیعه می‌گذارم که اگر از آن‌ها پیروی کنید گمراه نخواهید شد. آن دو کتاب خدا و اهل بیتم عترتم هستند...

در روایت دیگر ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمودند:

إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأَجِيبُ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَعِترتي أَهْلُ بَيْتِي. وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ. فَانظُرُونِي بِمَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا؛^(۲)

من در آستانه فراخوانده شدن و اجابت دعوت خداوند هستم. من در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم. کتاب خدا ریسمان کشیده شده‌ای از آسمان به زمین است و عترتم اهل بیتم هستند. پروردگار لطیف و دانا به من فرموده است این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند. پس مواظب باشید که آن‌ها را چگونه از من به یادگار خواهید گرفت.

در روایت دیگری زید بن ثابت می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، أَوْ

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۱۸، کتاب معرفة الصحابه از مناقب امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام.

۲. مسند احمد: ج ۳ ص ۱۷ و ر.ک: الطبقات الكبرى: ج ۲ ص ۱۹۴.

ما بين السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي. وإنهما لن ينفرقا حتى يردا عليّ الحوض؛^(۱)

من در میان شما دو چیز به جا می‌گذارم: یکی کتاب خدا که ریسمانی از آسمان به سمت زمین است و دیگری عترتم؛ یعنی اهل بیتم است. این دو از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

در حدیث دیگری ابوسعید خدری می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود:

إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا بعدي، الثقلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله، حبل ممدود من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي. ألا وإنهما لن ينفرقا حتى يردا عليّ الحوض؛^(۲)

من در میان شما چیزی به یادگار گذاشتم که اگر به آن‌ها تمسک جویند هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد، یکی از آن‌ها از دومی بزرگ‌تر است: کتاب خدا ریسمان کشیده از آسمان به سمت زمین و دیگری عترتم اهل بیتم است.

هان که آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

البته در این زمینه احادیث دیگری نزدیک به همین مضمون در بسیاری از منابع حدیثی معروف و غیر معروف نقل شده است.^(۳)

۱. مسند احمد: ج ۵ ص ۱۸۱، ۱۸۹.

۲. همان: ج ۳ ص ۵۹.

۳. ر.ک: تفسیر ابن کثیر: ج ۴ ص ۱۱۴، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۶۲ و ۱۶۵، السنن الکبری، نسائی: ج ۵ ص ۴۵ المصنف، ابی ابی شیبیه: ج ۶ ص ۳۰۹، المعجم الاوسط: ج ۳ ص ۳۷۴، المعجم الصغیر: ج ۱ ص

دلالت حدیث ثقلین بر وجوب اطاعت از عترت

۲. با توجه به احادیث ذکر شده نمی توان آن‌ها را صرفاً توصیه به دوست داشتن و تکریم و بزرگداشت اهل بیت علیهم‌السلام و مورد توجه و عنایت قرار دادن آن‌ها فرض کرد؛ بلکه باید از آن‌ها نتیجه گرفت که خدا به اطاعت و پیروی از آن‌ها دستور داده است...

نخست آن که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در بسیاری از احادیث یاد شده، درگذشت خود را پیش‌بینی کرده است و این خبر با توصیه به دوست داشتن و احترام گذاشتن به اهل بیت علیهم‌السلام به هیچ وجه همخوانی ندارد. زیرا دوست داشتن و احترام گذاشتن به آن‌ها در تمامی زمان‌ها؛ حتی در دوران حیاتش یک امر بدیهی است.

از طرفی با توجه به این‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مرجع مردم در امور دینی و دنیایی به شمار می‌رود به همین دلیل درگذشت او از این بابت ایجاد خلاء می‌کند و به همین پیامبر دلیل مرگ خود را پیش‌بینی کرد تا آن‌ها را متوجه نماید که پس از او به مرجع دیگری نیازمند هستند که قائم مقام او باشد و خلاء پیش آمده را پر کنند و در واقع با این کار خود زمینه را برای مرجع مزبور فراهم آورد.

حدیث زید بن ارقم مناسب این موضوع است که بنابر آن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُم خَلِيفَتَيْنِ...

من در میان شما دو خلیفه به جا می‌گذارم...

پیامبر با این گفته خود می‌خواست آن‌ها را متوجه جانشین خود نماید که باید از او اطاعت و پیروی کرد؛ هم چنان که از شخص او اطاعت و پیروی می‌کردند.

➤ ۲۲۶، مسند ابویعلی: ج ۲ ص ۲۹۷، مسند ابن الجعد: ج ۱ ص ۳۹۷، السنه، ابن ابی عاصم: ج ۲ ص ۳۵۱، نوادر الاصول فی احادیث الرسول: ج ۱ ص ۳۵۸؛ سیر اعلام النبلاء: ج ۹ ص ۳۶۵.

دوم آن که پیامبر ﷺ در این حدیث، اهل بیت را در راستای قرآن مجید قرار داد. آن حضرت در این حدیث نمی‌خواست مسلمانان را به تکریم و احترام گذاشتن به قرآن مجید تشویق نماید و برای مثال آن را ببوسند و در نقطه مرتفع قرار دهند، بلکه می‌خواست مسلمانان را به مراجعه به قرآن و دنباله روی از آن و عمل بر اساس اوامر و نواهی آن تشویق نماید و به همین دلیل، پیامبر در مورد اهل بیت ﷺ نیز که در ردیف قرآن جای گرفته‌اند، چنین منظوری داشته است.

سوم آن که لازمه چنگ زدن به تقلین، معصوم بودن اهل بیت است، زیرا بدیهی است احترام گذاشتن به اهل بیت ﷺ هر چند همانند دیگر فرائض دینی یک واجب دینی است، اما در معصوم ماندن در برابر گناه هیچ تأثیری ندارد، بلکه هیچ تأثیری در معصوم ماندن در برابر گمراهی ندارد. مگر این که مسلمانان از اهل بیت ﷺ به عنوان یک مرجع معصوم در کنار قرآن پیروی نمایند و از قلمرو اطاعت آن‌ها خارج نشوند.

چهارم آن که پیامبر ﷺ در بسیاری از احادیث یاد شده بر جدا نشدن قرآن و عترت اهل بیت ﷺ از یکدیگر تأکید کرده است و این امر مستلزم بزرگداشت و احترام نیست. به همین دلیل احترام گذاشتن، بزرگداشت و تقدیس تمام پیامبران الهی ﷺ با داشتن شرایع مختلف واجب است. آنچه لازم است جدا نشدن این دو از یکدیگر به هنگام دستور به اطاعت و فرمانبری است، زیرا از بیش از یک منبع نمی‌توان پیروی کرد، چرا که میان آن‌ها اختلاف وجود دارد و پیروی از برخی از آن‌ها گاهی مستلزم مخالفت با دیگری می‌شود.

از این رو پیامبر ﷺ در این جا به همراهی و همگامی قرآن و عترت اهل بیت ﷺ

اشاره داشته است زیرا بین قرآن و عترت جدایی نیست و به همین دلیل وجود دو منبع در این جا مانع از آن نمی شود که امت مسلمان به طور همزمان پیرو و دنباله رو هر دو باشند؛ بعد از آن که هر دو همگامند و بین آنها جدایی نیست.

پنجم آن که غدیر خم یکی از مناسبت‌هایی بود که رسول خدا ﷺ این حدیث را در آن جا بیان داشته‌اند؛ همچنان که در حدیث زید بن ثابت و دیگر حدیث‌های یادشده آمده است. پیامبر ﷺ این خطبه را به عنوان زمینه و پیش درآمدی برای اعلام خلافت و امامت امیرمؤمنان علی ع ایراد فرمودند و به همین دلیل حدیث ثقلین با این خطبه همخوانی دارد.

ششم آن که از همه مهم‌تر این که پیامبر ﷺ دستور داده تا مسلمانان به آن‌ها چنگ زنند و لازمه چنگ زدن دنباله روی و پیروی از اوامر و نواهی قرآن مجید و عترت اهل بیت کریم پیامبر است.

روایتی که طبرانی در تتمه حدیث ثقلین نقل می‌کند این موضوع را تأکید می‌نماید. طبق نقل او پیامبر ﷺ در ادامه فرمود:

فلا تقدموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا، و لا تعلموهم فإنهم
أعلم منكم؛^(۱)

بر آن‌ها پیشی نگیرید، زیرا هلاک خواهید شد. از آن‌ها عقب نیفتید، زیرا هلاک خواهید شد و به آن‌ها یاد ندهید، زیرا آن‌ها از شما داناترند.

این مطلب با صراحت بر اطاعت و پیروی دلالت دارد و بر همین اساس نمی‌توان در این حدیث اشکالی وارد کرد.

۱. المعجم الكبير: ج ۵ ص ۱۶۶ و ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۴، الدر المنثور: ج ۲ ص ۶۰.

وجوب اطاعت از عترت و امامت آنها

وجوب اطاعت از عترت رسول خدا ﷺ مستلزم این است که امامت در میان آنها باشد.

۳. با توجه به لزوم اطاعت از عترت گرامی و اهل بیت علیهم السلام امامت نیز باید در میان آنها باشد. چرا که امامت چیزی جز اسوه قرار گرفتن امام برای مأمومین نیست که بر اساس آن باید از او اطاعت و پیروی شود.

از طرفی ممکن نیست اطاعت از آنها بر امت واجب باشد، ولی امامت در میان دیگران قرار گیرد، زیرا در این صورت حاکم، محکوم و پیشوا، دنباله رو خواهد شد. این موضوع آن قدر بدیهی است که به توضیح نیازی ندارد.

۴. اگر امامت در میان عترت باشد و اطاعت از آنها واجب شده است، پس بدون هیچ اختلافی امیرمؤمنان علی علیهما السلام بزرگ خاندان اهل بیت علیهم السلام امام مسلمانان است.

به ویژه آن که عترت در حدیث ثقلین به عنوان اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است، زیرا در بسیاری از روایاتی که از پیامبر ﷺ نقل شده، آن حضرت، اهل بیت دوران خود را امیرمؤمنان علی علیهما السلام، صدیقه فاطمه زهرا و دو سبط خود حسن و حسین علیهم السلام معرفی کرده است.

برای مثال در حدیث عایشه آمده است :

پیامبر ﷺ سپیده دم از خانه خارج شد و بر روی شانه خود ردای پشمی سیاه رنگی انداخته بود. حسن بن علی علیهما السلام نزد او آمد، پیامبر او را زیر آن ردا جا داد،

سپس حسین علیه السلام آمد، او را نیز زیر ردا جا داد، سپس فاطمه علیها السلام آمد پیامبر او را نیز زیر ردا جا داد. بعد از آن علی علیه السلام آمد، پیامبر او را نیز زیر ردا جای داد، سپس فرمود:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾؛ (۱)(۲)

خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

در حدیثی دیگر ام سلمه می گوید: در خانه من این آیه نازل شد:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾؛ (۳)

خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فرستاد و فرمود:

هؤلاء أهل بيتي؛ (۴)

این ها اهل بیت من هستند.

البته احادیث بسیاری از این قبیل وجود دارد و به همین دلیل به طور کلی در میان مسلمانان افراد یاد شده، به عنوان اهل بیت پیامبر شناخته شده اند و به همین جهت تعمیم دادن اصطلاح اهل بیت به دیگران به دقت و توجه بسیاری نیازمند است. بنابراین، بدون شک فرد شایسته و تعیین شده برای خلافت و امامت پس از

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۸۸۳، تحفه الاحوذی: ج ۹ ص ۴۹.

۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۴. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۵۸.

پیامبر ﷺ امیر مؤمنان علی علیه السلام است و به همین رو عباس بن عبدالمطلب می خواست با او بیعت کند و فرزندانش حسن و حسین علیهم السلام پیرو فرمان او بودند. بنی هاشم و هوادارانشان و کسانی که دنباله رو آنها بودند، برای علی علیه السلام تبلیغ می کردند و پس از فروکش کردن دعوت انصار در برابر ابوبکر، او تنها فرد شایسته خلافت بود.

همه اینها به عنوان تکمیل کننده حدیث ثقلین بر امامت و خلافت و وجوب اطاعت امت از حضرت علی علیه السلام دلالت دارد.

همان طور که پیش تر گفتیم سخن پیامبر خدا ﷺ این موضوع را تأکید می کند، آن حضرت در غدیر خم این حدیث را به عنوان پیش درآمدی جهت نصب امیر مؤمنان علی علیه السلام ذکر کردند.

آری، این حدیث به تنهایی می تواند بیانگر وجوب اطاعت از اهل بیت علیهم السلام و مستلزم امامت و پیروی و عدم سرپیچی از دستوره‌های آنها باشد؛ بدون این که شخص امام در آن مشخص شده باشد و تعیین امیر مؤمنان امام علی علیه السلام با توجه به موارد یاد شده، تحقق یافته است.

✓ شیعه و واقعه غدیر

س ۷: شیعه در مورد واقعه غدیر می‌گویند: این واقعه متواتر است، اما اهل تسنن آن را در کتاب‌های حدیثی خود ذکر نکرده‌اند. پس چگونه می‌تواند این واقعه متواتر باشد با آن که اهل سنت حتی با یک خبر واحد ضعیف آن را روایت نکرده‌اند؟

پاسخ: نمی‌دانم بر چه اساسی چنین چیزی می‌گویند با آن که محدثان، مفسران و مورخان شیعه و سنی به اتفاق واقعه غدیر را روایت کرده‌اند. آن‌ها هم چنین از آن به عنوان یک حادثه مشهور یاد نموده‌اند و شاعران در اشعار و علمای کلام در کتاب‌های خود به آن پرداخته‌اند و تنها تعداد اندکی از اهل تسنن آن را انکار کرده‌اند و جماعتی این اقدام آن‌ها را محکوم نموده‌اند.^(۱)

گروهی در این رابطه کتاب‌های مستقلی تألیف کرده‌اند. از جمله شیخ عبدالحسین امینی رحمته الله دائرة المعارف «الغدیر فی الکتاب والسنة والأدب» را نگاشته است که در میان منابع شیعی از آن نام برده‌ایم. از این کتاب تا آن جا که می‌دانیم تاکنون یازده جلد چاپ و منتشر شده است.

علامه امینی رحمته الله بخش اول کتاب خود را به بحث در مورد راه‌های اثبات حدیث غدیر و واقعه آن در میان روایات اهل تسنن اختصاص داده است. به گفته وی ۱۱۰ تن از صحابه و ۸۴ تن از تابعان حدیث غدیر را ذکر کرده‌اند.

۱. ر.ک: الغدیر: ج ۱ ص ۲۹۴ و ۳۲۲.

وی راویان حدیث غدیر را در میان علما و نویسندگان اهل تسنن طبقه طبقه برشمرده تا این که به ۳۶۰ طبقه رسیده است. او همه این‌ها را با ذکر منبع مستند کرده است. طبیعی است که راه‌های موضوعی با این گستردگی را نمی‌توانیم برشماریم و به شرح همه آن‌ها در این جا بپردازیم.

آری، به نظر می‌رسد منظور شیعه و دیگران از متواتر بودن حدیث غدیر خم این نیست که این حدیث با تمام جزئیات و مشخصاتش به طور متواتر روایت شده است؛ بلکه به طور اجمال متواتر است؛ گرچه برخی از حوادث مربوط به آن در برخی از کتاب‌ها و به بعضی از طرق، ذکر شده به حد تواتر نمی‌رسد، همان طوری که در همه حوادث متواتر این‌گونه است؛ نظیر مورد ستم قرار گرفتن مسلمانان در مکه مکرمه، هجرت پیامبر ﷺ به مدینه منوره، جنگ‌های پیامبر، حجة الوداع و موارد دیگر.

بر همین اساس شایسته است که حوادث مهم آن را بر اساس تسلسل زمانی ذکر کنیم و در هر حادثه‌ای به ذکر منابع و راه‌های اثبات آن بپردازیم. حوادث یاد شده، متعدد هستند...

نزول آیه تبلیغ در واقعه غدیر

اول. خدای متعال در حجة الوداع این آیه را بر پیامبر ﷺ نازل کرد:

﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴾^(۱)

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای، خداوند تو را از مردم، نگاه می‌دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

۱. سوره مائده، آیه ۶۷.

این آیه در ابلاغ ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله به همین مناسبت در غدیر خم خطبه‌ای ایراد کرد که گروه بسیاری از مسلمانان آن را نقل کردند که برای نمونه به برخی اشاره می‌کنیم:

۱. حافظ عبدالرحمان بن ابی حاتم محمد بن ادريس تمیمی حنظلی رازی متوفای سال ۳۲۷ هجری.

بر اساس آنچه که سیوطی و شوکانی نقل کرده‌اند، او نزول این آیه را در غدیر خم در مورد ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام از ابی سعید خدری نقل کرده است. (۱)

۲. حافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی درگذشته سال ۴۱۶ هجری به نقل از ابی سعید خدری بر اساس آنچه که سیوطی و شوکانی روایت کرده است. (۲)

۳. ابوالحسن بن احمد بن محمد بن علی بن متویه واحدی نیشابوری متوفای سال ۴۶۸ هجری این مسأله را از ابی سعید خدری نقل می‌کند. (۳)

۴. عبیدالله بن عبدالله حاکم نیشابوری معروف به ابن حداد حسکانی متوفای اواخر قرن پنجم هجری، این مسأله را از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند. (۴)

۵. حافظ ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله شافعی، ملقب به «ثقة الدین» و مشهور به «ابن عساکر» این مسأله را به نقل از ابی سعید خدری براساس آنچه که از سیوطی و شوکان نقل شده، روایت کرده است. (۵)

علامه امینی رحمته الله سی تن از این افراد را ذکر کرده است. (۶)

۱. الدرالمنثور: ج ۲ ص ۲۹۸، فتح القدير: ج ۲ ص ۶۰.

۲. همان.

۳. اسباب النزول، واحدی: ص ۱۳۵.

۴. شواهد التنزیل: ج ۱ ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

۵. الدرالمنثور: ج ۲ ص ۲۹۸، فتح القدير: ج ۲ ص ۶۰.

۶. الغدير: ج ۱ ص ۲۱۴-۲۲۹.

البته برخی از آن‌ها واقعه غدیر را به عنوان یکی از ابعاد تفسیر آیه شریفه ذکر کرده‌اند.

برخی نیز در منابعی که نمی‌توان از آن‌ها اطلاع پیدا کرد و یا منابع شیعه که در این جا نمی‌خواهیم از آن‌ها نام ببریم - گرچه صداقت این منابع برای ما محرز است - داستان غدیر خم را ذکر کرده‌اند و موارد دیگر.

علامه هم چنین خاطر نشان می‌سازد که ثعلبی حدیث غدیر خم را در تفسیر خود از امام محمد بن علی باقر علیه السلام و ابن عباس نقل کرده است.^(۱) البته به هنگام بیان عنوان «تبریک گفتن حاضران در غدیر» خواهد آمد که فخرالدین رازی در تفسیر خود حدیث غدیر خم را به نقل از امام باقر علیه السلام، ابن عباس و براء بن عازب روایت کرده است.

این واقعه در غدیر خم رخ داده است

دوم. هم حدیث و هم واقعه هر دو در غدیر خم رخ داده است. این مسأله از امور قطعی تاریخی و حدیثی است. به همین دلیل این حدیث به عنوان حدیث غدیر خم نام گرفته است.

با این وجود، تعداد زیادی از اهل تسنن به این مسأله اشاره کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. ابا المحاسن یوسف بن موسی حنفی.^(۲)
۲. امام حنبلی‌ها، ابا عبدالله احمد بن حنبل شیبانی متوفای سال ۲۴۱ هجری.^(۳)

۱. همان: ج ۱ ص ۲۱۷.

۲. معتصر المختصر: ج ۱ ص ۳۰۷ و ج ۲ ص ۳۰۱.

۳. مسند احمد: ج ۱ ص ۸۴، ۱۱۸، ۱۵۲ و ج ۴ ص ۲۸۱ و ۲۶۸ و ۳۷۲.

۳. حافظ، ابا سعید هیثم بن کلیب الشاشی متوفای سال ۳۳۵ هجری. (۱)
۴. حافظ، ابا عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البر نمری قرطبی درگذشته سال ۴۳۶ هجری. (۲)
۵. حافظ، ابا عبد الرحمان احمد بن شعیب نسائی، متوفای سال ۳۰۳ هجری. (۳)
۶. حافظ، ابا الحسن علی بن ابی بکر بن سلیمان هیثمی، متوفای سال ۸۰۷ هجری. (۴)
۷. ابا بکر عبدالله بن محمد بن ابی شبیه کوفی، متوفای سال ۲۳۵ هجری. (۵)
۸. حافظ، ضیاء الدین ابا عبدالله محمد بن عبدالواحد بن احمد حنبلی مقدسی، درگذشته سال ۶۴۳ هجری. (۶)
۹. حافظ، ابا عبدالله محمد بن عبدالله حاکم ضبی نیشابوری، معروف به «ابن البیع»، متوفای سال ۶۰۵ هجری. (۷)
۱۰. حافظ، ابابکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم ضحاک بن مخلد شیبانی، درگذشته سال ۲۸۷ هجری. (۸)
۱۱. حافظ، ابا یعلی احمد بن علی بن مثنی موصلی تمیمی، متوفای سال ۳۰۷ هجری. (۹)
۱۲. حافظ، ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی، متوفای سال ۳۶۰ هجری. (۱۰)

۱. مسند الشاشی: ج ۲ ص ۱۲۷ و ص ۱۶۶.
۲. الاستیعاب: ج ۳ ص ۳۶.
۳. السنن الکبری نسائی: ج ۵ ص ۴۵ و ۱۳۲ و ۱۳۴، خصائص علی علیه السلام: ص ۹۲ و ۱۰۰.
۴. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۰۴-۱۰۷.
۵. المصنف، ابن ابی شبیه: ج ۶ ص ۳۷۲.
۶. الاحادیث المختاره: ج ۲ ص ۱۰۵ و ۱۰۶.
۷. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۱۸ و ۱۲۶ و ۶۱۲.
۸. السنه، ابن ابی عاصم: ج ۲ ص ۶۰۷.
۹. مسند ابی یعلی: ج ۱ ص ۴۲۹.
۱۰. المعجم الکبیر: ج ۱ ص ۱۱۹ و ج ۴ ص ۱۶ و ج ۵ ص ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۹۲ و ۱۹۴ و ۱۹۵.

۱۳. عزالدین علی بن محمد، معروف به «ابن الأثیر» جزری، متوفای سال ۶۳۰ هجری. (۱)

۱۴. حافظ، عماد الدین ابا الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر شافعی دمشقی، متوفای سال ۷۷۴ هجری. (۲)

و جمع دیگری از عالمان و حافظان حدیث اهل تسنن این حدیث را نقل کرده‌اند.

البته در بسیاری از احادیث - که برخی را در آینده نقل خواهیم کرد - گفته شده آن مکان جحفه بوده که نام آن هم چنان به غدیر برمی‌گردد؛ چرا که غدیر خم، مکانی در جحفه بوده است. در «لسان العرب» آمده است:

«خَمّ، برکه‌ای معروف بین مکه و مدینه و در منطقه جحفه قرار دارد که به غدیر خَم معروف است. ابن درید می‌گوید: خُمّ، با ضمه حرف خاء است...

هم‌چنین در حدیث یادی از آن شده است ابن الاثیر می‌گوید: آن، مکانی بین مکه و مدینه است که چشمه‌ای در آن جاری است و بین آن دو، مسجد سالار ما رسول خدا ﷺ قرار دارد.»

به نظر می‌رسد مسجد یادشده به خاطر همین واقعه در آن جا ساخته شده است.

ندای پیامبر ﷺ به نماز جماعت

سوم. پیامبر خدا ﷺ در آن مناسبت، ندای نماز جماعت سر داد تا مردم برای شنیدن حدیث و خطبه وی گردهم آیند.

گروهی از علمای اهل تسنن این واقعه را ذکر کرده‌اند. برای نمونه افراد ذیل را نقل می‌کنیم:

۱. اسد الغابه: ج ۳ ص ۳۰۷.

۲. البدایة و النهایة: ج ۷ ص ۳۴۹.

۱. حافظ، ابوالحسن علی بن ابی بکر بن سلیمان هیثمی. (۱)
 ۲. ابو بکر عبدالله ابن محمد بن ابی شیبه کوفی. (۲)
 ۳. امام حنبلی ها، ابو عبدالله احمد بن حنبل شیبانی. (۳)
- چهارم.** پیامبر ﷺ دستور داد هر کس رفته بازگردد و هر کس عقب مانده خود را برساند تا به خوبی این مطلب به همه ابلاغ شود. این موضوع را نیز عده‌ای از علمای اهل تسنن ذکر کرده‌اند که در این جا نام برخی از آن‌ها را بیان می‌کنیم:
۱. حافظ، ابا عبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی. (۴)
 ۲. حافظ، ضیاءالدین ابا عبدالله محمد بن عبد الواحد بن احمد حنبلی مقدسی. (۵)

خطبه پیامبر ﷺ در واقعه غدیر

پنجم. پیامبر ﷺ در مناسبت یاد شده خطبه خوانده، زیرا بسیاری از احادیث، هر چند که در بردارنده عبارت خطبه نیستند و از آن، تنها با لفظ «قال؛ گفت» یاد شده است؛ اما برخی از احادیث یاد شده در بردارنده تعبیر خطبه است. هم چنان که در «مسند احمد» و «السنن الکبری» نسائی آمده است. (۶)

این موضوع با عباراتی مناسبت دارد که در برخی از احادیث آمده: پیامبر خدا ﷺ ایستاد و این‌گونه گفت.

۱. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۰۶.
۲. المصنف، ابن ابی شیبه: ج ۶ ص ۳۷۲.
۳. مسند احمد: ج ۴ ص ۲۸۱ و ۳۷۲.
۴. السنن الکبری، نسائی: ج ۵ ص ۱۳۵، خصائص علی ﷺ: ص ۱۰۱.
۵. الاحادیث المختاره: ج ۳ ص ۲۱۳.
۶. مسند احمد: ج ۴ ص ۳۷۲، حدیث زید بن ارقم، السنن الکبری، نسائی: ج ۵ ص ۱۳۴، کتاب الخصائص: ص ۱۰۰.

در برخی دیگر از احادیث آمده: پیامبر ﷺ حمد و ستایش الهی را به جا آورد. آن‌گاه فرمود. و عباراتی نظیر این عبارات.

هم‌چنین این عبارت با وجود تعداد افراد بسیار موجود به همراه پیامبر خدا ﷺ همخوانی دارد.

به هر حال، راه‌های حدیث به مقدار سخنی که از پیامبر ﷺ نقل کردم، تفاوت دارد. برخی از آن‌ها تنها به بخشی از خطبه بسنده کرده‌اند و برخی دیگر با کم و زیاد، مقداری بر آن افزوده‌اند.

اینک در این جا برخی از متون یاد شده را ذکر می‌کنیم:

در روایتی آمده: حذیفه بن اسید می‌گوید:

هنگامی که پیامبر خدا ﷺ از حجة الوداع خارج شدند، اصحاب خود را از فرود آمدن در زیر درختان نزدیک «بطحا؛ بیابان مکه» نهی کردند. سپس دستور دادند خارهای زیر آن درختان را جارو کردند و خودشان در زیر آن درختان نماز خواندند.

سپس پیامبر برخاستند و فرمودند:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ لَمْ يَعْمَرْ نَبِيَّ إِلَّا نَصْفَ عَمْرٍ
الَّذِي يَلِيهِ مِنْ قَبْلِهِ، وَ إِنِّي لِأُظَنُّ أَنِّي يَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبُ، وَ إِنِّي
مَسْئُولٌ، وَ إِنِّكُمْ مَسْئُولُونَ، فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟

ای مردم! خداوند لطیف و خبیر به من وحی کرده و که او به هر پیامبری نیمی از عمر پیامبر قبلی را می‌بخشد. من گمان می‌کنم که به زودی فراخوانده خواهم شد و پاسخ خواهم گفت. من مسئول هستم شما نیز مسئول هستید. شما چه می‌گویید؟

گفتند: شهادت می‌دهیم که تو وحی را ابلاغ کردی، مجاهده کردی و خیرخواه

بودی، خداوند به تو پاداشی نیک دهد.

پیامبر فرمود:

أليس تشهدون أن لا إله الا الله و أن محمداً عبده و رسوله و أن جنته حق و ناره حق و أن الموت حق، و أن البعث بعد الموت حق، و أن الساعة آتية لا ريب فيها و أن الله يبعث من في القبور؟
آیا شهادت نمی‌دهید که هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست، محمد بنده و فرستاده اوست، بهشت او حق است، آتش جهنم او حق است، مرگ حق است، برانگیخته شدن بعد از مرگ حق است، قیامت فراخواهد رسید و شکی در آن نیست، و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند برمی‌انگیزد؟

گفتند: آری، شهادت می‌دهیم که این‌گونه است.

فرمودند:

اللهم اشهد؛

خدایا گواه باش.

سپس فرمودند:

يا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ و أنا مولى المؤمنين و أنا أولى بهم من أنفسهم. فمن كنت مولاة فهذا مولاة - يعنى علياً عليه السلام - اللهم و ال من و الاه و عاد من عاداه؛

ای مردم! به راستی خدا ولی و مولای من است و من مولا و ولی مسلمانان هستم، و من برای آن‌ها از خودشان مقدم‌تر هستم. پس هرکس من مولای او هستم، پس این (علی عليه السلام) مولای اوست. خداوند! هرکس با او همراه باشد، با او باش، و هرکس با او دشمنی کند با او دشمنی کن.

آن گاه فرمودند:

يا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فرطكم و إنكم واردون عليّ الحوض، حوض أعرض
مما بين بصرى و صنعاء، فيه عدد النجوم قدحان من فضة، و إني سأئلكم
حين تردون عليّ عن الثقلين، فانظروا كيف تخلفوني فيهما: الثقل الأكبر
كتاب الله عزوجل، سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم. فاستمسكوا به لا
تضلوا و لا تبدلوا و عترتي أهل بيتي، فإنه نبأني اللطيف الخبير إنهما لن
ينقضيا حتى يردا عليّ الحوض؛^(۱)

ای مردم! من زودتر از شما از دنیا خواهم رفت و شما در کنار حوض
بر من وارد خواهید شد؛ حوض بسیار گسترده‌تر از فاصله صنعا تا
بصری است. در آن به تعداد ستارگان جام‌هایی از نقره قرار دارد و
زمانی که بر من وارد شوید از شما در مورد دو چیز گرانبها خواهم
پرسید. پس مواظب باشید که چگونه با آن دو رفتار خواهید داشت.
ثقل اکبر کتاب خداوند متعال است که یک سوی آن در دستان خدا و
سوی دیگر آن در دستان شماس است، به آن چنگ بزنید، گمراه نشوید
و از راه خود برنگردید.

و عترتم اهل بیتم، خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده که آن‌ها در
کنار حوض بر من وارد خواهند شد.

در برخی دیگر از احادیث، مطالب دیگری علاوه بر این مطالب، ذکر شده و در
برخی هم کم‌تر از این مطالب آمده است. ولی جمله و فرازی که در همه احادیث

۱. المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۸۰ و ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۶۴ و ۱۴۵، تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲
ص ۲۱۹.

وجود دارد این سخن پیامبر ﷺ است که فرمود:

من كنت مولاة فعلي مولاة؛

هرکس من مولای او هستم پس علی مولای اوست.

یا این که فرمود:

من كنت وليه فعلي وليه؛

هرکس من ولی او هستم پس علی ولی اوست.

یا عباراتی نظیر همین عبارات آمده است.

بلی، برخی از طرق حدیثی اندک، از خطبه پیامبر ﷺ فقط به حدیث ثقلین اکتفا

کرده‌اند. یزید بن حیان می‌گوید:

من، حصین بن سبره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رفتیم. زمانی که در نزد او نشستیم حصین به او گفت: ای زید! خیرهای بسیاری را به چشم خود دیده‌ای. پیامبر خدا ﷺ را دیده‌ای. سخنانش را شنیده‌ای. در رکاب او جنگیده‌ای و پشت سر او نماز خوانده‌ای. ای زید! تو خیرهای بسیاری را دیده‌ای، با ما در مورد آن چه که از رسول خدا ﷺ شنیده‌ای سخن گو.

زید بن ارقم گفت: ای برادرزاده! به خدا سوگند، سنم زیاد شده و برخی از مسائل را که از پیامبر ﷺ دیده و شنیده بودم، فراموش کرده‌ام. پس آن چه را که در مورد آن با شما سخن گویم بپذیرید و بیش از آن را بر من تحمیل نکنید.

سپس گفت: روزی رسول خدا ﷺ در جمع ما در مکانی که خم نامیده می‌شد برخاست و برای ما خطبه‌ای خواند. خم در بین مکه و مدینه قرار دارد. پیامبر در آغاز به حمد و ثنای خدا پرداخت و آن‌گاه به ما پند داد و مطالبی را یادآوری کرد، سپس فرمود:

أما بعد، ألا أيها الناس فإنما أنا بشر، يوشك أن يأتي رسول ربي، فأجيب،

وأنا تارك فيكم ثقلين، أولهما كتاب الله، فيه الهدى والنور فخذوا بكتاب

الله، واستمسكوا به؛

اما بعد، ای مردم! من هم انسانم، چیزی نمانده که فرستاده پروردگارم بر من نازل شود و من دعوت او را پاسخ گویم، ولی من در میان شما دو چیز گرانقدر به یادگار می‌گذارم: اولین آن‌ها کتاب خداست که هدایت و نور در آن است. پس به آن چنگ بزنید.

آن‌گاه پیامبر مردم را به قرآن تشویق و راغب نمود. سپس فرمود:

وأهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي؛

اهل بيتم، شما را به خدا قسم در مورد اهل بيتم، شما را به خدا قسم در مورد اهل بيتم، شما را به خدا قسم در مورد اهل بيتم.

حصین به زید گفت: اهل بیت پیامبر چه کسانی هستند؟...^(۱)

بعد از دقت در طرق احادیث بسیاری که ذکر شده، متوجه می‌شویم که بدون شک زید خطبه پیامبر را ناقص روایت کرده است. او یا از روی عمد این کار را کرده؛ زیرا ولایت امیرمؤمنان علی عليه السلام با خط مشی و گرایش‌های آن‌ها همخوانی نداشت و یا به خاطر ترس از حکومت اموی بوده که دشمن امیر مؤمنان علی عليه السلام بوده‌اند. در همین زمینه برخی طرق حدیث یزید بن حیان که پیش‌تر از او نام بردیم، مناسب است دارد. یزید بن حیان در ادامه می‌گوید:

یزید بن ارقم در آن مجلس این حدیث را به ما نقل کرد و گفت:

روزی عبیدالله بن زیاد مأمورانی را به دنبال فرستاد و من نزد او رفتم و گفتم: ما احادیثی را که تو از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت می‌کنی در قرآن نمی‌یابیم. از پیامبر نقل می‌کنی که حوضی در بهشت دارد.

۱. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۸۷۳ و ۱۸۷۴.

زید بن ارقم گفت: رسول خدا ﷺ این حدیث را برای ما گفته و آن را به ما وعده داده است.

عبداللہ گفت: دروغ می‌گویی. ولی تو پیر و خرفت شده‌ای.

زید گفت: من با گوش خود این سخن را شنیدم و به دل سپردم...^(۱)

وقتی حکومت اموی حدیث حوض زید را انکار می‌کند، پس اگر بخواهد حدیث ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام را بازگو نماید، با او یا کسی که از او نقل می‌کند چه برخوردی خواهد داشت؟

به هر حال، تردیدی نیست که خطبه پیامبر ﷺ قطع شده است و خطبه در بردارنده حدیث ولایت است؛ خطبه‌ای که به جدّ از راه‌های بسیاری نقل شده است، بلکه در واقع همین حدیث هدف خطبه شریف پیامبر ﷺ در واقعه غدیر بوده است. از این رو وقتی در میان اهل حدیث؛ بلکه عموم مسلمانان از حدیث غدیر سخن به میان می‌آید ذهن‌ها متوجه حدیث ولایت می‌شود که پیامبر ﷺ در آن فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه؛

هرکس من مولای او هستم پس علی مولای اوست.

یا این‌که فرمود:

من کنت ولیه فعلی ولیه؛

هرکس من ولی او هستم پس علی ولی اوست.

و از این قبیل موارد.

به راستی شماری از اهل تسنن به این مقدار از خطبه تصریح داشته‌اند که در

۱. مسند احمد: ج ۴ ص ۳۶۶، حدیث زید بن ارقم.

ادامه نام آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

۱. ابا عیسی محمد بن عیسی ترمذی سلمی متوفای سال ۲۷۹ هجری.^(۱)
۲. حافظ، ابا عبدالله محمد بن عبدالله حاکم ضبی نیشابوری.^(۲)
۳. حافظ، ابوالحسن علی بن ابی بکر بن سلیمان هیثمی.^(۳)
۴. ابا الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی شافعی، متوفای سال ۸۵۲ هجری.^(۴)
۵. حافظ، ابا عمر یوسف بن عبدالله محمد بن عبد البر نمری قرطبی.^(۵)
۶. ابا جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد طبری، متوفای سال ۳۱۰ هجری. او این مسأله را از ابن حجر عسقلانی نقل کرده است.^(۶)
۷. ابا المحاسن یوسف بن موسی حنفی.^(۷)
۸. ابا عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی، متوفای سال ۷۴۸ هجری.^(۸) ابن کثیر این فراز را از وی نقل کرده است.^(۹)
۹. علی بن برهان الدین شافعی حلبی که در سال ۱۰۴۴ هجری وفات یافته است.^(۱۰)
۱۰. حافظ عمادالدین ابا الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر شافعی دمشقی، متوفای سال ۷۷۴ هجری.^(۱۱)

۱. سنن ترمذی: ج ۵ ص ۶۳۲.
۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۱۲.
۳. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۰۴-۱۰۸.
۴. فتح الباری: ج ۷ ص ۷۴.
۵. الاستیعاب: ج ۳ ص ۳۶.
۶. تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۲۹۷.
۷. المعتصر من المختصر: ج ۲ ص ۳۰۱.
۸. تذکرة الحفاظ: ج ۳ ص ۱۰۴۳.
۹. البداية و النهایة: ج ۵ ص ۲۰۹.
۱۰. السیرة الحلبیه: ج ۳ ص ۳۰۸ بحث حجّة الوداع.
۱۱. البداية و النهایة: ج ۵ ص ۲۱۰.

۱۱. حافظ، ضیاءالدین ابا عبدالله محمد بن عبد الواحد بن احمد حنبلی مقدسی. (۱)
۱۲. محمد ناصر الدین البانی. (۲)
- البته عالمان بسیاری این حدیث را نقل کرده‌اند؛ فراتر این که گروهی از اهل تسنن به متواتر بودن حدیث ولایت تصریح نموده‌اند. برای نمونه:
۱. ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی. (۳)
۲. حافظ، جلال الدین ابوالفضل عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، متوفای سال ۹۱۱ هجری؛ براساس آنچه که ابن حمزه حرّانی دمشقی وکتانی از وی روایت کرده‌اند. (۴)
۳. ابو عبدالله محمد بن جعفر کتانی. (۵)
- گفتنی است که علامه امینی رحمته الله سخنان برخی از اهل حدیث را نقل کرده که از متواتر بودن حدیث ولایت حکایت دارد. (۶)
- البته گروهی نیز کتاب‌های مستقلی در ارتباط با راه‌های ذکر این حدیث تألیف کرده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:
۱. ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد طبری، صاحب کتاب «التأریخ» که گروهی مثل ابن حجر و ذهبی این حدیث را از وی نقل کرده‌اند. (۷)
- در «تذکره الحفاظ» می‌نویسد:
- کتابی از ابن جریر در مورد راه‌های ذکر این حدیث دیدم. من از این کتاب و راه‌های بسیار ذکر این حدیث، شگفت زده شدم. (۸)

۱. الاحادیث المختارة: ج ۲ ص ۱۰۵ و ج ۳ ص ۱۳۹.

۲. سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۲۶.

۳. سیر اعلام النبلاء: ج ۸ ص ۳۳۵.

۴. البیان و التعریف: ج ۲ ص ۲۳۰ حدیث ۱۵۷۷، نظم المتناثر: ص ۱۹۵ به نقل از مناوی.

۵. نظم المتناثر: ص ۱۹۴.

۶. الغدیر: ج ۱ ص ۲۹۴، ۳۱۲.

۷. تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۲۹۷.

۸. تذکره الحفاظ: ج ۲ ص ۷۱۲.

هم چنین در «سیر اعلام النبلاء» می‌گوید:

«او راه‌های گرد آمدن حدیث غدیر خم را در چهار بخش تدوین کرده که یک قسمت از آن را دیدم. از گستردگی روایات متعجب شدم و یقین پیدا کردم که این واقعه اتفاق افتاده است.»^(۱)

ابن کثیر نیز در این باره می‌گوید:

«ابو جعفر محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر و تاریخ به این حدیث بسیار اهتمام ورزیده است. وی راه‌ها و متون این حدیث را در دو جلد جمع آوری کرده است... و هم چنین حافظ بزرگ ابوالقاسم ابن عساکر احادیث زیادی درباره این خطبه آورده است و ما نیز همان مطالبی را که در این مورد آورده، ذکر می‌کنیم.»^(۲)

۲. ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید همدانی معروف به «ابن عقده» متوفای سال ۳۳۳ هجری، گروهی هم چون ابن حجر این حدیث را از وی نقل کرده‌اند. وی در کتاب «تهذیب التهذیب» درباره واقعه غدیر می‌نویسد:

ابوالعباس بن عقده به تصحیح و جمع آوری راه‌های ذکر این حدیث اهتمام ورزیده و آن را از میان احادیث هفتاد تن از صحابه یا بیشتر استخراج کرده است.^(۳)

او در کتاب «فتح الباری» چنین می‌نگارد:

«ترمذی و نسائی این حدیث را نقل می‌کنند که پیامبر ﷺ فرمود:

من كنت مولاة فعلي مولاة؛

هر که من مولای او هستم پس علی مولای اوست.

۱. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۴ ص ۲۷۷.

۲. البداية و النهاية: ج ۵ ص ۲۰۸.

۳. تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۲۹۷.

این حدیث از راه‌های بسیاری ذکر شده است. ابن عقده در کتابی جداگانه‌ای همه اسناد را آورده و بسیاری از مدارک و اسناد آن صحیح و درست است. برای ما از امام احمد بن حنبل روایت شده که او گفت: آن قدر که از فضایل علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ حدیث به ما رسیده که درباره هیچ یک از صحابه به ما رسیده است. (۱)

۳. ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی در بخش مربوط به زندگی نامه حاکم نیشابوری می‌نویسد:

حدیث طبر از راه‌های بسیار گوناگونی به دست ما رسیده است و ما آن را در یک کتاب جداگانه‌ای ذکر کردیم. مجموعه آن‌ها نشان می‌دهد که این حدیث بایستی، اصلی داشته باشد. اما حدیث «من کنت مولاه» از راه‌های معتبری نقل شده است. در مورد آن نیز یک جلد کتاب اختصاص داده‌ام. (۲)

روایت فرازهایی از خطبه غدیر

بقیه قسمت‌های خطبه غدیر از راه‌های مختلف ذکر شده است.

برای نمونه: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مقدمه خطبه می‌فرماید:

أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟

آیا من از مؤمنان بر خودشان شایسته‌تر نیستم؟

یا این‌که فرمود:

أَنَا أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛

من از مؤمنان به خودشان شایسته‌ترم.

۱. فتح الباری: ج ۷ ص ۷۴.

۲. تذکرة الحفاظ: ج ۳ ص ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳.

و مواردی از این قبیل. این حدیث از راه‌های بسیار زیادی ذکر شده که به حد توأتر و یا بیش از آن رسیده که مجموعه‌ای از کتاب‌های حدیث آن را در بر گرفته و گروهی از آنان، آن را ذکر کرده‌اند. برای نمونه به مواردی اشاره می‌نماییم:

۱. امام حنبلی‌ها، ابو عبدالله احمد بن حنبل شیبانی. (۱)
۲. حافظ، ابوسعید هیثم بن کلیب الشاشی. (۲)
۳. حافظ، ابو عبدالله عبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی. (۳)
۴. حافظ، ابوالحسن علی بن ابی بکر بن سلیمان بن هیثمی. (۴)
۵. حافظ، عماد الدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر شافعی دمشقی. (۵)
۶. عزالدین علی بن محمد، معروف به ابن اثیر جزری. (۶)
۷. ابوبکر عبدالله بن محمد ابن ابی شیبه کوفی. (۷)
۸. ابوالمحاسن یوسف بن موسی حنفی. (۸)
۹. حافظ، ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاکم ضبی نیشابوری. (۹)
۱۰. حافظ ابوبکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم ضحاک بن مخلد شیبانی. (۱۰)
۱۱. حافظ، ابویعلی احمد بن علی بن مثنی موصلی تمیمی. (۱۱)

۱. مسند احمد: ج ۱ ص ۱۱۹ و ج ۴، ص ۲۸۱، ۲۶۸ و ۳۷۲.

۲. مسند الشاشی: ج ۲ ص ۱۲۷.

۳. السنن الکبری، نسائی: ج ۵ ص ۴۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۴، خصائص علی علیه السلام: ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۴. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷.

۵. البدایة و النهایه: ج ۵ ص ۲۰۹ و ج ۷ ص ۳۴۹.

۶. اسد الغابه: ج ۴ ص ۲۸.

۷. المصنف، ابن ابی شیبه: ج ۶ ص ۳۷۲.

۸. المعتصر من المختصر: ج ۲ ص ۳۰۱.

۹. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۱۸ و ج ۲ ص ۶۱۶.

۱۰. السنة، ابن ابی عاصم: ج ۲ ص ۶۰۵ و ۶۰۶.

۱۱. مسند ابی یعلی: ج ۱ ص ۴۲۹.

۱۲. حافظ، ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی. (۱)

۱۳. ابوالحسن علی بن عمر بن احمد دارقطنی متوفای سال ۳۶۷ هجری. (۲)

و افراد دیگر...

در نمونه دیگر پیامبر ﷺ در ادامه حدیث فرمود:

اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه؛

خدایا! یاری بفرما هر کس که او را یاری کند و دشمنی بورز با هر

کس که با او دشمنی ورزد.

گروهی از اهل تسنن از راه‌های بسیاری این فراز را ذکر کرده‌اند که دربرگیرنده

بخشی از کتاب‌های حدیثی است، اینک برای مثال می‌توان از افراد ذیل نام برد:

۱. ابوالمحاسن یوسف بن موسی حنفی. (۳)

۲. امام حنبلی‌ها، ابو عبدالله احمد بن حنبل شیبانی. (۴)

۳. حافظ، ابوسعید هیشم بن کلیب الشاشی. (۵)

۴. حافظ، ابو عمر یوسف بن عبدالله محمد بن عبدالبر نمری قرطبی. (۶)

۵. حافظ، ابو عبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی. (۷)

۶. حافظ، ابوالحسن علی بن ابی بکر بن سلیمان هیشمی. (۸)

۷. ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبه کوفی. (۹)

۱. المعجم الکبیر: ج ۵ ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

۲. جزء ابی طاهر: ص ۶۰.

۳. المعتصر من المختصر: ج ۱ ص ۳۰۷ و ج ۲ ص ۳۰۱.

۴. مسند احمد: ج ۱ ص ۱۱۸ و ۱۱۹؛ ج ۴ ص ۲۸۱ و ۳۷۲.

۵. مسند الشاشی: ج ۲ ص ۱۶۶.

۶. الاستیعاب: ج ۳ ص ۲۶.

۷. السنن الکبری، نسائی: ج ۵ ص ۴۵ و ۱۳۲، خصائص علی رضی الله عنه: ص ۹۲ و ۱۰۰.

۸. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۰۴-۱۰۸.

۹. المصنف، ابن ابی شیبه: ج ۶ ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۸. حافظ، ضیاءالدین ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد بن احمد حنبلی مقدسی. (۱)
 ۹. حافظ، ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاکم ضبی نیشابوری. (۲)
 ۱۰. حافظ، ابو یعلی احمد بن علی بن مثنی موصلی تمیمی. (۳)
 ۱۱. حافظ، ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی. (۴)
 و افراد دیگر...

در نمونه دیگر پیامبر ﷺ در ادامه این گونه دعا فرمود:

و انصر من نصره و اخذل من خذله؛

(خدایا!) یاری بده هر کس که او را یاری دهد و دشمنی بورز با هر
 کس که با او دشمنی ورزد.

این دعا در برخی از راه‌های نقل احادیث ذکر شده که ما به برخی از آن‌ها در
 این جا اشاره می‌کنیم:

۱. ابوالمحاسن یوسف بن موسی حنفی. (۵)
 ۲. امام حنبلی ها، ابو عبدالله احمد ابن حنبل شیبانی. (۶)
 ۳. حافظ، ابوالحسن علی بن ابی بکر بن سلیمان هیشمی. (۷)
 ۴. علی بن برهان الدین شافعی حلبی و. (۸)
 و افراد دیگر...

۱. الاحادیث المختاره: ج ۲ ص ۱۰۵ و ۱۰۶.
 ۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۱۸، ۱۲۶ و ج ۲ ص ۴۱۹.
 ۳. مسند ابی یعلی: ج ۱ ص ۴۲۹ و ج ۱۱ ص ۲۰۸.
 ۴. المعجم الکبیر: ج ۴ ص ۱۶، المعجم الصغیر: ج ۱ ص ۱۱۹، ۱۷۳ و ج ۵ ص ۱۷۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵.
 ۵. المعتصر من المختصر: ج ۱ ص ۳۰۷.
 ۶. مسند احمد: ج ۱ ص ۱۱۹.
 ۷. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۰۵.
 ۸. السیرة الحلبیه: ج ۳ ص ۳۰۸ در بحث حجة الوداع.

نمونه دیگر: خطبه در بردارنده حدیث ثقلین؛ یعنی کتاب و عترت است که قبل از آن که به ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام یا بعد از آن، تصریح کند. البته اختلاف پیش آمده در این بخش و یا بسیاری از بخش‌های خطبه می‌تواند به دلیل نقل به معنا باشد و یا گذشت زمان باعث فراموش شدن ترتیب کلمات و جمله‌ها شده و یا آن که فرازهایی از آن فراموش شده است.

به هر حال، فرازهای گوناگون ذکر شده از راه‌های مختلف در بردارنده این خطبه است که گروهی آن را نقل کرده‌اند که برای مثال می‌توان از افراد ذیل نام برد:

۱. حافظ، ابو عبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی. (۱)
 ۲. حافظ، ابوالحسن علی بن ابی بکر بن سلیمان هیشمی. (۲)
 ۳. حافظ، ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاکم ضبی نیشابوری. (۳)
 ۴. حافظ، ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی. (۴)
 ۵. ابوالحسن علی بن عمر بن احمد دارقطنی. (۵)
 ۶. حافظ، عماد الدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر شافعی دمشقی. (۶)
 ۷. علی بن برهان الدین شافعی حلبی. (۷)
- و افراد دیگر...

گفتنی است که بخش‌های بسیار دیگری نیز در خطبه وجود دارد که پرداختن به آن‌ها در این جا مدنظر ما نیست.

۱. السنن الکبری، نسائی: ج ۵ ص ۴۵.

۲. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۶۴.

۳. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۱۸.

۴. المعجم الکبیر: ج ۵ ص ۱۷۱.

۵. جزء ابی طاهر: ص ۵۰.

۶. البدایه و النهایه: ج ۵ ص ۲۰۹ و ج ۷ ص ۳۴۸.

۷. السیره الحلبیه: ج ۳ ص ۳۰۸ بحث حجة الوداع.

نزول آیه کامل کردن دین در جریان واقعه غدیر

ششم. خدای تعالی در جریان حجة الوداع و در غدیر خم بعد از ابلاغ ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام این آیه مبارکه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل فرمود:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (۱)

امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

شیعه امامیه بر این باورند و آنها و دیگران این مطلب را از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل کرده‌اند. هم‌چنین این مطلب از ابوسعید خدری، ابوهریره، زید بن ارقم و مجاهد نقل شده است. علامه امینی رحمته الله بحث مفصلی را از آن دسته از محدثان و مفسران سنی که به این موضوع پرداخته‌اند، آورده است. (۲)

برای نمونه علامه امینی رحمته الله روایتی را از ابونعیم اصفهانی در کتاب خود «ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام» نقل می‌کند که ابوسعید خدری می‌گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم مردم را به علی علیه السلام دعوت کرد. او دستور داد خارهای زیر درخت، کنده شوند و آنگاه در آن‌جا در روز پنجشنبه برای خواندن خطبه ایستاد. پیامبر، علی علیه السلام را فراخواند و دستانش را بالا برد تا آن‌جا که مردم سفیدی زیر بغل‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدند، هنوز مردم متفرق نشده بودند که این آیه نازل شد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾ (۳)

امروز، دین شما را کامل کردم ...

۱. سوره مائده، آیه ۳.

۲. الغدیر: ج ۱ ص ۲۳۰ - ۲۳۸.

۳. سوره مائده، آیه ۳.

در این هنگام رسول خدا ﷺ فرمود:

الله اكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة ورضا الرب برسائتي وبالولاية
لعلي عليه السلام من بعدي؛

الله اكبر از كامل شدن دين و به اتمام رسيدن نعمت و از اين كه خدا
از رسالت من و ولايت علي عليه السلام پس از من اعلام رضايتم کرده است.

سپس فرمود:

من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم و آل من والاه، و عاد من عاداه، و انصر
من نصره، و اخذل من خذله؛

هر كس كه من مولای او هستم علي مولای اوست. خدایا! یاری ده
هر كس كه او را یاری دهد و دشمنی بورز با هر كس كه با او دشمنی
ورزد و یاری نده به هر كس كه به او یاری نمی رساند.

حسان گفت: ای رسول خدا! اجازه بده در مورد علي عليه السلام ابیاتی بسرایم تا آن‌ها را
بشنوی.

پیامبر ﷺ فرمود:

قل على بركة الله؛

به برکت الهی بگو.

حسان ایستاد و گفت: ای بزرگان قریش! من گفتار خود را با شهادت و گواهی
رسول خدا ﷺ در مورد ولایت ادامه می دهم.

سپس... ابیاتی را که خواهد آمد سرود. (۱)

در این زمینه حدیثی نیز از ابوهریره به هنگام سخن از روزه روز غدیر
خواهد آمد.

ولی ابن کثیر می‌گوید: ابن مردویه از ابی هارون عبدی از ابی سعید خدری نقل می‌کند که ابوسعید خدری می‌گوید:
این آیه در روز غدیر خم بر رسول خدا ﷺ فرورستاده شد. او در مورد علی عَلِيٍّ فرمود:

من كنت مولاة فعلي مولاة؛

هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست.

سپس از ابوهریره روایت دیگری را نقل می‌کند که این حادثه در روز هیجدهم ذی الحجه؛ یعنی در روز بازگشت پیامبر خدا ﷺ از حجة الوداع روی داد. ولی هیچ یک از دو روایت صحیح نیستند؛ بلکه آنچه که بی هیچ شک و تردیدی صحیح است این‌که این آیه در روز عرفه نازل شد.

این موضوع توسط امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب عَلِيٍّ و نخستین پادشاه اسلام، معاویه بن ابی سفیان و ترجمان قرآن عبدالله بن عباس و سمرة بن جندب روایت شده است...^(۱)

سیوطی می‌گوید: ابن مردویه و ابن عساکر به سند ضعیف این حدیث را از ابی سعید خدری روایت کرده‌اند که او می‌گوید:

وقتی رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم علی عَلِيٍّ را منصوب کرد و به ولایت او ندا سر داد، جبرئیل به همراه این آیه نازل شد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾^(۲)

امروز، دین شما را کامل کردم ...

۱. تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۱۵.

۲. سوره مائده، آیه ۳.

ابن مردویه، خطیب بغدادی و ابن عساکر با سند ضعیف روایت کرده‌اند که ابوهریره می‌گوید:

روز غدیر خم که روز ۱۸ ماه ذی الحجه بود، پیامبر ﷺ فرمود:

من كنت مولاة فعلي مولاة؛

هرکس من مولای او هستم، پس علی مولای اوست.

در این هنگام خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾؛^(۱)

امروز، دین شما را کامل کردم ...

علامه امینی رحمته الله به ادعای سیوطی و ابن کثیر پاسخ داده و سخن آن‌ها را رد می‌کند و می‌کوشد تا صحت حدیث را بر اساس معیارهای اهل تسنن به اثبات برساند.^(۲)

هم‌چنان که خواهد آمد خطیب بغدادی در مورد روزه روز غدیر به گونه‌ای سخن به میان آورده که نشان می‌دهد او به حدیث ابوهریره گرایش و تمایل دارد. ما در این‌جا فرصت پرداختن به این موضوع را نداریم، چراکه ما در صدد احتجاج نیستیم؛ بلکه می‌خواهیم نکات مهم را در این رابطه ذکر نماییم و نشان دهیم که اهل تسنن نیز واقعه غدیر را ذکر نموده و آن را روایت کرده‌اند.

روز غدیر و عمامه‌گذاری رسول خدا ﷺ بر سر امیرمؤمنان علی رضی الله عنه

هفتم. پیامبر ﷺ در روز غدیر خم بر سر امیرمؤمنان علی رضی الله عنه عمامه گذاشتند.

در روایتی آمده: امیرمؤمنان علی رضی الله عنه فرمود:

عممني رسول الله ﷺ يوم غدیر خم بعمامة سد لها خلفي؛

رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم عمامه‌ای بر سرم گذاشت و تحت

الحنک آن را پشت سرم انداخت.

۱. سوره مائده، آیه ۳.

۲. الغدیر: ج ۱ ص ۴۰۲.

سپس فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَمَدَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَ حَنِينٍ بِمَلَائِكَةٍ يَعْتَمُونَ هَذِهِ الْعِمَّةَ؛
خداوند در جنگ بدر و حنین با فرشتگانی که چنین عمامه ای بر سر
داشتند مرا یاری داد.

حضرت فرمود:

إِنَّ الْعِمَامَةَ حَاجِزَةٌ بَيْنَ الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ...^(۱)
به راستی عمامه مانع میان کفر و ایمان است...

تبریک گفتن حاضران در غدیر به امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

هشتم. حاضران به امام امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تبریک گفتند. این تبریک برای
سخن آشکاری بود که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خلافت آن حضرت فرمود. گروهی از اهل
حدیث، تفسیر، تاریخ و... این مطلب را یادآور شده اند که به برخی از آن‌ها اشاره
می‌کنیم:

۱. ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبه کوفی. او می‌گوید:

برای بن عازب می‌گوید: همراه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سفر بودیم و در غدیر خم
فرود آمدیم، به نماز جماعت ندا داده شد، زیر درختان برای پیامبر از خار و خاشاک
جاروب گشت و حضرت نماز ظهر را به جا آورد، آن‌گاه دست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بالا برد و
فرمود:

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟

آیا می‌دانید که من به مؤمنان از خودشان شایسته‌ترم؟

۱. السنن الکبری، بیهقی: ج ۱۰ ص ۱۴ و ر.ک: مسند طیالسی: ج ۲ ص ۲۳، الکامل فی الضعفاء: ج ۴ ص ۱۷۳، الاصابه: ج ۴ ص ۲۵، تحفة الاحوذی: ج ۵ ص ۲۳۶.

گفتند: آری.

حضرت فرمود: آیا نمی دانید که من به هر مؤمنی از خودش شایسته ترم؟

گفتند: آری.

آن‌گاه پیامبر دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم و ال من والاه، و عاد من عاداه؛

خدایا! هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست. خدایا!

دوست بدار هر کس که او را دوست بدارد و دشمنی بدار هر کس که

با او دشمنی ورزد.

پس از آن عمر به علی علیه السلام گفت :

هينئاً لك يا بن ابي طالب! أصبحت و أمسيت مولى كل مؤمن و مؤمنة؛^(۱)

گواریت باد ای فرزند ابی طالب! تو مولا و سرپرست هر مرد و زن

مؤمن شدی.

۲. امام حنبلی‌ها اباعبدالله احمد بن حنبل شیبانی. او این حدیث را از براء بن

عازب از ابن ابی شیبیه نقل می‌کند، اما در آن‌جا کلمه «اللهم» اول را ذکر

نکرده است.^(۲)

۳. ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی متوفای سال ۴۶۳ هجری. او این

حدیث را از ابوهریره نقل کرده است.^(۳) البته متن حدیث به هنگام سخن از روزه

روز غدیر خواهد آمد.

۱. المصنف، ابن ابی شیبیه: ج ۶ ص ۳۷۲.

۲. مسند احمد: ج ۴ ص ۲۸۱.

۳. تاریخ بغداد: ج ۸ ص ۲۹۰.

۴. حافظ شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر هیثمی سعدی انصاری شافعی متوفای سال ۹۷۴ هجری. او می‌گوید: جالب توجه این‌که ابوبکر و عمر از این حدیث چنین برداشتی داشتند. آن‌ها وقتی این سخن پیامبر را شنیدند به علی علیه السلام گفتند:

أَمْسِيتَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ! مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؛^(۱)

ای فرزند ابی طالب! تو مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

این روایت را دارقطنی نقل کرده است.

۵. حافظ عماد الدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر شافعی دمشقی.^(۲)

۶. اباعبدالله محمد بن عمر بن حسن فخرالدین رازی شافعی متوفای سال ۶۰۶ هجری. او ضمن بیان اقوال درباره نزول آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...﴾^(۳) این موضوع را آورده است.

نهم. این آیه در فضل و برتری علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. وقتی این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ؛

هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست. خدایا! یاری نما هر کس را که او را یاری نماید و دشمنی بورز با هر کس که با او دشمنی ورزد.

در این هنگام عمر به علی علیه السلام گفت:

هَنِيئًا لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؛

گووارایت باد ای فرزند ابی طالب! تو مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

۱. الصواعق الحارقة: ص ۴۲ وجه سوم در پاسخ به شبهه یازدهم.

۲. البداية و النهاية: ج ۵ ص ۲۲۹.

۳. سوره مائده، آیه ۶۷.

ابن عباس، براء بن عازب و (امام باقر) محمد بن علی علیه السلام نیز چنین روایت کرده‌اند. (۱)

علامه امینی رحمته الله شصت تن از آنان را ذکر کرده است که ما فرصت پرداختن به همه آنها را نداریم.

شعر سرایی حسان بن ثابت انصاری در واقعه غدیر

دهم. حسان بن ثابت به مناسبت این موضوع به سرودن اشعاری پرداخت و این بخشی از آن سروده است:

ینادیهم یوم الغدیر نیبهم	بخم وأسمع بالنبی منادیا
یقول: فمن مولاکم و ولیکم؟	فقالوا ولم یبدوا هناک التعامیا
إلهک مولانا وأنت ولینا	ولم تر منا فی الولاية عاصیا
فقال له: قم یا علی فإنی	رضیتک من بعدی إماما وهادیا
فمن کنت مولاه فهذا ولیه	فکونوا له أنصار صدق موالیا
هناک دعا اللهم وال ولیه	وکن للذی عادا علیاً معادیا (۲)

پیامبر در روز غدیر خم مردم را مورد ندا قرار داد؛ پیامبری که در میان منادیان بسیار شنونده دارد.

پیامبر پرسید: چه کسی مولا و سرپرست شماست؟ آنها بی هیچ ابهام و شک و تردیدی گفتند:

خدای تو مولای ما و تو ولی و سرپرست ما هستی و در ولایت خود فرد نافرمانی از ما نخواهی یافت.

پیامبر فرمود: ای علی! برخیز، زیرا تو را پس از خود به عنوان امام و هدایت‌گر پذیرفتم.

۱. التفسیر الکبیر: ج ۱۲ ص ۴۹ و ۵۰.

۲. المناقب، خوارزمی: ص ۱۳۶ حدیث ۱۵۲.

هر کس که من مولای او هستم پس این مولای اوست. پس صادقانه یاران او باشید و سرپرستی او را بپذیرید.
در این هنگام پیامبر این‌گونه دعا کرد: خدایا! با هر کس که با علی دوستی نماید دوست باش و با هر کس که با او دشمنی ورزد دشمنی بورز.

گروهی از اهل حدیث و دیگران این مطلب را نقل کرده‌اند. البته در تعداد ابیات ذکر شده توسط آنان اختلاف نظر وجود دارد که چندان اهمیتی ندارد. از جمله کسانی که به این موضوع پرداخته‌اند عبارتند از:

۱. حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفای سال ۴۳۰ هجری در کتاب «ما نزل فی القرآن فی علی (علیه السلام)» در ادامه حدیث یاد شده در مورد نزول آیه اکمال دین در واقعه غدیر خم.

۲. موفق بن احمد بن محمد مکی خوارزمی متوفای سال ۵۶۸ هجری. او پس از ذکر واقعه می‌گوید: حسان بن ثابت گفت: ای رسول خدا! آیا به من اجازه می‌دهی ابیاتی بسرایم؟

پیامبر ﷺ فرمود:

قل ببرکة الله؛

به برکت الهی بگو.

حسان بن ثابت گفت: ای بزرگان قریش! گواهی رسول خدا ﷺ را بشنوید، سپس گفت: آن‌ها را ندا می‌دهد...^(۱)

۳. جمال الدین محمد بن یوسف بن حسن بن محمد زرنندی حنفی مدنی متوفای سال ۷۵۰ هجری.

۱. نظم درالسمطین، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

۴. حافظ ابو عبدالله مرزبانی محمد بن عمران خراسانی. او به سند خود به نقل از ابی سعید خدری در کتاب «مرفاة الشعر» آن را آورده است؛ آن سان که علامه امینی رحمته الله از او نقل می‌کند. (۱)
۵. حافظ جلال الدین ابوالفضل عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی در رساله «الازدهار فیما عقده الشعراء من الاشعار» آن‌گونه که علامه امینی رحمته الله از او نقل می‌کند. (۲)
۶. ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی کشته شده در سال ۶۵۸ هجری. (۳)
- البته افراد دیگری نیز این مطلب را نقل کرده‌اند.
- این‌ها، همان حوادث مهمی هستند که در ارتباط با واقعه غدیر خم روی داده است. البته درباره با واقعه غدیر خم مسائل دیگری نیز وجود دارد که می‌بایست به آن‌ها پرداخته شود...

روزه روز غدیر

- اول. روزه روز غدیر که شیعه به نقل از ائمه اهل بیت علیهم السلام آن را مستحب می‌دانند. (۴)
- اهل تسنن نیز در این زمینه حدیثی را از ابوهریره نقل می‌کنند که در عنوان «نزول آیه اکمال الدین» به این حدیث اشاره شد.
- از کسانی که این حدیث را با سند نقل کرده خطیب بغدادی است.

۱. الغدیر: ج ۲ ص ۳۴ و ۳۶.

۲. همان.

۳. کفایة الطالب: ص ۶۴ باب یکم.

۴. ر.ک: وسائل الشیعه: ج ۷ ص ۲۲۳ باب ۱۴. در برخی از احادیث این باب آمده: روزه این روز معادل پاداش شصت ماه را دارد. حدیث ۲ و ۱۰. در حدیث دوم آمده: روزه روز غدیر معادل شصت ماه از ماه‌های حرام است. برای آگاهی بیش‌تر از پاداش روزه این روز به احادیث دیگر همین باب مراجعه شود.

طبق این روایت ابوهریره می‌گوید:

هرکس روز هجدهم ذی الحجه، روز غدیر خم را روزه بگیرد ثواب شصت سال روزه برای او نوشته می‌شود. این همان روزی است که پیامبر ﷺ در این روز دست علی بن ابی طالب را بالا برد و فرمود:

أَلَسْتُ وَلِي الْمُؤْمِنِينَ؟

آیا من ولی مؤمنان نیستم؟

گفتند: آری، ای رسول خدا!

فرمود:

من كنت مولاه فعلي مولاه؛

هر کس که من مولای او هستم، پس علی مولای اوست.

عمر بن الخطاب گفت:

بخ بخ لك يا بن ابي طالب! أصبحت مولاي و مولى كل مسلم؛

تبریک تبریک ای فرزند ابی طالب! تو مولای من و مولای هر مسلمان شدی.

سپس خداوند این آیه را فرو فرستاد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (۱)

امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و

اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

و هرکس روز بیست و هفتم ماه رجب را روزه بگیرد ثواب شصت ماه روزه داری

برایش نوشته می شود. چون آن روزی است که اولین بار جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ بر حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای رسالت نازل شد.

آن گاه خطیب می گوید:

این حدیث از روایت حبشون شهرت یافت. گفته می شد: او تنها کسی است که آن را روایت کرده است.

پس از او احمد بن عبدالله بن نیری به نقل از علی بن سعید آن را روایت کرد. ازهری به نقل از محمد بن عبدالله بن اخی میمی از احمد بن عبدالله بن احمد بن عباس ابن سالم بن مهران، معروف به ابن نیری - به صورت املا - از علی بن سعید شامی، از ضمرة بن ربیع، از ابن شوذب، از مطر، از شهرین حوشب، از ابوهریره نقل می کند که می گوید: هر کس روز هیجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد...^(۱)

البته ما پیش تر در بحث مربوط به آیه اکمال دین به اختلاف موجود در مورد صحت حدیث سخن به میان آوردیم.

حادثه حارث بن نعمان فهری

دوم. خداوند متعال این آیات را نازل فرمود:

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾؛^(۲)

تقاضاکننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد! این عذاب مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند، از سوی خداوند ذی المعارج.

۱. تاریخ بغداد: ج ۸ ص ۲۸۹.

۲. سوره معارج، آیه های ۱ - ۳.

توضیح مطلب این‌که وقتی سخن رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم در مورد علی علیه السلام در همه بلاد اسلامی منتشر شد، حارث بن نعمان فهري بر شتر ماده‌ای سوار شد و به نزد رسول خدا ﷺ آمد و در منطقه ابطح از شتر خود فرود آمد و آن را خوابانید، آن‌گاه به پیامبر گفت:

ای محمد! از سوی خدا به ما دستور دادی تا شهادت دهیم که خدایی جز خدای یکتا وجود ندارد و تو رسول خدا هستی، ما آن را پذیرفتیم. به ما امر نمودی تا نمازهای پنجگانه به جا آوریم، از تو پذیرفتیم. به ما دستور دادی زکات بپردازیم، از تو پذیرفتیم. به ما دستور دادی تا حج به جا آوریم، اما به این اندازه بسنده نکردی تا آن‌که دست پسر عموی خود را برافراشتی تا او را بر ما برتری دهی و گفتی:

من كنت مولاة فعلي مولاة؛

هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست.

این موضوع را از سوی خود گفتی یا از سوی خدا؟

پیامبر ﷺ فرمود:

والَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِنَّ هَذَا مِنْ اللَّهِ؛

به خدایی که معبودی جز او نیست، این امر از سوی خداست.

حارث بن نعمان از آن‌جا به دنبال شتر خود رفت؛ در حالی که می‌گفت: خدایا! اگر آن‌چه که محمد می‌گوید راست است، پس سنگی از آسمان بر سر ما ببار و یا عذابی دردناک بر ما بفرست.

هنوز حارث به شتر خود نرسیده بود که خدای متعال او را با سنگی زد و سنگ بر

سر او فرود آمد و از مقعد او خارج شد و در این جا بود که خداوند این آیه ها را نازل کرد:

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾؛^(۱)

تقاضاکننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد! این عذاب مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند.

این واقعه را گروهی از علمای اهل تسنن ذکر کرده اند که برای نمونه می توان به افراد زیر اشاره کرد:

۱. جمال الدین محمد بن یوسف بن حسن بن محمد زرنندی حنفی مدنی.^(۲)
 ۲. سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، متوفای سال ۲۹۴ هجری.^(۳)
 ۳. محمد بن عبد الرؤوف مناوی، متوفای سال ۱۳۳۱ هجری.^(۴)
 ۴. علی بن برهان الدین شافعی حلبی.^(۵)
 ۵. حافظ بزرگ، عبیدالله بن عبدالله بن محمد، معروف به حاکم حسکانی.^(۶)
 ۶. خطیب شربینی.^(۷)
 ۷. ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر قرطبی، متوفای سال ۶۸۱ هجری.^(۸)
- اما او در هنگام بیان این موضوع می گوید: گفته شده: پرسش گر در این جا....
۸. قاضی القضاات امام ابوالسعود محمد بن محمد عمادی، متوفای سال ۹۵۱ هجری.^(۹) وی نیز این مسأله را به مانند قرطبی و دیگران ضعیف دانسته است.

۱. همان.

۲. نظم درالسمطین، ص ۹۳.

۳. ینابیع الموده: ج ۲ ص ۳۶۸ و ۳۶۹.

۴. فیض القدر شرح الجامع الصغیر: ج ۶ ص ۲۸۲ حدیث ۹۰۰۰.

۵. السیره الحلبیه: ج ۳ ص ۳۰۸ و ۳۰۹.

۶. شواهد التنزیل: ج ۲ ص ۲۸۶-۲۸۹.

۷. اسراج المنیر: ج ۴ ص ۲۶۴.

۸. تفسیر قرطبی: ۱۸ / ۲۷۸ و ۲۷۹.

۹. تفسیر ابی السعود: ج ۹ ص ۲۹.

احتجاج و اقامه برهان و سوگند به حدیث غدیر

سوم. امیر مؤمنان امام علی علیه السلام، اهل بیت وی علیهم السلام و شیعیانش به حدیث غدیر احتجاج نموده‌اند و به آن سوگند یاد کرده‌اند. بحث در این باره بسیار طولانی است، زیرا در بردارنده وقایع بسیاری است.

علامه امینی رحمته الله در این باره به طور مبسوط و مشروح سخن به میان آورده است. ^(۱) مهم‌ترین احتجاج و سوگند یاد کردن به این حدیث، احتجاجی است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در منطقه رحبه کوفه بیان کردند.

اقامه برهان و سوگند امیر مؤمنان علی علیه السلام به حدیث غدیر

احمد بن حنبل از حسین بن محمد و ابونعیم این روایت را نقل کرده‌اند. آن دو گفتند: فطر از ابی طفیل نقل می‌کند و می‌گوید:

علی علیه السلام مردم را در رحبه شهر کوفه گرد آورد، سپس به آن‌ها فرمود:

أُنشِدُ اللهَ كلَّ امرءٍ مسلمٍ سمعَ رسولَ الله صلى الله عليه وآله يقولُ يومَ غدیرِ خمٍ ما سمعَ لما قام؛

من شما را به خدا سوگند می‌دهم، هر کس از شما در روز غدیر خم مطلبی از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیده بایستد و آن را بازگو نماید.

در این هنگام سی نفر از مردم به پا خاستند.

ابونعیم می‌گوید: مردم بسیاری ایستادند و شهادت دادند که پیامبر صلى الله عليه وآله وقتی

۱. الغدیر: ج ۱ ص ۱۵۹-۲۱۳.

دست علی علیه السلام را بلند کرد به مردم فرمود:

أَتَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟

آیا می‌دانید که من از مؤمنان به خودشان شایسته‌ترم؟

گفتند: آری ای رسول خدا!

پیامبر فرمود:

من كنت مولاه فهذا مولاه. اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه؛

هر کس من مولای او هستم پس این (علی) مولای اوست. خدایا!

دوست بدار هر کس که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس که

او را دشمن بدارد.

من بیرون آمدم در حالی که در ذهن خود چیزی احساس می‌کردم. پس به زید بن

ارقم برخورددم و به او گفتم: من شنیدم علی علیه السلام چنین چیزهایی می‌گوید.

او گفت: پس چرا انکار می‌کنی؟ من نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که این مطلب

را به او می‌گفت. (۱)

هیثمی پس از آن خاطر نشان می‌کند: همه راویان این حدیث راستگو هستند به

جز فطر بن خلیفه که او تقه و مورد اعتماد است. (۲)

این گواهی خواهی شهرت یافت و از راه‌های مختلف روایت گردید؛ هر چند که

متون آن از نظر خصوصیات با هم فرق می‌دارند، همان طوری که این امر در مورد هر

موضوع دارای تفصیل، قابل پیش بینی است. گروهی از اهل حدیث در کتاب‌های

خود آن را آورده‌اند که از جمله آن‌ها به افراد ذیل اشاره می‌کنیم:

۱. مسند احمد: ج ۴ ص ۳۷۰.

۲. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۰۴.

۱. حافظ، ابا عبدالرحمان احمد بن شعيب نسائي. (۱)
 ۲. حافظ، ابا الحسن علي بن ابي بكر بن سليمان هيثمي. (۲)
 ۳. ابابكر عبدالله بن محمد ابن ابي شيبه كوفي. (۳)
 ۴. ابا المحاسن يوسف بن موسى حنفي. (۴)
 ۵. حافظ، ضياءالدين ابا عبدالله محمد بن عبدالواحد بن احمد حنبلي مقدسي. (۵)
 ۶. حافظ، ابابكر احمد بن عمرو بن ابي عاصم ضحاک بن مخلد شيباني. (۶)
 ۷. حافظ، ابايعلی احمد بن علی بن مثنی موصلي تميمي. (۷)
 ۸. امام حنبلي ها، اباعبدالله احمد بن حنبل شيباني. (۸)
 ۹. حافظ، ابا القاسم سليمان بن احمد بن ايوب طبراني. (۹)
 ۱۰. علي بن محمد حميري متوفای سال ۳۲۳ هجری. (۱۰)
 ۱۱. حافظ بن نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، متوفای سال ۴۳۰ هجری. (۱۱)
 ۱۲. علی بن برهان الدین شافعی حنبلي. (۱۲)
- حادثه دیگری نیز وجود دارد که گروهی آن را به شکل های مختلف روایت کرده اند. شاید همین حادثه باعث شده تا گواهی طلبی مزبور انجام گیرد و این خود حادثه دیگری است که گواهی طلبی دیگری را می طلبد.

۱. السنن الکبری، نسائي: ج ۵ ص ۱۳۱ و ۱۳۴، خصائص علی عليه السلام، ص ۹۵، ۹۶، ۱۰۰.
۲. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۰۴-۱۰۸.
۳. المصنف ابن ابي شيبه ج ۶ ص ۳۶۸.
۴. المعتصر من المختصر: ج ۲ ص ۳۰۱.
۵. الاحاديث المختاره: ج ۲ ص ۱۰۵ و ۱۰۶.
۶. السنه، ابن ابي عاصم: ج ۲ ص ۶۰۷.
۷. مسند ابو يعلى: ج ۱ ص ۴۲۹.
۸. مسند احمد: ج ۱ ص ۸۴ و ۱۱۸.
۹. المعجم الصغير: ج ۱ ص ۱۱۹، المعجم الكبير: ج ۵ ص ۱۷۱ و ۱۷۵.
۱۰. جزء الحميري: ص ۳۳.
۱۱. حليه الاولياء: ج ۵ ص ۲۶.
۱۲. السيرة الحلبيه: ج ۳ ص ۳۰۸ بحث حجة الوداع.

نمونه‌ای از آن گواهی را احمد بن حنبل نقل می‌کند. ریاح بن حارث می‌گوید:
گروهی در رحبه کوفه به نزد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمدند و گفتند: درود بر تو ای مولای ما!
وی فرمود:

کیف اکون مولاکم و اَنتم قوم عرب؟

من چگونه می‌توانم مولای شما باشم در حالی که شما قومی عرب
هستید؟

گفتند: ما شنیدیم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز غدیر خم می‌فرمود:

من کنت مولاہ فَاِنَّ هَذَا مولاہ؛

هر کس من مولای او هستم پس این (علی عَلَيْهِ السَّلَامُ) مولای اوست.

ریاح گوید: وقتی آن‌ها رفتند من دنبالشان رفتم و درباره آن‌ها پرسیدم.
گفتند: آن‌ها گروهی از انصار هستند که یکی از آن‌ها ابویوب انصاری است.^(۱)
روایت دیگری را ابن اثیر از کتاب «الموالاة» ابن عقده از ابی مریم زر بن حبیش
روایت می‌کند که می‌گوید:

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از قصر بیرون آمد در حالی که افرادی سواره با شمشیرهای حمایل
کرده به استقبال او آمدند و گفتند: سلام بر تو ای امیرمومنان! سلام بر تو ای مولای
ما! و رحمت و برکات خدا بر تو باد.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: در این جا از یاران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه کسی وجود دارد؟
دوازده تن به پا خاستند از جمله آن‌ها قیس بن ثابت بن شماس، هاشم بن عتبہ،
حبیب بن بدیل بن ورقاء بودند و شهادت دادند که از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدند که می‌فرمود:
من کنت مولاہ فعلي مولاہ؛^(۲)

هر کس من مولای او هستم، پس علی مولای اوست.

۱. مسند احمد: ج ۵ ص ۴۱۹ و ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۰۳ و ۱۰۴، المعجم الکبیر: ج ۴ ص ۱۷۳.

۲. اسد الغابہ: ج ۱ ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

نفرین امیرمؤمنان علی علیه السلام بر کسانی که به حدیث غدیر شهادت ندادند

از پیامدهای این گواهی طلبی آن بود که برخی از صحابه حاضر در روز غدیر خم از شهادت دادن به آنچه که از پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در حق امیرمؤمنان علی علیه السلام شنیده بودند، امتناع ورزیدند و علی علیه السلام علیه آنها نفرین کرد و نفرین آن بزرگوار کارگر افتاد.

در روایتی احمد بن حنبل می نویسد:

احمد بن عمر وکیعی می گوید: زید بن حباب، از ولید بن عقبه بن نزار عبسی، از سماک بن عبید بن ولید عبسی روایت می کند که گوید:

روزی من نزد عبدالرحمان بن ابی لیلی رفتم، او گفت: با علی علیه السلام در رحبه حضور داشتم و علی علیه السلام مردم را به خدا سوگند داد که هر کس در روز غدیر خم سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیده به پا خیزد.

دوازده نفر به پا خاستند و گفتند: ما دیدیم و شنیدیم که پیامبر دست ایشان را بلند کرد و فرمود:

اللهم و ال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله؛
خدایا دوست بدار هر کس که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر
کس که او را دشمن بدارد و یاری بفرما هر کس که او را یاری کند و
یاری نفرما هر کس را که او را یاری نکند.

همه برخاستند به جز سه نفر که برنخاستند. حضرت آنها را نفرین کرد و نفرین

حضرتش به اجابت رسید. (۱)

۱. مسند احمد: ج ۱ ص ۱۱۹.

گروهی از اهل حدیث به جز احمد در کتاب‌های خود داستان نفرین حضرت علی علیه السلام را که به گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم شهادت ندادند، ذکر کرده‌اند. از جمله:

۱. حافظ، ابوالحسن علی بن ابی بکر بن سلیمان هیثمی. (۱)
۲. حافظ، ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی. (۲)
۳. حافظ، ابانعم احمد بن عبدالله اصفهانی. (۳)
۴. علی بن برهان الدین شافعی حلبی. (۴)

اثر سوگند یاد کردن در آشکار شدن و گسترش حدیث غدیر

به نظر می‌رسد این گواهی طلبی به ویژه استجابت نفرین حضرت علی علیه السلام در آشکار شدن حادثه غدیر، زنده شدن و اهمیت یافتن آن نقش به‌سزایی داشته است، زیرا عموم مسلمانان نسبت به آن آگاهی نداشتند؛ آن‌سان که از بسیاری از فضایل امیرمؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام بی‌اطلاع بودند.

فراتر این که آنان، بسیاری از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را در زمینه‌های مختلف فراموش کرده بودند. زیرا سنت نبوی پس از پیامبر راکد گذاشته شد و تنها اجازه می‌دادند آن دسته از احادیثی که با قدرت حاکمه همخوانی دارد، انتشار یابد.

تلاش برای مسکوت ماندن و سرپوش گذاشتن بر سیره نبوی

به نظر می‌رسد تلاش برای محجور ماندن و سرپوش گذاشتن و از بین رفتن سنت نبوی در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز شد؛ آن‌گاه که تعداد گروندگان به اسلام در میان قریش از سر تمایل و یا ترس افزایش یافت و آن‌ها دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله به سمتی

۱. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۰۶.

۲. المعجم الكبير: ج ۵ ص ۱۷۱ و ۱۷۵.

۳. حلیة الاولیاء: ج ۵ ص ۳۷.

۴. السیره الحلبیه: ج ۳ ص ۳۰۸ در بحث حجة الوداع.

پیش می‌رود که در خدمت منافع شخصی و خودخواهی‌های آن‌ها نیست؛ به ویژه با توجه به این‌که سینه‌هایشان از کینه و بغض و حقد علیه پیامبر و خاندان و یاران خالصش لبریز بود؛ یارانی که معیارهای آن‌ها در زمینه دوستی و دشمنی و هواداری و مخالفت، پیروی از آن حضرت بود.

در حدیثی آمده عبدالله بن عمرو می‌گوید:

من هر آن‌چه را که از رسول خدا ﷺ می‌شنیدم می‌نوشتم و می‌خواستم آن‌ها را نگه دارم، اما قریش مرا از این کار نهی کردند. آن‌ها گفتند: آیا تو هر آن‌چه را که از رسول خدا ﷺ می‌شنوی می‌نویسی؟ رسول خدا ﷺ بشری است که از سر خشم و رضا سخن می‌گوید.

من از نوشتن دست برداشتم و این موضوع را به رسول خدا ﷺ گفتم.

آن حضرت فرمود:

اكتب، فوالذي نفسي بيده، ما خرج مني إلا حق؛

بنویس، زیرا به آن خدایی که جانم در دست اوست، من چیزی جز

حق، نمی‌گویم.^(۱)

گاهی پیامبر ﷺ به این تلاش اشاره می‌کرد و می‌فرمود:

لا ألفين أحدكم متكئاً على أريكته يأتيه الأمر مما أمرت به أو نهيت عنه،

فيقول: لا أدري، ما وجدنا في كتاب الله اتبعناه؛^(۲)

۱. مسند احمد: ج ۲ ص ۱۶۲ و ر.ک: ج ۲ ص ۱۹۲، سنن ابی داوود: ج ۳ ص ۳۱۸، سنن دارمی: ج ۱ ص ۱۳۶، المستدرک علی الصحیحین: ج ۱ ص ۱۸۷، تحفة الاحوذی: ج ۷ ص ۳۵۷، المدخل الی السنن الکبری: ج ۲ ص ۴۱۵، الجامع لاخلاق الراوی و آداب السامع: ج ۲ ص ۳۶.
۲. السنن الکبری، بیهقی: ج ۷ ص ۷۶ و ر.ک: سنن ابی داوود: ج ۴ ص ۲۰۰، سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۶، سنن ترمذی: ج ۵، ص ۳۷، المستدرک علی الصحیحین: ج ۱، ص ۱۹۰، صحیح ابن حبان: ج ۱، ص ۱۹۱، تذکرة الحفاظ: ج ۳، ص ۱۱۹.

نبینم کسی از شما که بر بالشت خود تکیه زده باشد و امر و نهی من به او برسد و بگوید: نمی‌دانم. ما هر آن‌چه که در کتاب خدا بیابیم پیروی می‌کنیم.

این تلاش پس از فعال شدن حزب قریشی در هنگام بیماری پیامبر ﷺ شدت گرفت و مانع از آن شد که پیامبر ﷺ مطلبی بنویسد تا امتش پس از وی، از گمراهی در امان بماند. ما در پاسخ پرسش دوم گفتیم که عمر گفت:

حسبنا کتاب الله؛

کتاب خدا ما را کفایت می‌کند.

اجرای این نقشه پس از آن شروع شد که پیامبر ﷺ به ملکوت اعلا پیوست و حزب قریش قدرت و حکومت را در اختیار گرفت.

در این راستا ابوبکر پانصد حدیثی را که از پیامبر ﷺ نوشته بود، سوزاند^(۱) و حدیث گفتن از پیامبر ﷺ را ممنوع اعلام کرد و اظهار داشت: شما از رسول خدا ﷺ احادیثی روایت می‌کنید که بر سر آن‌ها با یکدیگر اختلاف نظر دارید و اختلاف در میان نسل پس از شما بیشتر خواهد شد. بنابراین از رسول خدا ﷺ حدیثی بازگو نکنید. هر کس از شما سؤال کند بگوید: میان ما و شما کتاب خدا حکم می‌کند. حلال آن را حلال و حرامش را حرام بشمارید.^(۲)

هم‌چنین عمر از صحابه خواست تا هر آن‌چه را که از پیامبر ﷺ نوشته‌اند بیاورند. آن‌ها گمان کردند که او می‌خواهد احادیث پیامبر ﷺ را جمع آوری کند و پس از همه احادیث در نزد عمر جمع شد، ظرف یک ماه همه آن‌ها را آتش زد.^(۳)

۱. تذکره الحفاظ: ج ۱ ص ۵، الرياض النضرة: ج ۲ ص ۱۴۴، کنز العمال: ج ۱۰ ص ۲۸۵.

۲. تذکره الحفاظ: ج ۱ ص ۲۰۲.

۳. الطبقات الكبرى: ج ۵ ص ۱۸۸، سیر اعلام النبلاء: ج ۵ ص ۵۹.

وقتی قرظه و همراهانش می خواستند رهسپار عراق شوند، عمر آن‌ها را بدرقه کرد و به آن‌ها گفت: آیا می دانید چرا با شما راه رفتم و بدرقه نمودم؟ گفتند: آری، چون ما اصحاب رسول خدا ﷺ هستیم تو با ما راه رفتی و بدرقه نمودی.

عمر گفت: شما به سمت مردمی پیش می روید که در قرآن خواندن صدایی شبیه صدای زنبور از آن‌ها شنیده می شود. آن‌ها را با احادیث خود مشغول نکنید. تنها قرآن بخوانید و کم‌تر از رسول خدا ﷺ روایت ذکر کنید. بروید و من شریک شما هستم.

وقتی قرظه وارد عراق شد مردم عراق به او گفتند: برای ما حدیث بگو. او گفت: عمر ما را از این کار بازداشت.

در روایت دیگری آمده: قرظه گفت: من هرگز از رسول خدا ﷺ حدیثی بازگو نخواهم کرد.^(۱)

عمر برخی از صحابه را - که از رسول خدا ﷺ بسیار حدیث بازگو می کردند، از جمله ابوذر و عبدالله بن مسعود - بازداشت و زندانی کرد.^(۲) در روایتی عبدالرحمان بن عوف می گوید:

به خدا سوگند، عمر بن خطاب از دنیا نرفت مگر این‌که افرادی را به دنبال اصحاب رسول خدا ﷺ فرستاد و آن‌ها را از گوشه کنار بلاد اسلام گرد آورد. از جمله عبدالله، حذیفه و ابی الدرداء، ابوذر و عقبه بن عامر را پیش خود خواند و به آن‌ها گفت: این احادیث چیست که در همه جا از رسول خدا ﷺ انتشار داده‌اید؟

۱. المعتصر من المختصر: ج ۲ ص ۲۸۱ و ر.ک: تذکرة الحفاظ: ج ۱ ص ۷، المستدرک علی الصحیحین: ج ۱ ص ۱۸۲.

۲. تذکرة الحفاظ: ج ۱ ص ۷، المعتصر من المختصر: ج ۲ ص ۲۸۰.

آن‌ها گفتند: آیا تو ما را از این کار باز می‌داری؟

گفت: نه. نزد من بمانید. نه به خدا سوگند، تا وقتی زنده‌ام نمی‌گذارم از من دور شوید، زیرا ما به آن‌چه که از شما می‌گیریم و به شما پس می‌دهیم آگاه‌تریم.^(۱) و موارد دیگری در این زمینه نقل شده که در این جا فرصت پرداختن به همه آن‌ها وجود ندارد.

عثمان نیز در این باره هم چون گذشتگان خود عمل کرد. محمود بن لبید می‌گوید:

من از عثمان بن عفان شنیدم که بر روی منبر، می‌گفت: جایز نیست کسی از شما روایتی را که در دوران ابوبکر و عمر شنیده نشده، بازگو نماید...^(۲)

بدیهی است که حدیث غدیر در این میان بهره بیشتری دارد، زیرا بیان‌گر رویکرد مخالف حکومت و خواسته‌های قریش است. این حدیث به ندرت ذکر می‌شد و اگر هم به میان می‌آمد گذرا بود؛ بدون آن‌که توضیح و شرح کافی در مورد آن داده شود. امیرمؤمنان علی علیه السلام با انجام گواهی طلبی یاد شده در واقع سعی کرد مردم را متوجه حدیث مزبور نماید تا به اهمیت آن پی ببرند. به همین دلیل کسانی که حدیث ابی طفیل و دیگر احادیث را - که گذشت - شنیدند در ابتدای امر شوکه شدند.

هم‌چنین بسیاری از احادیث ذکر شده در این رابطه به گواهی طلبی یاد شده منتهی می‌شوند و هم‌چنان که گفتیم این گواهی طلبی در انتشار، آشکار شدن و شهرت حدیث تأثیر به‌سزایی داشت و یک نقطه تحول در تاریخ آن به شمار می‌رود. به ویژه پس از آن‌که مجموعه ارجمندی از هواداران اهل بیت علیهم السلام به مخالفت با

۱. تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۰ ص ۵۰۰ و ۵۰۱ و ر.ک: کنز العمال: ج ۱۰ ص ۲۹۲ حدیث ۲۹۵۷۹.

۲. الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۳۳۶، تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۹ ص ۱۸۰، کنز العمال: ج ۱۰ ص ۲۹۵.

رویگرد قدرت حاکمه قیام کردند. آن‌ها به حدیث غدیر و سایر احادیث پیامبر ﷺ در ارتباط با مناقب و فضائل اهل بیت  اهتمام خاصی ورزیدند و در انتشار آن‌ها تلاش کردند و آن‌ها را مورد تحلیل و بررسی قرار دادند و هدف از آن‌ها و پیامدهای حاصل از آن‌ها را توضیح دادند و به همین دلیل گفت‌وگوها و بحث‌های زیادی به راه افتاد.

در این رابطه نکته جالب توجه این‌که شیخ مفید رحمته الله در «امالی» خود می‌گوید:
 ابوبکر محمد بن عمر جعابی به من خبر داد و گفت: ابوعباس احمد بن محمد بن سعید؛ یعنی ابی عقده از علی بن الحسین تیملی نقل می‌کند که گفت: من در کتاب پدرم دیدم که محمد بن مسلم اشجعی، نقل می‌کند که محمد بن نوفل بن عائذ صیرفی می‌گوید:

من در نزد هیثم بن حبیب صیرفی بودم که ابوحنیفه نعمان بن ثابت نزد ما آمد، ما از امیرمؤمنان علی علیه السلام یاد کردیم و در مورد غدیر خم سخنانی میان ما رد و بدل شد.

ابوحنیفه گفت: من به اصحابم گفتم: در نزد شیعیان به حدیث غدیر خم اذعان نکنید، زیرا بر شما پیروز می‌شوند.

در این هنگام رنگ چهره هیثم بن حبیب صیرفی تغییر کرد و گفت: چرا به آن اذعان ندارید؟ آیا این حدیث در نزد تو موجود نیست ای نعمان؟
 ابوحنیفه گفت: او در نزد من موجود است و من آن را دیده‌ام.

هیثم گفت: پس چرا به آن اذعان ندارید در حالی که حبیب بن ابی ثابت از ابی طفیل از زید بن ارقم روایت کرده که علی علیه السلام در رجبه کسانی را که آن را شنیده بودند به خدا سوگند داد؟

ابوحنیفه گفت: آیا نمی بینید این موضوع چگونه در میان مردم مورد کنکاش قرار گرفته است؟

هیثم گفت: آیا ما علی عَلَيْهِ السَّلَام را تکذیب کنیم و سخنانش را رد نماییم؟
 ابوحنیفه گفت: ما علی را تکذیب نمی کنیم و سخنانی را که گفته مردود نمی دانیم، اما همان طور که می دانی برخی از مردم راه غلو در پیش گرفته اند.
 هیثم گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این مطلب را ابراز می داشت و در مورد آن خطبه ایراد می کرد، پس چرا ما باید به خاطر غلو افراد غلو کننده و یا گفتار برخی ها، از بازگو کردن آن بترسیم؟^(۱)

به نظر می رسد احساس درونی ابوحنیفه همان چیزی بود که باعث شد بخاری نیز از ذکر روایت غدیر خم در «صحیح» خود امتناع بورزد و به طور کلی آن را مهمل گذاشت و همین امر باعث شد تا مسلم نیز در «صحیح» خود به احادیث شاذ و استثنایی در مورد خطبه پیامبر در روز غدیر خم روی بیاورد و همان طور که گفتیم، خطبه را ناقص بیان کند و تنها به حدیث تقلین بسنده نماید و حدیث ولایت را به رغم متواتر بودن آن، نادیده بگیرد؛ در حالی که مهم ترین هدف خطبه در آن روز، این حدیث بوده است.

فرا تر این که چه بسا حدیث گواهی طلبی - که پیش تر از آن سخن به میان آوردیم - مردم را متوجه اهمیت احادیث پیامبر کرد و باعث شد مردم به تمام احادیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روی بیاورند و به آن ها اهتمام بورزند و مورد بررسی قرار دهند.

در آن زمان داشتن حدیث، سخن گفتن از آن و بررسی معانی و اهداف آن در میان اهل معرفت بازار رایجی داشته است؛ هر چند با توجه به شرایط مختلف اگر بر

۱. امالی شیخ مفید ۲۳ و ۲۴ مجلس سوم.

آن سرپوش گذاشته می شد و اگر اظهار می گردید نشأت گرفته از مواضع ضد و نقیض حکومت ها بود؛ چرا که آن ها گاهی با شدت و خشونت و گاهی با نرمش و سیاست رفتار می کردند.

آن چه گذشت همان چیزی است که این فرصت اجازه می داد درباره واقعه غدیر بیان کنیم؛ همان موضوعی که می گویی: «اهل تسنن حتی با یک خبر واحد ضعیف آن را روایت نکرده اند». این در حالی است که ما از ذکر موارد بسیاری از این واقعه گذر کردیم، زیرا فرصت ما تنگ و محدود است و همین مقدار که گفتیم به نظر ما کافی است. ما از خدای متعال توفیق و ثبات قدم آرزو مندیم.



✓ شیعه و پاسخ به ابن تیمیه

س ۸: آیا با توجه به اطلاعاتی که در اختیار دارید شیعه، کتابی در پاسخ کتاب «منهاج السنه» ابن تیمیه نوشته است؛ همان کتابی که او آن را در پاسخ علامه حلی به رشته تحریر درآورده است. با این که اهل سنت به این کتاب ابن تیمیه پاسخ داده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان از شیخ ابوحامد بن مرزوق نویسنده کتاب «براءة الأشعریین» نام برد؟

پاسخ با دو کتاب ارزشمند

پاسخ: در پاسخ به کتاب ابن تیمیه ما فقط دو کتاب مستقل می‌شناسیم:

۱. کتاب «منهاج الشریعه» اثر سید مهدی بن سید صالح قزوینی که آن را در سال ۱۳۱۸ هجری به نگارش در آورده است و در سال ۱۳۷۵ هجری به چاپ رسیده است.
۲. کتاب «اکمال المنة فی نقض منهاج السنه» تألیف سید سراج الدین حسن بن عیسی یمانی کهنوی؛ آن سان که صاحب کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» نیز آن را ذکر کرده است.^(۱)

البته پاسخ‌های پراکنده‌ای در متن برخی از کتاب‌ها به ابن تیمیه داده شده است. نظیر: کتاب «دلایل الصدق» تألیف شیخ محمد حسن مظفر^{رحمته} که پاسخی به کتاب «ابطال الباطل» نوشته ابن روزبهان است که او نیز این کتاب را در پاسخ به کتاب «نهج الحق» علامه حلی^{رحمته} نوشته است.

۱. الذریعه الی تصانیف الشیعه: ج ۲ ص ۲۸۲ شماره ۱۱۴۸.

و کتاب «الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب»^(۱) نگارش شیخ عبدالحسین امینی رحمته الله. ما در پاسخ پرسش یکم؛ آن‌گاه که به منابع شیعیان پرداختیم درباره این دو کتاب سخن به میان آوردیم.

در واقع کتاب «منهاج السنه» شایسته پاسخ‌گویی نیست، زیرا از فحش و ناسزا و کذب و افترا پر است. نویسنده در بحث اعتقادات به ناهمگونی و عدم توازن و در تفسیر احادیث به زورگویی دچار شده و آن‌ها را بر اساس گرایش‌های فردی تکذیب کرده است.

رفتار ابن تیمیه به گونه‌ای است که سبکی نیز - که به علامه رحمته الله نویسنده کتاب «منهاج الکرامه» دشنام داده که به دور از ادب علمی است و عجیب‌تر از آن پاسخ ابن تیمیه به وی در کتاب «منهاج السنه» است - از ابن تیمیه انتقاد کرده و می‌گوید: وی حق و باطل را به هم درآمیخته است. او بی پایه و اساس به جمع آوری دلایل پرداخته است و در مورد صفات خداوند متعال اعتقادات استثنایی دارد.

سبکی همه این‌ها را در ابیاتی که ذکر آن‌ها برای ما اهمیتی ندارد، گردآوری کرده است.^(۲)

اما ابن حجر می‌گوید: من پاسخ مزبور را مطالعه کردم و آن را از نظر بسط و شرح همان طور که سبکی ابراز داشته یافتم. اما ملاحظه کردم که او در پاسخ به احادیث ذکر شده توسط ابن مطهر از خود به شدت واکنش نشان داده، هر چند بخش عمده آن‌ها در ارتباط با روایات جعلی و واهی بوده است.

اما او در پاسخ خود بسیاری از احادیث خوب را مردود دانسته است. او در

۱. الغدیر، ج ۲، ص ۱۴۸-۲۱۷.

۲. طبقات الشافعیه الکبری: ج ۶ ص ۱۵۹ و ۱۶۰، الوافی بالوفیات: ج ۲۱ ص ۲۶۲ به نقل از کتاب ابن تیمیه حیات، عقائده: ص ۲۱۶.

هنگام بیان بسیاری از احادیث دچار فراموشی می شد، زیرا بر آن چه که در سینه داشت تکیه می کرد و انسان، فراموشکار است.

او در ادامه می گوید: ابن تیمیه به دلیل مبالغه در توهین به کلام رافضی گاهی از شأن و مقام علی علیه السلام کاسته است.^(۱)

با این حال، ابن حجر در مورد علامه رحمته الله نویسنده کتاب «منهاج الکرامه» می گوید: ابن مطهر فرد مشهور و خوش اخلاقی بود. وقتی که در جریان برخی از مطالب ابن تیمیه قرار گرفت گفت: اگر او سخنانم را می فهمید، پاسخش را می دادم.^(۲) شیخ محمد حسن مظفر رحمته الله نویسنده کتاب «دلائل الصدق» که پیش تر از او سخن به میان آوردیم می گوید:

من در برخی از موارد برای رسیدن به نتیجه نهایی به سخنان ابن تیمیه در پاسخش به کتاب «منهاج الکرامه» علامه اشاره داشتم. البته آن بخش از سخنانش که شایسته پاسخ گویی هستند؛ هر چند که اکثر اوقات نامش را ذکر نکردم. اگر مطالب پست و قلم زشت و ظهور دشمنی وی با جان پیامبر امین و فرزندان طاهرینش نبود، هر آینه او برای بحث و گفت و گو شایسته تر بود، زیرا من تاکنون ندیدم کسی از علمای ما به او پاسخ داده باشد.

ولی من قلمم را از رقابت با وی منزه قرار دادم و علما نیز قلم و دیدگاه های خود را از پاسخ دادن به او منزه قرار دادند. با توجه به این که عمده پاسخ وی و پاسخ دیگران در خصوص امامت، بررسی سند احادیث ذکر شده در فضایل اهل بیت علیهم السلام و زشتی های دشمنان شان است. من مقدمه یاد شده را آورده ام تا تو از پاسخ دادن به امثال وی به طور کلی بی نیاز شوی.^(۳)

۱. لسان المیزان: ج ۶ ص ۳۱۹.

۲. همان: ج ۲ ص ۳۱۷.

۳. دلائل الصدق: ج ۱ ص ۳.

ما هم چنان آنچه را که در حدود بیست و پنج سال گذشته در نجف اشرف برایمان روی داد به یاد داریم. ما در برخی از مجالس عزادارای امام حسین علیه السلام به مناسبت ماه محرم با برخی از اهل علم گردهم جمع می شدیم. وی در همان جا به ما گفت: ابن تیمیه درباره نزول آیات ابتدایی سوره «هل اتی» در مورد اهل بیت علیهم السلام می گوید: این سوره مکی است. شما چه پاسخی برای او دارید؟

ما به او پاسخ دادیم: آیا حدیث ابن تیمیه اصلاً ارزش پاسخ گویی دارد؟

او گفت: آیا این می تواند جواب شایسته ای باشد؟

ما به او گفتیم: بهتر است بررسی کنیم.

آن گاه ما جلد سوم کتاب الغدیر را آوردیم و در صفحه ۱۶۹ آن یافتیم که علامه امینی رحمته الله به این حدیث ابن تیمیه در پاسخ به علامه حلّی، پاسخ داده است. برای مثال ابن تیمیه می گوید: او (علامه) مواردی را به دروغ ابراز داشته که از نادانی ناقل آن ها حکایت می کند. برای مثال، او می گوید: «سوره «هل اتی» در حق اهل بیت نازل شده است، در حالی که به اتفاق آراء، این سوره مکی است و علی با فاطمه در مدینه پس از هجرت ازدواج کرد و حسن و حسین پس از نزول سوره «هل اتی» به دنیا آمدند. بنابراین، سخن او که می گوید: «سوره «هل اتی» در حق اهل بیت نازل شده» از دروغ هایی است که برای کسانی که با شأن نزول قرآن و حالات این سروران برگزیده آشنا هستند، پوشیده نیست. ج ۲، ص ۱۱۷.

سپس علامه امینی رحمته الله در پاسخ وی، موارد متعددی را ذکر می کند که جالب ترین مورد این است که اهل تسنن با مطلب یاد شده مخالف هستند، زیرا این سوره از نظر آنان مدنی است و در این رابطه از سویی باید به سخنان گروهی از جماعت استناد

جست و از سوی دیگر برای تأیید گفتار خود به قرآن‌های خطی و چاپی متداول در میان مسلمانان استناد جست که آن را مدنی می‌دانند.

البته آن دسته از کسانی که سوره «هل أتى» را مکی می‌دانند بخش‌های ابتدایی آن را که در بردارنده موضوع اطعام مسکین، یتیم و اسیر است، مدنی می‌دانند. بنابراین، انسانی که به اتفاق آرای علما اهمیت نمی‌دهد و بر خلاف مطالب مشهور در میان مسلمانان حکم صادر می‌کند، سپس مخالف خود را به جهل و دروغ‌گویی متهم می‌نماید، آیا سخن چنین کسی ارزش پاسخ‌گویی دارد و می‌توان به حدیث او اهتمام ورزید؟ به ویژه آن‌که بد زبانی و بد اخلاقی او مشهور است و از طرفی این‌که گروهی که دارای اهداف مشخصی هستند او را اسوه خود می‌دانند و او را به عنوان عالم، مجتهد و یا شیخ الاسلام... قلمداد می‌کنند؛ نه تنها واقعیت او را تغییر نمی‌دهد و به شأن و مقام و ارزش او نمی‌افزاید و دشمنی، کینه تیزی و دشنام‌گویی چنین شخصی به شیعه و علامه، نویسنده کتاب «منهاج الکرامه» آسیبی نمی‌رساند؛ بلکه بر شأن و مقام و رتبه آنان می‌افزاید و باعث پستی و فرومایگی گروهی می‌شود که به او چنگ زده‌اند و او را پیشوای خود قرار داده‌اند. چرا که هر انسانی دوست و دشمن خود را می‌شناسد «و هر کس با همتای خود می‌پرد» و دوست هر کس، آینه واقعی اوست که خود را در آن می‌بیند.

به همین مناسبت ابن ابی الحدید سنی معتزلی در مقدمه «شرح نهج البلاغه» در مورد زندگی نامه امیر مؤمنان امام علی علیه السلام می‌نویسد:

«برازندگی اخلاقی، گشاده‌رویی، چهره خندان و لبخند او ضرب المثل بود تا آن‌جا که دشمنانش به این دلیل بر او خرده می‌گرفتند. عمرو بن عاص به مردم شام

گفت: او بسیار شوخ طبع است... این اخلاق تا به امروز در میان دوستانش به ارث مانده است. هم چنان که طرف مقابل افرادی خشن، بداخلاق و سختگیر هستند. هر کس به اخلاق مردم کم‌ترین آشنایی داشته باشد، این را می‌داند.^(۱)

اما اهل تسنن خود را متعهد می‌بینند تا به سخنان ابن تیمیه پاسخ دهند و از گفتارش تبرّی بجویند، زیرا او از آنها به حساب می‌آید، به آنان منتسب است، درباره آنها اظهارنظرهای فراوانی می‌کند، از مذهب شان دفاع می‌نماید و خواننده تصور می‌کند که او انعکاس دهنده نقطه نظرات آنهاست و در گردونه آنها قرار دارد و به همین دلیل، زشتی کردارش دامن گیر آنها می‌شود و تنها با پاسخ‌گویی و اظهار بیزاری از او و دیدگاه‌های او، می‌توانند این آلودگی را از خود بزدايند.

آنچه گفتیم دیدگاه ما نسبت به این شخص است. ما در پاسخ پرسش دهم آن‌چه را که در این زمینه سودمند است - ان شاء الله - بیان خواهیم کرد.

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۶.

✓ آیا شیعه و سنی می‌توانند به اتفاق نظر برسند؟

س ۹: آیا به نظر شما شیعه و سنی می‌توانند به اتفاق نظر برسند؟ به ویژه آن‌که من می‌دانم اشاعره و ماتریدی‌های اهل سنت نه تنها شیعه را تکفیر نمی‌کنند؛ بلکه برعکس، در کتاب‌های خود دیدگاه‌ها و اعتقادات آن‌ها را بیان می‌دارند و بررسی می‌نمایند. هر چند آن‌ها برخی از غلوکنندگان شیعه و سنی را گمراه می‌دانند.

پاسخ: در پاسخ به این مطلب شما باید مسائل ذیل را مورد توجه قرار داد:

استقبال از ائتلاف شیعه و سنی

استقبال از ائتلاف و همبستگی شیعه و اهل تسنن گامی در راستای خدمت به اسلام است.

۱. به راستی اسلام از نظر شیعه - هم‌چنان که در آغاز پاسخ پرسش دوم گفتیم - مبتنی بر دو شهادت - شهادت به توحید و شهادت به نبوت سالار حضرت ما محمد ﷺ - اذعان به واجبات ضروری اسلام؛ یعنی نماز، زکات و امثال این‌ها و اعلان دعوت اوست.

شیعه و سنی در این خصوص با یکدیگر اتفاق نظر دارند که همه آن‌ها مسلمان هستند و این دین بزرگی که اشرف دین‌ها و پایان بخش آن‌هاست آن‌ها را گرد هم جمع می‌کند و حرمت مال و خون آن‌ها را حفظ نماید.

هم‌چنین در اهداف مشترک اسلام که مورد اهتمام همه آن‌هاست، اتفاق نظر

دارند. دعوت به دین، اعتلای کلمه اسلام و مقابله با نقشه دشمنان ورد آن از اسلام و مسلمانان از اهداف اسلام است. آن‌ها باید در این راستا به وحدت کلمه دست یابند و آداب و اخلاق والای اسلام را - که دین اسلام از مسلمانان خواسته - در برخورد با غیرمسلمانان؛ تا چه رسد به مسلمانان مراعات نمایند.

ما در آخر پاسخ پرسش دوم این موضوع را گوشزد نمودیم و به همین اصل، شیعه و سنی می‌توانند در راستای مصالح اسلام و مسلمانان به صورت عملی بعد از ائتلاف اعتقادی بر اساس اصول اسلام با یکدیگر اشتراک نظر و مساعی داشته باشند. البته هر کس از آن‌ها می‌تواند عقیده خود را برای خود نگه دارد و به گونه‌ای نیکو و از راه‌های علمی و منطقی آرام و هدفمند به دور از دروغ و بهتان، دشنام و ناسزا و بدگویی و سیاه‌نمایی مردم را به آن دعوت نماید:

نخست آن‌که: زیرا موارد یاد شده نمی‌تواند ثابت‌کننده حقیقت باشد و در روز قیامت در محضر خدای تعالی نمی‌تواند حجت قرار گیرد. خدای سبحان می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^(۱)

روزی که هر کس برای دفاع از خود برمی‌خیزد و نتیجه اعمال هر کسی به طور کامل به او داده می‌شود و به آن‌ها ستم نمی‌گردد.

دوم آن‌که: زیرا موارد یاد شده باعث دشمنی و کینه‌توزی و ایجاد شکاف و اختلاف و تضعیف امت مسلمان و درگیر شدن آن‌ها با یکدیگر و فراموش شدن اهداف مشترک می‌گردد و این همان چیزی است که دشمنان اسلام به دنبال آن

۱. سوره نحل آیه ۱۱۱.

هستند تا بتوانند به اهداف پلید و مقاصد شوم خود تحقق ببخشند. اقدامات تحریک آمیز در این زمینه باعث ائتلاف برخی از اطراف با دشمنان اسلام برای در هم کوبیدن طرف مقابل و ضربه زدن به او می‌شود.

مسلمانان تا چندی پیش با مسیحیان به منظور ایستادگی در برابر موج مادی‌گرایی الحادی همکاری می‌کردند و دو طرف، اختلافات دینی و تضاد منافع مادی خود را فراموش کردند، زیرا هدف مشترکی داشتند و می‌خواستند در برابر دشمن مشترک ایستادگی نمایند.

پس چرا مسلمانان در عصر حاضر با یکدیگر به همین منظور همکاری نکنند با آن‌که دارای دینی واحد و اصول اصیل مشترک هستند؟
چرا به هر میزان که دشمن شان قدرتمندتر و وحشی‌تر می‌شود اختلافات در میان آن‌ها بیشتر شدت می‌گیرد و زبان دشنام و ناسزا، دروغ و بهتان و بدگویی و سیاه‌نمایی رواج می‌یابد؟

اقدامات ائمه علیهم‌السلام برای یکپارچه کردن تلاش‌ها در راه خدمت به اسلام

ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در این رابطه زیباترین و بهترین نمونه‌ها را ارائه دادند. برای مثال امیرمؤمنان امام علی علیه‌السلام با آن‌که حق خود را در خلافت غصب شده دید و قتی ملاحظه کرد که اسلام در خطر است ناگزیر شد با غاصبان حق خود به گفت‌وگو بپردازد و برای حفظ قلمرو و چارچوب کلی اسلام در امور آن‌ها دخالت کند.

امام علیه‌السلام در این زمینه می‌فرماید:

فَأَمْسَكَ يَدِي حَتَّى رَأَيْتَ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَد رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَيَّ
مُحَقِّ دِينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَخَشِيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أُرَى تَلْمَازًا أَوْ
هَدْمًا تَكُونُ الْمَصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَكْبَرُ مِنْ فُوتِ لَوْلَايَتِكُمْ الَّتِي هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ



قلائل، و يزول منها ما كان كما يزول السراب، أو كما يتقشع السحاب. فنهضت في تلك الأحداث حتى زاح الباطل و زهق و اطمأن الدين و تنهته؛^(۱)

من دست نگه داشتیم تا این که دیدم برخی در حال بازگشت از اسلام هستند و مردم را برای از بین بردن دین محمد ﷺ فراخواندند، به همین دلیل بیم آن داشتیم که اگر اسلام را یاری نکنم در دین شکاف و ویرانی به وجود آید که مصیبت آن، برای من از مصیبت از دست دادن ولایت شما بزرگ تر خواهد بود؛ ولایتی که متاع چند روزه دنیاست و هم چون سراب و یا چون ابر فراهم نشده زائل شدنی است. پس در حوادث یاد شده به پا خاستم تا آن که باطل پراکنده و نابود گردید و دین استوار شد و بر جای آرמיד.

امیرمؤمنان علی علیه السلام پس از آن با نظر صائب خود و حسن تدبیرش آن‌ها را یاری می نمود تا آن که چرخه اسلام حرکت کرد، پرچمش به اهتزاز درآمد و دعوت به اسلام فراگیر شد.

امام ابو جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام وقتی ملاحظه کرد که حمایت از اموی‌ها در راستای حفظ اسلام و استواری آن است، از موضع خشونت آمیز آن‌ها نسبت به اهل بیت علیهم السلام و شیعیان شان چشم پوشی کرد و با نقطه نظر صائب خود از راهنمایی آن‌ها دریغ نکرد. وقتی حاکم اموی در برابر موضع رومی‌ها در خصوص درهم و دینار عاجز و درمانده ماند، امام باقر علیه السلام به او نصیحت کرد که درهم و دینار را به سبک اسلامی ضرب نماید تا بدین ترتیب راه را بر رومی‌ها جهت تحمیل خواسته‌ها و شرایط شان ببندد.^(۲)

۱. نهج البلاغه: ص ۵۴۷. نامه امیرمؤمنان علی علیه السلام به مردم مصر همراه مالک اشتر.

۲. حیاة الحیوان، دمیری: ج ۱ ص ۱۱۴، ماده «اوز».

ائمہ اطهار علیہم السلام پس از او آمدند تا ثابت کنند همزمان با تحریم جنگ با سلطان جائز، جهاد برای حفظ اصل اسلام در خطر قرار گرفته را واجب می‌دانند.

در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود:

على المسلم أن يمنع نفسه و يقاتل عن حكم الله و حكم رسوله، و أما أن يقاتل الكفار على حكم الجور و سنتهم فلا يحل له ذلك؛^(۱)

انسان مسلمان باید برای حفظ حکم خدا و رسولش علیه کفار بجنگد، اما نبرد با کافران طبق فرمان حکمرانان جائز و سنت‌های آن‌ها جایز نیست.

در حدیث دیگری امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

يرابط و لا يقاتل، و إن أخاف على بيضة الإسلام و المسلمین قاتل، فيكون قتاله لنفسه ليس للسلطان، لأنّ في دروس الإسلام دروس ذكر محمد صلی الله علیه و آله؛^(۲)

انسان مسلمان باید مرزداری نماید و بجنگد و اگر قلمرو اسلام و مسلمانان را در خطر دید بجنگد، زیرا در این صورت نبرد او برای حفظ خود خواهد بود؛ نه برای حفظ سلطان؛ چرا که در نابودی اسلام نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز از بین می‌رود.

اهل بیت علیهم السلام هم چنین بر حسن معاشرت با دیگران و سخن گفتن با آنان به نیکویی و مراعات حقوق شان و جلب دوستی آنان تأکید کرده‌اند. هم چنان که ما در پایان پاسخ پرسش دوم به برخی از احادیث ذکر شده در این رابطه اشاره داشتیم.

۱. وسائل الشیعه: ج ۱۱ ص ۱۹ - ۲۱ باب ۶، حدیث‌های ۲ و ۳.

۲. همان.

موضع شیعیان و علمای آن‌ها در وحدت بخشیدن به تلاش‌ها

بنا بر آن‌چه گذشت شیعیان بر اساس آن با دیگر مسلمانان به معاشرت پرداختند و برای حفظ قلمرو اسلام بزرگ در طول تاریخ و تا چندی پیش علیه کفر، فتوا دادند و موضع‌گیری کردند.

برای مثال می‌توان به مواضع شیعیان در اوایل قرن گذشته در هنگام حمله ارتش انگلیس به عراق جهت نبرد با عثمانی‌ها اشاره کرد. در آن زمان شیعیان از نظر ظلم و ستم و اجحاف و نادیده گرفتن حقوقشان در سخت‌ترین شرایط قرار داشتند تا آن‌جا که عثمانی‌ها فقه شیعه را به رسمیت نمی‌شناختند و طلاب علوم دینی شیعه مشمول معافیت از خدمت سربازی نمی‌شدند مگر آن‌که بر اساس فقه حنفی به عنوان مذهب رسمی عثمانی‌ها امتحان بدهند.

اما علمای شیعه رحمهم الله از همه این‌ها چشم پوشیدند وقتی دیدند که اصل اسلام در معرض تهدید واقع شده است، به همین دلیل از عثمانی‌ها حمایت کردند و به وجوب جهاد در کنار آنان فتوا دادند و خود به همراه مجاهدان در جبهه‌های نبرد منطقه‌های «الشعبیه» و «کوت» به جهاد بیرون رفتند و به نبرد پرداختند و در ابتدا مشکلات و مصائب بسیاری را به جان خریدند و به وظیفه خود در راه حفظ اصل اسلام و دفاع از آن قیام کردند.

هم‌چنین علمای شیعه از مسأله فلسطین به عنوان یک موضوع اسلامی در مراحل مختلف آن، حمایت کردند و دفاع از آن، دفاع از سرزمین اسلام و قلمرو آن به شمار می‌رود.

در اواخر قرن گذشته وقتی عراق در معرض خطر گسترش دامنه کمونیسم ملحد قرار گرفت مرجعیت شیعه به رهبری مرجع اعلا استاد سید محسن حکیم رحمته الله آغوش خود را بر اهل تسنن عراق گشودند و از آنان استقبال نمودند تا در برابر موج مزبور به وحدت کلمه دست یابند.

همه این‌ها به خاطر آن است که مصلحت اسلام والا از اختلافات مذهبی مهم‌تر است و وقتی اسلام از سوی دشمنان مورد هدف قرار می‌گیرد، مسلمانان باید به وحدت کلمه دست یابند و اختلافات خود را فراموش کنند.

این مواضع و موارد دیگر باید برای ما مایه عبرت باشد و ما را به اشتراک مساعی با مسلمانان جهت دفاع از اسلام تشویق نماید تا راه را بر دشمنانی که در کمین نشسته‌اند و به دنبال فتنه‌انگیزی هستند، ببندند.^(۱)

۱. پیش از این درباره شکل صحیح تعامل میان مسلمانان سخن گفته‌ایم که شایسته است در این‌جا به بازگویی بخشی از آن بپردازیم:
«شایسته است که مسلمانان:

اول: در خویش باور به لزوم همبستگی میان مسلمانان برای حفظ اسلام و تقویت آن را تعمیق ببخشند. چراکه حفظ و تقویت کیان اسلام وظیفه شرعی تک تک مسلمانان است. زیرا مسلمانان ایمان دارند که اسلام دین حق و الهی است؛ و خداوند به جز این دین، از بندگان، دین دیگری را نمی‌پذیرد و خداوند تعالی برای اسلام دستور جهاد و یاری رسانی به آن را صادر کرده است.

هم‌چنین در شرایط کنونی لازم است انسان طرح‌های دشمنان و پافشاری آنان بر ایستادگی در برابر اسلام و دور کردن آموزه‌ها و دستورهای دین اسلام از عرصه زندگی را به خوبی در نظر گیرد و بداند که دشمنان به دنبال تهی کردن مسلمانان از این آموزه‌ها و نیز مبارزه با مسلمانان هستند. برای آنان فرق نمی‌کند که مسلمان در کدام نقطه و با چه مذهب و گرایشی زندگی می‌کند. آنان به دنبال تضعیف همه مسلمانان و جلوگیری از حرکت آنان و تفرقه افکنی و فتنه‌گری در میان مسلمانان هستند. آنان حقوق مسلمانان را نادیده می‌گیرند و حاضر به شنیدن صدای اسلام در دنیا نیستند....

علاوه بر این، دشمنان اسلام با وجود داشتن گرایش‌ها و مذهب‌های مختلف، وقتی در برابر اسلام می‌ایستند همه اختلافات خود را فراموش می‌کنند و بر ضد اسلام یکپارچه و متحد می‌شوند. به عنوان مثال استعمار انگلیس از هند خارج شد، اما در کشمیر به نفع هند غیر مسلمان در برابر کشور مسلمان پاکستان ایستاد و با هند هم صدا شد.

هم‌چنین اگرچه استعمار انگلیس خاک فلسطین را ترک کرد، اما با همه جهان از هر ملت و مذهبی به نفع یهودیان و بر ضد مسلمانان متحد شد. یهودیانی که هنوز از خون حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ پاک نشده‌اند.

امروز نیز غرب کاتولیک و پروتستان بر حمایت از صرب‌های ارتدوکس بر ضد مسلمانان بوسنی پافشاری می‌کند و صرب‌ها در برابر دیدگان غرب، جنایات وحشیانه‌ای را مرتکب می‌شوند که تن انسان را به لرزه می‌اندازد و لکه‌نگی بر پیشانی بشریت است... و دیگر مواضعی که بر ضد مسلمانان اتخاذ کرده‌اند.

همه این اقدامات آن‌ها از روی اسلام ستیزی و کینه‌توزی نسبت به مسلمانان - فارغ از نوع مذهب یا طایفه آنان - است. همین مطالب می‌تواند بهترین انگیزه برای مسلمانان باشد که به سمت اتحاد و همبستگی روی آورند و موانع موجود را برای رسیدن به این آرمان پشت سر بگذارند و اختلافات خود را کنار

استقبال از گفت‌وگوی علمی برای شناخت واقعیت

۲. ما از نشست‌های علمی میان طائفه‌های مسلمان و گفت‌وگوی آرام و هدفمند در میان آن‌ها به دور از لجبازی و تعصب و سرسختی و تنش استقبال می‌کنیم تا هر یک به اندوخته‌های طرف مقابل خود پی ببرد و واقع‌گرایانه بر اساس اصول علمی

بگذارند. اختلافاتی که جز تفرقه میان آنان و ضعف و سستی جهان اسلام ارمغان دیگری برای مسلمانان ندارد.

دوم: باید مسلمانان بایکدیگر همزیستی داشته باشند و احترام دو طرفه میان آنان برقرار شود. زیرا همه مسلمان هستیم و جان و مال مسلمان محترم شمرده شده است. بنابراین باید مسلمانان نکات زیر را رعایت کنند:

۱. درک درست و حقیقی از دیگر مسلمانان؛ این امر از راه مطالعه و آشنایی با اندیشه‌ها و باورهای آنان از طریق منابع و کتاب‌های معتبر و مورد اعتماد آنان صورت می‌گیرد نه این‌که از طریق منابعی با باورهای یک مذهب آشنا شویم که این منابع نزد پیروان آن مذهب نیز پذیرفته نیست. باید رفتارها و فرهنگ‌های دیگر مسلمانان را نیز از راه همزیستی و آمد و شد با آنان فراگیریم تا تصویر نادرست ارائه شده از مذاهب اسلامی را اصلاح کنیم. این تصویرهای نادرست در نتیجه انبوهی از مطالب درست و نادرست جمع آوری شده در عصرهای مختلف و ناشی از تعصب و کینه توزی و مخدوش سازی عمدی و غیر عمدی دیگر مذاهب فراهم شده است.

۲. هر گروه و یا مذهب اسلامی برای بیان دیدگاه‌هایش و نیز استدلال بر آن‌ها از راه‌های علمی و کاملاً منطقی پیش برود و دیدگاه‌های دیگران نسبت به خود را نیز بر همین اساس بحث و بررسی کند. هم‌چنین باید از کینه توزی، تهمت زدن و دیگر اظهارات و موضع‌گیری‌های انفعالی پرهیز کنیم که به زیان جهان اسلام و به زیان گفت‌وگوی منطقی میان مسلمانان هستند.

۳. نشر اندیشه‌های فقهی، اعتقادی، تربیتی و تاریخی و... هر مذهب در رسانه‌هایی که هر مذهب در اختیار دارد تا همگان بتوانند از اندیشه‌ها و باورهای آنان آگاهی یابند.

۴. دادن آزادی به هر فردی در زمینه باورها و اندیشه‌هایی که درون چارچوب کلی اسلام انتخاب کرده است. به طوری که آن فرد مجبور نشود از باورهای خود دست بکشد و باور دیگران به وی تحمیل نشود. آری، اشکال ندارد که در زمینه آن‌چه حقیقت است و مایه رستگاری است بین افراد گفت‌وگوهای آرام و هدفمند صورت گیرد.

۵. منادیان تقریب در هر مذهبی باید در برابر پیروان مذهب خود که فراتر از این چارچوب‌ها عمل می‌کنند، ایستادگی کنند و رفتار ناشایست و نادرست آنان را گوشزد نمایند تا آنان بدانند که در میان هم‌کیشان خویش نیز کسانی هستند که با رفتار آنان مخالف هستند و در واقع به اشتباه رفتار خویش و نادرستی اطلاعات خودشان پی ببرند تا در نتیجه بازار این تفکرات نادرست به کساد گرایش یابد و تلاش‌هایشان نافرجام ماند.» (برگرفته از کتاب المرجعیة الدینیة و قضا یا آخری، ص ۸۵)

با او وارد بحث شود، بدون آن‌که بخواهد امور بدیهی و میراث فکری خود را بر او تحمیل کند.

باید هم و غم هر یک از آن‌ها رسیدن به حقیقت از راه گفت‌وگو و دقت در دلایل باشد؛ زیرا این امر باعث می‌شود:

نخست آن‌که این امر لازمه احتیاط در دین و کامل شدن بصیرت در امور است که از واجبات عقلی و شرعی است.

دوم آن‌که باید هر یک از ما با طرف مقابل خود روآوریم و با او انس بگیریم و موانع و وحشت موجود در میان خود را برطرف نمایم که باعث شده طی این مدت طولانی با یکدیگر قطع رابطه کنند و به یکدیگر پشت نمایند و دغدغه‌ها و توهومات پدیدار گشته در نتیجه تبلیغات گمراه‌کننده از بین برود؛ تبلیغاتی که دشمنان و کسانی که از آن سود می‌برند آن را مورد تأیید و تأکید قرار داده‌اند.

سوم آن‌که هر یک باید با واقعیت اعتقادات و اندوخته‌های فکری طرف مقابل خود آشنا شود و به دور از دروغ و افترا و مبالغه و وارونه نشان دادن و دور زدن، با دلایل یکدیگر آشنا گردند.

چهارم آن‌که هر گاه هر یک از ما متوجه گردد که طرف مقابل نسبت به داشتن دلایل و حجت و پی‌گیری آن‌ها اصرار و اهتمام می‌ورزد باید بدون لجبازی و تعصب عذر طرف مقابل خود را بپذیرد.

پنجم آن‌که بررسی دقیق و موشکافانه دلایل و بررسی آن‌ها در کمال آرامش و عینیت و واقع‌گرایی ما را به اتفاق نظر در عقیده می‌رساند و اگر به چنین اتفاق نظر دست نیافتیم هر کس از ما می‌تواند عقیده خود را برای خود حفظ نماید و همزمان به دیگران احترام بگذارد.

ائتلاف میان شیعه و سنی بر اساس نادیده گرفتن عقیده مردود است

۳. دعوت به ائتلاف و نزدیکی میان شیعه و سنی بر اساس نادیده گرفتن عقیده و چشم پوشی شیعه از برخی اعتقادات خود و اهل تسنن از برخی اعتقادات خود و نادیده گرفتن دلایل قابل اعتماد هر یک از دو طرف، یک دعوت غیر عملی است زیرا: نخست آن که این موضوع بر اختلاف میان مسلمانان می افزاید؛ زیرا چنین دعوتی مورد استقبال و تأیید همگان قرار نخواهد گرفت و اگر برخی به آن پاسخ مثبت دهند مسلمانان بیش از پیش دچار شکاف و اختلاف خواهند شد و در این صورت شیعه و سنی هر یک به دو گروه سخت گیر و نرمخو تبدیل خواهند شد و در این صورت به جای دو گروه، چهار گروه خواهیم داشت.

افزون بر این، این امر باعث می شود تا ائتلاف میان شیعه و سنی به شبح وحشتناک تهدید کننده عقیده تبدیل شود؛ در حالی که عقیده، عزیزترین چیزی است که یک مسلمان متدین دارد که برای اسلام از او انتظار خیر و نیکی می رود؛ عقیده ای که هر مسلمان به شدت به آن پایبند است.

هم چنین دعوت یاد شده به عامل نگران کننده و دلیلی برای اتهام زدن و مطرح کردن علامت های استفهام برای هر دو طرف تبدیل خواهد شد و بهانه ای برای مقاومت در برابر دعوت یاد شده ایجاد خواهد شد و باعث خواهد شد تا برخی از مردم یک دلیل شرعی جهت ایجاد کارشکنی در راه آن بیابند و همین امر مانع از فرآیند ائتلاف و نزدیکی خواهد شد و یا آن که آن را از بین خواهند برد.

بلکه همین امر باعث خواهد شد تا هر یک از دو طرف که عقیده خود را در معرض تهدید می بینند در جهت به اثبات رساندن و فراخواندن دیگران به آن اقدام نمایند و ممکن است این روند با خشونت و تندروی همراه گردد و باعث افزایش

اختلاف شود و واکنش‌های مخالف به همراه پیامدهای منفی به همراه خواهد داشت که به وحدت مسلمانان ضرر می‌رساند و باعث ایجاد اختلاف در میان آنان می‌شود و برگرفتنی آن‌ها می‌افزاید.

این دعوت با دعوت پیشین مبنی بر نزدیک شدن مسلمانان با یکدیگر در عمل و همکاری با همدیگر به منظور اعتلای کلمه اسلام و خدمت در راستای اهداف مشترک فرق می‌کند، زیرا بر اساس دعوت پیشین هر یک از دو طرف، عقیده‌اش را برای خود نگه خواهد داشت و یا آن‌که به نحو احسن طرف مقابل را به آن دعوت خواهد کرد و او را به نشست علمی و گفت و شنود به منظور دقت نظر در دلایل و رسیدن به حقیقت فرا خواهد خواند.

زیرا این دو دعوت دارای اهداف والایی هستند و از پیامدهای منفی در امان و هیچ دلیلی برای نپذیرفتن آن وجود ندارد و هر مؤمن غیوری می‌بایست آن‌ها را بپذیرد و تنها افرادی که در اسلام دارای اهداف مشکوکی هستند آن‌ها را رد خواهند کرد و همکاری با چنین افرادی آسیب‌پذیر خواهد بود و اصلاح آن‌ها کار سخت و دشواری است و بهتر آن است که نادیده گرفته شود.

خدای متعال در سوره مبارکه توبه می‌فرماید:

﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾؛^(۱)

اگر آن‌ها همراه شما خارج می‌شدند، جز اضطراب و تردید، چیزی بر شما نمی‌افزودند؛ و به سرعت در بین شما به فتنه‌انگیزی می‌پرداختند؛ و در میان شما، افرادی هستند که به سخنان آن‌ها کاملاً گوش فرا می‌دهند؛ و خداوند، ظالمان را می‌شناسد.

۱. سوره توبه، آیه ۴۷.

خدای سبحان در آیه دیگری بی نیازی خود را از ایشان این‌گونه بیان می‌کند:

﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾؛^(۱)

آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست، چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.

دوم آن که زیرا پس از کامل شدن دلایل و حجت باید از نظر شرعی به واقعیت‌های دینی اعتقاد پیدا کرد و در این صورت اعتقاد به مسائل که در بردارنده دلایل کافی نیستند، حرام است و فرقی نمی‌کند که مسائل یاد شده مورد اتفاق و یا اختلاف بوده و یا مسکوت باقی مانده باشند.

اگر دلایل به اندازه کافی در مورد آن‌ها ارائه شود، اعتقاد به آن‌ها واجب است. چگونه می‌توان از آن‌چه که از نظر شرعی واجب است به خاطر وحدت کلمه صرف نظر کرد؟

سوم آن که زیرا این موضوع، ظلم به واقعیتی است که هر یک از دو طرف به آن اعتقاد دارد؛ بلکه صرف نظر کردن از واقعیت‌هایی که هر مسلمان به آن‌ها اعتقاد دارد و خدای سبحان آن‌ها را واجب قرار داده و حجت را در مورد آن‌ها به اتمام رسانده از نظر شرعی و وجدانی غیرقابل پذیرش است؛ واقعیت‌هایی که دوستان و اولیا و بندگان شایسته خدا به منظور انجام اوامر الهی و کسب خشنودی وی در راه آن‌ها جان خود را فدا کردند و دشمنان ستمکار به خاطر خصومت داشتن با خدا و تحریف تعالیم وی در جهت سرپوش گذاشتن بر واقعیت‌ها و از بین بردن آن‌ها تلاش کردند تا آن‌جا که امت در نتیجه آن با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کردند.

۱. سوره لقمان، آیه ۲۶.

چشم پوشی از واقعیت‌ها به خاطر وحدت کلمه و ایجاد نزدیکی در میان طائفه‌های امت، ظلم به واقعیت است و مردود دانستن اوامر الهی و سبک شمردن آن‌ها و به هدر دادن تلاش‌های اولیای الهی و جانفشانی آن‌ها در راه حفظ واقعیت‌های یاد شده و تحقق بخشیدن به اهداف و تلاش دشمنان اسلام در جهت از بین بردن آن‌هاست.

ما از خداوند متعال می‌خواهیم تا به ما و شما و تمام مسلمانان در جهت تحقق یافتن حقایق دینی توفیق عنایت فرماید و در میان مسلمانان، الفت و دوستی و وحدت کلمه ایجاد نماید. به راستی که او مهربان‌ترین مهربانان است.

موضع شیعه نسبت به افراد تندرو و غلوکننده

۴. شیعه هم‌چون اهل تسنن افراد غالی را گمراه می‌دانند و بلکه آن‌ها را تکفیر می‌کنند. البته این در صورتی است که غلو، در توحید خلل ایجاد نماید و از مقام نبوت فراتر رود و پس از پیامبری حضرت محمد ﷺ ادعای نبوت نماید و یکی از موارد ضروری دین را انکار نماید؛ به گونه‌ای که انکار آن، مردود دانستن اوامر الهی به شمار برود و یا آن‌که در برابر ضروریات دین تسلیم نشود.

اما غلو در غیر از موارد یاد شده، مستوجب کفر و گمراهی نمی‌شود. برای مثال اگر کسی برای اولیای خدا مدعی برخی از کرامات باشد و مقام آن‌ها را در نزد خدا، والا بداند.

در نهایت این موضوع را باید با دلایل کافی و حجت‌های وافی به اثبات برسانیم و در صورت نبود دلایل کافی، باید در مورد آن‌ها متوقف ماند. همان‌گونه که خدای

متعال در آیه ای می فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عِنْدَهُ مَسْئُولًا﴾؛^(۱)

از آن چه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئول هستند.

هم چنین خدای سبحان در سوره مبارکه زخرف می فرماید:

﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ نِسَاءً أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴾؛^(۲)

و آن ها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند؛ آیا شاهد آفرینش آنها بوده اند؟! گواهی آنان نوشته می شود و بازخواست خواهند شد.

۱. سوره اسراء، آیه ۳۶.

۲. سوره زخرف، آیه ۱۹.

✓ سخنی درباره کتاب‌های انحرافی

س ۱۰: از شما خواهش می‌کنم تا به طلاب علوم دینی بفرمایید به کتاب موسوم به «حتی لائنخدع؛ تا آن‌که فریب نخوریم» پاسخ بدهند. صاحب این کتاب آن را به نقل از شیعه و علمایشان از مطالب تکفیر اهل تسنن و مباح دانستن مال و جان آنان پرکرده است. من می‌دانم شما به دلیل مشغولیت‌های زیاد وقت انجام این کار را ندارید، به همین دلیل چنین پیشنهادی به شما دادم؛ وگرنه شما خود به این مطالب آگاه ترید. این کتاب در مصر توسط انتشارات «دارسلامة برای نشر و توزیع» چاپ شده است. به ویژه آن‌که برخی از سلفی‌ها به چاپ و نشر آن اقدام و به مطالب آن تکیه کرده‌اند.

پاسخ: ما لازم است توجه شما را به نکات ذیل جلب کنم:

۱. در ابتدای حدیثی که در پاسخ پرسش دوم آوردیم خاطرنشان کردیم اسلامی که با آن، جان و مال انسان‌ها در امان خواهد ماند از نظر شیعه دو شهادت و اعتراف به واجبات عمومی اسلام و اظهار مسلمانی است.

هم‌چنان‌که پیش‌تر گفتیم این حق در مورد تمامی مسلمانان؛ صحابه و دیگران جریان دارد و منابع شیعه و کتاب‌های فتوای آن‌ها بر این امر اتفاق نظر دارند که به برخی از مطالب در این رابطه اشاره کردیم که همین، دروغ بودن کتاب «حتی لائنخدع؛ تا این‌که فریب نخوریم» و دیگر کتاب‌های یاوه‌گو علیه شیعه را به اثبات می‌رساند.

موضع ما در مورد کتاب‌هایی هم چون کتاب «حتی لا ننخدع»

۲. ما تا کنون در جریان کتاب «حتی لا ننخدع» قرار نگرفته‌ایم. از سخنان شما به نظر می‌رسد این کتاب هم چون بسیاری از کتاب‌هایی است که این روزها علیه شیعه و تشیع چاپ و منتشر می‌شود، هدف از آن‌ها انگ زدن، سیاه‌نمایی و افترا علیه شیعیان به منظور برانگیختن احساسات علیه آن‌هاست.

اگر هدف از مقابله با چنین کتاب‌هایی این باشد که نویسندگان آن‌ها و حامیان‌شان متقاعد شوند و در صورت نمایان شدن واقعیت از مواضع خود منصرف شوند، چنین مقابله‌ای بی‌فایده است؛ زیرا آن‌ها با واقعیت ناآشنا نیستند و هدف‌شان شناخت حقیقت نیست و به همین دلیل با بیان حقیقت، مشکل آنان حل نخواهد شد و متوجه اشتباه خود نخواهند شد؛ بلکه آن‌ها اهداف خاصی دارند و با تصمیم و اصرار سعی دارند به اهداف خود برسند و نمی‌خواهند از آن‌ها منصرف شوند. ما در این زمینه تجربه‌های قبلی داریم که برای درس عبرت گرفتن برای ما کافی است تا این‌که از آن‌ها در برخورد با این افراد و امثال آن‌ها استفاده کنیم.

و اگر هدف از مقابله با چنین کتاب‌هایی بقیه مسلمانان دارای حسن نیت باشند؛ اینان در صورتی فریب این کتاب‌ها را خواهند خورد که کتاب‌های شیعه و منابع آن‌ها را در اختیار نداشته باشند، اما امروزه کتاب‌های شیعه و منابع فرهنگی در اختیار همگان قرار دارد و تنها افراد یاد شده هستند که کتاب‌ها و منابع شیعه را نادیده می‌گیرند و شیعه نمی‌تواند بر افکار و اعتقادات خود سرپوش بگذارد.

البته انصاف نیست که کتاب‌های دشمنان شیعه بدون مراجعه به منابع یاد شده و قرار گرفتن در جریان آن‌ها مورد تأیید قرار گیرند.

در ارتباط با چنین اتهاماتی باید گفت که همزیستی اهل تسنن با تشیع آن‌ها را رد می‌کند و شیعه در جوامع در بسته خاص خود و منزوی از دیگران زندگی نمی‌کنند؛ بلکه نسبت به سایر مسلمانان شیوه بازی دارند و با آن‌ها زندگی می‌کنند و در اکثر کشورها، یا تمام جهان با اهل تسنن معاشرت دارند و در مراسم بزرگ حج - که تمام مسلمانان را از سراسر نقاط جهان، گردهم جمع می‌کند - حضور دارند.

ما نمی‌خواهیم ادعا کنیم که آن‌ها در امانت‌داری و احترام به جان و مال مسلمانان از ویژگی خاصی برخوردار هستند. اما دست کم در خیانت و مباح شمردن جان و مال مسلمانان و نادیده گرفتن حرمت آنان؛ به ویژه افراد متدین و متعهد ایشان برجسته نیستند؛ زیرا فرض بر این است که آنان در عملکرد و همزیستی با دیگران آینه انعکاس دهنده دیدگاه دینی شیعه نسبت به دیگران هستند.

به راستی شیعیان تا کی باید در قفس اتهام باقی بمانند و از خود دفاع کنند؛ انگار فرض بر این است که باید اتهامات نسبت داده شده علیه آنان مورد تأیید قرار گیرد مگر آن‌که بتوانند بی‌گناه بودن خود را به اثبات برسانند با آن‌که قاعده انصاف در میان تمامی مردم حکم می‌کند که متهم بی‌گناه است تا آن‌که جرم او ثابت شود.

اگر کتاب‌ها و منابع شیعه که هر شخصی به آسانی می‌تواند به آن‌ها دست یابد و واقعیت را از میان آن‌ها دریابد در دفاع از اتهامات نسبت داده شده علیه شیعه در کتاب «حتی لائنخدع» و امثال آن، سودمند واقع نشوند پس پاسخ به کتاب مزبور بر اساس پیشنهاد شما نیز سودمند واقع نخواهد شد، زیرا ما نمی‌توانیم - اگر کتابی در رد آن، تألیف و چاپ کنیم - در سطح گسترده تری از کتاب‌ها و منابع شیعی موجود، آن را انتشار دهیم.

حملات انجام گرفته علیه شیعه در روزگار ما

مشکل در چاپ و توزیع یک یا دو کتاب نیست. مشکل یک حمله هدفمند، حساب شده و چند بعدی است که به طور قطع از جانب نیروهای بسیار زیادی حمایت می‌گردد.

برای مثال در مصر حدود چهل سال پیش «تقریب بین مذاهب اسلامی» به اوج خود رسیده بود. این مسأله زمانی رخ داد که شیخ دانشگاه الأزهر شیخ محمود شلتوت فتوای مشهورش را در مورد شرعی بودن مذهب جعفری صادر کرد، ولی هم اکنون مصر خود به یکی از مراکز مقاومت در برابر شیعه تبدیل شده است.

این امر نشأت گرفته از آن نیست که شیعه در این مدت متعرض مسلمانان شده است و مطلب جدیدی در مورد شیعه که طی دوران‌های طولانی تاریخ بر مسلمانان پنهان مانده باشد، کشف شده است؛ بلکه این امر نشأت گرفته از تغییر و تحول اوضاع در مصر و تأثیر تشیع در صحنه اسلامی و جهانی است. با پی بردن به دلیل واقعی این حمله، انگیزه، عامل سودکننده و میزان قدرت موجود در ورای آن مشخص می‌گردد.

اگر بخواهیم به چنین تهمت‌هایی اهتمام بورزیم و خود را درگیر تکذیب و نوشتن کتاب‌هایی در رد آنها و سایر رسانه‌های گروهی متخصص نماییم در این صورت انرژی محدود ما از بین می‌رود و وقت ما بی‌فایده به هدر خواهد رفت، زیرا زبان دروغ و ناسزا پایان پذیر نیست.

بلکه در واقع نباید به آنها توجه کرد و مورد اهتمام قرار داد و می‌بایست آنها را به حال و روز زشت خود وا گذاشت که از واقعیت آنها پرده برمی‌دارد که «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

این امر اهمیتی ندارد که ریسمان دروغ، کوتاه و هم چون سراب می ماند که انسان تشنه تصور می کند آب است. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾: (۱)

کسانی که کافر شدند، اعمالشان هم چون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه از دور آن را آب می پندارد؛ اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد، و خدا را نزد آن می یابد که حساب او را به طور کامل می دهد؛ و خداوند سریع الحساب است.

شیعه در برابر این حمله‌ها چه باید بکند؟

شیعیان در برابر آن حملات باید صبر کنند، یکدیگر را به شکیبایی فرا خوانند، ثابت قدم باشند، متوجه حال و روز خود شوند، رابطه خود را با خدای تعالی محکم تر نمایند، در امور خود به او پناه ببرند، به نیکی بر او توکل نمایند و نسبت به خدا حسن ظن داشته باشند. آن‌گاه حق خود را به اثبات برسانند، در کردار و رفتار واقعیت خود را نشان دهند، مردم را در جریان واقعیت با مجد و عظمت خود و ظلم و ستمی که در طول تاریخ بر آن‌ها رفته قرار دهند، دلایل خود را جهت اثبات حق خود بار دیگر عرضه نمایند و فرهنگ اصیل خود را انتشار دهند؛ به گونه‌ای که با عصر حاضر همخوانی داشته باشد و در این زمینه برای مردم حجت و دلیل اقامه نمایند.

۱. سوره نور، آیه ۳۹.

به طور حتم حقیقت پیروز خواهد شد. همان‌گونه که خدای متعال می‌فرماید:

﴿... فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ
كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾؛^(۱)

... و اما کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آن چه به مردم سود

می‌رساند در زمین می‌ماند؛ خداوند این چنین مثال می‌زند.

هم چنین خدای سبحان در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾؛^(۲)

بنابراین صبر پیشه کن که به راستی وعده خدا حق است؛ و هرگز

کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین نسازند.

فراتر این‌که ما معتقدیم این ابزار مقابله با تشیع، در دراز مدت به سود شیعه و مقاومت او در برابر دیگران است و بر روشنایی حجت بودن آن می‌افزاید، زیرا پس از آشکار شدن واقعیت‌ها، دروغ بودن افتراهای یاد شده روشن می‌شود و واقعیت تشیع و نبود موارد منفی در آن و ورشکستگی دشمنانش و پلیدی اهداف و انگیزه‌های شوم آن‌ها مشخص می‌گردد که برای خدمت‌رسانی به تشیع کافی است و می‌تواند نشان افتخاری برای تشیع و واقعیت باشد که هم‌چنان در حال کارزار و مظلوم واقع شده است.

تجربه‌های گذشته به عنوان درس عبرتی برای ما و شهادتی بر آن‌چه که می‌گوییم، کافی است. چرا که تشیع از همان روز اول مورد تهاجم پی‌درپی و در معرض یاوه‌گویی‌ها، سیاه‌نمایی‌ها، دشنام‌ها، ناسزاها، دروغ‌ها و بهتان‌ها قرار گرفت. موضع اموی‌ها، عباسی‌ها، عثمانی‌ها و دیگران علیه تشیع دست کمی از

۱. سوره رعد، آیه ۱۷.

۲. سوره روم، آیه ۶۰.

موضع سلفی‌های روزگار ما ندارد. اما تشیع بر حق خود هم چنان ثابت و پایدار باقی مانده است و زلزله‌ها و تندبادها تنها بر قدرت و صلابت و تجلی و گسترش یافتن آن، می‌افزاید.

به راستی که خدای متعال در سوره مبارکه ابراهیم چه نیک و راست می‌گوید:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ
وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ
الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ
اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ * يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ
الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا
يَشَاءُ﴾؛^(۱)

آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن ثابت، و شاخه آن در آسمان است؟ هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد. و خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند، شاید متذکر شوند. و کلمه خبیثه را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از روی زمین برکنده شده، و قرار و ثباتی ندارد. خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به خاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان، استوار می‌دارد؛ هم در این جهان، و هم در سرای دیگر و ستمگران را گمراه می‌سازد، خداوند هر کار را بخواهد انجام می‌دهد.

سپاس و حمد خدا را بر آزمون نیکو و رفتار زیبای او، همو به عنوان سرپرست،

وکیل، یاور و کفیل کافی است.

۱. سوره ابراهیم، آیه‌های ۲۴-۲۷.

واقعیت سلفی‌ها و اهداف آن‌ها

۳. اما درباره سلفی‌ها، همان کسانی که به نظر می‌رسد این روزها حمله خود را علیه شیعه آغاز کرده‌اند، باید گفت: ما می‌دانیم که این نخستین بار نیست که آن‌ها علیه شیعه و تشیع؛ بلکه اسلام و مسلمانان چنین موضعی اتخاذ می‌کنند.

دو قرن پیش یا بیش‌تر، آن‌گاه که ضعف و سستی در میان مسلمانان راه یافت و دولت‌های کشورهای اسلامی رو به ضعف گذاشتند و غرب کافر نسبت به کشورهای اسلامی دندان طمع تیز کرد و برای از بین بردن آن‌ها شروع به برنامه‌ریزی و توطئه چینی کرد؛ سلفی‌ها با مفاهیم منحرف خود در تفسیر توحید و شرک به راه افتادند و در نتیجه آن، تمام مسلمانان را تکفیر کردند، جان و مال شان را حلال شمردند، حرمت شان را درهم شکستند و راه خشونت، تندروی و گردنکشی نسبت به آن‌ها در پیش گرفتند تا در کشورهای اسلامی نفوذ کنند و با فساد و تباهی دولت‌های آن‌ها را تضعیف نمایند؛ به ویژه در مورد امپراطوری عثمانی که مهم‌ترین و قوی‌ترین کشور اسلامی بود و از آن‌جایی که این امپراطور عنوان خلافت بر مسلمانان را با خود یدک می‌کشید در میان اکثر مسلمانان از قداست برخوردار بود، بیش از سایر کشورها از سلفی‌ها رنج و عذاب دید.

آن‌ها در حملات پی در پی خود علیه حرم الهی در مکه و حاجیان، فساد و تباهی برانگیختند، مردم را کشتند، اموال شان را به یغما بردند و به مقدسات اسلامی توهین روا داشتند تا آن‌که حج به مدت چند سال قطع شد.

آن‌ها هم‌چنان با حرص و ولع بسیار، تشیع و مقدساتش را مورد تاخت و تاز خود

قرار دادند، شهر مقدس کربلا نماد شهادت و جانفشانی در راه خدا و محل ریخته شدن خون پاک اهل بیت نبوت علیهم‌السلام را آماج حملات خود قرار دادند.

آنان در حملات خود، حرمت‌ها را زیر پا گذاشتند، بسیاری از افراد را در کربلا به قتل رساندند، قبر سبط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام را ویران کردند و وسایل گرانبهای موجود در حرم مطهر را به یغما بردند.

آنها هم‌چنین بارها به نجف اشرف و مرقد امیر مؤمنان امام علی علیه‌السلام حمله کردند، اما نتوانستند از دیوارهای آن نفوذ کنند، زیرا با مقاومت سرسختانه شیعیان به رهبری عالمان روبه‌رو شدند.

فساد و تباهی آنها در کشورهای اسلامی شدت گرفت تا آن‌که غرب به آن‌چه که می‌خواست رسید و کشور عثمانی و خلافت آن پایان یافت. سرزمین‌هایش را تقسیم کردند و شرق اسلامی پس از جنگ جهانی اول به چنگ آن‌ها افتاد و پس از آن، سلفی‌ها بر حرمین مستولی شدند، به مقدسات اسلامی و قبور ائمه اطهار علیهم‌السلام و افراد صالح تجاوز کردند، در صدد محو آثار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت او علیهم‌السلام برآمدند. پس از آن سلفی‌ها از جوش و خروش افتادند و صدای آن‌ها تا مدت‌زمان زیادی خاموش شد، زیرا غرب به آنان نیازی نداشت.

تا آن‌که بیداری دینی در میان مسلمانان پدیدار گشت و منافع غرب کافر را در شرق اسلامی در معرض تهدید قرار داد و سلفی‌ها بار دیگر با خشونت و بوق و کرنا و مفاهیم اشتباه و نیروی مادی فراوان خود، برانگیخته شدند تا در میان مسلمانان شکاف ایجاد کنند، وحدت آن‌ها را درهم بشکنند و در میان آنان دشمنی و کینه ایجاد نمایند تا با یکدیگر درگیر شوند و به جای مقابله با دشمنان و توطئه‌های آن‌ها به زد و خورد با هم دیگر مشغول شوند.

آنان این بار با چهره نصیحت کننده دلسوز آمدند تا اهل تسنن را از شیعه برحذر دارند و به آنان بفهمانند که شیعه، ایشان را تکفیر می کند و خون و مال شان را حلال می شمارد تا مسلمانان از آنان برحذر شوند و فریب آنان را نخورند با این ادعا که سلفی ها دوستدار مسلمانان و دلسوز آنها هستند، در حالی که بر مفاهیم سلفی منحرف خود سرپوش گذاشته اند که مسلمانان را کافر می دانند، به آنها نسبت شرک می دهند و برای آنان حرمتی قائل نیستند و خون و مال شان را حلال می شمارند. آنها فراموش کرده اند که با مسلمانان و مقدسات شان چه رفتاری داشته اند که ما پیش تر به بخشی از آن اشاره کردیم. به قول آن ضرب المثل معروف که «مرا بیمار کرد و خود گریخت».

ما برای خدا هستیم و بازگشت ما به سوی اوست و در همه حالات تمام سپاس ها از آن خداست و او بهترین داوران است.

✓ پایان سخن و پوزش طلبی

در پایان به خاطر طولانی شدن سخن و کم ادبی با شما، عذر تقصیر می‌طلبم و از خداوند برای شما توفیق آرزو می‌کنم که به مسلمانان خدمت کنید؛ آن‌گونه که او دوست می‌دارد و مورد رضای اوست و امیدوارم مرا مشمول دعای خیر خود نمایید.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

۱۹۹۹/۱۲/۳ میلادی

عمان، اردن

عیسی ربیح امین

پاسخ: پیرو مسائلی که ذکر کردی، امیدوارم در این کلام بسیار طولانی در مورد حقایقی که سخن در مورد آن‌ها فوق العاده مهم است، مفید فایده واقع شده باشد. هم‌چنین امیدوارم همه ما در زمینه اعمالمان نیت‌های خیری داشته باشیم و تنها هدف ما با وجود اختلافات زیادی که نیروهای اهریمنی برای از بین بردن حقیقت به وجود آورده‌اند، دست یابی به حقیقت و شرح و بسط آن و زدودن گرد و غبار از سیمای حقیقت باشد.

نصیحتی مهم برای خواهانِ حقیقت

در پایان مایلم تأکید کنم که خدای تعالی پس از ارائه دلایل کافی و حجت روشن، حقایق دینی را بر بندگانِش واجب و آنها را معیار ثواب و عقاب قرار داد که:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛^(۱)

تا آنها که هلاک می‌شوند، از روی اتمام حجت باشد؛ و آنها که (به هدایت) زنده می‌شوند، از روی دلیل روشن باشد؛ و خداوند شنوا و داناست.

آن دسته از کسانی که خدا به آنها درک کامل بخشیده است، اما حقیقت را در نیافته‌اند این امر نشأت گرفته از کوتاهی ورزیدن آنان در جست‌وجوی حقیقت و رسیدن به آن است. یا آنکه آن را دست‌کم گرفته و در مورد آن سهل‌انگاری نشان داده‌اند و یا آنکه به تقلید از پدران و اجداد خود برآمده‌اند و در نتیجه امیال درونی و انباشت‌های ذهنی دچار تعصب شده‌اند.

زیرا این امر بر واقعیت گرد و غبار می‌نشانند؛ به گونه‌ای که نتوان آن را به روشنی دید و زمینه را برای جر و بحث‌های غیرمنطقی فراهم می‌کند، به طوری که انسان به سرشت خود و نیروی درک و فهمی که خدای متعال در او به ودیعت نهاده در غیر از موارد مربوط به تعصب و تقلید، آنها را نمی‌پذیرد.

همه این‌ها در نزد خدای متعال بی‌فایده است و بهانه‌ای در پیشگاه او نیست؛ زیرا خدای سبحان دلیل کافی و حجت واضح در مورد حقیقت ارائه کرده، سپس آن را بر بندگان خود فرض قرار داده است.

۱. سوره انفال آیه ۴۲.

بنابراین، انسان عاقل خردمند باید نسبت به خویشتن خویش - که عزیزترین ودیعه الهی در نزد اوست - احتیاط نماید و مانع از واقع شدن آن در هلاکت و عذاب ابدی شود و از عینک عاطفه و تقلید به مسائل دین ننگرد؛ بلکه بر اساس عقل و وجدانی که خدای تعالی آن‌ها را در او به ودیعت نهاده، به آن‌ها بنگرد؛ عقل و وجدانی که خدا به واسطه آن‌ها بر انسان احتجاج ورزیده است.

انسان برای رسیدن به واقعیتی که خدای سبحان آن را بر او فرض قرار داده تلاش نماید و بدین ترتیب تسلیم امر و حکم الهی گردد و در کار خود بصیرت یابد و در نزد خدا معذور باشد و به خدای سبحان پناه ببرد تا او را در مسیر خود ثابت قدم نماید، از گمراهی در امان نگه دارد و او را به راه راست هدایت فرماید، زیرا عوامل توفیق و شقاوت در اختیار اوست. خدای تعالی در آیه مبارکه ای می فرماید:

﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِزٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛^(۱)

و برخداست که راه راست را نشان دهد اما برخی از راه‌ها بی راهه است و اگر خدا بخواهد همه شما را هدایت می‌کند.

خدای تعالی هرکس را که خالصانه به او پناه ببرد و تمام کوشش خود را در راه خدا به کارگیرد موفق می‌گرداند؛ چرا که خدای تعالی در آیه مبارکه دیگری می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾؛^(۲)

و آن‌ها که در راه ما جهاد کنند، به یقین به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و به راستی خداوند با نیکوکاران است.

۱. سوره نحل، آیه ۹.

۲. همان آیه ۶۹.

از خدای سبحان مسألت داریم که از رحمت و لطف خود ما و شما را از افرادی قرار دهد که دعوتش را لبیک گفته و در راه او مجاهده نماییم و هم چنین باران اسباب موفقیت و اصلاح امور را بر همه ما بباراند تا راه روشن وضع شده از سوی خدا را بپیماییم و به دین حق که مورد رضای اوست، دست یابیم که او مهربان‌ترین مهربانان و سرپرست مؤمنان است. همو برای ما کافی و بهترین وکیل، مولا و یاور است و توفیقی جز از خدا نیست بر او توکل کرده و بازگشتم به سوی اوست. و آخرین دعای ما این که تمام سپاس‌ها برای خدا؛ پروردگار جهانیان است.

ملاحظه: از شما خواهشمندم برای دست‌یابی به پاسخ‌های مفصل‌تر و موثق‌تر به مراجع و منابع مراجعه کنید. سپاسگزارم.

ما با امکاناتی که داشتیم کوشیدیم تا آرزوی تو را محقق سازیم و پاسخ‌گوی درخواست شما باشیم. در این راه وقت بسیار زیاد و تلاش قابل توجهی صرف کردیم که - إن شاء الله - بیهوده نخواهد بود.

البته ما یقین داریم که تمام واقعیت را درنیافته‌ایم، ولی «آب دریا را اگر نتوان کشید، پس به قدر تشنگی باید چشید».

از شما به خاطر این گفت‌وگو سپاسگزاریم و امیدواریم به توفیق و لطف و عنایت خدای سبحان مثمر ثمر واقع شده باشد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



كتاب نامه

۱. قرآن كريم.

۲. نهج البلاغة: شريف رضى (ت ۴۰۴هـ)، چاپ دوم سال ۱۹۶۳م، دار الاندلس، چاپ و نشر - بيروت، تحقيق: عبدالعزيز سيد الاهل.

الف

۳. أبجد العلوم: صديق بن حسن قنوجى (ت ۱۳۰۷هـ)، نشر دار الكتاب علمية، بيروت ۱۹۷۸ م تحقيق: عبدالجبار زكار.

۴. ابن تيمية، حياته، عقائده: صائب عبدالحميد، چاپ دوم سال ۱۴۱۷هـ نشر مركز الغدير؛ دراسات اسلامى.

۵. الاحاديث المختارة: أبو عبدالله محمد بن عبدالواحد حنبلى مقدسى (ت ۶۴۳هـ)، چاپ يكم سال ۱۴۱۰هـ نشر مكتبة النهضة الحديثة، مكة المكرمة، تحقيق: عبدالملك بن عبدالله بن دهيش.

۶. أحوال الرجال: ابو اسحاق ابراهيم بن يعقوب جوزجاني (ت ۲۵۹هـ)، چاپ يكم سال ۱۴۰۵هـ نشر مؤسسة الرسالة - بيروت، تحقيق: صبحى سامرائى.

۷. أخبار الدول و آثار الاول: أبى العباس أحمد بن يوسف بن أحمد دمشقى قرمانى، چاپ بغداد ۱۲۸۲هـ

۸. أسباب نزول الآيات: واحدى (ت ۶۴۸هـ)، چاپ سال ۱۳۸۸هـ نشر مؤسسة حلبى و شركا - قاهره، مصر.

۹. أسباب ورود الحديث: جلال الدين سيوطى (ت ۹۱۱هـ)، چاپ يكم، نشر دار المكتبة علمية - بيروت سال ۱۴۰۴هـ تحقيق: يحيى اسماعيل احمد.

١٠. الاستيعاب في معرفة الاصحاب: ابن عبدالبر نمرى (ت ٤٦٣ هـ)، مطبعة مصطفى محمد ١٣٥٨ هـ چاپ شده در حاشیه الاصابة.
١١. أسد الغابة: عزالدین بن اثیر (ت ٦٣٠ هـ)، مطبعة اسلامیه - تهران.
١٢. الاصابة في تمييز الصحابة: ابن حجر عسقلانی (ت ٨٥٢ هـ)، چاپ یکم سال ١٤١٢ هـ نشر دار الجیل - بیروت، تحقیق: علی محمد بجاوی.
١٣. اظهار الحق: رحمة الله هندی، چاپ سال ١٣١٥ هـ مطبعة علمیه.
١٤. الاعتقادات: شیخ صدوق (ت ٤١٣ هـ)، تحقیق عصام عبدالسید.
١٥. أعلام النساء: عمر رضا کحالة، چاپ دوم سال ١٩٥٩ م، مطبعة المكتبة الهاشمية - دمشق.
١٦. الامامة والسياسة: ابن قتیبه (ت ٢٧٢ هـ)، چاپ دوم سال، مطبعة مصطفى البابي الحلبي و فرزندان - مصر.
١٧. أمالی الشيخ المفيد: شیخ مفید (ت ٤١٣ هـ)، چاپ سوم - نجف اشرف.
١٨. أنساب الاشراف: أحمد بن يحيى بن جابر بلاذري، طبعه سال ١٩٣٨، مطبعة فلسطين.
١٩. أوائل المقالات: شیخ مفید (ت ٤١٣ هـ)، چاپ دوم سال ١٤١٤ هـ مطبعة دار المفيد - بیروت.
٢٠. الايمان: محمد بن اسحاق بن يحيى بن منده، (ت ٣٩٥ هـ)، نشر مؤسسة الرسالة، بیروت، سال ١٤٠٦ هـ چاپ دوم، تحقیق: د. علی بن محمد بن ناصر فقیهی.
- ب**
٢١. بحار الانوار: مولى محمد باقر مجلسی (ت ١١١١ هـ)، تهران - ایران.
٢٢. البداية والنهاية: ابن کثیر (ت ٧٧٤ هـ)، چاپ یکم سال ١٩٣٢ م، مطبعة السعادة - مصر.
٢٣. بلاغات النساء: امام ابی الفضل احمد بن ابی طاهر طیفور (ت ٢٨٠ هـ)، چاپ سال ١٩٧٢ م، دار النهضة الحديثة - بیروت.
٢٤. البيان والتعريف: ابراهيم بن محمد حسینی (ت ١١٢٠ هـ)، نشر دار الكتاب العربي - بیروت سال ١٤٠١ هـ تحقیق: سيف الدين الكاتب.

ت

۲۵. تاريخ ابى الفداء (المختصر في اخبار البشر): ابوالفداء اسماعيل بن على دوينى، طبعه سال ۱۳۲۵ هـ مطبعة الحسينية - مصر.
۲۶. تاريخ بغداد: احمد بن على الخطيب البغدادي (ت ۴۶۳ هـ)، نشر دار الكتب العلمية - بيروت.
۲۷. تاريخ الخلفاء: جلال الدين سيوطى (ت ۹۱۱ هـ)، چاپ دوم سال ۱۹۵۹ م، مطبعة السعادة - مصر، تحقيق: محمد محى الدين عبدالحميد.
۲۸. تاريخ الخميس: حسين بن محمد ديار بكرى، چاپ سال ۱۲۸۲ هـ مطبعة الوهبية - مصر.
۲۹. تاريخ مدينة دمشق: ابن عساكر، با مراجعه به لوح‌هاى فشرده، سال ۱۹۹۸ م.
۳۰. تاريخ طبرى (تاريخ الامم والملوك): محمد بن جرير طبرى (ت ۳۱۰ هـ)، چاپ يكم سال ۱۴۰۷ هـ نشر دار الكتب علمية - بيروت.
۳۱. التاريخ الكبير: محمد بن اسماعيل بخارى (ت ۲۵۶ هـ)، نشر دار الفكر، تحقيق: سيد هاشم ندوى.
۳۲. تاريخ المدينة المنورة: عمر بن شبة (ت ۲۶۲ هـ)، چاپ قدس - قم، نشر دار الفكر، تحقيق: فهيم محمد شلتوت.
۳۳. تاريخ يعقوبى: احمد بن ابى يعقوب، چاپ بيروت، نشر دار صادر.
۳۴. التبيان فى تفسير القرآن: ابو جعفر محمد بن حسن طوسى (ت ۴۶۰ هـ)، چاپ سال ۱۴۰۹ هـ مكتب الاعلام الاسلامى - قم، تحقيق: احمد حبيب قصير عاملى.
۳۵. تحفة الاحوذى بشرح جامع الترمذى: محمد بن عبدالرحمان مباركفورى (ت ۱۳۵۳ هـ)، نشر دار الكتب علمية - بيروت.
۳۶. التحقيق فى نفي التحريف عن القرآن الشريف: سيد على حسيني ميلانى، چاپ يكم سال ۱۴۱۰ هـ مطبعة امير - قم، نشر دار القرآن الكريم - قم.
۳۷. تذكرة الحفاظ: ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبى (ت ۷۴۸ هـ)، چاپ سال ۱۳۷۴ هـ نشر دار الكتب علمية - بيروت، تحقيق: عبدالرحمان بن يحيى.
۳۸. تغليق التعليق: احمد بن على بن محمد عسقلانى (ت ۸۵۲ هـ)، چاپ يكم سال، نشر المكتب

- الاسلامی - دار عمار - بیروت، عمان - اردن (۱۴۰۵ هـ)، تحقیق: سعید عبدالرحمان موسی قزقی.
۳۹. تفسیر اَبی السعود: قاضی القضاة محمد بن محمد عمادی (ت ۹۵۱ هـ)، نشر دار احیاء التراث عربی - بیروت.
۴۰. تفسیر القرآن العظیم: ابو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر (ت ۷۷۴ هـ)، چاپ سال ۱۴۰۱ هـ نشر دار الفکر - بیروت.
۴۱. تفسیر طبری (جامع البیان عن تأویل آی القرآن): ابو جعفر محمد بن جریر طبری (ت ۳۱۰ هـ)، چاپ سال ۱۴۰۵ هـ نشر دار الفکر - بیروت.
۴۲. تفسیر قرطبی (الجامع لاحکام القرآن): ابو عبدالله محمد بن احمد قرطبی (ت ۶۷۱ هـ)، چاپ دوم سال ۱۳۷۲ هـ نشر دار الشعب - قاهره، تحقیق: احمد عبدالعلیم بردونی.
۴۳. التفسیر الکبیر: فخرالدین رازی (ت ۶۰۶ هـ)، چاپ یکم سال ۱۳۵۷ هـ مطبعة البهية، مصر.
۴۴. تلخیص الحبیر: ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲ هـ)، نشر مدینة منورة (۱۳۸۴ هـ)، تحقیق: سید عبدالله هاشم یمانی مدنی.
۴۵. التمهید: باقلانی، چاپ قاهره، مطبعة گروه تألیف و ترجمة و نشر، تحقیق: محمود محمد خضیری و محمد عبدالهادی ابوریده.
۴۶. التمهید لما فی الموطأ من المعانی والاسانید: ابن عبد البر نمری (ت ۴۶۳ هـ)، چاپ سال ۱۳۸۷ هـ نشر وزارت عموم اوقاف و شؤون دینی - مغرب، تحقیق مصطفی بن احمد علوی و محمد عبد الکبیر بکری.
۴۷. تهذیب التهذیب: ابن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲ هـ)، چاپ یکم، نشر دار الفکر - بیروت.
۴۸. تهذیب الکمال: ابو الحجاج مزی (ت ۷۴۲ هـ)، چاپ یکم سال ۱۴۰۰ هـ نشر مؤسسة الرسالة - بیروت، تحقیق: بشار عواد معروف.
۴۹. التوابین: أبو محمد عبدالله بن احمد بن قدامة مقدسی (ت ۶۲۰ هـ)، چاپ سال ۱۴۰۳ هـ نشر دار الکتب علمية - بیروت، تحقیق: عبدالقادر الارناؤوط.
۵۰. التوحید: شیخ صدوق (ت ۳۸۱ هـ)، چاپ سال ۱۳۸۷ هـ نشر جامعه مدرسین، قم، تحقیق سید هاشم حسینی تهرانی.

ث

۵۱. الثقات: ابو حاتم محمد بن حبان تميمى بستى (ت ۳۵۴ هـ)، چاپ يكم سال ۱۳۹۵ هـ نشر دار الفكر، تحقيق: سيد شرف الدين احمد.

ج

۵۲. الجامع لآخلاق الراوى و آداب السامع: ابوبكر احمد بن على خطيب بغدادى (ت ۴۶۳ هـ)، چاپ سال ۱۴۰۳ هـ نشر مكتبة المعارف - رياض، تحقيق: د. محمود الطحان.

۵۳. الجامع: معمر بن راشد ازدي (ت ۱۵۱ هـ)، چاپ دوم سال ۱۴۰۳ هـ المكتب الاسلامى - بيروت، تحقيق: حبيب اعظمى (نشر شده همراه كتاب المصنف صنعانى).

۵۴. جزء أبى طاهر: ابوالحسن على بن عمر دار قطنى (ت ۳۶۷ هـ)، چاپ يكم سال ۱۴۰۶ هـ نشر دار الخلفاء للكتاب الاسلامى - كويت، تحقيق: حمدى عبد المجيد سلفى.

۵۵. الجواهر الحسن فى تفسير القرآن (تفسير الثعالبي): عبدالرحمان بن محمد ثعالبي، نشر مؤسسة اعلمى، مطبوعات - بيروت.

۵۶. الجواهر المضية فى طبقات الحنفية (طبقات الحنفية): ابو محمد عبدالقادر بن ابى الوفاء محمد بن ابى الوفاء قرشى (ت ۷۷۵ هـ)، نشر مير محمد كتب خانه - كراتشى.

ح

۵۷. حلية الاولياء و طبقات الاصفياء: ابو نعيم احمد بن عبدالله اصبهاني (ت ۴۳۰ هـ)، چاپ چهارم سال ۱۴۰۵ هـ نشر دار الكتاب عربى - بيروت.

۵۸. حياة الحيوان: كمال الدين محمد بن موسى دميرى (ت ۸۰۸ هـ)، چاپ دار التحرير.

خ

۵۹. الخصائص الكبرى: جلال الدين سيوطى، طبعة ۱۳۱۹ هـ مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامية - حيدرآباد.

د

۶۰. الدر المنثور فى التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطى، مطبعة اسلاميه - تهران.

۶۱. دلائل الصدق: حجة محمد حسن مظفر، چاپ سال ۱۳۹۵ هـ انتشارات بصيرتى - قم.

٦٢. **الدباج المذهب في معرفة اعيان علماء المذهب**: ابراهيم بن علي بن محمد بن فرحون يعمرى مالكي، نشر دار الكتب علمية - بيروت.

ذ

٦٣. **الذريعة الى تصانيف الشيعة**: آغا بزرگ تهراني، چاپ سال ١٣٥٥ هـ مطبعة الغرى - نجف اشرف.

ر

٦٤. **ربيع الأبرار و نصوص الأخبار**: محمود بن عمر زمخشرى، چاپ مطبعة العاني سال ١٩٧٦ م - بغداد. تحقيق: د. سليم نعيمى.

٦٥. **روح المعاني**: شهاب الدين آلوسى (ت ١٢٧٠ هـ)، ادارة چاپ المنيرية - مصر.

٦٦. **الرياض النضرة في مناقب العشرة**: أبو جعفر احمد بن عبدالله طبرى (ت ٦٩٤ هـ)، چاپ يكم سال ١٩٩٦ م، نشر دار الغرب الاسلامى - بيروت، تحقيق: عيسى عبدالله محمد مانع حميرى.

ز

٦٧. **زاد المسير فى علم التفسير**: ابن جوزى (ت ٥٩٧ هـ)، مكتب اسلامى، چاپ و نشر.

٦٨. **الزهد**: هناد بن سرى كوفى (ت ٢٤٣ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٦ هـ نشر دار الخلفاء للكتاب الاسلامى - كويت، تحقيق: عبدالرحمان عبدالجبار فريوائى.

س

٦٩. **السراج المنير فى التفسير**: خطيب شربيني، چاپ سال ١٢٩٩ هـ مطبعة بولاق - مصر.

٧٠. **السنة**: ابوبكر احمد بن عمرو بن ابى عاصم ضحاك (ت ٢٨٧ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٠ هـ نشر المكتب الاسلامى - بيروت، تحقيق: محمد ناصر الدين البانى.

٧١. **السنة**: عبدالله بن احمد بن حنبل (ت ٢٩٠ هـ)، چاپ يكم سال ، نشر دار ابن القيم دمام، تحقيق: د. محمد سعيد سالم قحطانى.

٧٢. **سنن ابى داود**: ابو داود سليمان بن الاشعث سجستانى (ت ٢٧٥ هـ)، نشر دار الفكر، تحقيق: محمد محى الدين عبد الحميد.

٧٣. **سنن ابن ماجه**: ابو عبدالله محمد بن يزيد قزوينى (ت ٢٧٥ هـ)، نشر دار الفكر - بيروت،

تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي.

۷۴. سنن الترمذی (الجامع الصحيح): ابو عيسى محمد بن عيسى ترمذی (ت ۲۷۹ هـ)، نشر دار احیاء التراث عربی - بیروت، تحقیق: احمد محمد شاکر و دیگران.
۷۵. سنن الدارمی: ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمان دارمی (ت ۲۵۵ هـ)، چاپ یکم سال ۱۴۰۷ هـ نشر دار الكتاب عربی - بیروت، تحقیق: فواز احمد زمزلی و خالد السبع معلمی.
۷۶. السنن الكبرى: ابوبکر احمد بن الحسين بیهقی (ت ۴۵۸ هـ)، چاپ سال ۱۴۱۴ هـ نشر مکتبة دار الباز - مکه مکرمه، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا.
۷۷. السنن الكبرى: ابو عبدالرحمان احمد بن شعيب نسائی (ت ۳۰۳ هـ)، چاپ یکم سال ۱۴۱۱ هـ نشر دار الکتب علمیه - بیروت، تحقیق: د. عبدالغفار سلیمان بنداری، سید کسروی حسن.
۷۸. السنن الواردة في الفتن و غوائلها و الساعة و اشراطها: أبو عمرو عثمان بن سعيد المقرئ الدانی (ت ۴۴۴ هـ)، چاپ یکم سال ۱۴۱۶ هـ نشر العاصمة - ریاض، تحقیق: ضیاء الله بن محمد ادريس مبارکفوری.
۷۹. سنن سعید بن منصور: سعید بن منصور (ت ۲۷۷ هـ)، چاپ یکم سال ۱۴۱۴ هـ نشر دار العصیمی - ریاض، تحقیق: د. سعد بن عبدالله بن عبدالعزيز آل حمید.
۸۰. سير اعلام النبلاء: ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبي (ت ۷۴۸ هـ)، چاپ نهم سال ۱۴۱۳ هـ نشر مؤسسه الرساله - بیروت، تحقیق: شعيب الارناؤوط و محمد نعيم عرقسوسی.
۸۱. السيرة الحلبية (انسان العيون في سيرة الامين المأمون): علي بن برهان الدين حلبی (ت ۱۰۴۴ هـ)، چاپ سال ۱۹۶۲ م، مطبعه الاستقامة - قاهره.
۸۲. السيرة النبوية: عبدالملك بن هشام حمیری (ت ۲۱۳ هـ)، چاپ یکم سال ۱۴۱۱ هـ نشر دار الجيل - بیروت، تحقیق: طه عبدالرؤوف سعد.
- ش
۸۳. شرايع الاسلام في مسائل الحلال والحرام: محقق حلی (ت ۶۷۶ هـ)، چاپ سال ۱۲۹۹ هـ مطبعه الاداب - نجف، تحقیق: عبدالحسين محمد علی.
۸۴. شرح سنن ابن ماجه: جلال الدين سيوطی و عبدالغني و فخر الحسن دهلوی، نشر قديمی

کتب خانة - کراتشی.

٨٥. شرح معانی الآثار: ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامة طحاوی (ت ٣٢١ هـ)، چاپ یکم سال، نشر دار الکتب علمية - بیروت، (١٣٩٩ هـ)، تحقیق: محمد زهری النجار.
٨٦. شرح المقاصد: مسعود بن عمر بن عبدالله، مشهور به سعد الدین تفتازانی (ت ٧٩٣ هـ)، تحقیق و تعلیق دکتر عبدالرحمان عمیره، چاپ یکم سال ١٤٠٩ هـ / ١٩٨٩ م، از منشورات الشریف الرضی.
٨٧. شرح نهج البلاغة: ابن ابی الحدید (ت ٦٦٥ هـ)، نشر دار احیاء الکتب عربی، تحقیق: محمد ابی الفضل ابراهیم.
٨٨. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل: حاکم حسکانی از بزرگان قرن پنجم هجری، چاپ یکم سال ١٩٧٤ م، از منشورات مؤسسة اعلمی، مطبوعات - بیروت.

ص

٨٩. صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان: أبو حاتم محمد بن حبان تمیمی (ت ٣٥٤ هـ)، چاپ دوم، نشر مؤسسة الرسالة - بیروت، تحقیق: شعیب الارناؤوط.
٩٠. صحیح بخاری: أبو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری (ت ٢٥٦ هـ)، چاپ سوم سال ١٤٠٧ هـ، نشر دار ابن کثیر یمامة - بیروت، تحقیق: مصطفی دیب البغا.
٩١. صحیح مسلم: ابوالحسین مسلم بن حجاج نیشابوری (ت ٢٦١ هـ)، نشر دار احیاء التراث - بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی.
٩٢. صفوة الصفوة: ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد (ت ٥٩٧ هـ)، چاپ دوم سال، نشر دار المعرفة - بیروت (١٣٩٩ هـ)، تحقیق: محمود فاخوری، د. محمد رواس قلعه جی.
٩٣. الصواعق المحرقة: احمد بن حجر هیتمی (ت ٩٧٤ هـ)، دار الطباعة المحمدية - قاهرة، مكتبة القاهرة.

ض

٩٤. الضعفاء: ابو جعفر محمد بن عمرو عقیلی (ت ٣٢٢ هـ)، چاپ یکم سال ١٤٠٤ هـ، نشر دار الکتب علمية - بیروت، تحقیق: د. عبدالمعطی أمين قلعه جی.

٩٥. الضعفاء والمتروكين: ابوالفرج عبدالرحمان بن محمد جوزى (ت ٥٧٩ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٦ هـ نشر دار الكتب علمية - بيروت، تحقيق: عبدالله القاضى.

ط

٩٦. طبقات الحنابلة: قاضى ابوالحسين محمد ابويعلی، چاپ سال ١٩٥٢ م، مطبعه السنه المحمدية - قاهرة، تصحيح: محمد حامد الفقى.

٩٧. طبقات الشافعية الكبرى: ابن سبكى (ت ٧٧١ هـ)، چاپ يكم سال ، مطبعة مشهور الحسينية المصرية.

٩٨. الطبقات الكبرى: محمد بن سعد بصرى (ت ٢٣٠ هـ)، نشر دار صادر - بيروت.

ع

٩٩. العبر فى خبر من غير: محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز ذهبى (ت ٧٤٨ هـ)، چاپ دوم مصورة، نشر مطبعة حكومة الكويت - كويت - ١٩٤٨ م، تحقيق: د. صلاح الدين المنجد.

١٠٠. العدد القوية: علامة حلى (ت ٧٢٦) چاپ يكم سال ١٤٠٨ هـ مطبعه سيد الشهداء، نشر

كتاب خانه آيت الله مرعشى نجفى، تحقيق: سيد مهدي رجائى.

١٠١. العقد الفريد: ابن عبد ربه، چاپ سال ١٣٦٧ هـ مطبعة گروه تأليف و ترجمة و نشر - قاهرة.

١٠٢. العلل و معرفة الرجال: احمد بن حنبل (ت ٢٤١ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٨ هـ تحقيق:

وصى الله بن محمد عباس.

١٠٣. عون المعبود: ابو الطيب محمد شمس الحق عظيم آبادى، چاپ دوم، نشر دار الكتب علمية -

بيروت (١٤١٥ هـ).

١٠٤. عيون اخبار الرضا عليه السلام: شيخ صدوق (ت ٣٨١ هـ)، چاپ سال ١٩٧٠ م، از منشورات مطبعه

حيدرية - نجف اشرف.

غ

١٠٥. الغدير فى الكتاب والسنة والادب: شيخ عبدالحسين امينى، چاپ سوم، دار الكتاب عربى -

بيروت.

١٠٦. غريب الحديث: ابوالفرج عبدالرحمان بن على بن محمد (ت ٥٩٧ هـ)، چاپ يكم، نشر

دارالکتب علمية بيروت، ١٩٨٥م، تحقيق: د. عبدالمعطي امين قلجی.

ف

١٠٧. فتح الباری فی شرح صحیح بخاری: ابن حجر عسقلانی (ت ٨٥٢هـ)، چاپ سال ١٣٧٩ هـ
نشر دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، محب الدين الخطيب.
١٠٨. فتح القدير الجامع بين فني الرواية والدراية في علم التفسير: محمد بن علي شوكاني (ت
١٢٥٠ هـ)، دار احياء التراث عربي - بيروت.
١٠٩. الفتن: نعيم بن حماد مروزي (ت ٢٨٨ هـ)، چاپ يكم سال ١٤١٢ هـ نشر مكتبة التوحيد -
قاهرة، تحقيق: سمير امين زهيرى.
١١٠. الفرق بين الفرق و بيان الفرقه الناجية: ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بغدادى (ت
٤٢٩ هـ)، چاپ دوم سال ١٩٧٧م، نشر دار الافاق الجيدة - بيروت.
١١١. الفصل فى الملل والاهواء والنحل: ابن حزم اندلسى ظاهرى (ت ٤٥٦ هـ)، طبعة مكتبة
المثنى - بغداد و مؤسسة الخانجى - مصر، و در حاشيه آن كتاب الملل والنحل.
١١٢. فضائل الصحابة: عبدالله بن احمد بن حنبل، چاپ يكم سال ١٤٠٣ هـ نشر مؤسسة الرسالة
بيروت، تحقيق: د. وصى الله محمد عباس.
١١٣. الفوائد (مجلس من فوائد الليث بن سعد): ليث بن سعد معرى، چاپ يكم سال ١٤٠٧ هـ
نشر دار عالم الكتب، نشر و توزيع - رياض، تحقيق: محمد بن رزوق طرهوانى.
١١٤. فيض القدير شرح الجامع الصغير: محمد عبدالرؤف مناوى (ت ١٣٣١ هـ)، چاپ سال
١٤١٥ هـ مطبعة دار الكتب علمية، نشر دار الكتب علمية - بيروت.

ق

١١٥. القاموس المحيط: محمد بن يعقوب فيروز آبادى.

ك

١١٦. الكافى: محمد بن يعقوب كلينى (ت ٣٢٨ هـ / ٣٢٩ هـ) نشر مكتبة صدوق - تهران.
١١٧. الكامل فى التاريخ: ابوالحسن عزالدين معروف به ابن الاثير، چاپ سال ١٩٦٥م، دار صادر -

بيروت.

١١٨. الكامل في ضعفاء الرجال: عبدالله بن عدى جرجاني (ت ٣٦٥هـ)، چاپ سوم سال ١٤٠٩ هـ نشر دار الفكر - بيروت، تحقيق: يحيى مختار غزاوى.
١١٩. الكبائر: محمد بن عثمان ذهبى (ت ٧٤٨هـ)، نشر دار الندوة جديد - بيروت.
١٢٠. الكشف الحثيث عن من رمى بوضع الحديث: ابراهيم بن محمد حلبى (ت ٨٤١هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٧ هـ نشر عالم الكتب، مكتبة النهضة العربية، تحقيق: صبحى سامرائى.
١٢١. كنز العمال: متقى هندی (ت ٩٧٥هـ)، مطبعة مؤسسة الرسالة - بيروت، نشر مؤسسة الرسالة - بيروت، تحقيق: شيخ بكرى حيانى و شيخ صفوة السقا.

ل

١٢٢. لسان العرب: ابن منظور (ت ٧١١هـ)، چاپ يكم سال ، دار صادر - بيروت.
١٢٣. لسان الميزان: ابن حجر عسقلانى، چاپ سوم سال ١٤٠٦ هـ نشر مؤسسة اعلمى، مطبوعات بيروت.

م

١٢٤. المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين: ابو حاتم محمد ابن حبان تميمى (ت ٣٥٤هـ)، چاپ يكم سال ١٣٩٦ هـ نشر دار الوعى - حلب، تحقيق: محمود ابراهيم زايد.
١٢٥. مجمع البيان فى تفسير القرآن: امين الدين فضل بن حسن طبرسى (ت ٥٤٨هـ)، دار احياء التراث عربى - بيروت.
١٢٦. مجمع الزوائد و منبع الفوائد: على بن ابى بكر هيثمى (ت ٨٠٧هـ)، چاپ سال ١٤٠٧ هـ نشر دار الريان، تراث - قاهرة، دار الكتاب عربى - بيروت.
١٢٧. المحلى: ابن حزم ظاهرى (ت ٤٥٦هـ)، نشر دار الافاق جديد - بيروت، تحقيق: گروه احياء تراث عربى.
١٢٨. المدخل الى السنن الكبرى: ابوبكر احمد بن الحسن بيهقى (ت ٤٥٨هـ)، چاپ سال ١٤٠٤ هـ دار الخلفاء للكتاب الاسلامى - كويت، تحقيق: د. محمد ضياء الرحمان اعظمى.
١٢٩. المرجعية الدينية و قضايا اخرى: نگارنده همين كتاب ، چاپ دوم سال ١٤١٩ هـ دار الصفوة - بيروت.

١٣٠. المستدرک علی الصحیحین: ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری (ت ٤٠٥ هـ)، چاپ یکم سال ١٤١١ هـ نشر دار الکتب علمیه - بیروت، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا.
١٣١. مسند ابی یعلی: ابو یعلی احمد بن علی موصلی (ت ٣٠٧ هـ)، چاپ یکم سال ١٤٠٤ هـ نشر دار المأمون تراث - دمشق، تحقیق: حسین سلیم اسد.
١٣٢. المسند: ابوبکر عبدالله بن زبیر حمیدی (ت ٢١٩ هـ)، نشر دار الکتب علمیه - بیروت، مکتبه المتنبی - قاهره، تحقیق: حبیب الرحمان اعظمی.
١٣٣. مسند ابن الجعد: علی بن الجعد جوهری (ت ٢٣٠ هـ)، چاپ یکم سال ١٤١٠ هـ نشر مؤسسه نادر - بیروت، تحقیق: عامر احمد حیدر.
١٣٤. مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل شیبانی (ت ٢٤١ هـ)، نشر مؤسسه قرطبه - مصر.
١٣٥. مسند البزار (البحر الزخار): ابوبکر بزار (ت ٢٩٢ هـ)، چاپ یکم سال ١٤٠٩ هـ نشر مؤسسه علوم القرآن - بیروت، مکتبه العلوم والحکم - مدینه.
١٣٦. مسند الرویانی: ابوبکر محمد بن هارون رویانی (ت ٣٠٧ هـ)، چاپ یکم سال، نشر مؤسسه قرطبه - قاهره (١٤١٦ هـ)، تحقیق: علی ابویمانی.
١٣٧. مسند الشاشی: ابو سعید الهیثم بن کلیب الشاشی (ت ٣٣٥ هـ)، چاپ یکم سال، نشر مکتبه العلوم والحکم - مدینه منوره (١٤١٠ هـ)، تحقیق: د. محفوظ الرحمان زین الله.
١٣٨. مسند الشامیین: سلیمان بن احمد طبرانی (ت ٣٦٠ هـ)، چاپ یکم سال ١٤٠٥ هـ نشر مؤسسه الرساله - بیروت، تحقیق: حمدی عبدالمجید سلفی.
١٣٩. مسند الطیالسی: سلیمان بن داود طیالسی (ت ٢٠٤ هـ)، نشر دار المعرفه - بیروت.
١٤٠. مسند عبد بن حمید (المنتخب من مسند عبد بن حمید): عبد بن حمید (ت ٢٤٩ هـ)، چاپ یکم سال ١٤٠٨ هـ نشر مکتبه السنه - قاهره، تحقیق: صبحی سامرائی و محمود محمد خلیل سعیدی.
١٤١. مسند عمر بن الخطاب: ابو یوسف یعقوب بن شیبه بن صلت سدوسی (ت ٢٦٢ هـ)، چاپ یکم سال، نشر مؤسسه الکتب الثقافیه - بیروت، تحقیق: کمال یوسف الحوت.
١٤٢. المصنف، ابن ابی شیبه: ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبه کوفی (ت ٢٣٥ هـ)، چاپ یکم

- سال ۱۴۰۹ هـ نشر مكتبة الرشد - رياض، تحقيق: كمال يوسف الحوت.
۱۴۳. المصنف، عبد الرزاق: ابوبكر عبدالرزاق بن همام صنعاني (ت ۲۱۱ هـ)، چاپ دوم سال ۱۴۰۳ هـ نشر المكتب الاسلامي - بيروت، تحقيق: حبيب الرحمان اعظمي.
۱۴۴. المعارف: ابن قتيبة دينوري (ت ۲۷۶ هـ)، چاپ سال ۱۹۶۰ م، مطبوعه دار الكتب.
۱۴۵. المعتصر من المختصر من مشكل الآثار: ابوالمحسن يوسف بن موسى حنفي، نشر عالم الكتب - بيروت، مكتبة المتنبى - قاهرة.
۱۴۶. المعجم الاوسط: سليمان بن احمد طبراني (ت ۳۶۰ هـ)، چاپ سال ۱۴۱۵ هـ نشر دار الحرمين - قاهرة، تحقيق: طارق بن عوض بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهيم حسيني.
۱۴۷. المعجم الصغير: سليمان بن احمد طبراني (ت ۳۶۰ هـ)، چاپ يكم سال ۱۴۰۵ هـ نشر المكتب الاسلامي - بيروت، دار عمار - عمان، تحقيق: محمد شكور محمود الحاج امرير.
۱۴۸. المعجم الكبير: سليمان بن احمد طبراني (ت ۳۶۰ هـ)، چاپ دوم سال ۱۴۰۴ هـ نشر مكتبة العلوم والحكم - موصل، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد سلفي.
۱۴۹. معرفة علوم الحديث: حاكم نيشابوري (ت ۴۰۵ هـ)، چاپ دوم سال ۱۳۳۷ هـ نشر المكتبة العلمية - مدينة منورة، تحقيق: سيد معظم حسين.
۱۵۰. المغنى في الضعفاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز ذهبي (ت ۷۴۸ هـ)، تحقيق: نورالدين عتر.
۱۵۱. مقالات الاسلاميين: علي بن اسماعيل اشعري (ت ۳۲۴ هـ)، چاپ يكم سال ۱۹۵۰ م، مكتبه النهضة المصرية - قاهرة، تحقيق: محمد محي الدين عبدالحميد.
۱۵۲. الملل والنحل: ابي الفتح عبدالكريم شهرستاني (ت ۵۴۸ هـ)، چاپ شده در حاشيه كتاب الفصل في الملل والاهواء والنحل.
۱۵۳. المناقب: خوارزمي، چاپ دوم، طبع و نشر مؤسسة نشر اسلامي، تحقيق: مالك محمودي.
۱۵۴. المنتقى لابن الجارود: عبدالله بن علي بن الجارود ابو محمد نيشابوري (ت ۳۰۷ هـ)، نشر مؤسسة الكتاب الثقافية، بيروت، چاپ يكم سال ۱۴۰۸ هـ ۱۹۸۸ م، تحقيق: عبدالله عمر بارودي.
۱۵۵. معجم ما استعجم: عبدالله بن عبدالعزيز بكرى اندلسي (ت ۴۸۷ هـ)، نشر عالم الكتب،

بيروت، چاپ سوم سال ١٤١٣ هـ تحقيق: مصطفى السقا.

١٥٦. الموطأ: مالك بن انس (ت ١٧٩ هـ)، دار احياء التراث العربي - مصر، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي.

١٥٧. ميزان الاعتدال في نقد الرجال: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز ذهبي (ت ٧٤٨ هـ)، چاپ يكم سال، نشر دار الكتب علمية - بيروت (١٩٩٥م)، تحقيق: شيخ علي محمد معوض، و شيخ عادل احمد عبدال موجود.

ن

١٥٨. نظم درر السمطين: زرندي حنفي (ت ٧٥٠ هـ)، چاپ يكم سال ١٣٧٧ هـ

١٥٩. نوادر الاصول في احاديث الرسول: ابو عبدالله محمد بن علي بن حسن حكيم ترمذي، چاپ يكم سال، نشر دار الجيل - بيروت، تحقيق: د. عبدالرحمان عميره.

١٦٠. نيل الاوطار: محمد بن علي بن محمد شوكانى (ت ١٢٥٥ هـ)، نشر دار الجيل - بيروت (١٩٧٣ هـ).

و

١٦١. وسائل الشيعة: حر عاملى (١١٠٤ هـ)، چاپ سال ١٣٧٦ هـ مطبعه اسلامية - تهران.

١٦٢. الوقوف على صحيح مسلم من الموقوف: ابن حجر عسقلانى، چاپ يكم سال ١٤٠٦ هـ نشر مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت، تحقيق: عبدالله ليثى الانصارى.

ى

١٦٣. ينابيع المودة لذوى القربى: شيخ سليمان بن ابراهيم قندوزى حنفي (ت ١٢٩٤ هـ)، چاپ يكم سال ١٤١٦ هـ نشر دار الاسوة، تحقيق: سيد علي جمال اشرف حسيني.